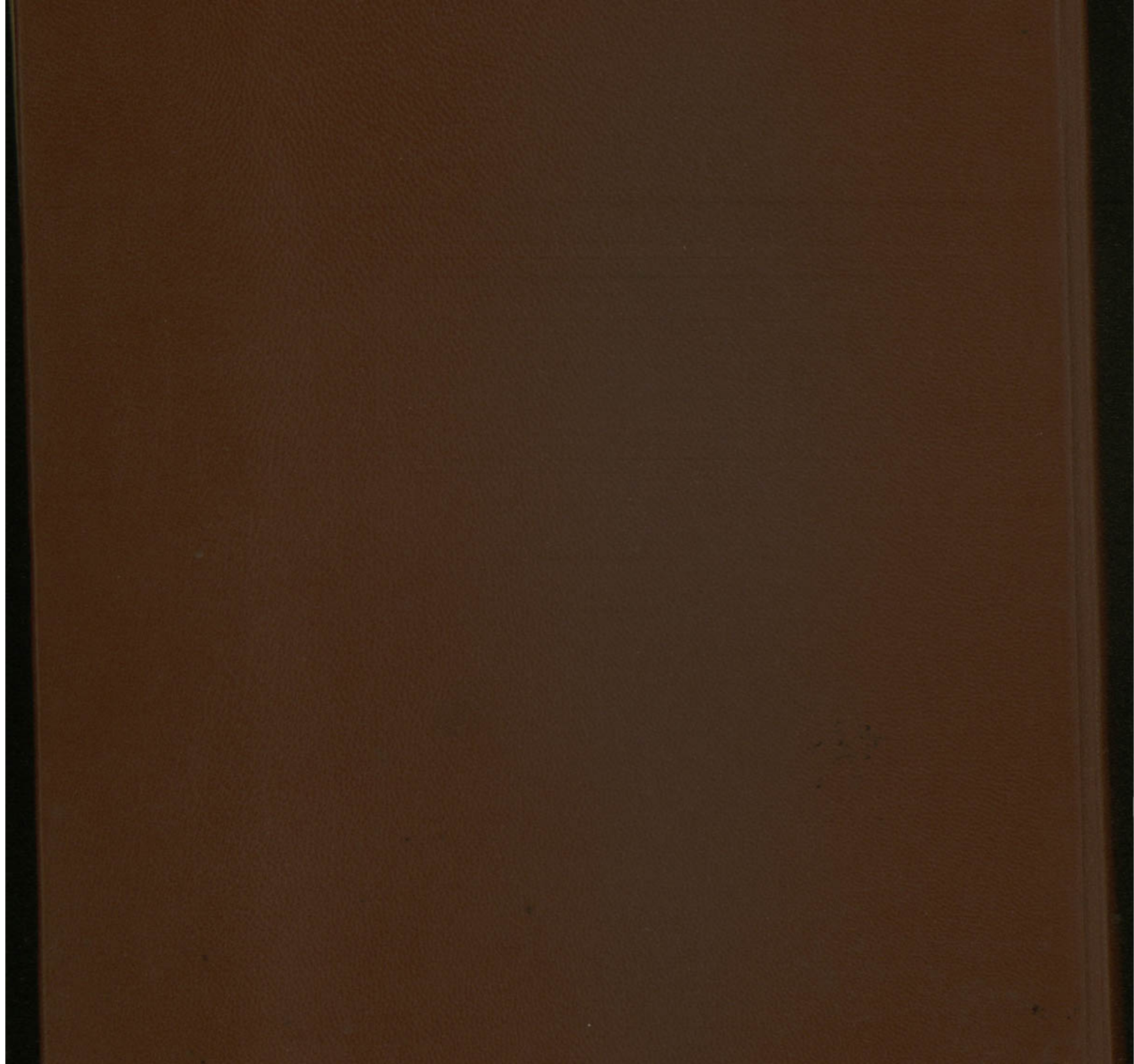


سنه خوانده شد ربیع الثانی ۱۲۸۸

دهان بهشت [illegible]

[illegible]	محاربه ماه محرم	[illegible] شب برات
[illegible] هزار	[illegible] و [illegible] هزار	[illegible] هشت هزار
[illegible]	[illegible]	[illegible]

سنه خوانده شد ربیع الثانی ۱۲۸۸

دهان بهشت [illegible]

[illegible]

بتاریخ [illegible] ربیع الاول ۱۲۸۸



حکیم قرشی

[illegible]

حکیم هادی

۶۹۵۳

۹-۲۳۹

برای رفع تخمه و پوده و ترش

کلپوره را جوشانده شیره آنرا گرفته [illegible] بخورند [illegible] و نیز [illegible] (گیاهی است) بجوشانند و شیره آنرا بخورند [illegible] باندازه ثلث استکان [illegible]

برای معالجه بواسیر

حب برای [illegible] هر یره سیاه و هر یره زرد و هر یره هندی با تخم تره [illegible] مساوی کوبیده با آب تره [illegible] حب نخود باندازه نیم نخود بالای غذا [illegible] دانه میل کنند

برای شیاف

[illegible] دانه ابوجهل را کوبیده از الکل [illegible] با ترنجبین داخل [illegible] شیاف درست کنند

فدایت شوم

دار عفص [illegible]
[illegible]
[illegible]

ثلاث اوراد باع هر روزه نوبه سنگ	تاليل زقه	ثقل سنگین شدن	جمود بسته شدن	جنون دیوانگی
جحوظ برآمدن چشم	جرب خارش چشم	جهر روزکوری	جمود جلیدیه بسته شدن رطوبت	جفاف انف خشکی بینی
جذب القلب کشش دل	جشا آروق زدن	جسارة معده صلابة معده	جوع بقری گرسنگی گاو	جوع کلبی گرسنگی سگ
جمود لبن بستن شیر	جرب مثانه خارش بول دان	جاورسید بثور سوزانندا	جدری آبله	جمره اثنگ
جذام [illegible]	جذام الاطفال اکله ناخن	جرب العین خارش چشم	جمود دم مثانه بستن خون مثانه	جرب مثانه خارش آب دان
باب الحا	حمره ورم سرخ	حول کلاچ	حیوان در چشم افتادن حیوان در چشم	حس مرضی دماغی است که گویا جبرا افتاده
حفر سیاه شدن و زرد شدن دندان	حرقة اللسان سوزش زبان	حکاک معده خارش معده	حرقة المعده سوزش سردل	حجارة کبد سنگ در جگر
حجاره طحال سنگ در سپرز	حمق نقص شدن	حمی تب	حبن نوع استسقا	حصبه [illegible]
حرقة البول سوزش بول	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	حرق النار سوختن آتش	حرق الما سوختن از آب
حکه مقعد خارش نشستگاه	حزاز نوعی از گر شدن	حصف جوشش کوچک خاردار	حکه قضیب خارش [illegible]	حکه خارش بدن

در وقت

من مصر له يوم واحد ولم يحصل بقل ماله فيل له يوم الصم بالعلالله لسر المطلس

بلغ مولانا وعقدنا الميرالمؤمنين

في سلم عليه واتوجه بالسلام

خفارتي وحمايتي وسلامي و

عمامبك عليه حيث قد توجه

جعلته كالخفيره فيها و

بجهت بيرون امدن مو

سر عدد ره ده تخم تخم پنج سیو

روغن زیتون و برگ مورد و براده

آهن خلاجیه کرده از هر یکی ده درم

در میان خربوزه فرار کرده سر سوراخ

محکم کرده یک شب در تنور بگذارند و روغن

زیتون استعمال نمایند

زره کاو و

۵۹۵۴
۹۰۲۳۹

چند عقد دارو

حون در محول طبیب شد

اول ... کامل در ... خلقت

چهارم ... ششم

ششم ذخیره کردن ...

۹ در شوت ...

... در مقام عداوت ...

برای بواسیر

روغن بالیدنی روغن مرم روغن ستک روغن مقل گاو

روغن بقز ... هر یک مساوی داخل نموده بمالند و بعد شیاف ... را

استعمال کنند زرم باد قرمباد مریم ملق ازرق زهره گاو

صمغ عربی فوه سیاوشان عنبر حنا هر یک مساوی کوبیده

دواخل نموده شیاف درست کنند تخم ... شیاف

ملق ازرق ... ستک ... هر یک مساوی کوبیده

داخل نموده شیاف درست کنند با روغن بالا چرب نموده بر وارد

و باز روغن را بمالند

ولمن ... از ... سال ۱۲۸۷

دادم ... از قرار ... پانزده هزار

... یکهزار

... سه هزار

... شش هزار

... دوازده هزار

... دو هزار

... یکهزار

... دو هزار

چهار ... نصف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل العقاقیر دواء لاجسام العلیله و علم بخواص للاشیاء لابدان الکلیله و جعل الشفاء فی تربت الحسینیه واثر الشفاء فی السنه واطباء النبیله والصلوة علی نبیه محمد منبع الحکمة والفضیله وعلی اکرم احبائه ووصیه وشفیقه چنین گوید تراب آستان ملایک پاسبان مرتضوی المطبب المفتخر بتولیه الرضوی ابو طالب الشریف الحسینی که در تحصیل علم و عمل طب خود را در خدمت استادان کامل مصروف داشته خواستم بجهة فرزند خود زین العابدین الشریف الحسینی طول الله عمره از کلیات و معالجات واسباب بر سبیل اختصار جمع نمایم هرچند استقصای در این فن مشکل که میگویند در فصول بقراط العمر قصیر والتجربة خطر والوقت ضیق والقضاء عسر والحق چنین است و نامیدم این تالیف را مصباح العلاج در ایام دولت سلطان بن سلطان السلطان نادر ثانی ادام الله ایام دولته در ارض اقدس و مشتمل است این کتاب بر بیست مقاله و خاتمه والله ولی التوفیق وجعل التوفیق خیر رفیق در امور طبیعیه که در حمیات و معالجات در امراض سر مطلقا در امراض گوش در امراض چشم در امراض بینی در امراض لب و زبان و دهن و دندان و لثه در امراض حلق و مری و قصبه ریه در امراض شش و سینه و حجابهای سینه و آلات تنفس در امراض پستان و دل در امراض معده در امراض جگر در امراض سپرز و مراره در امراض روده و مقعد و انواع اسهال در احوال کلیه و مثانه در امراض تناسل در امراض مفاصل و اورام و بثور در تفرق اتصال و خروج پشت در امراض مو و ناخن و آثار برص و بهق در امور طبیعیه و علامات اول بر صحت

و مرض از نبض و قاروره و سحنه و براز و اسباب و علامات امراض و طریق حفظ صحت بسته ضروریه و اصطلاحات چند که در طب متعارفست و در احتراز از سموم و لسوع و هوام و تریاقات از مفرده و مرکبه و قرابادین و نجومی که در طب بکار آید در تعریف علم و موضوع آن و بیان حاجت بآن گفته اند که علم طب علمیست که شناخته میشود در آن احوال بدن انسان از صحت و مرض و موضوع آن بدن انسانست و احتیاج بآن اینست که آن جسمیست مرکب از عناصر متضاده پس ضدیت جویا تفرقه و تضییع است و هر یک جویای مکان خود و زاجر و قاسر را ضعیف نمودن و مرکب را فعل تفرق و قبل دنا انکه اخوالامر اضوره تراحرارت متفرق ساخته فنا سازد و جناب اقدس حکیم هر کسیرا که مدتی عمر قرار داده طبیب را تصرفی در آن بدن بواسطه عقاقیر و تدابیر بسته ضروریه داده تا آنکه در تحلیل و فنای رطوبت و حرارت غریزی از سرعت باز دارد زیرا که عالم کون و فسادست چنانکه کون حاصل شد فساد فنا در نزدیکست و دانستن علم طب و عمل آن لازم و طب اشرف علومست و احتیاج بآن از هر علم و صنعت زیاده است و صاحب این صنعت از همه ارباب صنایع اعز خواهد بود زیرا که آدمی اشرف مخلوقاتست از عقل و صحت عقل بصحت نفس ناطقه است و صحت نفس ناطقه نمیباشد مگر بصحت نفس حیوانی و طبیعی و صحت این دو نفس نمیباشد مگر بصحت بدن و صحت بدن نمیباشد مگر بصحت اخلاط و صحت اخلاط نمیباشد مگر بصحت مزاج و آن ممکن نیست مگر به تدبیر در صناعت طب لهذا سلاطین سلف اطبا را معزز و محترم میداشتند نظر بحدیث العلم علمان علم الابدان و علم الادیان صاحبان این دو علم را ترجیح بر دیگری نمیدادند مساوی در احترام بوده اند و بدانستن طب حفظ صحت و رفع مرض مینموده اند

وحفظ صحت انسان تواست از دفع مرض و سبب معلوم ست
مشهور است که طبیب را مانند آینه دانسته اند که چنانچه آینه عیب
ظاهری را بآن رفع ممکن است بمشاهده ناخوشیهای باطنی را
رفع ممکن است تمام شد مقدمه و شروع شد بمقالات مقاله اول
در امور طبیعیه است و امور طبیعیه هفت است اول ارکان دوم
مزاج سیم اخلاط چهارم اعضا پنجم ارواح ششم قوی هفتم افعال
اما ارکان بدانکه اسما نهایی است کانه که در روی یکدیگر قرار یافته و عناصر
چهار رکانند که اول عناصر آتش است گرم و خشک است و سطح زیر
فلک قمر مماس است یعنی چسپیده است بآتش دوم از عناصر هواست
که متصل است بعنصر آتش در مزاج گرم و تر است سیم از عناصر
آبست که سرد و تر است و متصل بهواست چهارم خاک است
که سرد و خشک است و این چهار را عناصر اربعه گویند و چون
انتهای تحلیل از اوست و اسطقسات گویند و این را افلاک را
بمنزله امهات که موالید ثلث متکون شده است از امتزاج که
موالید ثلث جماد و نبات و حیوانست و مزاج هر یک غیر مزاج
عنصری یعنی مزاج کیفیت ثانویه است بعد از تفاعل ارکان
چنانچه هرگاه خورد شود و بهم دیگر بیاید و ملحق شود بکیفیت
متضاده حاصل شود از آن مزاجی یعنی کیفیتی دومی و آنرا مزاج گویند
و معلوم شود و عناصر اربعه بسیطه را ممزوج ساخته مزاج مرکب
حاصل آید و مزاج معتدل که عبارت از آنست که تناسب عناصر
اربعه مساوی باشد ممکن نشود بلکه محال باشد زیرا که هرگاه مثلا
قدر معین مشخص از برای امتزاج جمع ابدان جمع کننده آن غیر است
که تغییر کیست دیگر از عناصر و اگر یکی از عناصر هواست که با مساوی
فرض کردیم و با تساوی لازم آید که مطلوب بالطبع متروک بالطبع
باشد و این محال است و اگر فی نفسه خود یکی از عناصر این کار کند

یا تساوی ترجیح بلا مرجح لازم آید پس باید یکی از عناصر غلبه بهم رساند که قائم
و نگاهدار آن باشد لهذا در مکان زمین جزو ارضی و در طیور جزو هوایی
در مکان آب جزو مائی غالب و سوای جناب نبوی صلعم که در قرآن جناب
اقدس الهی فرموده فعدلک فسوی احدیوا اعتدال حقیقی ممکن نیست بلکه
اعتدال اضافی است هر چه را معتدل گویند و اقسام معتدل نه است
معتدل حقیقی و آن سوای نبوی صلعم محال است و خارج از اعتدال یا بسیط است
گرم و سرد و تر و خشک بوده باشد یا آنکه مرکب است از چهار تا که هشت میشود
و اعدل امزجه مزاج انسانست و اعدل انسان سکان خط استواست و اعدل
انسان سن شبابست و اعدل اعضا جلد انگشت سبابه و گرم ترین اعضا
روح و قلب است که منشاء آن روح است بعد از آن خون پس جگر و هرگاه
کسی بحث کند که قسم خون گرم و تر است از جگر و حال آنکه خون از جگر
متولد شده و مع هذا خون را از جگر گرم تر گفته اند و مقدم داشته اند جواب
اینست که چون خون در عروق آمده در عروق حرارت قلب هست از آن سبب
گرمتر شود چون از جگر پس کلیه و سرد ترین اعضا در بدن از اخلاط
از اخلاط و اعضا در بدن بلغم است پس موی پس استخوان پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ و ارطب در بدن
بلغم است پس خون چربی پس پیه پس دماغ و خشک‌تر در بدن موی پس
پس استخوان پس قلب و بدان که سن آدمی چهار مرتبه است اول
سن نمو و آنرا سن حداثه گویند و آن تا بیست و پنج سالگی پس
تا چهل سال آید پس سن انحطاط است با بقا قوة و آنرا سن کهل گویند
و آن شصت سال است و سن انحطاط با ظهور ضعف در قوه و آنرا سن
شیخوخیت است و آن امتداد دارد تا آخر عمر و لکن سن حداثه
قسمت میشود بسن طفولیت و صبی و ترعرع و غلامیه و رهاق
تا آنکه بروید موی در صورت و هر یک از موالید را موی کامل

هست که مثل آن در جنس خود ممکن نباشد مثلا در جماد فرد کامل
طلاست که منصوب بشمس است و منافع و عزت و ثبات اوراط
و قوام او حدی ندارد بمرتبه که هرگاه انسان او را تواند حل نماید
مضاد او را از او جدا سازد بسا امراض مهلکه مزمنه را دفع کند هرگاه
بمرتبه حل نماید که جزو بدن شود بدن را کیمیا کند و عمر را بقدری که ممکن
باشد و معنی کیمیا اینست در اینجا خوردن طلا بدن را از تفرق و تبدد نگاه
دارد و بعد از آن یاقوت بدل اوست و مومیایی و عنبر و یاقوت زرد
و نقره و در این نقل مشهور است که مروارید سه مثقال در صدف در مثل
اند که هرگاه بر نیا و رند نظر بکریمه و من نعمره ننکسه در زیر روز کوچک
میشود دیده اند که راجه های که مداومت باین قسم مروارید میکرده
بسیصد سال عمر کرده اند و بدل آن جدوار و افیون و دارچینی و در حیوان
جناب اقدس الهی آدمی را بر گزید و از اولاد بسیار تا حضرت ابراهیم
و اسمعیل و اولاد اسماعیل جناب خاتم الانبیا ص که فخر ملائکه در زمین
و آسمانست و انسانرا غیر است و از ذریه خیر الوری بعد النبی من عترته
فی بیته و اولاد طیبین طاهرین و حضرت علی بن موسی الرضا علیه
علیه التحیه و الثنا در علم طب کامل بمرتبه که جالینوس را از علم طب چه قدرت
اخلاطست و آن جسم تر سیلان کننده است که مستحیل
میشود غذا بان اولا یعنی از امتزاج ارکان اخلاط بهم رسد خون که گرم
و ترست بمزاج هوا و صفرا که گرم و خشک است بمزاج آتش و بلغم سرد
و تر است بمزاج آب و سودا سرد و خشک است بمزاج خاک و اما
کیفیت تولد اخلاط اینست دانسته شود که آدمی چون غذا را بخاید هرقدر
که خوب نرم شود از برای هضم آسان تر باشد بمرتبه که هضم اول را بعضی
در دهان میدانند یعنی که دهان را متصل بمعده میدانند که یک سطح
و مقدمه معده میدانند چنانچه سطح معده را و دهان را واحد میدانند

و در کتاب تحفه
همه مروارید است ... در
کامل آن ... باعث
طول عمر میشود

بعد از آن

۳۳

میگویند که گندم را هرگاه بدهان بخایند و مضع یا بد مل را انچه کند و
از کوفته گندم این فعل نیاید پس معلوم است که رطوبت دهان بسبب
حرارت تغییر فعل آن دهد و چون داخل معده شود از چهار جانب
حرارت در او اثر کند طرف راست را حرارت کبد و طرف چپ حرارت
عارضی سپرز که خود حرارت ندارد و لکن بسبب کرده است از شرائین
و اورده و برابر او پیه که در مقرب است و فوق آن حرارت قلب و شرب
پرده ایست و پیه که اطراف روده و معده را احاطه بعد از آن که مضغ
کامل و بلغم معده رسید معده را خملها هست یعنی پرزها و ناهمواریها
که بان ناهمواری مشتمل بر غذا میشود و حرارت معده اعانت حرارت
قلب که متصل با وست غذا را مانند کشکاب کند و بزبان یونانی کیلوس
گویند پس جگر لطیف او را بقدر حاجت و اندازه بخود کشد و کثیف او را
از معده مجذوب رشده بمعا یعنی روده ها فرود اید که گویا تران مانند بولک
عضله است که بحکم الهی برداشته و ثقل داخل روده شود و صفرای
پریود و بشوید آن معده را از بلغم و کثافات پاک کند و دفع کند و آنچه
داخل جگر شده بدو قسم نقل کرده اند بعضی عروق ضعیفه که ماساریقا
گویند در معده بجگر متصل یافته است که از آن عروق بکشد که جگر باید
داخل شود و بعضی چنین گفته اند که جگر باذن خدا چنانکه یافت معده
هضم کرد غذا را خود را بحرکت طبیعی خود بمعده بچسباند و نضج خود را
بخود گیرد مانند اسفنجه متخلل است و از آب پر شود و هر یک از
اعضا را چهار قوی میباشد جاذبه ماسکه هاضمه دافعه پس
در این صورت جاذبه جگر بخود کشد از معده و دافعه معده بر دفع کند
و چون جگر از آن کیلوس مملو شود و در انجا طبخ یافت خوب خون
شود و کف او صفرا شود چنانچه سوخته بهم رسد در آن طبخ بسبب
عدم استعداد غذا یا عدم قابلیت کبد از طبخ موافق یعنی هرگاه حرارت
مستولی شود بسوزاند و آن سوخته سودای طبیعی نام دارد و ذرات

طبخ بسبب عدم قابلیت یا عدم استعداد حینئذ خام بماند او را بلغم گویند در
وجود بلغم و تکون بلغم گره تکلم اند بعضی او را از اخلاط نشمرده اند و تکون
او را در هر عضوی ممکن دانند و از انجمله شیخ میگوید که بعضی اوقات در
کبد بتقریب عدم استعداد بلغم متولد شود و این عبارت شیخ است
کاندم قاصر عن تمام النضج یعنی بلغم قاصر از نضج است که در طبخ خون
شود یا صفرا یا سودا پس خلط علی الاطلاق همان خونست و آن طبخرا
بزبان یونانی کیموس گویند و دانسته شود که هرچه در عالم کون
فساد متکون شود چهار علت در او یافته میشود لهذا علت مادی خون
اغذیه کثیر الغذا است مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت و نان گندم و گو
گوسفند جوان و علت صوری متین مزاج با قوام علت فاعله حرارت معتدل
که بحد افراط و تفریط نبوده باشد و علت غائی تغذیه اعضاست و تنمیه
اعضا سبب مادی صفرا چرب و شیرین اغذیه و مجاوزه نضج سبب
صوری زرد و براق و سبب فاعلی حرارت زیاده از حد اعتدال و سبب
غائی دو تاست یکی آنکه چون غذا یابد یا مغتذی شبیه باشد شش
بصفرا شبیه است مثلا از برای تغذیه جبین اعضاست و علت را
غائی آنکه بریزد قسطی از آن بروده و سبب تندی که دارد بشوید معده
از ثفل از مقعد دفع کند که قولنج بهم نرسد و بخار نفط با اعضای
بزرگ نرسد و آدمی در حرکت باشد و از برای زیادتی صفرا از
این فواید مکانی مشخص فرموده خالق عالم در مراره یعنی زهره
که بر جگر چسپیده است و گویا جگر را باین حرارت خود که ماند
آتش در بدن بمشابه آتش است در زیر دیگ که غذا را خوب طبخ دهد
و علت مادی بلغم کثیفه خام مانند میوه های ترش بلغم و امثال آن
و علت فاعله حرارت قاصر یعنی کوتاه از طبخ غذا و علت صوری خام سفید
خلط و علت غائی آنکه غذا شود اعضایی را که بمشابه اوست مانند دماغ
و فایده دیگر آنکه در بدن که غذا بهم نرسد و بدن از غذا مفقود

سود

شودان بلغم طبخ یافته جزو اعضا شود یعنی غذا نیست مهم رساند و علت
غائی آنکه قسطی بمفصلها رسد و آن نرمی خود مفاصل را مطیع سازد
و علت مادی در سودا اغذیه سرد و خشک و کثیف مانند سبزیها
و سماق و عدس و امثال آن و علت صوری خلط سیاه سوخته خشک
ما السبب اخلاط دیگر و علت فاعلی آن حرارت متجاوز از اعتدال که بسوزاند
خلط را و علت غائی آن نیز دو تاست یکی آنکه غذا شود اعضایی را که شبیه
با وست مانند استخوان و امثال آن و فایده دیگر آنست که قدری
از آن سودا بریزد بمعده و بسبب ترشی آن بگزد معده را و آدمی را
آگاه کند بگرسنگی و طلب غذا نماید و آنچه از این مطالب باقی ماند
جناب حکیم و غائی یعنی ظرفی برای قرار داده نام سپرز نشد در
طرف پهلوی چپ مقابل جگر است دو فایده در و هست یکی
آنکه چون طرف راست جگر ست اگر مقابل نداشت آدمی در حرکت
باستقامت نتوانست حرکت نماید دیگر آنکه چون مزاج سودا سرد است
برابر باشد با مانایی صفرایی که در مراره است چنانکه ارکان چهار عد
بود اخلاط هم چهار شد ۴ چهارم در امور طبیعیه اعضاست و
خلق شده اعضا و اخلاط چنانکه اخلاط از ارکان و تشریح اعضا
بدین گونه است و فواید این ذکر خواهد شد و بعضی استخوان سر را
بهمین تقسیم نموده اند که استخوان سر یازده پارچه است آنچه
مغز سر را پوشیده یافوخ گویند و آن دو پارچه است و چهار درز
اکلیلی و لامی و سهمی و قشری بچهار حد پدید آمده است و چهار
پارچه جدار است یعنی دیوارها و یک پارچه استخوان و تدی است
یعنی قاعده دماغ در معنی جمال سر است که استخوانهای سر بروی
گذاشته و فایده درزها استخوانها یکی آنست که بخار حبس نشود دیگر
آنکه غشا از آن درزها بیرون آید و محیط شود و استخوان و تدی صلب
تر است از برای چند نفع اول آنکه سیاد جمال است دوم آنکه

کدانان استخوان بدهانیست باید صلب باشد تا از فساد و تباه نشود و بر هر جانب
جایگاه صدغ دو پاره استخوان است صلب تا آن عصب که از دماغ بیرون آمده
و بعضله صدغ پیوسته و تشریح استخوانها بدین تفصیل است که عدد استخوانها
دویست و چهل و هشت پاره چه بعضی استخوان سر را هفت پاره دانسته اند
چهار عدد مانند چهار دیوار یکی را قاعده گویند یعنی ته سر و دو عدد مانند
سرپوش که آن را قحف گویند و میان این استخوانها درزهاست که متصل آمده
باستخوانهای فکهای بالا و پایین شانزده پاره است دندانها سی و دو
و بعضی استخوان نمی دانند دندانها را اختلاف نموده اند اسنان حلم میگویند
یعنی دندان عقل و آن بعد از احتلام برمی آید استخوانها را حس نباشد
مگر دندان مگر دندانها را که حس هست بقول جالینوس و تجربه را شاهد
آورده و آن حس را حس لمس گویند که حرارت و برودت را احساس نماید
پس دندان سی و دو عدد است و بسا باشد که چهار عدد نواجذ که آن
از بعضی معدوم شود و بیست و هشت عدد باقی ماند و اما دندان
دو تای پیش را ثنایا گویند از بالا و پایین و بعد از ثنایا رباعیات
گویند از بالا و پایین و عقب آن را انیاب گویند بعد از آن اضراس از برای
خورد کردن چهار عدد ثنایا بالا و پایین چهار عدد رباعیات چهار
انیاب چهار عدد ضواحک چهار عدد اضراس هشت عدد نواجذ
چهار عدد اما بینی که مرکب است از استخوانهایی بشکل مثلث است
دو استخوان و غضروف و عضله و دو مجری دارد که نفوذ کند
بمصفاة از برای فضول که مردم نه بینند و تنفر نمایند که موضوع است
بلو چشم مانند دو سر پستان از برای نفوذ روایح مشهور است
نفع از برای بینی یکی آنکه سرپوش است دوم آنکه تقطیع کند هوا را
سیم آنکه اعانت بتجویف و هوا را که تمامی بریه برسد و بدماغ برود
و اما دست مرکب است هر یک از کتف و عضد و ساعد که ساعد
مرکب است از دو استخوان بهم چسبیده که زندین گویند بعربی یکی

بالا و دیگری زیرین و رسغ که پشت دست بود مرکب است از چهار استخوان
و انگشتان مرکب است از پانزده استخوان و گردن مرکب است از
هفت استخوان که آنها را فقرات عنق گویند اما ترقوه مرکب است از
دو استخوان و اما صلب که سینه است مرکب از هفده فقره است و
بیست و چهار دنده قطن که آخر پشت است مرکب از سه فقره و پهلوی
آن دو استخوان عانه اما پاها مرکب است از فخذ و قدم و ساق فخذ از یک
استخوان واحد است و مرکب از حق و ورک یعنی استخوان برآمده کلفت که آن را
ورک گویند و استخوان فرورفته را که حق گویند و ساق مرکب از دو استخوان
بزرگ و کوچک و قدم مرکب از کعب و زورقی و چهار استخوان رسغ است
و پنج عدد مشط است و پنج انگشت مرکب است از چهارده استخوان یعنی
انگشتان بزرگ هر یک سه عدد دارد و انگشت کوچک با دو عدد پس اینها
تشریح استخوان است و بعضی تشریح استخوانها را دویست و شصت و شش
پاره گفته اند و این استخوانها سوای دندان بر فرض آنکه استخوان باشد در رحم
بهم رسد و دندان بعد از ولادت بهم رسد فایده استحکام بدن است و دانسته
شود که اعضا دو گونه است مفرد و مرکب مفرد آنست که هر جزو محسوس از آن
که جدا کنند شریکست با کل در تعریف و اسم مثل استخوان و گوشت و مانند آن
و مرکب آنست که هر جزوی که از او گرفته شود شریک با کل نبود باشد در تعریف
و اسم مثل دماغ و چشم و بینی اما تشریح اعضا مرکب اما دماغ مرکب است از
مخ یعنی مغز و شراین و اورده و غشایی که ام الدماغ گویند و غشایی که صلب
گویند که بقحف متصل است و ترکیب و هیئت دماغ مثلث است که قاعده آن
که سمت پهنی بوده باشد برابر دو ست و طرف حاده که سمت تیز بود باشد
بعقب سر است و فایده دماغ حس و حرکت است اما حس بواسطه عصب
اما حرکت بواسطه عصب صلب و اما چشم مرکب است از هفت طبقه و سه
رطوبت که در مقاله پنجم اسامی طبقات و رطوبات و اسباب و امراض چشم
معین است و اما گوش مرکب است از گوشت و عصب و غضروف
و عصب حسامی و شریان و غشای متصل و فایده گوش قبول صوات و حج

ان که داخل شود در صماخ واما زبان مرکب است از گوشت نرم و عروق و عصب حساس
و غشای متصل و نفع زبان گردانیدن طعام و اعانت بازو داد سخن گفتن واما شش که
ریه گویند مرکب است از گوشت سست متخلخل محض برنگ گل کلاب و غضروف و شریان و ورید
دل و نیست از برای او فی نفسه حسی اما غشا صاحب حس است و منفعتش ترویح قلب است
اما قلب که دل گویند جسم مخروطی است یعنی صنوبری قاعده ان وسط سینه است
وسر ان بسمت چپ است و رنگ برنگ دانه انار دست و قلب از طرف راست منحرف نمود
چون کبد حرارت ان طرف راست میباشد دل باعث زیادتی حرارت میشود و ریه که
با ردا است در طرف چپ است دل تعدیل کند و مرکب است از گوشت و لیف و غشای
صلب و ان منع حرارت غریزی است و از برای قلب دو بطن است یعنی دو سوراخ دارد
سوراخ طرف راست و سوراخ طرف چپ در [illegible] خون کمتر و روح زیاده و در قلب مجری میباشد
به شش که از ان غذا برسد بشش و هوا رسد از شش بدل و محل رویدن شریان طرف
چپ قلب است اما سینه مرکب است از گوشت و عصب حساس و محرک و منفعت
انبساط صدر و انقباض اوست اما معده پس جسم مستدیر الهیئت و مرکب است از لحم و
غضروف و شراین و منقسم میشود بسه جزو یعنی فم معده و قعر معده اما فم
از اخر دهان است تا محل قطع استخوان که سینه است اما فم معده از ابتدای استخوان
سینه است تا موضع گوشت است اما قعر معده پس بدان گوشت است و موضع ان
بالای ناف و فایده ان هضم غذا است اما امعا یعنی رودها اجسام عصبانیست
دو تو صاحب حس مرکب از عصب و شحم و عروق و شراین و تعدادش شش است
بواب و ان اثنا عشر است و صایم و دقاق و اعور و قولون و مستقیم که متصل
بمقعد و دبر فایده ان دفع ثقل طعام و محل دفع است هضم اول اما کبد
جسم مرکب است از گوشت و عروق و شراین و غشائی که او را پوشانده و نیست
از برای جگر حسی چنانکه از برای شش نیست اما غشا او حس دارد بسیار
در رنگ جگر شبیه بخون بسته است و عروق غیر جهنده دارد که ورید گویند و
عروق جهنده را شریان گویند و موضع جگر طرف راست است و پشت
چسپیده است بضلع پشت است و شکل ان چسپیده است بمعده و بالای ان

میان پرده های سینه است و پایین ان منتهی میشود بخاصره یعنی تهیگاه
و منفعت ان تولید خون از برای وظیفه اعضا است اما مراره یعنی زهره
چسبیده است بجگر و ان ظرف مره الصفرا است و منفعت ان جذب
مره الصفرا است از جگر اما طحال پس جسمی است مرکب از گوشت و شراین و غشای
متخلخل و رنگ او تیره است شبیه بجگر هر گاه بزرگ شود جگر کوچک میشود
بالعکس قال الشیخ اذا عظم الطحال صغر الکبد و بالعکس و از برای او فی نفسه حسی
نیست واما غشای ان از برای حس میباشد و موضوع ان طرف چپ است میان
خلع پشت و معده و ان ظرف سودا است و منفعت ان اینست که جذب مره السودا کند
از کبد اما کلیتان دو تا است هر عضوی که دو تا خلق شده منافع در او زیاده است
از عضو واحد و مرکب است از گوشت صلب که سرخی قلیلی دارد و پیه بسیار
و عروق و شریانات و فی الحقیقه از برای او حسی نیست ولکن غشای او حس بسیار دارد
و موضوع ان پایین پشت است و منفعت ان جذب بول است از کبد بمثانه و سنگ
کلیه مذکور میشود در امراض کلیه اما مثانه مرکب است از جسم عصبانی دو تو
و از عروق و شریانات بسیار دارد و منفعت ان انضاج منی است و اما قضیب
پس الجسمی است مرکب از گوشت کم و عصب و عروق و شریانات بسیار و
منفعت ظاهر است اما رحم پس ان جسم عصبانیست و موضوع ان مابین دوده است
ما بقد ناف کردن انطویل است که منتهی میشود او بفرج و بعضی از برای او حس قایلند
که گفته جالینوس الرحم حیوان فی جوف حیوان و بعضی قایل بحس رحم نیستند
و در هر یک اعضا که حس ندارد سبب از حس نداشتن نقل کرده اند
حس ندارد بجهة دوام حرکت کبد بتقریب تولید خون [illegible] سپرز بتقریب مقر سودای [illegible]
رحم بجهة صدمات که رو دهد از حمل و قبول ان عمل و منفعت ان قبول حمل است دیگر
از اعضای مفرده غضروف است اما غضروف جسمی است نرم تر از استخوان
و سخت تر از عصب و خلق شده از برای متصل شود از اعضای نرم با اعضای
سخت و اما اعضا پس انها اجسام سفید نرم میباشد در انعطاف و صلب
در انفصال خلق شده از برای انکه تمام شود بان اعضای حس و حرکت و منقسم

عصبانیست [illegible] اما رباط [illegible] عضو عصبانی [illegible] بعضی [illegible] مثل خانه عنکبوت [illegible] و بعضی رباط [illegible] و بعضی از وتر [illegible] رباط

میشود بسوی چیزی که میروید از دماغ وان هفت زوج است که میباشد بان
بان حس حواس پنجگانه وحس بعضی از اعضا وبسوی چیزی که میروید از دماغ نخاع
وان سی یکزوج است وفردی که زوج ندارد وبان میباشد حس اعضا غیر از سر
وباعث حرکت اعضا هست اما اوتار پس اجسام چند است که میروید از طرف
کوشت شبیه بعصب متصل است اطراف ان بعضی باعضاء محرکه پس دفعه
میکشد ودفعه سست میکند استرخا واما رباطات پس اجسام شبیه بعصب است
که میروید از کوشت باستخوان ومیرسد باطراف عظام مفاصل واما عضلات
پس انها اجسام هستند از کوشت واز عصب واوتار ورباطات ومنفعت
ان اینست که حرکت میدهد اعضا را باعانت اوتار ورباطات ومی پوشاند
عظام را ونکاه میدارد حرارت غریزیرا دربدن واما عروق بر دو قسم است جهنده
وغیر جهنده اما عروق جهنده از جگرست واورا اورده میکویند وانها اجسام
عصبانی غیر مضاعف هستند میان خالی ونیست از برای انها حس وحرکت
ودران خون بسیار میباشد وروح قلیل ومنفعت ان اینست که از انها
غذای هر عضوی از خون میرسد واما شحم یعنی پیه واو از مائیه خون است
وچربی خون ومی بندد واز سردی ومنفعت ان اینست که اعضا
با رطوبت وتر باشد اما کوشت متولد میشود از متین خون ومی بندد از
حرارت ومنفعت ان اینست که کرم میکند اعضا را ودور میکند
افات را اما غشا پس جسم عصبانیست نازک بیحرکت با حس قلیل
منفعت ان اینست که اعضا را نکاه میدارد اما جلد پس جسم عصبانیست
واز برای او حس بسیار وحرکت هست ومنفعت ان پوشیدن اما موی
از زینت است بلکه منفعت است مثل موی سر با اعضا وبعضی از موی زینت
ومنفعت است مثل موی ابرو ومژکان واما ناخن جوهر عصبی منفعت ان
پوشانیدن انکشتان است وقوه برداشتن اشیاء واما عروق جهنده
از قلب رسته است واورا شریان کویند ومیان خالی ومملو از روح است
روح بسیار وخون کم وحس بسیار دارد وحرکت کم ومنفعت ان اینست که

افاضه شود روح حیوانی از او اعضا ونبض زبان اشویانست وحرکت او در دقیقه
ومنقبض شدن است ومحسوس است وچون سر نزدیک وپاها دور از قلب است
در نبض دست اعتبار مینمایند وبعد از این قسمت شود اعضای رئیس و
مرئوس وشریف وخسیس ونافع وبین حساس وغیر حساس وخادم ومخدوم
اما اعضا مثل پادشاه ورعیت اما پادشاه ورئیس در بدن سه است واول قلب است
واول عضویکه متکون شود قلب است واخر عضویکه روح از او بیرون رود قلب است
وانسان چه حیوانات دیکر بدون قلب حیات ندارد زیرا که حیات از روح است
وروح در قلب است ورئیس دیکر دماغ است ومزاج دماغ با قلب برابر است
یعنی دماغ در مکان ودر مزاج قلب کرم وخشک است ودماغ سرد وتر است
وسیم رئیس کبد است واز کبد همچنانکه دانستی بهمه اعضا غذا رسد واز قلب
بهمه اعضا حیات رسید واز دماغ بهمه اعضا حس وحرکت رسد قلب
حیات بهمه اعضا وروح بر تمامی اعضا رساند بواسطه شریان ودماغ
حرکترا بهمه اعضا رساند بواسطه عصب وکبد وغذا را بر تمامی اعضا
بواسطه اورده واین سه عضو رئیس بتقریب بقای شخص است وچهارمی دارد
که انثیان کویند که منی درانجا بهم رساند ودر بقای نوع بزرک است وبدان
بر دو قسم است بعضی از برای او فعل است وبعضی منفعت مطلب از فعل انست
که عام شود بقوة واحده از انفعال داخل بدر حیات شخص یا بقای نوع مثل قلب
ومطلب از منفعت انست که مهیا کند از برای قبول عضو دیکر تا انکه بکرد در فعل
تام در بقای شخص یا بقای نوع مثل شش از برای هوا اما جکر بدرستیکه هضم
اولرا وهضم میکند دوم را ومهیا میکند از برای هضم سیم وچهارم وبعضی فعل و
منفعت انچه برای او فعل است مانند قلب است وبعضی منفعت است فقط مثل
شش وبعضی منفعت است وفعل مثل کبد وایضا اعضا بر دو قسمت میشود
شریف وخسیس واعضای شریفه هفت است قلب وروح وکبد وانثیان
ومنافع وریاست اینها معلوم میشود معده است از اعضای ووجه شرافت
او اینست که معده غذا را هضم کند وباعضا فرستد هرکاه کیلوس او خوب باشد
وهرکاه ضعیف باشد وکیلوس او بد باشد ادمی ضعیف شود واستسقا او

عظیم بهم رساند ششم شش است ومنفعت ان اینست که خدمت پادشاه بزرگ که
قلب است کند و مروحه و بادزن قلب است وهوای بد را از قلب بجود جذب کند و
هوای خوب را داخل کند و تفریح و ترویح قلب و چنانچه ناخوش شد و خدمات اندک
کوتاهی کرد ادمی در شرف هلاک رسد هفتم از اعضای شریفه رئیسه کلیه است که
جناب اقدس الهی چون اهتمام در وجود او فرموده باین علت دو تا خلق شده که
اگر ناخوشیها حادثه رسد اخر او از دیگری بر اورده شود ومنفعت ان اینست یکی
انکه بول وخون را از یکدیگر جدا کند وخون را باعضا رساند و بول را بمثانه دفع کند اگر متمیز
نشود خون از بول اعضا را ضررهای عظیم رساند و بدن لاغر وضعیف شود و اگر تمام
تمیز قرحه بهم رسد گفته است حاذق اطبا را هر شخص که بینی لاغر است بدان که کلیه
او ناخوشی دارد و هر کاه شکوه کند احدی از ضعف باه یقین بدان که کلیه او ناخوش است
از حرارت یا برودت یا ضعف وغیر ان و هرگاه کلیه قوت داشته باشد و کبد ضعیف
باشد کلیه کار کند ولا بالعکس از برای اعضا قسمت دو تا است بعضی احس هست و بعضی
نیست از برای فایده اعضائی که حس ندارد شش جگر سپرز کلیه است دیگر اعضا بعضی
قابل معطی است وبعضی معطی غیر قابل معطی مانند جگر و دماغ که بلاشک قبول کند
حیات و حرارت غریزیرا وحیات روح و روح از قلب قبول میشود و هر یک از جگر
ودماغ مبدء قوت هستند که عطا کند غیر را باین معنی که دماغ اعطای حس کند
باعضا وجگر اعطای غذا باعضا مطلقا و عضو یکه قابل باشد و معطی نباشد مانند
گوشت که قبول غذا کند ومطلقا عطا نکند و معطی غیر قابل بزرگ اطبا قلب را
میدانند که اعطا کند روح به تمامی اعضا و قبول نکند و فیلسوف او را اصل اول
گوید وعضو غیر معطی وغیر قابل استخوان میدانند و بر هر یک از این بحثها
و وظیفه طبیب تحقیق این نیست بلکه طبیب باید بداند که دل بخشنده حیات وجگر
بخشنده غذا و دماغ بخشنده حس وحرکت است پس معلوم شد که اعضای
رئیسه سه است و اعضای خادمه بر دو قسم است بعضی مهیا کننده خدمت و بعضی
برسانند خدمت خود را پس خادم که مهیا نماید خدمت را برای قلب ریه است
یعنی شش و رسانند در خدمت و شرایین است واما دماغ خادم مهیا کننده

او جگر و رساننده اخدمت عصب اما کبد که جگر باشد خادم مهیا کننده ان
معده است و خادم رساننده ان روده است واما انثیان خادم مهیا کننده
ان اعضای تولد منی است و خادم رساننده در مردان احلیل و در زنان رحم است
فصل دیگر اعضا بر دو گونه است یکیرا اعضای اصلیه گویند یعنی اعضای منوی که از ماده
منی اب و ام حاصل شود که چنانچه معدوم شود اعاده ان ممکن نیست و دیگر اعضای
غذائیه اعضای عارضی گویند که چون معدوم شود عود ان ممکن است مانند گوشت
و پیه و امثال ان از مو و ناخن وغیره وهمچنین رطوبات در بدن بر دو گونه است یکی
اصلیه اولیه رطوبات اولیه ان اخلاطست و رطوبات ثانویه بعضی فضولات است
که مذکور شد در باب دفع وانچه غیر فضولست چهار است اول رطوبات محصوره
در میان رگهاست که باریک است و مجاور اعضای اصلیه است که ساقی ان اعضا است
و در احتیاج دوم رطوبت انچنانی است که بمنزله شبنم است وان مستعد است از برای
انکه مستحیل شود بغذای ان عضو مجاور خود با تمامی اعضا در هنگام نایابی غذا و
از برای انکه تر کند اعضا را در هنگامیکه اعضا خشک شود در حرکت سیم رطوبت قریبة
العهد بالانعقاد گویند وان غذائیست که مستحیل خواهد شد باعضا از طریق مزاج
وتشبیه و مستحیل نشده است هنوز چون بقوام عضو نرسیده که بعد از قوام تام
عضو شود چهارم رطوبت داخل در اعضا یکه ابتدای نشو انچنانی است که اتصال
اجزا از اوست ومبدء نطفه است بعضی منی اعتبار تا از این فصل رطوبت چهار
میدانند و بعضی از انواع سیم رطوبات دانسته اند که تکون و تولد اخلاط و فایده
دانسته شود هر یک از اخلاط طبیعی میباشد که طبیعی در بقای بدن بان محتاج و
دیگری غیر طبیعی که بمنزله فضول ضاره است در بدن که یاد کرده امد خون سرخ
رنگ صاف خوشبو شیرین است و غیر طبیعی بر دو قسم است یکی انکه مزاج او بهم
خورد بدون انکه مخلوط شود با وغیری مثلا سرد شده یا انکه گرم شده یا انکه
غلیظ شده یا بدبو شده یا انکه بسبب انصباب خلط غیر خود فساد بهم رسانیده و در
وقت دفع ان واجب و ائمه صلوات الله علیهم و اطبا باخراج بسیار فرموده اند و
جالینوس طعن گفته اند بعضی گمان کرده اند که قوه بدن بتقریب زیادتی خون و ضعف
بتقریب کمی ان واین غلط است که اگر طبیعت احتیاج داشتی بنصیب خود را بر داشتی

و در کتبها امتلا نبودی و بعضی گمان کرده اند که اخلاط که زیاد شود بدن را آسیب نیست و این هم
غلط است و صفرای طبیعی آن کف خون است زرد و رنگ درخشنده و صفرای غیر
طبیعی فضله است و آن در بدن چهار قسم است مرة الصفر و صفرای محی و کراثی و زنجاری
و سودا بر دو قسم است طبیعی آن درد خون است و ثقل آن ته نشین و طعم آن مایل به ترشی
با عفوصت و غیر طبیعی بمنزله خاکستر است و بلغم طبیعی آنست که قابل شود که جزو عضو شود
و غیر طبیعی آن مخاطی و جصی و حامض و زجاجی و مالح و بدانکه بعضی اعضا دو طبقه خلق شده
از برای منافع یکی شدت اهتمام در نشکافتن آن مثل شرایین که از قلب رسته است
و در آن روح است و دایم متحرک است باید دو تو باشد تا از آن حرکت منشق نشود دوم
شدت احتیاط در نگهداری چیزیکه در اوست از جسم مخزون در آن که روح است
مبادا بتحلیل رود روح و شکافته شود و بیرون رود خون و از بیرون رفتن خون
خطر عظیم افتد و بعضی اعضای شریفه را که رئیسه گویند و اهتمام در شأن آن است
برای آن محل فضول قرار داده است پشت گوش را برای فضول دماغ و ابطین
که زیر بغل باشد برای فضول دل و ارنبتین از برای جگر و عروق بعضی ساکن
بعضی متحرک ساکن را ورید گویند و متحرک را شریان گویند و بعضی مرکب است از هر دو
هر کدام غالب است از حرکت و سکون بآن اسم خوانند شریان وریدی یا وریدی شریانی
و چون زاید آدمی را سوء مزاج بهم رسد ملاحظه نماید اگر از غیر ماده باشد
بتدابیر [illegible] رفع گردد چنانچه از ماده باشد استفراغ خون باید کرد که
استفراغ کلیست که استفراغ میشود از آن اخلاط اربعه و چند آنکه در خون
احادیث وارد است و تجربه شده خطر کمتر از اخلاط ثلاث است زیرا که از
استفراغ خون و فصد و حجامت تمامی علتها که گفتیم دفع میشود
پنجم ز بو طبیع ارواح و ارواح حامل قوی است پس تا اینجا اصناف او مثل اصناف
قوی است و نمیخواهیم بارواح بآن نفس ناطقه را که هیچنا نکر اراده شود با لفظ
ارواح و در کتابهای آسمانی بلکه میخواهیم بآن اجسام لطیفه که بخاری است که
متکون میشود از لطافت اخلاط پس معلوم شد که ارواح سه است روح حیوانی
و روح طبیعی و روح نفسانی که هر یک مشخص است و منافع آن ظاهر است
و قوی سه قسم است نفسانی و طبیعی و حیوانی اما قوی

نفسانی بعضی محرکه و بعضی مدرکه و محرکه آن یا باعث بر حرکت است و آن را قوه شوقیه
و خدمت کند او را شهوانیه و غضبیه و بعضی از محرکه فاعل از برای حرکت است بنحویکه
کشیده شود عضل پس منجذب شود و [illegible] منقبض عضو یا سست شود آنقوه عضل را
پس منجذب شود و منبسط شود عضو اما مدرکه که بعضی ظاهری که حواس ظاهری
گویند و آن پنج است سامعه و باصره و شامه و ذایقه و لامسه است سامعه قوتیست که ودیعه
شده از صماخ و میشنود بواسطه هوای که قرعه زند بر صماخ و قوه باصره در آن عصب
مجوف است و قوه شامه ودیعه در حلمتی ثدی است و قوه ذایقه در آن عصب مفروش بر زبان
از شأن او ادراک مطعومات است و قوه لمس و موضع آن جلد است و بعضی از گوشت
از شأن او ادراک ملموسات است در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و خشونت
و ملایمت و اما مدرکه که در باطن پس بعضی آن مدرکه از برای صور محسوس است
با دراک ظاهره و نام او حس مشترک است و موضع آن مقدم بطن دماغ است و خزانه آن
خیال است و موضع آن مؤخر بطن مقدم است و اما مدرکه که معانی جزئیه قائمه باین صور
آن وهم است و موضع آن اوسط بطن دماغ است و خزانه آن حافظ است و موضع آن
مؤخر دماغ است و بعضی از مدرکه متصرفه است و مینامند آن را باعتبار استخدام
نفس ناطقه از برای آن مفکره و باعتبار استخدام وهم برای آنکه صورت و معانی جزئیه
متخیله پس قوی ظاهری پنج است و قوی باطنی نیز پنج است حس مشترک خیال و وهم حافظه
و مفکره و متخیله بمنزله یکی است و جنس دوم از قوی طبیعی است پس بعضی از قوی طبیعی
بعضی از قوی طبیعی قوه متصرفه است از برای خاطر شخص و این برای تغذیه شخص است و آن
غاذیه نام دارد یا آنکه از برای زیادتی شخص است در اقطار ثلاثه بر نسقی که اقتضا کند که آن را
نامیه گویند و از قوه طبیعی قوتیست تصرف کننده از برای خاطر نوع و آن دو قوت است
یکی جدا میکند از تمامی بدن منی را و مهیا میکند از هر جزء منی هر عضو مخصوصی را و نام
او قوه مولده است و دوم از قوه طبیعی متشکل میکند هر جزو را بشکل آنچنانی که اقتضا
کند نوع او که جدا شده از او یا نزدیک آن تخطیط اعضا و تجویف اعضا و غیره و آن را قوه
مصوره گویند و اما غاذیه خدمت میکند او را قوی چهارگانه آن جاذبه ماسکه هاضمه
دافعه برای فضله و این چهار قوت را خدمت کند کیفیات اربع یعنی حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست و قوه غاذیه خدمت کند نامیه را و اینها خدمت

میکنند نامیه و اینها خدمت میکنند مولده را و جنس سیم از قوی حیوانیست
والقوه انچنانیست که مهیا میکند اعضا را از برای قبول قوه نفسانی
وافعال او بر دو قسمست بعضی تمام میشود بقوه واحد مثل هضم که تمام میشود
بقوه مثل شهوت طعام که تمام میشود بقوت جاذبه طبیعیه و بقوه حساسه پس احساس
بکند و اگاه کند بریختن سودا شهوت مذکور را یعنی که هر گاه از برای حساسه افتی
بهم رسد باطل شود یعنی انکه گرسنه است و رغبت بغذا بهم نرسد هر چند
احتیاج بغذا داشته باشد و همچنین فرو بردن غذا تمام شود بدو قوت اول
جاذبه طبیعیه و دیگری جاذبه ارادیه تمام شد طبیعیه و شروع شد بعلامات که
دلالت بر صحت و مرض کند بهترین اینها استنباط از بشره که سخن از او سر و ان
استنباط حاصل نیست مگر بخدمت استادان کامل رسیدن و بعد از ان نبض
در خارج معلوم شود که حرکت خروج از قوه بفعل است علی سبیل التدریج
که حرکت در چهار چیز مقول شود این و کیف و کم و وضع حرکت اینی حرکت انتقال
جسم است از مکانی بمکانی بر سبیل التدریج و حرکت کمی حرکت کردن چیزیست
از زیادتی به نقصان یا ظهور نقص و زیادتی حقیقه باشد مثل لاغری و فربهی
یا بدون حقیقت باشد مثل زیادتی پنبه محلوج یا غیر محلوج کیفی حرکت کردن
چیزیست از جائی بجائی مانند حرکت کردن اب از حرارت بر برودت و بالعکس و
وضع حرکت کردن متحرک بخارج و داخل مثل حرکت سنگ اسیا بر سبیل
و حرکت یا طبیعی است یا ارادی یا قسری و حرکت طبیعی مانند حرکت قلب نما و حرکت
ارادی مانند حرکت ادمی باراده و اختیار و حرکت قسری مانند حرکت سنگ
بهوا و حرکت نبض حرکت وضعی است و بعضی حرکت نبض را حرکت این گفته اند
در حقیقت فرق میان و حرکت این نیست بجهة انکه حرکت کو من حیث المجموع
نباشد من حیث الجزو باشد و نبض حرکت وضعی است از انبساط قلب و انقباض
ان و هر نبضی مرکب است از دو حرکت و دو سکون و انواع نبض ده تاست که از مقدار
انبساط و انقباض مشخص شود و ان نه تاست نبض طویل عریض معتدل نبض عریض
ضیق معتدل نبض شاهق ... نبض معتدل دوم ماخوذ از کیفیت قرع حرکت است
و ان منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل انست قرع زند انگشتان را بقوی

وضعیف مقابل اوست سیم ماخوذ از زمان حرکت است و ان منقسم میشود
بسریع و بطی و معتدل سریع انست که تمام کند حرکت را در زمان کم و بطی
بخلاف ان و دلالت کند بر زیادتی احتیاج قلب بهوای سرد چهارم
ماخوذ است از قوام الت و ان منقسم میشود بصلب و لین و معتدل و
صلب که بانگشت فرو نرود و دلالت کند بر افراط یبس و لین مخالف او است
پنجم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل
که متواتر و متفاوت و معتدل گویند متواتر انست که زمان سکون کمتر متعاد
باشد یعنی میان دو قرعه سکون کم محسوس میشود و دلالت دارد
بر ضعف قوت و متفاوت مخالف اوست ششم ماخوذ است از میان
عرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی دلالت کند بر وفور روح
و خون و خالی خلاف ان هفتم ماخوذ است کیفیت جرم عروق از گرمی و
سردی و معتدل هشتم ماخوذ است از وزن حرکت و ان انست که
زمان حرکت یا زمان سکون مساوی باشد نهم ماخوذ است از استوا
و اختلاف و معتدل و مستوی انست که متشابه در اجزا بوده باشد که دلا
کند بر قوت و صحت مزاج دهم انتظام و غیر انتظام و میتواند شد که غیر منتظم
متساوی بوده باشد و میتواند شد که منتظم اختلاف داشته باشد و
نبض بسیار است اول نبض عظیم و ان انست که زیاد باشد در طول و عرض و عمق
نبض غلیظ است و ان انست که زیاد باشد عرضا و عمقا نبض رقیق و ان
و معتدل برابر انست و معتدل میانه اینها خوب است و دیگر از نبضهای
مرکب غزالی است و ان اینست که دفعه قرعه هم زند و دفعه تند بزند و ان دلالت
کند بر شدت حاجت بهوای سرد و دیگر نبض موجی است و ان اینست که
مختلف باشد در عظم اجزای عروق و صغر ان و شهوق و عرض تا امتلا که
گویا امواجی هستند که در مجاری اند دلالت کند بر افراط رطوبت و در مرض
استسقا بهم رسد و در ذات الریه نبض موجی است و در فالج و سکته
نیز موجی است و دیگر از نبضهای مرکب نبض دودی است و ان در صورت
مثل موجی است و در شهوق و لکن نیست عریض و نیست ممتلی دلالت

دارد بر سقوط قوه دیگر از نبضهای مرکب نبض غزالی است و آن در غایت صغر می باشد
نزد قرب موت و بعضی از نبضهای مرکب نبض منشاری است و آن نبض صلب مختلف
در قرع و شهوق و انخفاض و دلالت کند بر ورم حار مثل ذات الجنب دیگر از نبضهای مرکب
نبض ذنب الفارسی و آن بتدریج زیاد میشود و نقصان می یابد و دلالت میکند
بر ضعف قوه و از نبضهای مرکب ذو الفترة است و آن انست که ساکن میشود
گاهی که توقع هست حرکت او را و حرکت میکند زمانی که توقع دارند سکون او را و از
نبضهای مرکب نبض مسلی است و آن از نقصان شروع میکند بزیادتی بخلاف پس گردد
و از نبضهای مرکب مرتعش است و احوالیست که استنباط رعشه هست در نبض
از نبضهای مرکب ملتوی است و آن انست که احساس میشود در آن عرقی مثل ابریشم
پیچیده و دلالت دارد تمامی بر ناخوشی حال مریض و دیگر از جمله دلالت بر حال مریض
دیگر از احوال مریض قاروره است دانسته شود که بول فضله هضم کبدی است که کیموس
عبارت از انست که از کبد بکلیه اید و از کلیه بمثانه اید و دفع شود و حال کبد
از بول برنگ و قوام و رایحه و صفا و کدورت و قلت و کثرت و رسوب که ثفل گویند و ته
نشین مشخص میشود اما رنگ بدان رنگهای بول سفید و زرد و سبز و سرخ
و سیاه اما سفید را دو معنی است یکی انکه شفاف باشد مانند زجاج و بلور دوم
انکه مانند شیر و کاغذ و امثال ان مفرق بصر باشد اما اول که شفاف باشد دلالت
کند بر سردی مزاج اما دوم دلالت کند بر بلغم که نضج یافته باشد دفع شود و من
دیدم مکرر که مرضهای گرم بول سفید بوده و انشخص که در مرض گرم بولش سفید
سرسام بهم رساند چون ماده میل بدماغ دارد یعنی صفرا که بول را رنگ
میدهد میل بدماغ داشته یا انکه قرحه در اعضای بول مانند کلیه و مثانه باشد
باشد و نقل کرده اند که شخصی را قرحه در مثانه بود و بول میکرد مدتی مثل چرک و صحت یافت
نقل کرده اند که شهری شاهنشاهی را طبیب بود و ان طبیب مرد پیری بود و مسلول
داشت و احتمال انجاث بخود نداشت مدتی بول کرد مانند چرک و از سل نجات
یافت اما بول زرد مراتب ان شش است گاهی اترجی که دلالت کند بر صحت و زرد
درخشنده و نارنجی و ناری و زعفرانی و دلالت کند بر علو حرارت علی قدر اصطراهم

دیگر از دلالات نبض قاروره است

و مراتب سرخ چهار است سرخ درخشنده که اصمی گویند سرخ باشد
و سرخ تیره که احمر قانی گویند و سرخ تند که اقتم گویند دلالت بر حرارت و
غلبه خون کند و سبز را بحمرت تیره نیلی که مخونی که دلالت بر غلبه برودت
و اسمان جونی بر سردی مزاج و کراثی و زنگاری که دلالت بر غلبه حرارت کند
و سیاه اگر زعفرانی باشد صفرا محرق و اگر سیری رنگ سودا و مطلقا
بدست مگر انکه کسی شراب سیاه خورده باشد و بول کند سیاه دلالت
کند که طبیعت متوجه ان نشده دفع میکند چهار رنگ و سیاهی که بسفیدی
زند از بلغم است اما قوام و قوام کیفیتی است که حاصل شود برای که بسبب ان غلظت
بهم رساند یا رقت و ان منقسم میشود بر رقیق و غلیظ و معتدل یعنی رقت
بجهت عدم نضج است یا سده یا ضعف کلیه یا کثرت شرب یا غلبه سردی یا خشکی
یا کردیدن ماده از مسالک مائیه یا اندفاع رطوبت رقیقه و سبب غلظت
عدم نضج است یا کثرت اخلاط و معتدل دلالت کند بر نضج و رایحه بول
یا قلیل الرایحه است یا کثیر الرایحه و رایحه ترش و رایحه شیرین و رایحه متعفن
بجهت تعفن اخلاط است یا قرحه از مجاری بول دیگر صفای بول و کدورت
بول و کمی و بسیاری بول و کف بول اما کدورت را سبب ماده ارضیه است
یا ریح اما صفا سبب مخالف کدورت است اما کمی بول دلالت دارد بر ضعف
قوة یا تحلیل بسیار یا انصراف بسبب دیگر و اما کثرت پس دلالت بر زوال یعنی
اب شدن رطوبت بسته شده یا استفراغ فضول نماید فرق میان انکه بسیاری
بول انکه از رطوبت اصلی باشد در بدن قوه ضعیف شود و انچه دفع اخلاط
باشد هر روزه قوه زیاد میکند و هرگاه بول بسیار باشد و تب بهم رسد و
عرق کند و تب باقی بماند سخت باشد و بدن برودی بر طرف شود و بیم هست
که تشنج یابس کند و بسیاری بول که تشنگی نداشته باشد دلیل بلغم و گداختن ان خلط
و هرگاه ادم قولنجی بول بسیار کند و غلیظ باشد باسانی از قولنج خلاص شود
و هرگاه بول مردم متغیر و کم ریح بسیار باشد و رنگین فایده دارد ادم سیر و
دار بول بسیار کند نافع است صاحب ازاله نقرس بول کند بسیار نافع است
و اگر نقرس دار بول کم کند بیم استسقا است و در تبهای گرم بول گاهی زیاد شود

وگاهی که دلیل اهوازی بیماری باشد تقطر بول در بیماریهای گرم نشان بد
باشد واگر بی اختیار باشد دلیل اختلاط عقل است وآفت دماغ و در
معتدل نیکوست واما کف دلالت دارد بر بقای بول در عرض راه وکثرت
کف دلالت میکند بر رطوبت وکثرت ریح دیگر رسوب وته نشین واین رسوب
بر دو قسم است یکی طبیعی وان سفید راسب متصل الاجزاست متخلل لطیف
مرتبه که هرگاه شیشه قاروره را بجنبانند از یکدیگر جدا شود بعد از ان مرتبه دیگر
متصل شود و رنگ او یا بد مایل بسرخی بوده باشد وان طبیعی است واما غیر طبیعی
منقسم میشود بخراطی ونخی وسبی وقشری ونخالی ورملی ورمادی ودموی اما
خراطی شبیه است بپوست ودلالت دارد بحرارت وپوست شدن کلیه
یا مثانه واگر تیره گی داشته باشد ان پوست دلالت بر خوش اعضای بول بلکه
اعضای کلیه ونخالی را سبب جرب مثانه است ونخی مثل اوست وسبی دلالت
دارد بر گداختن ومدی دلالت دارد بر انفجار قرحه ونخاطی دلالت بر خلط غلیظ
ورملی دلالت دارد بر ریگ که بسته شود ورمادی دلالت بر بلغم یا چرك که عادت
شده است بسبب طول مدت ودموی دلالت بر ضعف کبد اگر شدت داشته
باشد واگر غیر این باشد دلالت بر قرحه یا جراحت در مجری بول ورسوب منقسم
میشود بمعلق وطافی وطافی از قلت نضجست ومعلق ان واقع در وسط را گویند
وان از نضجست وبول صاحب دق صافی باشد واندکی بسرخی گراید ودوی آب
چوب باشد بول یرقان سرخ باشد وبسیار کف زند وکفك او هم رنگ زرد
باشد بول خداوند سپرز سیاه باشد سخت تیره باشد وبول خداوند درد
جگر سرخ وغلیظ وتیره باشد بول خداوند درد سر سفید باشد اندك
بزردی زند بول خداوند استسقا برنگ شراب باشد بول خداوند
سرفه زرد ورقیق وصافی باشد که در وی از رسوب سفید باشد ودیگر
انچه از فضل هضم اول است یعنی معده دانسته شود که دفع شدن ثقل
برابر غذائیست که صرف شده یا کمتر یا بیشتر اما هرگاه ثقل که دفع شود
برابر غذائیست نیکوست ونشان صحت مزاج است ودلالت بر قوه اشتها
که جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه باشد واگر کمتر از غذا دفع شود علامت

انست که ثقل طعام در روده قولون یا دیگر رودها ماند ونشان ضعف
قوه دافعه باشد وباید دانست که چنانچه سایر فضولات دیگر را احتیاج
باو نیست مانند هضم فضول کبدی وهضم رابع منی است این فضول
مطلقا در بدن ضرور نیست وخود ان در رودها زیان دارد واسباب
اجابت طبیعت سه است یکی انکه در مجری صفرا بهم رسیده که فایده انکه
ریختن بر روده است وبشوید بلغم ولزوجت پاك کند بر روده مستقیم فرود آ
وعضلهای مقعد را بگزد وگاهی دهد تا ادمی بحاجت برخیزد واگر در ان مجری سده
افتد قولنج بهم رسد دوم انکه گرمها است که ثقل اگرم بخورد سیم قوه جگر اند
کشیدن کیلوس وبرا بخویشتن کشیدن وخون گردانیدن درست نباشد
هرگاه فعل طبیعت زیاده از غذا باشد باید قوه غاذیه ضعیف باشد وقوه دافعه
قوی باشد گفته است بقراط من کان فی بطنه فی الشباب لینا فانه اذا شاخ
یبس بطنه ومن کان یابس البطن اذا شاخ لان بطنه تحقیق این معنی است که
پیری ضد جوانیست وسبب خشکی طبع انست که کیلوس از جگر بمعده کمتر اید
واسباب کمتر امدن انجهار است یکی قوه شهوت طعام که از سردی معده تولد
کند بجگر کمتر اید دوم انکه بسیاری تولد صفرا اندر معده ودفع کردن معده کیلوس را
زودتر ازانکه جگر بقدر حاجت خود را اخذ نماید سیم ضعیفی قوه ماسکه و
سبب ضعیفی قوه ماسکه برای احشا باشد چهارم دفع دافعه ودیگری ودیگر
عرق است وعرق از فضولست عرق نشان صفراست عرق سفید نشان بلغم است
عرق چرك وسیاه نشان سوداست وعرق برنگ خون سخت بد باشد عرق سرد
بسیار بد باشد وعرق گرم امیدوارتر است از عرق سرد

علامات مجموعی

ومرض هیئت غیر طبیعی است در بدن انسان وعرض هم حالتیست که تابع
میشود این هیئت را مثال سبب عفونت مثال مرض تب مثال عرض عطش وحرارت
وصداع وعرض را عرض گویند باعتبار عروض ذات او وبسوی معروض وهمان
عرض را دلیل میگویند بسبب مطالعه طبیب او را وسلوك طبیب بمعرفه ماهیت مرض
وگاه هست مرض سبب شود از برای مرض دیگر مثل قولنج مرض است گاهی سبب غشی

میشود وگاه هست عرض بسبب مرض شود مثل وجع شدید که میکرد در قولنج
سبب حدوث غشی یا مثل وجع شدید که میکرد د سبب از برای ورم در عضو
صاحب وجع وگاه هست عرض فی نفسه مرض میکرد د مثل صداعیکه عارض شود
از حمی یعنی صداع عارض شود تب را شدت کند در همان مرض سده گاه هست که چیزی قیاس
بجود وقیاس بر بیش وقیاس به بعد مرض باشد و عرض باشد و سبب باشد مثل آنت
در سل بدرستیکه انعارض شد از قرحه ریه و فی نفسه از تب حرضیست و سبب است
از برای ضعف معده اما اسباب سه است بادیه و سابقه و واصله اینکه اکثر اسباب امر خارج
در بدن است با قوا خلد در بدن وانچه خارج از بدنست انرا بادیه گویند و مرضیکه بهم رسد
ازان انواع مرض بادیه گویند مثل صداعیکه بهم رسد از نشستن در افتاب یا محاذات یا آتش
یا حرکت کردن در مکان برف و یخ که اعضا ازان درد گیرد وانچه داخل در بدنست یا مبادی
ان و مرض واسطه هست یا نه انکه واسطه هست او را سابقه گویند مثل انکه ادمیکه
تب کند پیش از انکه تب اید اخلاط جمع شود در مکانی و بعد ازان متعفن شود
پس جمع شدن در موضعی سبب سابقه از برای تب است و چنانچه واسطه میان
مرض و او نباشد بلکه معیت داشته باشد مانند حرکت بدنا مفتاح انرا سبب واصله
گویند مثل عفونتی که بهم رسد از خلطیکه سبب است بی واسطه از برای تب
مشهور است که نتیجه میگیرند یکی اسکالرا زید منعفن الاخلاط و کل متعفن محموم
محموم فرید محموم احوال بدن انسان نزد جالینوس سه تا میباشد صحت و مرض و حال
متوسط صحت نام میدانند یعنی هیئتیکه بان افعال بدن بنهج طبیعی کذا لا کند
و مرض هیئتی است در بدن ضد صحت است و حالیست نزد جالینوس که نه صحت است
و نه مرض مثل بدن شیخ و طفل و ناقه و امراض بر دو قسمست مفرده و مرکبه
اما مفرده انست که نوع واحد باشد از انواعیکه مذکور خواهد شد و مرکب
انست که جمع شود دو تا یا سه تا پس امراض مفرده سه است سوء مزاج و امراض
ترکیب و امراض تفرق اتصال و امراض مثل ورم و بثور سوء مزاج بهم رسیده
و خلطی را منصب بعضوی ساخته که مرض که مرض ترکیب بلکه تفرق اتصال
بهم رسیده است بدانکه از برای مرض چهار وقت است وقت ابتدا و وقت

فصد در ده موضع واجب
اول درد گوش ۲ درد چشم
۳ درد گلو ۴ ورم فلقه
۵ درد دل [illegible] قولنج ۷
[illegible]

تزاید و وقت انتها و وقت انحطاط و امراض بعضی متعدیه است یعنی تعدی
کند و سرایت کند بدیگری مثل جذام و جرب و جدری و تب وبائی
و قروح عفنه خصوص در جائی که مکان تنگ باشد و جائیکه مجاور ان شخص
بطرف گذشتن ریاح باشد از ان شخص و رمد خصوصا شخصیکه بسیار
نظر کند بان چشم درد و مثل کسیکه ضرس دارد یعنی دندان او کند شده یا
بمرتبه که بخیال ان شخص کند شود مثل سل و سبل و برص و از امراض بعضی
بارث داشته باشد مثل برص و بهق و اقرع نقرس و سبل جذام در بعضی
کتب مالیخولیا و مراق را از امراض متوارثه ذکر کرده اند بعضی از امراض مختص
ما در بلدی بسیار است و هر سبب یا بالذات است مثل گرمی فلفل یا بالعرض
مثل سردی آب و اوجاع انام اینست وجع حکاک خشن ناخس ضاغط
ممدد مفتح مکسر رخو ثاقب مسلی خدری ضربانی ثقیل اعیائی لادغ سکون
وجع یا بقطع سبب است یا انکه بخیزند تا طبیب کند و خواب او رد پس
برخیزد قوه حسیه و ترک کند فعل خود را مثل مسکرات یا انکه بخیزند که تخدیر
کند و تبرید کند مثل تمامی مخدرات و اول در معالجه تسکین الم بهتر است
از این دو تا و اما عرض یا دلالت بر حال گذشته کند و منتفع میشود از ان
طبیب یا دلالت کند بر امر حاضر منتفع میشود از ان مریض یا دلالت کند بر امر مستقبل
و منتفع میشود از ان طبیب و مریض و امر معالجه تمام میشود بسه امر اول
تدبیر در اغذیه و اشربه و باقی سته ضروریه دوم استعمال ادویه سیم
استعمال دست و معالجه بدوا و مراعات ده چیز باید کرد امتلا قوه مزاج
اعراض سحنه سن فصل عادت استفراغ صناعت که با عدم مراعات عشر مجوز
نیست دوا دادن نکلا ردا از اسانه بمشکل بلکه هرگاه معالجه بجزئی بشود تدریج
از ضعیف بقوی میل کند و هرگاه مرض شدت داشته باشد و طبیب عارف
باشد ضرر ندارد معالجه بقوی کردن و هر بغذای دوای معالجه توان کرد مسهل
معالجه نکند و هرگاه ندانی مزاج شخصی را بتجربه ممکن بجرأت مفرط و مالوف نکند
بدوای واحد پس طبیعت اقر بدان بکند بغلط میند از خود را استعمال
مسهلات با خطر است و گفته اند که معالجه سه است الفصد و الاحتقان و الکی

وداغ کردن خوب معالجاتیست و زلو انداختن از معالجات هنداست بشرط بودن
زلوی خوب وهرگاه جمع شود امراض پس واجب انست که معالجه کند چیزی را که اگر آن
مرض دیگر موقوف بصحت انمرض باشد مثل ورم وقرحه که قرحه چاره نمی شود
مگر انکه ورم زایل شود دیگر انکه مرضی سبب مرضی دیگر باشد مثل انکه هرگاه عارض
شود سده وحمی باهم معالجه کنند سده را که سبب حمی شده است سیم انکه مرضی
اشد اهتماما باشد همچنانکه هرگاه جمع شود سونوخس و فالج در شخصی معالجه
کند سونوخس را بفصد هر چند فصد زیان دارد فالج را چهارم هرگاه جمع شود
مرض و عرض و غالب شود قوت عرض که درین صورت شروع کنند بمعالجه عرض و التفات
نکنند بمرض همچنانکه میدهند در قولنج شدید هرگاه صعب شد الم بدادن
مخدرات مثل فلونیا و تریاقات پنجم هرگاه ممکن شود معالجه بسهلترین ادویه
پس رعایات بسته ضروریه اول هواست که اعظم و اهتمام دران زیاده است
هوا نیکو باشد و عمرها دراز باشد و در قوتها سستی نباشد و بشره سرخ
و سفید باشد و بیماری دران نباشد و چون هوا بد باشد گاه هست
دفعی باعث هلاک میشود مشهور است که حیوانات از استنباط هوای
گریزان شود میگویند مکرر غیر کلاغ و لک لک میگویند و از امکنه بلند آشیانه
میگذارد و در پایین تخم گذاردن چنانچه رایحه و استشمام هوای بد نماید ترک
آشیان و تخم کرده نقل بمکان دیگر نماید و مراعات فصول چهارگونه از ربیع
و صیف و خریف و شتا از لباس و اغذیه و اشربه باید نمود و هر شهری و
ولایتی که فصول ان موافق باشد دران شهر آسایش نیکوست و توالد خوبست
و فصل ربیع چون در زمستان اخلاط جمع شده باشد پاک باید نمود پیش از آنکه فصل ربیع
حرارت بهار آنها را بجنباند اراینست که مردم اصفهان در فصل ربیع بنقد محلی
تنقیه می نمایند و فصد بقین مینمایند و مباشرت زنان در ربیع از همه فصول
کمتر است و طعامها را باید لطیف تر خورند و از هیضه و امتلا احتراز نمایند
و شربتهای خنک مانند شربت غوره و سکنجبین و انار خورند و ریاضت
معتدل نمایند و طعام شور و تلخ نخورند و عطرهای ملایم مانند

گلاب و ریحان و کافور استعمال نمایند و لباس کرباس نرم مانند سفید
پارچه هندوستان و حریر قاقم و سنجاب بپوشند فصل تابستان غذا کمتر باید خورد و ریاضت
کمتر باید کشید و مضرت مباشرت زیاده است از فصول دیگر و دوری از مباشرت
بهترست و اندرخانه خنک باید نشست و یخ و بید و نیلوفر و گلاب و
صندل و کافور باید حاضر داشت و قی درین فصل بهتر است و مسهل
در تابستان چندان نفعی که در ربیع دارد ندارد و هلیله و فلوس خیارشنبر
از مسهلات نیست و لباس کتان خوبست و کرباس نرم و شربتهای خنک
و غذای ترش و حال پیران و مردان سرد مزاج درین فصل خوب است فصل خریف
انگورهای خریف و خنکی صبح حذر باید کرد و سر پوشیده باید داشت و مکان
سرما نباید خفت و با آب سرد نباید غسل کرد و مسهل و دوا خوردن درین فصل
بدست بدون ضرورت و اگر ضرورت باشد حذر نباید کرد از فلوس و ریوند
و قی کردن خوب نیست بی ضرورت و میوه بسیار نباید خورد و در شهرهای
که میوه در فصل خزان خورند در تبها و بیماریهای در راه افتد و جامهای معتدل
بپوشند و عطر کمتر استعمال نمایند که درین فصل زکام بهم رسد و مفرح باید
خورد و پیران تریاق فاروق درین فصل نیکوست فصل زمستان کوتها را مانند خز و پوست
روباه و پوست بره باید نمود و ریاضت قوی باید کرد و طعام تمامتر باید خورد
و قلیه و قاورمه و گوشت بریان و کباب و مطنجنه باید خورد و دارچینی و
زیره کرمانی در طعام باید کرد و اگر احتیاج به تنقیه افتد مسهل بهتر است
درین فصل انقی و از عطرها عود و ترنج خوبست اسباب تغیر هوا دو تاست یکی آسمانی
و دیگری زمینی مجاورت کوها و دریا و زمین گوگرد و شوره زار و نی زار و بهم رسید
شهب در هوا در زمستان روزی سرد و روزی گرم احداث امراض کند
هوا هرگاه جنوبی باشد یعنی باد گرم ابدا احداث کری کند و تاریکی چشم و سنگین
شدن سر و هرگاه باد سرد ابدا احداث سرفه کند و عسر البول و قشعریره و
وجع سینه هرگاه تابستان شبیه شود به نوروز تبهای عرق بسیار آید
هرگاه بارش حبس شود در زمستان و ربیع احداث کند تبهای تند و از
کثرت حرارت اسهال و امراض و امراض مهلکه بهم رسد طول کلام خوب نیست

هرگاه فصلی مطابق هوای فصل نکند باعث امراض میشود و امراض خزان شد
تر و بهلاک نزدیکتر ست و امراض فصل ربیع بملایمت و صحت نزدیکتر است
و امراض فصل ربیع بملایمت و صحت نزدیک تر است خزان صاحب آزار
سل را زیان دارد و زمستان هرگاه بارش کم آید و باد گرم آید حادث میشود
در تابستان امراض گرم و اسهال دموی خصوصا در زنان هرگاه در زمستان
باران و بارش بسیار آید و گرم بکند و بعد از ان فصل ربیع کم بارش شود
بکند و زنان حامله بیشتر سقط جنین کنند و طفل هرگاه سقط نشد ضعیف
باشد و مستعد هلاک باشد و سایر مردان اسهال خونی بهم رسانند و درد
چشم بسیار باشد و پیران نزله بسیار کنند و بیم فنا باشد و هرگاه تابستان با
باران نیاید و سرد بکند و خزان باران آید و گرم بکند و احداث صداع شدید
و در زمستان سرفه بسیار شدید و گرفتن آواز و زکام و عارض شود از بعضی
مردم آزار سل و هرگاه فصل خزان گرم باشد موافق مزاج زنان و رطوبی مزاج
و سایر مردم را درد چشم بهم رسد و تب تند و زکام مزمن و سودا مزاجرا
مالیخولیا بهر حال کمی بارش در خریف بهتر است و خطرش کمتر است از
باریدن بسیار کثرت تب را طویل کند و شکم روش بهم رسد و عفونت در
خلط بهم رسد و صرع و سکته و درد گلو بسیار باشد و از بارش کم بهم رسد
آزار سل و درد چشم و وجع مفاصل و تقطیر البول و اسهال دموی امراضی که
در فصل ربیع بهم رسد وسواس جنون صرع رعاف خناق بواسیر دهد
زکام قوبا بهق بثور خراج و اوجاع مفاصل و در تابستان امراض اینست تب دائمه
محرقه غب ذوب و رمد و درد گوش و زخم دماغ و عفونت و جسف در حریف
امراض تابستان دارو بهم رسد بعلاوه تب ربع و سپرز و استسقا
و سل و تقطیر البول و اسهال دموی و اسهال معوی و وجع ورک و درد
گلو و دبو و قولنج شدید که ایلاوس گویند و صرع و جنون و وسواس و درد مثانه
بهم رسد ذات الجنب و ذات الریه و زکام و گرفتن آواز و سرفه درد کمر و تهیگاه
صداع شدید سکته دوم از سنه از اکل و مراعات خوردن و آشامیدن لازم است
و آب خالص سرد و تر است و آب باران از همه آبها تر و سست آب سرد خوردن

ضرر دارد عصبها را و ادمی را که بادندان او رنجی باشد و کسیرا که اماس داشته باشد و
حرارت غریزیرا فرو نشاند و قوت را ضعیف کند امتحان ابو شیخ میگوید دو
پارچه پنبه را که مثلا هر یک ده مثقال باشد هر یکرا در ظرف اب جدا گانه مختلف خوب
تر کنند و بعد خوب بفشارند و بگذارند خشک شود بعد هر دو را وزن کند هر
کدام سبک تر است ان بهتر است و اب معتدل در گرمی و سردی سیری را
نفع دارد و قولنج را بگشاید و مالیخولیا و درد چشم و ریش بن دندان و اماس گوش
و نزله و بیماریهای سینه را نفع دارد و ادرار حیض کند و اب چاه که هیچ قیاس با
باران بد باشد و اب ایستاده بد باشد خلاصه اب ضد حیات است چنانچه
حرکت بسیار کند و بنکها بخورد و متخلل شود که مواد را نفوذ کند و اجزای عنصری
ان از حرکت قسطی کم شود بهتر است و زخم دار و جراحت دار و اب ضرر دارد مگر
انکه آهن تاب کنند یا انکه از چوب چینی در ان انداخته که بجوشانند ضرر اب نقصان
قروح و جروح اینست که در عرق که بغذای اعضا رود و چنانچه اب بوده ما
داشته باشد چون بعضو مجروح رسد نتواند جزو عضو شود بلکه از همان
جا دفع شود و اب خوردن در پس ریاضت و در پی حرکت و حمام و جماع
و خواب و میوه مضر است و اکل تا اشتها کامل نباشد نباید خورد و هنوز هم
رغبت بغذا باشد که باید دست کشید و بهترین اغذیه در اصحا گوشت
مرغ جوان و بزغاله و نان گندم که گندم را شسته باشند و آسیا کرده باشند
و مبالغه در سبوس نکرده باشند و امروز پخته باشند که نان کهنه بد است
و گندم کهنه بد است و گندم امسال خوب است و گندم آفت رسیده بد است
و نان کم پخته خوب است و ماهی تازه کوچک اندام که از نهر جاری گرفته باشند و خام
مرغ نیم برشت و شیر بز که فربه باشد که از زاییدن ان دو ماه گذشته باشد
و گوشت گوسفند جوان نر و اعضای حیوانات انچه به نزدیک توست اقوی است
و انچه به بول گاه و کلیه باشد بد است و هر غذایی که ادمی رغبت دارد بهتر است
از غذایی که رغبت نداشته هر چند مرغوب بیشتر و کثیف تر باشد و فواکه از
اغذیه دوائیست و همچنین سبزیها و بقولات که بعضی اغذیه دوائیست

وبعضی غذای دوایست وغذای هر شهری مالوف وست فاکه یعنی میوه
که میوه که غذا شود یعنی کثیر الغذا باشد مثل انکور وانجیر وخرما و میوه از اغذیه
اصحا نیست وترشی پیری را نزدیک کند و شیرینی تحریک صفرا کند اغذیه که
ضرر دارد کوشت مرغ با ماست بد است سرکه در ظرف مس وقلعی بد است
وسیر و پیاز باهم خوب نیست کبوتر پخته با سیر و پیاز خوب نیست پنیر ترش
با هیچ میوه خوب نیست دوغ وغوره باهم خوب نیست از پس زردالو و شفتالو
غذائی خوب نیست وهمچنین از پس انار ترش و سرکه بلغون وماهی باهم خوب
نیست پیاز وخردل در یکجا نشاید خورد وعسل با خربزه بد است از پس هیچ
میوه آب یخ خوب نیست وکوشت بریان که از تنور بر آرند اکر سوسنی
سر او را تا سرد شود بزبان عربی شوای مغموم کویند ضرر دارد بلکه سم است
پسته وبادام باهم خوب نیست لبنیات با شراب ملعون نقرس آورد و چیز شود
خوردن ومداومت کردن آن بهق آورد پیاز بسیار خوردن کلف آورد وماست
با توت خوردن بد است طعامی که آنرا بچوب انجیر طبخ دهند بد است ماهی
وشیر بد است وهمچنین ماهی با ترشی احداث کند امراض مزمنه مثل جذام
سیم خواب وبیداری که مراعات آن لازمست حاجت بخواب اینست که چون در بیداری
حواس وقوتها ماندکی کیرد از برای آرام خواب را آفرید که هم قوتهای طبعی را
قوه دهد وحرارت غریزی را باندرون تن باز آرد وهضم را قوه دهد و هضم در
خواب بیشتر از بیداری باشد بسبب آنکه حرارت در باطن برود وظاهر بدن سرد شود
از اینست که آدمی در خواب احتیاج بپوشش زیاده بهم رساند و در
خواب بتصرف هوا نزدیک شود ودر مزاج صفراوی خواب فایده کامل دهد
هر بیماری که از خواب راحت یابد ضرر دارد و کسیکه در خواب عرق کند بی
سبب ظاهر زیان دارد وخواب بامداد ضرر دارد وهرگاه در بدن خلطی
باشد خواب آشفته بیند وخواب روز بیماریهای بلغمی آورد و تولد
آورد ورنگ روی تباه شود وسپرز را بزرک کند وشهوت طعام کم
کند وبر کرسنکی خفتن خصوص در شب احداث ضعف کند ولاغری
آورد وقوت را ساقط کند وخواب روز بعوض خواب شب نشود وکسیکه بخواب

روز عادت کرده باشد یکدفعه ترک عادت نکند وکسیکه خواب وکم باشد
خوردن کاهو وحمام رفتن وآواز خوش شنیدن وآواز حرکت آب دید بذرا
بسیار مالیدن وچراغ را بعد از خستکی برداشتن خواب آورد وطریقه
خواب کردن که ابتدا بپهلوی راست بخوابد پس به پهلوی چپ بخوابد و
پشت خوابیدن بیماریهای مشکل آورد مثل فالج وکابوس وسکته
زیراکه اخلاط وفضلها از راه بینی وکام بجانب قفا باز کردد وبعضیها
فرموده اند وبهترین حالهای خوابیدن آن باشد که تا طعام از سر معده فرو
نرفته نخسبد واکر خواب نیاید خود را بخواب ندارد که رنجهای بسیار در
افراط خواب وبیداریست چهارم حرکت وسکون چون حرارت غریزی اندک اندک تحلیل
برود وضعیف شود وواجب آید که مددی باو برسد واو حرارتی باشد که
از حرکت بهم رسد واو موقوف بحرکت اعضاست واین حرارت با عانت
در بدن مانند پیاده راه رفتن یا با اسب سوار شدن واین ریاضت کلی است
یا حاصل است در بدن مانند شنیدن آوازها ودیدن خطهای خوب است
ودقایق وریاضت را وقتی نیست معین هرکاه غذا هضم شود وریاضت لازم آید
وحرکت بسیار ضعف آورد بلکه قوه را ساقط کند واعتدال را باید مرعی داشت
پنجم استفراغ واحتباس دانسته شود که احتباس فضول در بدن مضر است چه اخلاط
بتقریب صلاحیت جزو بدن نداشته باشد یا بتقریب فساد وعدم قابلیت
وچه بسبب ضعف بدن از قبول غذا وچه بسبب ازدیاد خلط بتقریب کثرت
اغذیه واطعمه وهمچنین نکاه داشتن بول وبراز ومنی خصوص در وقتیکه از مجال
خود حرکت کند وهمچنین غلط است در هنکامیکه طبیعت بخواهد دفع کند
مثل جماعتی که سعی مینمایند که منی را از بدن خود دفع کنند وبسبب بکدام از آن
جماع اندسیدن بول کاهی بول کاهی عمر عزیز را صرف وتلف کنند وازصادق
حکمتاست توق هداک الله ادخال مطعم علی مطعم قبل فعل الهواضمی وکل
اسبوع علیک بقیئة تنقیها انها من شرور البلاغم ولا تحبس الفضلات
عند انفصالها وان کنت من موهقات الصوارم وکل الطعام بعجز السن

مضغة فلا تقربه فهو شر الهواضم ولا تك في وطي الكواعب مسرفا
فاسرافه في العمر اقوى الهوادم وايّاك ايّاك العجوز ووطيها فما وطيها الا
كسم الاراقم مشهور است اهل فرنك حفظ صحت بمرتبه ايست كه هركاه در
بازار احتياج بدفع بول مضايقه نكنند انجا نشسته دفع بول ميكنند و چون
ملاحظه احساس شد از كسالت بدن و دوو عرق امدن وامدن خون از مواضع
سهل الانصداع مانند رعاف وخون از پاى دندان و بواسير و حجامت بايد
كرد يا فصد بقدر احتمال قوه و هركاه امتلا از صفرا ببيند بمسهلات ملايم مانند
فلوس و شيرخشت و آلو و تمر بايد اسهال نمود و چنانچه بلغم زياد يافت بهليلجات
و بهترين هليله اينست كه هليله زرد و كابلى نيمكوب كرده در اب خيسانيده در
افتاب كذارند و فردا آن ابرا برداشته دفعه ديكر اب بروى ان بريزند و چند بار بايد
صاف كرده و بعد از ان ابرا در افتاب در ظرف چيني كرده كذارند تا منعقد
شود جمع كرده وقت احتياج دو مثقال از اب ساخته بنوشند و بالا اب نيم كرم
عقب ان بياشامد و از نقوع فواكه در اسهال صفرا در الوى خشك و الو
الوبخارا و تمر هندى شيرخشت ترنجبين بقدر حاجت نقوع كرده بياشامند
غذا شوربای مليتى بخورند و هركاه كسيرا مسهل خوردن مشكل باشد دو غذا
مهيا و شب كذارد و صبح ان ابرا كه بروى ان ايستاده بزبان عربى واپس كويند
خوب مسهل است حركت و سكون نفسانيان است يعنى صادر
از قوه نفس حركت نفسيه لازم دارد حركت روح را بسوى خارج بتدريج همچنانكه
در وقت فرح است غير مفرط است يا حركت دهد روح را بسوى داخل
قلب بتدريج همچنانكه در وقت غم است يا بعضى اوقات حركت دهد بسوى
داخل و خارج همچنانكه در وقت خجالت است و لازم دارد اين حركت سخت
چيزيرا كه كرم كرده است روح او را و سرد ميشود از محليكه از روح دور شده است
ازبراى نقصان حرارت و روح از ان موضع و افراط حركت روح چه از خارج
و چه داخل كشنده است خلاصه خشم عبارت است از حركت روح و
حرارت و اخلاط از داخل بدن بخارج ازبراى انتقام و خشم و شادى و لذت

وامید و اندیشه کارهای مهم از حرارت است و اندوه خشم معتدل از برودت است
صفرای مزاج را خشم زیان دارد و مکرر بیماری را دیده ام که امید بهبودی نداشت
و سرور بهم رسانید دفعه صحت یافت و خلاف ان مکرر اتفاق افتاده است
که انجیر ناخوش هلاک شده و عشق از جمله اعراض نفسانی است و بهترین معالجه
ازبرای عشق جماع است و ترش بدان فرزند من که از غذا و حرکت و خواب و بیداری و شراب
هیچکدام در بدن قوی تر از اعراض نفسانی نیست و اعراض نفسانی قوی تر از طعام
و شراب و سایر دیگر است زیرا که از زهر در بدن چیزی اثر کننده تر نیست
و بیشتر زهرها اتفاقا خورده شود یا کسی بقصد دهد مانند تن مردم قرار نکرد
حرارت و قوه معده و جگر او اندران زهر اثر نکند مضرت ان پدید نیاید و هرگاه
اثر ان بقلب نرسد هلاک نخواهد کرد و ضرر نخواهد رسانید و اعراض نفسانی بدون
مهلت اثر کند و متضرر کند و دیده که اندیشه که بخاطر بگذرد از سخنهای خوش و
ناخوش اند حال بیفرصت اثر کند ولکن بتفاوت است اگر قوه حیوانی قوی
باشد و مرد کاردیده و کار آزموده باشد اثر ان کمتر ظاهر شود و اگر قوه حیوانی ضعیف باشد
اثر اعراض نفسانی مهلک باشد و قوی باشد و سبب انکه بعضی مردمان از
شادی عظیم و اندوه عظیم یا خشم یا ترس عظیم بمیرند یا خوشیهای عظیم افتند
سبب ان اینست که حادثه سخت قوی باشد و قوه حیوانی ضعیف باشد و مرد
کاردیده و کار آزموده نباشد پس طبیب هر بیماری را موافق حال او و طفل را از رنج
دور داشتن و خائف را آرام دادن و از این جمله باید بداند و جماع از حرکات
بدنیه است در ایام جوانی و شباب دفع ان در هنگام وفور فضله منی ضرور
و نافع است دماغ را قوه دهد یعنی سبکی و انبساط شود در وقت دفع ان و
مضرت ان در سن وقوف و کهولت و شیخوخیت حدی ندارد و اطبا اکثر
رساله ها در قوه باه نوشته اند و دوست مردم نموده اند با انکه در مضار او نخوانده اند
نشنیده اند که شخصی شصت مثقال خون بگیرد یا دو مثقال منی انقدر ضعف از ان
زیاده ببیند لهذا اینجا معلوم شد که حفظ صحت بمراعات سته ضروریه است و دفع
مرض بجست وجو ممکن است اول بتربت مبارک مطهر جناب حضرت امام حسین

حدیث وارد است که بعوض شهادة آنحضرت سه امر مختص آنحضرت شد
دعا در تحت قبر منوره آنکه پیشک باجابت مقرونست دوم شفا در تربت
آنحضرت سیم امامت از ذریة آنحضرت و در خاتمه کیفیت مذکور است
و دوم انبساط قلبی یعنی هرچه قلب را منبسط سازد با وازخوش و نغمات
موافق سیم انتقال از بلدی که بیمار کرده و رنجور ساخته به بلدی که هوای او موافق
مزاج بوده باشد چهارم عمل ید که داغ کردن و مالیدن اعضا بمرتبه که اغراق
گفته اند که مالیدن بوقوف ادمی را آنکذارد که هلاک شود پنجم بعقاقیر بشرط
آنکه دوای سمی نه دهند که منهی عنه است شرعا و طبا ششم ادعیه و اوراد و اذکار
که در صحیفه کامل و سایر کتب مسطوره مشخص است هفتم طلسمجات و تعویذات
که در کتب هندیان ضبط است اکال یعنی خورنده عضو اصل یعنی
بیخ است چه از گیاه باشد چه از درخت اعضان یعنی شاخها اکلیل یعنی
تاج و از ادویه مانند چتری اجام نی زار است او د بر کنار رود خانهاست
انکباب مراد از ان نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که جوشانیده باشند
یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن استنشاق به بینی چکانیدن و کشیدن
چیزی مایع و سلیل البشع یعنی بدمزه است بصیص نورانی و درخشنده است
بطایح زمینها که اب در ان جمع شود بخور آنچه دود او استعمال نمایند بزل
شکافتن و ریختن و سخت شدن بنک کرمها که در درخت بهم رسد
بادزهر اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند بر بور بقولات
با قور جمع بقرست باکوره میوه که نخستین برسد بتر بریدن بصاق فیزاق اب
دهن بعر سرگین بکر شتر جوان تفه بیمزه است تریاق تریاک و هرچه در شان
او باشد که حفظ صحت مزاج و قوه و روح کند بحدیکه دفع سم کند و اینکه افیون را
تریاک گویند بجهة حفظ قوتست تصفیق امیختن شراب با اب تعلیق اویختن
چیزی بگردن و سایر اعضا تکرج یعنی بوی و ان متغیر شدن طعم است
یا بو یا هر دو تکلیس یعنی صاروج کردن شی و سیراب نمودن و بهره برداشتن
و مراد از او در طب بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و دفع ثقل و کثافت تصعید آنچه

اصطلاحات طبی
دوا
اما اصطلاحات که در طب [illegible] شده است

اجزای او را باتش صعود کنند و لطیف او را اخذ نمایند تصویل صلابه کردن شی
آنچه میان درخت و بلکه گیاهست ثمر بار درخت یا نبات مثل خوشه و میوه و امثال
ان ثقیل یعنی گران امدن بر طبع و دیر فعل و سریع النزول نباشد جریش نیم
کوفته و بلغور جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی یعنی پاک کننده است و فعل
او دفع کردن و رطوبات لزجه از سطح عضو جاذب یعنی کشنده است بطرف
خود و فعل ان تحریک فضلاتست جامد یعنی بسته شده است که در شان ان
سیلان بوده باشد و بالفعل سایل نباشد مانند موم جمد اب جمع شده جفاف
خشکی است حامض ترش و فعل ان تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و
تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای تندی خون حکاک آنچه از سایدن
در عضو پیدا شود حلو آنچه زبان را منبسط سازد حریف یعنی گزنده است حاد یعنی
تندست چنانچه در ثمر باز باشد حلاق شرنده حمول از فتیله و فرزجه است حمل
بار درخت چه در ثمر یا غیر حلیب شیره تخمها و شیر تازه دوشیده حشیش گیاه
خشک است خاثر بهم اورنده است خمل یعنی پرزست خفیف یعنی سبک است
خاتم یعنی تمام کننده است و عبارت از انست که در عضو بسبب تخفیف در
سطح جراحت تفرقی نگذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن استخوان از
مکان خود خلیع سست خلخلع ضع و سرگین طیور و سم آنچه زبان را نرم سازد
دوا آنچه تاثیر بکیفیت کند دوای غذائی آنچه تاثیر کیفیت او زیادة کمیت باشد دوای
سمی آنچه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد دابق
آنچه بپوست او بدست بچسبد از کثافت دهن آنچه در جوهر او چربی باشد
دلوک یعنی مالیدنست ذفر آنچه بدبو باشد ذرور آنچه ساییده بمایعی
بعضو بپاشند ذوالخاصیه آنچه تاثیر بصورت کند رض کوفتن رخو نرم و
سست رخص بازپرورده تنین از امید را دع آنکه مواد را مانع بر ریختن بعضو
باشد و اعضا را قابل رودان نسازد ردع مقابل جذبست وص رطوبت
غلیظه که در اطراف پلک چشم بهم رسد ردی الکیموس آنچه از ان اخلاط غیر
معتدل القوام متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب ته نشین

مایعات وانچه در مایعات اندازند وبو روی ان بایستد راسب کویند روث
سرکین حیوانات زعو قبسیا کوزنه زهر شکوفر زغب اول موی که در حیوانات
بر اید ودر ادویه هرچه در سطح ان شبیه بمو باشد مزغب کویند سایل انچه
اجزای ان در جهات حرکت کند اعم از انکه اجزای ان از اتصال منقطع شود یا نشود
سباخ شوره زار سبط بیکره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی زهر نامند بجهة
ضدیت وخاصیت مزاج را فاسد کند مانند نیش سنون انچه بدندان مالیده شود
دندانها را جلا دهد و مقوی جوهر ان باشد سحیق انچه بسیار نرم سایید باشد سهك
بد بو شدن کوشت و بوی عرق که از بدن اید سهل زمین نرم شطب جوهر
شمشیر و در ادویه هرچه شبیه باین صفه شطب باشد شجر نباتی که ساق
او خشب وکامل ان انکه اجزای تسعه نباتی باشد ثمر و ورق لیف صمغ
بذر قشر اصل عصاره وحب مثل درخت خرما شرف بضم اول وفتح ثانی
کنکرهای کوشك و در ادویه انچه در اطراف ان بر امدکیها داشته باشد شرف
کویند شهر انچه بو کنند شتر بفتح اول وثانی پلك چشم شاخ کوه بلند
بفتح اول وسکون ثانی فراخی کوشه دهان سدخ بفتح اول وسکون ثانی سر
شکستن و شدخ عضل یعنی انهم باز شدن صحریه زمین سنکستان
صفیق پوست درشت صفق بفتح اول وثانی در ادویه انچه چین دارد در زدن
ومیل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد مصفق باشد صالح الکیموس انچه
از او خونی متولد شود که همه جهة اعتدال داشته باشد ضماد انچه از
غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو مالند و بر بندد اعم از انکه موم
و روغن داشته باشد یا نه طبیخ انکه جوشانیده اب او را استعمال نمایند
طلا انچه از رقیق القوام بعضو مالند طیب بسکون خوشبو و بتشدید یا
تری طحن خورد کردن طاحونه که اسیا باشد بمعنی اسم لازم اوست طافی انچه بروی
اب ایستد عفص بکسر فا زمخت درشت کند و فعل ان تبرید و تکثیف و
تصلیب و خشونت و ردع است عاصر انچه با وجود با هم امدن اجزای
عضو را بنشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دمل بفارسی فشارنده

کویند عشب بضم اول وسکون ثانی کیاه است عصیر اب فشارنده کویند از بهار
که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما انچه در افتاب یا در اتش
منعقد شده باشد عنقود خوشه نباتات است عطر بوی خوش عنبر بمعنی
او از مختلف که از حلق بر اید و مراد از ان حرکت دادن مایعات است در حلق
و فرو نبردن غض بضاد معجمه نارس نباتات است غطر بوی خوشت سو دهد
وانچه سطح جلای عضو با عانت رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر
غلیظ بمعنی کثیف و در اغذیه بیشتر متداول است واستعمال لفظ کثیف در ادویه
فسافیل بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که مختص قبل و رحم باشد
فرفیری بمعنی رنك بنفش است فاتر نیم کرم است فسخ بمعنی جدا شدن از هم
قابض طعم کیرنده را کویند که اجزای زبان را بهم اورد و درشت نماید و فعل ان
تبرید تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غیر طعم مراد از ان جاذبی
که بسبب بهم اوردن اجزای عضو حبس واستمساك نماید قطور انچه در کوش
چکانند و باقی اعضا فاشره هرچه بجد جالی باشد که چرك از استخوان تواند زدود
قاتل انچه از ضدیت هلاك سازد و مرادف سم است و بعضی کفته اند زهر
حیوانی مختص قاتل است قضبان شاخهای کیاه بیساق قنبعه بضم اول وثالث
وسکون ثانی قبای خوشه کیلوس کشکابی است که از هضم معده بهم رسد
شبیه بکشك کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کثیر الغذا انچه اکثر ان جزو بدن
شود کماد انچه بی مایعی کرم کرده بر عضو به بندد مثل تکمید سبوس کندم کثیف
بخلاف لطیف انچه نیست که اجزای ان بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی
کند و نفوذ در بدن بسرعت نماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق
ساخته دفع نماید مانند سداب کاوی بمعنی داغ کننده است و مراد از ان
انچه جلد را بجهة احراق و تجفیف بهم اورد و مجاری خلط سایل مسدود نماید مثل
زاج در دفع نزف الدم جراحت لصوق و لزاق انچه بر عضو بچسبانند و چسبنده باشد
لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیق تر باشد لعوق
بمعنی انکشت مج است که از معنی دقیق تر باشد لعاب انچه از خیسانیدن ان در اب

اجزای مخلوط برطوبت شده چیزی نرم بهم رسد و چون برشته کنند الزوان
برطرف شود لطیف انچه در شان ان باشد بعد از ورود بدن بمنقسم کردیدن
باجزای بسیار صغار و نفوذ کند بجمیع بدن بسرعت مثل زعفران لزج انچه در شان
او باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی دارد که قابل امتداد
کشته منقطع نشود مثل خبازی لحاد ریشهای باریک نباتات محلل انچه
انما یعات در ظرفی کرده بهم زده بوی کند لیف انچه از اصول ویا ونبات
روید با دیکر انکا باشد لادغ هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزای
عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ
بر جزو ان بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه مالح شود
انچه در زبان نفوذ کند بدون کزندگی و جلا و هم فعل ان تفتیح و تلطیف و
تسخین و جلا و غسل باعتدال است مر تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند
و درشت سازد و با کراهت بود طبع را بهم زند و فعل ان جلا و تسخین و منع تعفن است
ملطف انچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مانند
حاشا مغلظ انچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان باشد که تفریق خلط
بحرارت متجره اخراج ان جزو ان بعد جزو از موضع اشتباک خلط کند مثل جند
مجمد هرچه ضد محلل باشد و کویند مختص بارد قابض است مخشن هرچه
سطح عضو را درشت سازد و اجزای او را در بلندی پستی مختلف سازد
اعم از انکه بسبب تکثیف ان باشد مانند عفص یا بجهت تفریق اجزا مانند خردل
مملس انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع
در مسالك ان مانند فطراسالیون و هر حریف و مر لطیف و سیال لطیف
مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف مفتح است مرخی هرچه
عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل
تخم کتان مصلب انچه ضد مرخی باشد منضج هرچه خلط را قابل دفع سازد
اعم از انکه رقیق را غلیظ کند مثل خشخاش یا بالعکس انجا منجمد را نرم سازد

منقطع انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
ان و دفع ان نماید بدون تصرف در قوام خلط مثل سکنجبین مفشی
هرچه ریاح غلیظ را که مجتمع باشد متفرق سازد و قابل دفع کند محلك
هرچه بقوه نافذه حاره تحریك اجزاء لذاعه بمسامات مثل انجره مقرح
انچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط را بسبب حدت
فاسد و واجب الدفع سازد و طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر
محمر انچه بسبب حرارت جاذبه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد خردل
با انجیر محرق هرچه بقوه نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث
رماد ینماید مثل فرفیون مفتت انچه تفریق اجزاء خلط متحجر کند مثل
زجاج محرق معفن هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد نوعیکه بدل
ما یتحلل او نتواند شد بدون احداث احتراق و ماکل مثل زرنیخ مقوی
هرچه تعدیل و قوام اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول ننموده منع نفوذ
تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج
مثل بدعی کل سرخ موتق انچه بخلاف باشد در تغلیظ مفرح هرچه بهمه
جهة بخلاف منضج و هاضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط
سازد و تعدیل مزاج او کند و حزن را دفع نماید مثل شراب ملعون مشهی
هرچه تحریك طبع بخواستن غذا کند مبهی هرچه بسبب تولید ریاح لطیفه
در مجاری اعصاب و اعضا کویند محرك ان شود و باعث تکون ماده منوی
شود مثل لبوب مدد انچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله بول و عرق
و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا نماید معوق
هرچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات بظاهر
اخراج کند معی هرچه اخراج فضول مرخی کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج
ما فی المعده و امعاست مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد
مطفی هرچه اخلاط حاره را که حدت نماید مخدر هرچه تکثیف روح حساس که
که نفسانی بوده باشد و روح محرك که حیوانیست بنوعی کند که مانع حس

وحرکت شود مثل افیون واکثر مخدرات سرد وخشك میباشد مزلق هرچه
ترطیب وتلیین سطح عضو بجد لغزنده کی کند دران محتبس باشد بحرکت
او حرکت کند مثل الو بخارا مجفف هرچه افناء رطوبت یا تقلیل او کند مثل
سند روس مسدد هرچه بسبب یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد
واجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجت باعث تسدید شود مثل لعابها
مطری هرچه بالفعل یابس باشد ودور رطوبت از چه کرسبب سیلان مواد شود
مثل اهك شسته معطش هرچه طبیعت را اشتیاق وتهییج کند اعم از انکه تهییج
او باب سرد شود مثل معده وجگر یا بهوای مانند دل وشش معطس هرچه
بقوه نافذه تحریك مواد دماغی کند بجانب خیشوم وبسبب دفع ان عطسه
حاصل شود مصلح هرچه اصلاح حال ماکول ومشروب نماید اعم از انکه فرد
ان کند یا معاونت فعل او کند یا معاونت فعل ان کند یا حفظ قوه یا کسر حدت
او کند یا بدرفع جهة وصول ان اعضا اشوه منبت هرچه خشك شدن
جراحت کند ورطوبت او را زایل کند مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب تخفیف
وتکثیف رطوبت سطح جراحت با لزج وچسپنده ودهن زخم را بهم اورد مثل
دم الاخوین هرچه بسبب تخفیف لطیف وتعدیل مزاج چونکه وارد عضو وموضع
جراحت شود منعقد شود ومستحیل بگوشت شود وادرا اسنط اللحم گویند
مسنج مرادف تفه یعنی بمیزه مایع هرچه ضد جامد باشد وسیلان کند ورقیق
القوام مزواة پراکنده مفرق بفتح اول وکسر ثالث تا درك سرد وداغ دو کلیها
هموار نباشد وزواید دار باشد مفرق گویند معفف خیده وکج شده مضغ
خاییدن چیزی ممضوغ هرچه را خاییده باشند سبت هرچه خواب اورد مانوم
مرادف است مسکر هرچه مستی اورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نه مضمضه
مایعی که در دهن حرکت دهند مروخ هرچه باعضا مالند مسوح هرچه در مالیدن
ان باعضا چندان مبالغه نکند مبرود هرچه بسوهان زیره کنند منتن بدبو
معفون هرچه در شستن ان مبالغه بسیار کرده باشند محرق هرچه در سوختن
بجد رماد یه رسیده باشد ناشف هرچه نشفه رطوبت سیال کند اعم از انکه

منافذ ان مرئی نبوده باشد مثل اهك یا مرئی باشد مثل اسفنج وناشف را
نیر محل نامند بجم نبات بیساق نطی در لغات مراد از او لغت قوه میست
ودر ادویه مراد گیاه خودرو که نکشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبت
غریبه باشد برنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده
وامعا مثل میوها وخواه در عروق مثل تخمها ومغزها ومراد از دوم دم فعل
تقویة با هست نفوح هرچه از ادویه یابسه ساییده بدون مانعی در بینی دمند
نقوع ونقیع خیسانیده که بجوشانند وصاف نموده استعمال نمایند نشاده
هرچه را جوشانیده واب انرا باعضا ریزند ویا شویه قسمی از وست نشوق
انچه به بینی کشند دغوبغین معجمه دمیدن سخت وسن سستی وشب
جستن از جایی وتی کردن وفروزند اتش هاضم انجا اعانت طبیعت
بر طبخ وکدا دیدن غذا کند وسبب قبول هضم ان مثل مصطکی
هش انچه جرم ان سست وزبون ویاندك افشردن ریزه شود مثل صبر
خوب وغاریقون هتك پاره شدن سبب چیزی را گویند که مقدم باشد
بمرض بالذات بزبان مرض هیئت غیر طبیعی است در بدن وعرض حالیست که تابع
میشود این هیئت را مثل سبب عفونت مثال مرض تب مثال عرض عطش
وصداع وغرض عرض گویند باعتبار عروض او را وسلوك طبیب بمعرفه
ماهیة مرض وگاه هست که مرض سبب شود برای مرض دیگر مثل قولنج که
مرض است گاه هست سبب غشی امدن میشود وگاه هست عرض سبب
مرض شود مثل وجع شدید که میگردد در قولنج حدوث غشیرا با مثل
وجع شدید که میگردد سبب از برای ورم در عضو صاحب وجع وگاه هست
میگردد عرض فی نفسه مرض مثل صداعیکه عارض انجی یعنی صداع عارض
سود تبرا چون شدت کرد همان عرض ومرض شد از شدة وگاه هست
چیزی قیاس بخود وقیاس به پیش وقیاس به بعد مرض باشد وعرض باشد
وسبب باشد مثل تب در سل بدرستیکه انعارض شد از قرحه ریه
وفی نفسه ان تب ان تب مرض است وسبب است از برای ضعف معده اجل

٢٥

در بیان موقت ادویه مرکب

[illegible]

بدن انسان را جالینوس سه میداند صحت و مرض و حال متوسط صحت را مبد انند
هیئتی که بان افعال بدن بنهج طبیعی که ندان کند و مرض هیئتی است در بدن ضد
صحت و حالتی نزد جالینوس که نه صحت است نه مرض مثل بدن شیخ و بدن طفل
و بدن ناقه و امراض بر دو قسم مفرده و مرکبه در ذکر حمی بدانکه حمی تب را گویند و تعریف
تب اینست که تب حرارت غریبه ایست که مشتعل شود در قلب و از انجا منبعث شود
یعنی پراکنده شود بوساطت شرایین در همه اعضا و ان حرارت که در قلب بهم رسد
یا انکه روح را گرم کند یا خلط را یا اعضا را و تشبیه کرده اند این حرارت را به حرارت حمام که غیر
نیست که یا حرارت هوای انحمام را گرم کند یا اب را یا جدار انرا و انکه هوا را گرم کند
مثالش در بدن انست که روح را گرم کند بمنزله هواست در بدن گرم کند و انحمی یومی گویند
چون بیشتر اوقات در روز واحد دفع شود و انچه خلط را گرم کند و چون گرم کند
متعفن بکند یا نکند حمی عفونی یا خلطی گویند و انچه اعضا را گرم کند حمی دقی گویند و سبب
تب یا اینست که مرضی بهم رسد و بعد ازان تب و انرا حمی عرضی یا انکه مسبوق نیست
بمرضی و انرا حمی مرضی گویند مثال اول حمی ذات الجنب و ذات الصدر و امثال ان
ورم بهم رسد در عضوی و بعد ازان عفونت تب بهم رسد و معلوم شود که اسباب
سه گونه است اسباب بادیه و سابقه و واصله اسباب بادیه مثل صداعیکه بهم رسد
از اسباب خارجه مثل افتاب و اسباب سابقه مثل امتلائیکه بهم رسد از برای خلط
و اسباب واصله مثل عفونت که از برای خلطی بهم رسد خلاصه انست که میانه مرض و
اسباب سابقه واسطه هست و میانه اسباب واصله که تب باشد واسطه
نیست عفونت که در خلط بهم رسد تب بهم رسد و حمی یومیه را اسباب بسیار است
و هر یکی را نامی خوانده و حمی یوم اسباب بادیه است اسامی حمیات بدین تفصیل
حمی یوم همیه حمی غمیه حمی فرحیه حمی یوم [illegible] حمی یوم عقیبه حمی یوم غذائیه حمی یوم سممیه
حمی یوم حرکتیه حمی یوم سهریه نومیه حمی یوم جوعیه حمی یوم فکریه حمی یوم استفراغیه
حمی یوم وجعیه حمی یوم غشیه حمی یوم عطشیه حمی یوم سددیه حمی یوم تخمیه حمی یوم ورمیه
حمی یوم قشفیه حمی یوم استحصافیه حمی یوم شربیه حمی یوم خلفیه حمی یوم وقیحیه حمی یوم تدخینیه
و معالجه این حمیات تمامی دفع سبب است و چنانچه مسامحه ادمی در معالجه

گاه هست

گاه هست منتقل بحمی دیگر شود مثل تب عفنی که تب دقی شود و دوای این تب
خاکشیر خوردن با اب و طبابت چون صناعت است بنحویکه استادان
دیده معالجه نماید هر نوعی را موافق ان مثل تب دار را از افتاب بپوشیدن کافور
و سرکه و صندل و خوردن قاذهر و کاهو و انار و هندوانه و نشستن در
هوای خوب و باد زن بگلاب زده باد زنند و گاه هست در ابتدا نشتر
بهم رسد و خوردن سکنجبین و اب زرشک و اب انار و خوردن
عرق بیدمشک و فرنجمشک و قدومه و بحمام ملایم رفتن و غذای
لطیف خوردن مانند خروس بچه و مرغ بچه و شیره ها مانند شیره تخم خرفه
و تخم کاهو و امثال ان و حمام بعد از شکستن تب برود بشرط اعتدال
حمام و اب سرد و یخ و میوه های خنک و قاذهر معدنی و ورق نقره و تخم [illegible]
و امثال ان بیاشامد و باقی معالجات حمای یوم دفع سبب انست
که مثلا حمی که بسبب هم باشد معالجه دفع هموم است و از تب انچه خلط را
گرم کند و بسبب بسیاری خون تب بهم رسد که او را سونوخس گویند
و ان تب دموی است که بسبب کثرت خون بهم رسد و علامات ان شدت
حرارت ملمس و صداع شدید و عطش و سایر علامات تب دموی و علاج
ان فصد است بدون تامل و تاخیر با علم بسونوخس و مشابه و تب سونوخس
تا چهارم غلط است و گاه هست بمحض خون گرفتن رفع تب شود و احتیاج
بمعالجه دیگر نشود و بعضی اطبا در سونوخس چندان خون اخراج نموده اند
که غشی میکرده اند و تب رفع میشده و چنانچه تب رفع نشود بعد از خون گرفتن
غذا از شوربای ماش یا عدس و اسفناج و خرفه و امثال ان و بعد از هفتم
ترشیهای ملایم مانند الو و تمر و زرشک و امثال ان بدهند و دوا شیره
عناب تخم کشنیز تخم خرفه تخم کاهو با عرق بید خاکشیر بدهند و هرگاه صداع
شدید باشد دیگر احتقان بحقنه لینه و همچنین روز هشتم هرگاه صداع
نبوده باشد بعد ها احتقان از نقوع بدهند بنفشه الو بخارا
تمر هندی سپستان عناب شیر خشت ترنجبین شب در اب خیسانده
١٠ ١٠ ٧ دانه ٧ دانه ١٠

صبح بمالند و صاف نمایند و بیاشامند و چنانچه زردالوی خشک که بشهر ترشالو
گویند استاری داخل نقوع نمایند اوفق است و نگذارند که طبیعت خشک شود
و هرگاه طبیعت خشک نباشد ماء الشعیر با شیرخشت بدهند و
انار بن ما شیرخشت خوبست انتظار نضج ددسو ... غالب است اسهال
گویند ... تعفن ... بهم رسد بدانکه تب خلطی که عفنی باشد بود و تقسیم میشود
یا متعفن میشود داخل عروق یا خارج عروق مثل خون که هرگاه داخل عروق متعفن
شود مطبقه گویند و خارج او دوام و ... است و صفرا هرگاه داخل عروق متعفن
شود محرقه گویند و خارج عروق هرگاه متعفن شود صفرای تنها غب گویند و بلغم
هرگاه متعفن شود داخل عروق لثقه و انقیابوس گویند و آنچه خارج عروق متعفن شود
مواظبه گویند و سودا هرگاه متعفن شود داخل عروق تب سوداوی دائمه گویند و خارج
عروق تب ربع اما مطبقه بر سه قسم است متزایده و متساویه و متناقصه متزایده
انست که زیادتر متحلل باشد و متساویه انست که متعفن مساوی متحلل باشد
و متناقصه انست که متعفن کمتر از متحلل باشد و سبب عفونت خون یا خوردن
غذای سریع الفساد است مثل ماهی بزرگ جسم و شیر خوردن میوه های تازه
مثل خربزه و زردالو و گوشت خیار چنبر یا سبب امر خارجی باشد مثل استنشاق
هوای متعفن یا آب نی زار و آبیکه در ان جیفه انداخته باشند و متعفن شده باشد
و علامات تب مطبقه اینست که حرارت گزنده نباشد و نبض مختلف باشد و
... داشته باشد و انحلال میانه صحت است و مرض و صداع و عطش زیاده از سوء
و طعم زبان و دهان و انتفاخ عروق و ... اجین و امتلای نبض و سرخی چشم و ثقل
بدن و ثقل سر و ابتدا نکردن بنافض و لرزیدن و عرق نمی باشد در مطبقه سکون
در شب بحران و تب مطبقه بحرانش شب هفتم است و علاج ان تا چهارم هر روز
صبح خاکشیر با شیره عنب الثعلب و در روز چهارم فصد باسلیق کرده درد سر شدت
داشته باشد فصد قیفال و اگر درد سر باشد در روز سیم احتقان و ششم و هفتم
و مادام که طبیعت یبس داشته باشد بکست و اعاده فصد در روز هفتم بقدر قوه
و بنیه روز هشتم اعاده احتقان بحقنه لینه که حدت نداشته باشد و برسیدن نضج

اما مطبقه

از کاهو و صندل سرخ آب کشنیز سبز آب کاهو آب خیار سبز که گلاب و غذا شوربای
گوشت از برنج و ماش یا عدس یا اسفناج و شیره جو و شب ... ماش
با چلو و بعد از هفتم گوشت خروس بچه و مرغ بچه و بزغاله بدهند و میوه های
تازه مثل گیلاس اصفهان و شلیل مشهد و آلوچه که گوجه گویند در خراسان
خوبست و چنانچه درد سر شدت کند و بیم باشد که ماده متوجه دماغ
پاشویه از برگ بید گل خطمی آرد جو نمایند و ضمادی از بنفشه گل خطمی آرد
جو پوست کدو ببر سر بندند و هرگاه خدا نخواسته هذیان کنند حجامت ساقین
نماید و تا روز چهاردهم نگذرد فلوس ندهند هشتم و دوازدهم احتقان
نمایند و سیزدهم و چهاردهم را بهمان ماء الشعیر اکتفا نمایند روز چهاردهم
هرگاه حرارت در بول ملاحظه نمایند در نبض امتلا بینند و در بشره حمره
سرخی یا خشونت در ان روز چهاردهم فصد دیگر نمایند والا فلا در روز
پانزدهم بشرط آنکه درد سر نباشد و هذیان مطلق نگوید فلوس باین نسخه
بدهند و چنانچه عطش بسیار باشد و زبان خشک باشد و هذیان گوید
و از درد سر شکایت کند فلوس را تنها ندهند بلکه در روز پانزدهم احتقان
و هرگاه بنای فلوس شود و خاطر جمع از دماغ و سرسام باشد فلوس را باین
نحو بدهند بنفشه عنب الثعلب سپستان خیارین تخم خطمی نیلوفر ...
فلوس ترنجبین شیرخشت تمر هندی روغن بادام در شانزدهم پانزدهم
تا خبری اتفاق شود فلوس را میتوان داد در هفدهم روز مسهل بدهند احتقان
هیچکدام نیست و اما محرقه که عبارت تب صفراویست که متعفن صفرا داخل
داخل عروق که بزبان یونانی قاریقوس و قاوسوس نامند و این تب محرقه سوزانیست
و عطش و درد سر و خشونت زبان و اعراض هایله در ان زیاده از مطبقه هست
و فرق میان مطبقه و محرقه اینست که مطبقه هر دوره مساویست شدت
و ضعف نمیپذیرد و تب محرقه اشتداد بهم رساند غبا یقین خشونت در
زبان البته هست و گاه هست زبان در محرقه سیاه شود و انقلابات در دیگر است
و علاج ان تبرید کردنست بخوردن لعاب اسفرزه و عرق بید و عرق نیلوفر و

وفاذهر وطباشیر طرف عصر وطرف صبح بخوردن عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خاکشیر
بر روی ان ریخته و غذا شوربای اسفناج یا شیره جو کدو و برنج و احتراز از گوشت گاو
و روغن و اقتصار بماش و عدس و برنج کردن و هرگاه طبیعت خشک نباشد ماء الشعیر
داده هر روز و اگر ببیند ماده میل بدماغ دارد از هر دوا و غذای لطیف بپرهیزند
که تمامی اغذیه لطیفه در محرقه شدید ماده را میل بدماغ میدهد مانند ماء الشعیر و
هندوانه و این استنباط بحدس طبیب حاذق است که بفهمد که چه قدر صفرا غلبه دارد
و چه چیز مستحیل بصفرا میشود و هرگاه طبیعت بسته باشد نباید طبیعت را خشک
کذارد بلکه احتقان در روز سیم و پنجم و هشتم و دهم باید کرد و کاهو با بادام باید خورانید
و انار میخوش خوبست و صندل سرخ اب خیار بکف دست پا بمالند و موضع طحال را
بصندلین کافور اب برابر سیب اب خیار طلا نمایند و عقلات از حال دل اب بابد
کرد و دماغ را بضماد پوست کدو بنفشه کل نیلوفر باید نمود و مسکن را در کنار
اب خوش هوا باید نمود خلاصه امراض محرقه تبرید بسیار باید کرد خون نباید اخراج
کرد تا هفتم بکذرد و اخر روز هفتم فصد نماید از باسلیق بشرط نبودن درد سر
و فضل روز هفتم گوشت خرد سیجه و ماهی تازه میتوان داد فصد را اخر روز
هفتم بجهت انکه ممنوع است فصد در روز بحران چون افتاب بشره فرو نشست
بحران منقضی باشد در روز هشتم احتقان نمایند و بوی کافور در امراض گرم
بمنزله باد شمال است در عالم بقول حکیم رازی و هندوانه و ماء الشعیر مستحسن
در هفتم فایده دارد و محرقه را ابتدا خون نگیرند مگر بعد از هفتم که خواطر
جمع از فوران صفرا باشد و بعضی محرقه را از احتراق خون میدانند مهلت را
در فصد جایز نمیدانند و بسا باشد که زبان در محرقه سیاه و لب شقاق
بهم رساند و چنانچه متعلق بفصد کردن سبقت باید کرد در محرقه بر تبرید و خارج
متعفن شود صفرا خارج عروق و تب ایلان تب یکروز در میان اید با سرما و
قشعریره و تب شدید و عرق کثیر و دوازده ساعت زمان امتداد نوبه از ابتدای
سرما تا چهار ساعت تا دوازده ساعت ممکن است دفع ان و این تب را غب گویند

نوبه غب

و بیونانی طریطاوس و نوبه غب از هفت نوبه تجاوز نکند که چهارده روز بوده
باشد خلاصة العلاج انکه بهتر معالجه در تب غب لعاب اسفرزه با عرق بید یا
گلاب و لعاب بهدانه خوبست و چنانچه لعاب اسفرزه با گل ارمنی نیم مثقال
تا یک مثقال نیم دهند عجب نافعست میگوید محمد زکریا در تب اگر تاخیر کنی
فصل را تعجیل کن اب سرد را که اب سرد را در تب نفع عاجل است که از سردی
بمرتبه رسد که رنگ سبز شود و گاه هست مستوفی عفونت دو مکان است
هر روز غب شود یعنی نوبه را هر روزه کند و علامات ان مثل علامت محرقه است
از عطش و زردی و خشونت زبان و گاه هست در غب زبان سیاه شود
باتفاق با حدت صفرا و تلخی دهان و خشکی دهان و تغض کلام و قی
و ابتدا کند نوبه غب با قشعریره پس تکان دادن و علاج ان تبرید است تبرید
کامل و حقنه کردن در روز راحت و ماء الشعیر دادن در روز نوبه و لعاب
اسفرزه و عرق بید و عرق نیلوفر و فاذهر معدنی و گل داغستان و طباشیر
سفید و ریختن برگ بید باطراف رخت خواب و اب ریختن بدیوارها و گذاردن
میوه های تازه باطراف بیمار و بوییدن لخلخه ها مثل اب سیب و اب به کافور اب
خیار اب کشنیز سبز اب کاهو سرکه گلاب و مراعات جانب قلب باید نمود طلای
صندل قرنفل چوب عود طباشیر اب به فوفل ولته ازکتان باید اغشته نمود از اینها
و بموضع قلب گذارد و هرگاه استنباط زیادتی خون نمایند اخر روز هفتم فصد
باید نمود و خون کم باید گرفت نه بسیار و اگر محتاج باشند تجدید نمایند روز نهم
بفصد دیگر و بدهند شیره تخم خیار تخم خرفه تخم کاهو و مغز خیار و کاهو و
گلاب و یخ بدهند و هندوانه و ماء الشعیر قبل از هفتم مگو انکه در ماء الشعیر
پستان داخل نمایند دهند و انرا روز هفتم دادن خوبست و انار ترش اینها
قبل هفتم خوب نیست و تمر هندی و الوچه گیلچه و الو زرد رسیده خوبست و اب
کدو و اسفناج نیکوست و شربت الو بعد از انکه روز هفتم گذشت خوبست و
تا ممکن شود فلوس و مسهل مشروب در امراض گرم ندهند مگر انکه خو

جمع بوده باشد که ماده میل بدماغ ندارد و تب شده ندارد که مکور فلوس در امراض
حاره قبل از چهاردهم باعث سرسام شده بهر حال اجتناب از مسهل در امراض حاره
اولی است و یبس طبیعت و خشکی آن مضرت و بیغایه احتقان است که مطلقا
ضرر در احتقان در امراض حاره نیست و منعیکه در مسهل هست در احتقان نیست
و اولی و انسب استعمال نکردن هر ملطفاست از میوهها تازه و غیره تا گذشتن
روز هفتم تاخیر در میوه ضرر ندارد و در امراض صفراوی استعمال کافور
بموقع و بجاست و حذر کن از مسهل دادن در روز نوبه که خطرهای عظیم در آن
محتمل است و روز ششم هر چند در غب روز نوبه نیست و لکن چون ششم است
مسهل و احتقان خوب نیست روزهای خوب پنجم هشتم دهم دوازدهم
مکرر دیده ام روز نوبه و روز بحران مسهل داده اند و کشته است بیمار را خصوص
مسهل قوی خلاصه الحذر الحذر از مسهل قوی که مهلک است بلکه اقتصار بماء الشعیر
و نان خشک را در آب فرو برده بخورند و شوربای خروس بچه موافق مکرر در روز
نوبه که غذا خوردن در روز نوبه ضرر دارد و مشغول کند طبیعت را بمجاهده
مرض و آب لیمو و در شک و تمر و انار و اسفناج بجلاد هفتم در هر روزه نوبه غب
موافق است و تسکین درد سر ایشان را بخواب آوردن و بخواب کردن و گاه خوردن
و پاشویه کردن و ادام دهند خشکی زبان را بدهن شویه لعاب اسفرزه و سرد کنند
جگر ایشان را بخرقه که تر کرده باشند بگلاب و کاسنی و صندل سرخ و آب
خیار و سرکه بسیار کم و کافور قلیل و بشویند دست و پای ایشان را باب
گرم و نخاله جو و هر گاه قی تواند شد بیش از نوبه باشامیدن سکنجبین با آب گرم
و هر گاه مستوقد عفونت فم معده باشد و غثیان باشد باید بخلاف مسهل داد که
حقنه است و تسکین داد قی را باشامیدن آب سیب ترش سنگ شاهی نعنع
و طباشیر که بر روی یخ گذارده که سرد شود تا تسکین غاید غثیان را و بدارند

ببینی

به بینی و استشمام نمایند از روایح بارده مثل گل بنفشه گل نیلوفر سرکه گلاب آب
سیب و آب برگ کشنیز سبز کافور و اگر خواب نیاید و بیداری غلبه نماید سرکه را
از لخلخه بیرون کنند و اگر بتقریب تو اگر انجره چوت زنند و خواب غلبه کند
سرکه را داخل نمایند در لخلخه که بسیار نافع است سرکه نقع دادن ببینی و هر
حقنه از آب هندوانه و آب خیار و آب کدو کنند نافع است مفرده و مرکبه
و غبین را معالجه مثل غب خالص است و چند نوبه مشتبه شود بیکدیگر
مثل نوبه که غبین باشد که هر روز نوبه کند و مواظبه بلغمی که هر روزه نوبه
کند و شطر الغب هر روزه نوبه کند و ثلاثه ارباع که ربع باشد هر روزه نوبه کند
و هر یکی را بخصوص علامت ظاهر است مثلا غبین که هر روزه نوبه کند علامات
او به تمامی علامت غب خالص است و علاج او علاج آن و بلغمیکه متعفن شود
داخل عروق او را لثقه گویند و بسیار شبیه است به تب دق و علامت آن سستی
تب است و گاهی برنگ بول و بسیار باشد که بول سرخ شود بسبب عفونت و
رنگ بیمار برنگ گچ باشد و نبض او ضعیف باشد و صغیر مختلف و براجم
بهم خورده و مخلوط به بلغم و عطش بسیار کم باشد مگر آنکه بلغم شور باشد
ماده که در آنوقت عطش ... باشد و معده ضعیف باشد و دل غشی داشته
باشد و رغبت بغذا کم باشد و عرق بکند و لکن عرق شایع نباشد یعنی تمامی
اعضا را عرق نگیرد علاج نضج دادن بلغم است و استفراغ آن و عفونت فم معده
و قی کردن نافع است اما نضج به طبیخ عناب سپستان عنب الثعلب خباری تخم خطمی گاوزبان
پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک جوشانیده باشیره تخم خیار شربت بنفشه
سه روز و روز چهارم که پنجم تب است حقنه کردن بحقنه حاده ما النضج حقنه مراوفیا
نه در حقیقت حقنه حاده که ضرر دارد حقنه حاده در تب مطلقا و حقنه ... کرده
امراضی که باید مذکور خواهد شد و بعد از گذشتن چهارده روز فلوس بهند
که ریوند ناشته باشد و بعد از مسهل دادن شربت دینار چند روز نوبتی
و همچنین شربت بزوری و سکنجبین بزوری موافق است و خلاف میانه

اطبا اکر دَر تبهای بلغمی تبرید باید کرد یا تسخین بعضی تبرید را کفته اند و حجت
ایشان اینست که علّت اعلام حرارت است و بعضی تسخین کفته اند که علت مادی
بلغم است و بارد است لهذا تسخین بکرده اند و معالجه خوب بین ست عصرها
کلقند و سکنجبین دادن و طرفهای صبح را شربت لیمو و تخم خرفه دادن
انتفاع خواهد کرد همچنین که تجربه شده است و چون قطع نشد از قرص زرشک و
بعد از ان قرص ورد داده اند دل تنک از معالجان شده اند که تب بلغمی مکرر امتداد
به ششماه بهم رسانیده است و در قرص غافث بشرط وجود غافث معالجه او واضح
و ترک ماء الشعیر در تب بلغمی نکرده اند بلکه هر کاه اثار حرارت دیده اند ماء الشعیر
تنها اکتفا کرده اند و هر کاه علامت تبرید دیده اند چند فلفل بماء الشعیر انداخته اند
و قی با ب شیره کوفته تخم توب با سکنجبین و غذای ایشان نخود اب از کوشت مرغ جوان
و تیهو و کبک و دراج داده اند و بخایدن مصطکی و دارچینی امر فرموده اند و
اب لیمو را با شکر امیخته عجیب النفع است و در زبان خوابیدن و نقل بادیان خوردن
نفع دارد و مالیده اند فم معده را بروغن سفرجل و کل سرخ که اندا خته باشند در ان
سنبل الطیب و ضماد کنند معده را به تخم کل و افسنتین و اب نیخک و هر کاه متعفن
شود بلغم در خارج عروق و نوبه ایدا و را مواظبه کویند و هر روزه نوبه کند و مدة نوبه
دراز کشد و بد ترین طبیعت در ان اسایش نه بیند و عرق نیاید و سرمای قوی
باشد و تکان ناقص و قشعریره امتداد زیاد داشته باشد و تب در نوبه مواظبه
قطع نشود و نقاهت کامل بهم رسد بلکه باقی بماند از تب قلیلی که تب تازه اید و این
نوبه طویل و مزمن است و بسا باشد باقی بماند ششماه و سبب طول اینست
که هر کاه مداوا کنند تب را به برودت پس زیاد شود بسبب و هر کاه مداوا کنند بسبب
که بلغم است بکرمی دادن پس تب زیاد شود و اکر مرکب شود معالجه تبرید و
تسخین مراد حاصل نشود غرض بلکه تدبیر اینست که ابتدا تنقیه نماید بطریقی که
که مذکور شده است مکرر بعد از ان طرفهای صبح سکنجبین بزوری بدهند

باین نحو

باین نحو که عنب الثعلب کل کاو زبان بیخ کاسنی مخ بادیان جوشانیده صاف نموده با شیره تخم
خیار سکنجبین بزوری از چهار مثقال شروع نمایند و در روز یک مثقال اضافه نمایند
تا هفت مثقال برسد و بان هفت مثقال مداومت نمایند تا انکه ده روز بکذرد
یک روز فلوس بخورد و در روز دیکر قرص ورد ساخته طرفهای صبح تخم خیار تخم کاسنی
کوفته شیره کرفته قرص ورد یک مثقال کوفته داخل نمایند و بخورند و طرفهای عصر
تخم ماء الشعیر که جوان را بو داده باشند بخورند و اد لاد نوبه مواظبه را قطع میکند
و کرسنکی خوردن نفع دارد و دست و پای بیمار را مالیدن نافع است و تقویت
فم معده نماید به کلقند و سکنجبین و مصطکی و شوربای سرکه دار چقندر داد
نافعست و حمی لثقه که تب بلغم است که متعفن شود داخل عروق و علامت ان
علامت تب بلغمی است بغیر انکه سرما نخورد و تکان ندهد و عرق نیاید و تب باشد
که مفارقت کند و شبیه است این تب به تب دق و سستی میباشد و شدت
بهم رساند یعنی شدة و ضعف بهم میرساند و علاج ان علاج بلغمی دایره است
و از تسخین و تلطیف احتیاط اولی است حمی ربع دایره ان حمی سوداویست که متعفن
شود در خارج عروق و ابتدا کند به سرما خوردن و تکان دادن و شکستن اعضا
و سرمای قوی و وجع مفاصل و صغر نبض و تفاوت نبض و چون کرم شود حرارت
ان فوق مواظبه است و مدة ان میان نوبه غب و نوبه مواظبه است و دلالت دارد
بر وسن و فصل و خراج و تدبیر مقدم و بعضی اوقات بعد از تبهای دیکر بهم رسد
و علامات هر خلطی که ربع بهم رسیده از علامات ظاهر است از بول و غلظت و نبض
و علاج ان اکر از احتراق خون باشد و خون غالب باشد فصد نمایند از باسلیق
از دست راست و بعضی فصد را در نوبه ربع از دست چپ نموده اند و حجت ایشان
اینست که ربع غب باشد مکر از کثرت مرة سوداست و طحال یعنی سپرز معدن انست
و می بینی که صاحبان وجع طحال ایشان بزرک میشود پس فصد رک چپ اعظم نفعا
خواهد بود و اشد اقلاعا و بکذارند خون بقدر معتدبه اخراج شود تا انکه سودا قلع شود
ساده میکه رغبت بغذا باشد و تب دائمه بهم رسد و عطش افراط بهم رساند سرما

محرق بود و دواهای مسهل را احتراز نماید و چنانچه احتیاج بهم رسد و ضرورت داعی شود
ماء الجبن مقوی نه سکنجبین افتیمونی خوبست و سکنجبین با ماء الشعیر خوبست و
چنانچه در صفرا زیادتی ببیند و سودا را محترق از صفرا داند و عطش و علامات
زیادتی صفرا غلبه کند فلوس خیارشنبر شیرخشت بنفشه الو بخارا سپستان بدهند
واما ربع دائمه پس علامات ان علامات ربع دایره است و تکان ندارد و اشتداد
بهم رساند در وعده ربع و علاج ان فصد باسلیق است پس فصد صافن است
و فلوس و تنقیه غیر کامل در امراض سوداوی نفع ندارد و بزرگان اطبا گفته اند که امراض
سوداوی بدو مسهل و سه مسهل زایل نشود بدن از ان پاک شدن کامل بلکه
تحریک کند و بسا باشد ضرر کند زیرا که انچه لطیف است دفع شود و انچه کثیف است
باقی بماند پس چنانچه شخصی خواهد امراض سوداوی را تنقیه نماید تصمیم کند که سودا دفع
شود نه انکه فلوس و علاوه ان تمام شود واما حمی خمس و سدس و سبع میباشد و داد
از قبیل حمی ربع است لکن اشد از حمی ربع است و سودای ان سودای بلغمی است یعنی
سودای محترق از بلغم است و بقراط منکر وجود حمی سبع است و او را منوط باتفاق
میداند و قرشی میگوید بر من در بلاد مصر حمی خمس بسیار دیدم و معالجه کردم
شخصی اکه ده روز میگذشت نوبه میکرد و حمی خمس از دوا از هم حمیات است که مبادا
مقدمه سل و بعض اوقات بعد از انکه سل بهم رسد نوبه کند خمس چهار روز نکند
و یک روز کند و حمیاتیکه دوران مضبوط نیست پس بعض اوقات بتقریب ورم است
در عضو بزرگ و در این بحث است زیرا که اگر ورم در عضو شریف است مثل ذات
الجنب و ذات الصدر و برسام و اگر در عضو شریف نباشد که چنین تب را
در حمی یوم ذکر نموده است و گاهی بهم رسد تب که گرمی ظاهر باشد و بدن
سرما خورد و این تب را انقبالوس گویند و سبب بلغم است و علاج علاج
تب بلغمی است و تب دیگر هست که لیفوریا گویند که دل میسوزد و ظاهر
سرد است و این نحو تب بد ردی است و هرگاه شخصی بحث کند که تو گفتی تب حرارت
غریبه است که مشتعل میشود در دل و منبعث میشود باعضا پس چگونه اعضا سرد

حمی خمس و سدس و سبع

و این تب را لیفوریا گویند

بماند جواب اینست که چنین است تعریف تب بشرط انکه مانعی منع نکند بروز
تب را و حرارت را باعضا مثل انکه اب سرد است اگر اتش او را گرم نکند و این حمی
قویست میسوزاند باطن را و باعث سیاهی زبان میشود و عظم نبض و شدت
کرب و این علامت ردی است و دلالت کند بر قوه موذی در باطن و این
تب را صفراوی غلیظ سبب است که متعفن شده در عمق بدن و علاج ان
علاج تب صفراویست و گاه هست حادث میشود از بلغم لزج تب یافت
شود در ان حرارت و برودت در بعض اوقات و علاج گلقند شکری است
با سکنجبین منعع و انجمله تبها حمی غشی است و ان تب در اصفهان شیوع
دارد بتقریب بسیاری میوه ها و علامت ان اینست که بمجرد ان تب غشی کند
و ان غشی بتقریب کثرت اخلاطست که خام باشد و بلغمی که نضج نیافته
باشد پس عارض میشود در ابتدا که منصب شود از این اخلاط چیزی بلکه
حادث شود غشی و بیشتر اوقات این تب از برای کسی است که فم معده او ضعیف
باشد که بتقریب ضعف معده بخار ان خلط بدل رسد و گاه هست که غبا اید
و بعض اوقات هر روزه اید و ورم در پشت چشم بهم رسد و گاه هست اماس
در قامی بدن یافت شود و هرگاه در این مقام مسهل قوی دهند ضرر عظیم دارد
بلکه معالجه اینست که معالجه اینست که تقویت قلب نمایند با طلایه مثل صندل
اب سیب اب به کافور گلاب چوب عود در موضع قلب و اشامیدن فاذهر
کل ارمنی گل داغستان طباشیر مروارید اب به ترش اب سیب شیرین و حقنه نمایند
در روز راحت اگر غبا اید در وقت راحت اگر هر روزه اید مثلا هرگاه نوبه
روز اید شب حقنه کند و اگر شب اید روز احتقان نمایند و سعی کنند که غذا
بخورد از مریض بخلاف تبهای دیگر که چندان مبالغه ضرور نیست و لکن غذای
مقوی بلکه بغذای دوای مانند انار و گلاب و اسفناج و ماش و برنج و گوشت جوجه و سیم
و مرغ بچه و حقنه را حقنه متوسطه که نه چندان حدت داشته باشد و نه قوت اسهال
نداشته باشد و عمل اند در وقت نوبه و غیر نوبه که مالش را بکند اثر عظیم است بدست

حمی غشی

خشن واهتمام نمایند که خواب برود که خواب نفع کامل و ماء الشعیر را هر روز به نبات
شرین کرده بدهند و نان خشک در تنور داده صباح به سکنجبین خیسانیده بدهند
که باب سرد مخلوط کرده باشد و زود معالجه کنند که اگر غبا اید زود بدن کاهیده و نبض
ساقط شود و صورت تراشیده شود و جه لاغری بهم رساند در دو نوبه علاج حمی
محرقه در نوبه غشی که بغبا اید سزاوارست و دادن ماء الشعیر هر ساعت ممزوج باب
انار میخوش و سیب و به مغز خیار که سرد شده باشد به یخ و برف و بخورانند ب
انار سرد را به برف با نان خشک نزدیک نوبه و بگلوی ان ریزند اب انار سرد را
و بعضی از حمیات حمی وبائیست و ما تعفنی که حاصل میشود در هوا و هر گاه متعفن شود
هوا متعفن شود اخلاط و علامت ان تب است که ظاهر چندان حرارت نداشته
باشد و دل سوزش داشته باشد و نفس متواتر باشد و بیرون نماید در قی و براز
اشیاء سیمه و از علامات ان اینست که عام باشد در بلدی و بسیار باشد شهب
و رجوم و کدورت هوا و گریختن حیوانات ذکیة الحس از اوطان خود مثل لق لق علاج
فصد است و نوشیدن اب سرد دفعه و رب انار و سیب و گلابی و بیخ دالیالوا و ضماد
ان قرص کافور و ضماد کردن سینه بصندل سرخ و سرکه و کافور و گلاب و ریختن سرکه
و گلاب در مکان اسایش مریض و ریختن ریحان سبز در فراش و غذا دادن بشوربای
غوره و سماق و زرشک و الوبخارا ساده یا خروس بچه معتضی بمقام و قوت دیگر
از حمیات حمی جدریست یعنی تب ابله و حصبه و سبب این تب غلیان خونست بر مثل
عفونت همچنانکه عارض میشود ابار برای عصر اشد. و این بر دو قسم است طبیعی مثل
مثل انکه عارض میشود از برای صبیان از برای دفع کردن طبیعت چیزی را که در خون هست
از طمثیه یا غیر طبیعی است از سبب خارجی مثل شوران اخلاط در ابدان مستعد از برای
فساد و ماده ابله بیشتر است و میل دارد برطوبت از این جهت است که حجم ان بزرگ
ترست از حصبه و ماده حصبه کمترست و میل دارد بصفراویت و یبوست و
علامت ان حمی مطبقه است و درد پشت و خاریدن بینی و برجستن از خواب
و تحسس حلقه و ثقل بدن و سرخی چشم و صورت و کرب و تنگی نفس و علاج

حمی وبائیه

حمی جدریه

ان اینست که قبل از انکه ابله برایند خون بگیرند بقدر معتدل و حجامت چنانچه
طفل باشد و فصد ممکن نباشد و صبح شیره تخم خرفه تخم کشنیز خشک با قلیل
کافور و شوربای ماش و عدس خوبست و ماء الشعیر که جو مقشر بود داده باشد
و هر گاه خون نگرفتند تا برامد ابله و حصبه بعد از ان خون گرفتن غلط است و سعی
کنند که شکم روانشود که تلیین و ابله و حصبه خطر دارد و اما حمیات مرکبه گاهی مرکب
میشود دو حمی یا بیشتر و ترکیب انها با احتمال عقل بسیار است و انچه در این
زمان بسیار است اخلاط صفرا و بلغم است و همین را شطر الغب نام نهاده اند
و ضروب ترکیب ان چهار است غب دایره یا بلغمی دائمه غب لازم که محرقه باشد
یا بلغمی دائمه سیم غب لازم با بلغمی دائمه چهارم غب دایره با بلغمی و علامات مرکب حمیات
بیکدیگر از صفرا و بلغم و یکی و زیادت زیاد و یکی و رکته خلاصه اینست که در حمیات
مرکبه دو خلط ممتزج بعنوان تداخل است یعنی هنوز خلطی اول یا بعرق یا باد رار دفع
نشده دیگری جمع امده باشد و تداخل غایت سیم انکه دو خلط بعنوان تشابک بوده
باشد یعنی دو خلط بهم امیخته باعث اضطراد شوند و تحقیق این آنست که در نوبه
سه چیز باید اجتماع یعنی خلطی در خارج عروق در موضعی جمع اید بعد از ان جمع شد
تعفن بهم رسد پس حرارت قلبی از ان به تحلیل برد بعرق یا با دارد یا باسهال پس اجتماع
و تعفن و تحلیل باشد زمان اجتماع زمان ادام شخص است و زمان تعفن و
زمان سرما خوردن شخص است و زمان تحلیل عرق شخص است و این زمان
بسیار بماند و رد م است فاسد کند احشا را و دیده اند ادمی نه ماه نوبه هر روزه
شطر الغب کرده بلکه یکسال نیم ادمی نوبه هر روزه کرده و علاج در ابتدا اگر طبیعت
قوة دارد تنقیه نماید و شربت دینار و بزوری دهند و کشوث دهند و قرص
ورد و قرص غافث و قرص زرشک دهند و ترک ماء الشعیر نکنند و پرهیز
کند تا انکه بتدریج صحت یابد و فلفل را کوفته با سرکه و روغن بادام جوشانیده
در وقت سرما خوردن بمهرهای پشت بمالند گل لاله عباسی را به پشت بمالند
حب نشاط را بدهند گلقند با سکنجبین که گلقند را از گل سرخ افتابی و قند نهیا

کرده باسکنجبین بدهند و بهمان مواظبت نماید و اما حمی دق انست که منبعث
میشود حرارت خارجه از طبع باعضا اصلیه خصوصا بدل بمرتبه که فنا کند رطوبت
بدنرا به تحلیل و حدوث آن اینست که میباشد از اسباب سابقه مثل حمیات
محرقه هرگاه طویل شود مدت ان و عمل کند حرارت غریبه در رطوبت قلب و رطوبت
اعضاء اصلیه و فنا کند حرارت رطوبت را یا مثل ورمی حادی که حادث شود
در سینه پس برسد حرارت بدل بسبب مجاورت پس نشفه رطوبت شود و رطوبت
ثورا بمرتبه که خشك شود و بتقریبا و خشك شود اعضاء اصلیه باد به مثل
غم و هم غضب و بیداری و نبودن طعام خصوص هرگاه در سن جوانی این امور اتفاق
افتد و در فصل تابستان و از برای شخصی که مزاج او گرم باشد و از برای شخصی که
تدبیرات گرم کند و از برای این سه مرتبه است اول انکه حرارت غریبه بگیرد در فنای رطوبت
محصوره در میان و اطراف عروق باریك و فنا کند رطوبتی که در میان اعضاست و دوم
انست که برطرف کرده باشد ان رطوبت را و شروع کند بفنای رطوبت قریبة العهد
بالانعقاد و سیم انست که فنا کند این رطوبت را و چنك زند باعضا اصلیه بمرتبه که
اعضا متفرق شود و درجه اول را معرفت دشوار و معالجه اسان است و مرتبه دوم را
معرفت اسان و معالجه مشکل است و علامات تب دق لزوم اوست و حرارت
قوت ندارد و تلهیب نیست و استنباط نمیتوان کرد خود مریض به تب بتقریب
انکه گویا مزاج اصلی بهم رسانیده است این حرارت زیرا که احساس سوء مزاج
سوای متعفن را احساس مشکل است از برای تمکن ان و گردیدن ان مانند
مزاج اصلی و چیزیکه منفعل شود بتقریب ضدیت پس غیبا شد باین حمی اعراض
حمیات دیگر از قلق و کرب و از علامات او ست تواتر نبض و ملمس انرا مشابه
مثل ملمس اصحاب حمی عفنی و ادمی که دست گذارد بر نبض صاحب دق ابتدا نمیفهمد
گرمی را و هر چند طول دهد نگاهداشتن را دست حرارت زیاد بیند و گرمتر
اعضاء مدقوق شراین و عروق او ست و دلایل قویه اینست که نمو بهم رساند
حرارت و شدت بهم رساند در هنگام تناول غذا همچنانکه نمو کند و شعله ور

حمی وبائیه

حمی بوازوجیه

سود

سود کنند خشك در اتش هنگام ریختن روغن بان و مثل انکه قاوره سرخ
کرده اب گرم بروی ان بریزند گرمتر شود این علامات درجه اول است
و هرگاه تجاوز کند ظاهر شود لاغری و ضمور و پوست انداختن جلد و
فرو رفتن صدغین و باریك شدن بینی و خراشیده شدن صورت
و کوچك شدن گوش و باریك شدن گردن و برآمدن کی حنجره و ظهور
استخوان سینه و بروز او تار دران و تمامی کهنا بان شدن نجه نبودن
گوشت و عروق خادبه ان خونست و علاج تبرید و ترطیب به نشستن
اب زن و مالیدن روغن بنفشه و نشستن بروغن بنفشه که مشهور است
برای مدقوق حکیمی حوضی از روغن بنفشه ساخته هر روز دو دفعه دران
حوض غوص میکرده اینست که مشهور است الطبیب للملوك لا للمفلوك و
اشامیدن ماء الشعیر هر روز و خوردن کاهو و خرفه ملوکیه کدو و خیار و از
لحوم گوشت ماهی خوبست و خروس بچه چاق و طلا کردن مکرر سینه را بصندل
سرخ گلاب اب برك خرفه کشنیز سبز و بیاشامد شربت حماض و بخورد قرص
کافور جالینوس تعریف بسیار کرده از انجمله شم الکافور فی البدن کو بحالشام
فی الغالوود ابن علت رازی میگوید که نشناخته اند کافور را در این مرض که نافعست
مالعاب اسفرزه و مسکن را سرد نمایند بریختن برك بید برك خرفه برك ریحان
گل بنفشه گل سرخ گل بید شکوفه و میوهای عطردار ببویند و بخورند مثل سیب و
به و گلابی و بیاشند اب سرد بخانه که نشسته باشند و یخ را در ظرفها گذارده
باطراف گذارند و فرش کنند خانه او را که بصندل اغشته باشند و اما دق شیخوخه و
دق پیری عبارتست از استیلاء یبس در بدن و مزاج از غیر تب با ضعف در
بدن و سبب این حرارتیست که به تحلیل میبرد رطوبتها و از ابره رطوبات کند پس مانده
و مرده شود حرارت غریزی و گاه هست که دق گذا بهم رسد بعد از استفراغ شدیدی
از عرق یا رعاف یا فصد یا ادرار یا اسهال یا جماع که به تحلیل برد تمامی رطوبتها را
و نمیفهمد مفتون بهوای نفسانی و علاج ترطیب بدن به حمامات مرطب و خواب
کردن بعد از طعام و ابزن مرطب مثل زرده تخم مرغ و گوشت بره و نان گندم اسپانخ

باشد وشسته باشند وتازه طبخ داده باشند وعا لهذ بد بنزا بر وغنهای مرطب مثل
روغن نرکس وبنفشه وامثال اما ادویه مفرده که در حمیات نافع است انیسون
کرم وخشک است در درجه سیم نفع میدهد تبهای کهنه را اترج سرد خشک
موافق دارد تب کرم را وضرر دارد دماغ را مصلح ان بنفشه است اشترغاز
کرم وخشک است در سیم نفع دارد تب ربع را وتب بلغمی را خوردن
ومالیدن اکشوث کرم است در اول وخشک است در سیم نفع دارد
تحمی دائم را وخوردن ضرر دارد شش را مصلح او کاسنی است هلیله کرم و
خشک است وبعضی حرارت کمی در او یافته اند نفع میدهد تبهای کهنه را
ضرر دارد شش را مصلح ان افسنتین است خوردن ان از یکمثقال تا یکمثقال
بذر کاسنی نفع دارد تبهای کهنه را که صفراویت داشته باشد ضرر دارد
سپرز را مصلح ان سکنجبین است قدر شربت ان دو مثقال است بطیخ هندی
هندوانه با شکر اب ان تمامتر است در دفع تب از هر چیزی وخوردن ان نفع
دارد تب صفراوی را ومحرقه را بندق هندی نفع دارد خوردن ان تب ربع را
کرم وخشک است بول بقر بول کاو است هر کاه بول کاو وبول ادمی را مخلوط
کنند وبکذارند بر انکشتان صاحب ربع از دست بدهد بستیکه برطرف کند
تب ربع را بول فیل کرم وخشک است نفع دارد تبهای نوبه را هر کاه بمالند
بر بدن پیش امدن نوبه تمر هندی سرد وتر است نفع دارد تبها را خوردن ان
وغشی وکرب تب را زایل کند مضر سینه است مصلحش بنفشه است جراد کرم
وخشک است هر کاه بیاویزند بکودن تب دار که ربع کرده باشد قطع ربع کند
حلد قنفذ کرم وخشک است نفع دارد تب را بقدر یکه کرفته شود نصف درهم
وبیاشامد وضرر دارد سر را ومصلح ان کثیرا است وعسل حب القرع کدو است
سرد وتر است نفع دارد حمیات را که صفراوی باشد بقدر سه مثقال بخورد ضرر دارد
مثانه را مصلح ان تخم کرفس است حلتیت کرم وخشک است نفع دارد تب ربع را
نصف مثقال بخورد اسقاط جنین کند ومصلح ان اشق است حمام کبوتر است
کرم وخشک است نفع دارد تب یومیه را وتب دق را وضرر دارد تب عفنی را وسبب

سرد

برطرف کند نوبه را

هرکاه

هر کاه تامل ما فعل کنی خواهی یافت خردل کرم وخشک است نفع دارد عفنی را
دو مثقال بخورند ضرر دارد دماغ را مصلح ان بادام است وهر کاه با او
هندی بخورند خوبست رازیانج کرم وخشک است نفع دارد حمیات
مزمنه را راوند ریوند ست کرم وخشک است وبعضی میکویند تبرید کند
از کثرت وشدت تحلیل نفع دارد تبهای مزمنه را قدر شربت ان از نیم مثقال
تا یکمثقال نیم مضرت بسفل مصلح ان صمغ عربی است زبل الفیل سرکین
فیل است کرم وخشک است هر کاه بخورد هندانان صاحب تب عفنی را
نفع دارد سرهوق سرد وتر است نفع دارد تب محرقه را شونیز سیاهدانه است
کرم وخشک است به تحلیل میبرد تبهای بلغمی را وسوداوی را وقدر شربت
ان یکدرهم است مضر کلیه است مصلحش کثیرا است ونوعی از ان شونیز
سیاهدانه است ردی است غثیان اورد صمغ عربی کرمست چاو میکند
بد بوا وضرر دارد طحال را مصلح ان شکر است وقدر شربت ان دو درهم است
طباشیر سرد وخشک است نفع دارد حمیات کرم را بقدر نیم درهم ضرر دارد
شش را مصلح ان کلابت طین ارمنی سرد وخشک است نفع دارد حمیات
وبائی را مکرده اند اطبا در تبها با کلاب عصاره عصاره غافث کرم وخشک است
نفع دارد تبهای کهنه را قدر شربت ان یکمثقال است باشتین است مصلح ان مصطکی
عصاره افسنتین کرم وخشک است نفع دارد تبهای کهنه را قدر شربت
ان یکدرهم است عنکبوت نسج ان را هر کاه تا بعضی ومهها شقیقه وصورت
صاحب تب ببندند تب غب را ببرد وکمان برده اند بعضی اطبا که نسج
تابستانی عنکبوت هر کاه کثیف وسفید باشد وببندند در جلدی سیاه وبربندند
ببندند بر بازوی صاحب غب چاق کند غافث کرم وخشک است نفع
دارد تبهای مزمنه را قدر شربت ان نیم درهم است غاریقون کرم وخشک است
نفع دارد تکان وتبهای کهنه را وقدر شربت ان یکدانک است فودنج کرم و
خشک است نفع دارد تکان سرها را ومالیدن ان در بدن نافعست قرع
کدو است سرد وتر است هر کاه در اتش کلجی دفن کنند تا پخته شود اب او با شکر

بخورند تب کرم را زایل کند قسط گرم و خشک است نفع دارد لطوخ ان تکان
سرهای نوبه را قطف اسفناج رومی است سرد و تر است نفع دارد تب محرقه را
و نوم سیکند معده را قیصوم گرم و خشک است نفع دارد تکان و تبهای کهنه را
هرگاه بمالند به بدن کافور سرد و خشک است بوی ان بیخوابی اورد و جمیا ترا
نافعست بوییدن ان و مصلح بیخوابی اوردن بنفشه و بادام است کتان گرم
و کتان لباس سرد و خشک است پوشیدن ان تکثیف جلد کند و حرارت
پنهان مصلح ان حریر است کشک الشعیر شیره جو است سرد و تر است
موافقت صاحب تب را نفع دارد تبهای کهنه را کند گرم و خشک نفع
دارد تبهای بلغمی قدر شربت ان نیم مثقال است لسان الحمل بارتنگ است
سرد و تر است نفع دارد تبهای غب را هرگاه با سه عدد ریشه ان هم او را جوشانیده
بخورند و گفته اند چهار عدد ریشه ان در تب ربع خوبست لحم الجزور گوشت
در اخر تبهای نافع است چاق میکند ماش سرد و معتدل است در
رطوبت و یبوست نفع دارد خوردن ان نانخواه گرم و خشک است
نفع دارد تبهای کهنه را قدر شربت ان یکمثقال است مقاله سیم در مقاله سوم در امراض سر
امراض سر است و اسامی ان بدین تفصیل صداع شقیقه سرسام
قرانیطس لیثرغس شقاقلوس شخوص عطاس دوار سدر سبات
سبات ارقی سبات سهری نسیان مالیخولیا عشق کابوس تلوی صرع
ام صبیان سکته فالج تشنج تمدد کزاز رعشه خدر لقوه اختلاج زکام نزله
عصابه حکاک صداع المی است در اعضاء سر و شقیقه وجع در شق سر است
و سرسام ورم در یکی از پردهای دماغست یا هر دو قرانیطس ورم صفراویست
در دماغ و لیثرغس ورم بلغمی است در دماغ شقاقلوس ورم حاصل
در دماغ و غانغرایا مقدمه اوست شخوص اینست که بماند انسان و بجسد
چشم گشاده به پشت به نحویکه حرکت نکند این مرض را اخذه و جمود هم
گویند عطاس بضم عین و شین ازاریست که بهم رسد طفل را اگر اب بخورد
و سیر نشود که عارض شده است در پردهای دماغ و ورم مافی میان

و میان جلد

و میان جلد و بیشتر اینست که عارض میشود از برای اطفال که خواب نروند و
گریه کنند و بسیار باشد از خلط بهم رسد غیر مائی و دلالت کند بر ان رنگ و
قوام و دیگر دوار اینست که خیال کند صاحب او که سر او دور زند بر او و دماغ و
بدن او دور میزند بر او و مالک نیست که بایستد و اما سدر حالتیست
که باقی میماند بهت و نمی فهمد در سر خود سنگین و زایل شود عقل ان
و سبات خواب مفرط است طویل در مدت که مشکل است آگاهی ان و
سبات ارقی بتقریب صعود ابخره خواب میرود غیر تام و سبات سهری
عبارتست از اجتماع اسباب سباتست و اسباب بیداری و حق اینست
که مرکب است از متضادین یعنی صفرا و بلغم و نسیان عبارت از فساد فکر است
یا انکه فساد فکر و فساد تخیل و مالیخولیا بفتح لام و سکون نون است و ان
تغیر ظنون است و فکر از مجری طبیعی بفساد و خوف و مشهور اقسام ان
هفت است مانیا داء الکلب قطرب صباری رعونت حمق مالیخولیا مراقی
و عشق مرض سوداویست گفته است جالینوس که کوری حسی است و کابوس
مرضی است که آدمی گمان کند سنگین چیزی بر روی او افتاده است و تلوی
عبارتست از ماندگی در بدن صرع مرضی است که منع کند اعضاء نفسیه
منع غیر تام از افعال خود ام الصبیان نوع صرعیست و سکته تعطل حواس است
فالج استرخاء عامست در شق بدن و تمدد و کزاز تشنج عصباست و رعشه
علة الیه است در صورت که متغیر کند صورت را از وضع و اختلاج حرکت سریع
بلدیست از اعضایی که نباید حرکت کند زکام تحلیل رطوبات دماغی است از منخرین
نزله سیلان ماده است از دماغ بحلق شیخ رئیس نزله و زکام را متشارکان
دانسته و عصابه وجعیست که بهم رسد در ابروها و حکاک اینست
که خیال کند علیل که در دماغ خارش هست از غیر صداع اما ادویه مفرده که
در امراض سر نافع بدین تفصیل ابریشم گرم و خشک است در اول نفع
دارد وجع دماغ را و حفظ را زیاد کند ابن عرس هرگاه خشک کنند و بیاشامند
ماما یعنی نفع دارد صرع را اترج مرکب است از اجزاء مختلفة القوی گوشت

ان گرم ست وتو در درجه اول وتوث ان سرد وخشک است در سیم وپوست ان گرم
وخشک است در دوم مالیخولیا که از صفرا محرقه باشد نفع دارد نفع میدهد خربزه گرم
وخشک در اول تشنجی را اذان الفار سرد وترست در اول نفع دارد صرع را هرگاه
سعوط کنند اذان ارنب پنیر مایه ان با سرکه هرگاه بیاشامند صاحب صرع فایده میدهد
او را ودماغ او نفع دارد رعشه حاصل بعد از مرض را اسقیل یا نی عنصل است گرم
وخشک در سیم نفع دارد صرع را اسطوخودوس گرم وخشک تنقیه کند دماغ را
نفع دارد صرع را وامراض عصب را اسد شیر ست تعلق جلد ان وموی ان هرگاه
بگردن صاحب صرع بندند دخان کند صرع را هرگاه قبل از بلوغ باشد اشنه گرم
وخشک است نفع دارد دخان او صرع را واختناق رحم را وهرگاه بخیسانند
در شراب وازان شراب بیاشامند خواب کند خواب کردن غرفا اصل شجره لوز المر
هرگاه بکوبند وطبیخ دهند ومخلوط کنند بروغن گل سرخ وسرکه وضماد کنند بر پیشانی
صاحب صداع بارد تسکین اصل السوس معتدل است در کیفیات اربعه
نفع دارد اختلاج ووجع عصب را شربا وطلاء اظفار الطیب گرم وخشک است
نفع دارد مالیخولیا وصرع را هرگاه دخنه بدهند افسنتین گرم وخشک در دوم مخلوط
کنند با افتیمون مالیخولیا را نافع است انافح جمع پنیر مایه هاست گرم وخشک نفع
دارد صرع را هرگاه شرب کنند با سرکه خصوص پنیر مایه خرگوش هلیلج کابلی گرم وخشک است
نفع دارد حواس را بتمامه وحفظ را نافعست وصداع ایرسا ان بیخ سوسن اسمانجونی
گرم وخشک در سیم زایل کند صداع را وخواب بادرنجبویه گرم وخشک
در دوم نفع دارد سده دماغی را وصفا دهد ذهن را بابونج بابونه است گرم
وخشک در اول نفع صداع سرد کند شربا وطلاء بهمن بیخ بلیلج دارد فالج را
برنجاسف قیصوم است گرم است در دوم خشک در اول نفع دارد صداع
بارد را ضمادا وقطورا وهمچنین در سده دوار بزر الخس سرد وخشک
نفع دوست وضماد او نفع دارد صداع را ومنع کند سیلان را هرگاه بر پیشانی
طلا نمایند وخواب می‌آورد بزر الکتان گرمست در اول معتدلست در رطوبت
ویبوست دخان او نفع دارد زکام را بزر الشاهتره گرم وخشک است نفع

دلو در عافر او همچنین دوار ابید بیخ مرجانست سردست در اول خشک
در سیم بیتن واو لحیتن ان بگردن صاحب صرع را فایده دهد بیخ البته بطم
حبة الخضرا ست گرم وخشک است در سیم روغن ان نفع دارد لقوه را
وفالج را بعر الجمال هرگاه ضماد کنند بر صاحب صداع هرگاه از سردی
باشد نافع است وقامی گرم وخشک است با ادویه مناسبه نفع دارد
صرع را بقلة الحمقا بارد ورطب است در سیم هرگاه ضماد کنند با سویق
نفع دارد صداع را بلادر گرم وخشک است در چهارم نفع دارد
استرخا وفالج ولقوه را وخوردن ان مورث جنون وسرسام است بلسان
گرم وخشک است در دوم نفع دارد صرع ودوار را وروغن ان بهتر است
از حبان وحب ان بهتر ست از عود ان بندق هندی نفع دارد سدد
وصرع ومالیخولیا را ونفع دارد فالج ولقوه را ومصروع را هرگاه بدست او دهند
بندق را مادام که در دست او باشد بهوش نیاید وچون از دست او بگیرند
بهوش اید بنفشج سردست در دوم ترست در سیم ساکن کند صداع را
که از حرارت باشد بو کردن وضماد کردن ان وهرگاه بجوشانند
با بابونج وبریزند بر سر ان آب را صداع را که با تب باشد نفع دهد بیخ
سرد وخشک فاسد کند عقل را مخدر است خواب آورد وتسکین میدهد
صداع را وباطل میکند ذهن را واحداث میکند جنون را ترمس باقلای
مصریست گرمست در اول خشک است در سیم نفع دارد صرع را وباد را
گرم کرده او وصداع سودایی را نافع است جزع حجر معروفست هرگاه با خود دارد
در خواب بد بیند اعلام بدیر مشوشه را وبالخاصیه باعث خصومت میشود
داشتن ان وهرگاه بیاویزند بگردن طفل آب از دهن امدن او را بر طرف
کند وبوی ان صداع را نافع جمل شتر ست دل شتر را هرگاه بر بندند بر
عاشق بر طرف شود عشق او ومرض عشق را او زایل شود جند بیدستر گرم وخشک
در سیم وان خصیه حیوان ابی است نفع دهد عصب ورعشه وخدر وفالج
ونسیان وصداع بارد را شربا وضمادا حافر یعنی سوختن ان نفع

دارد صرع را وهمچنین است سُم خر کور هرگاه بسوزانند و دود او به مصروع داخل کنند
زایل دهد ظاهر جباری و غیبت کردن بلند دارد هرگاه دل او را بیاویزند
در خرقه ادمی که خواب میکند خواب او را کم میکند بلکه منع خواب میکند حلتیت
گرم و خشک در سیم و چهارم نفع دارد فالج را و فعل میکند فاد انبا را دماغ
و حفظ چنین کند حماما گرم و خشک است در دوم هرگاه طلا کنند بر پیشانی
صاحب صداع زایل کند صداع را حمارت گرم و خشک است در سیم هرگاه
نشنید در مرق گوشت انکه گوشت را خوب بپخته باشد شخص نکرو زکمایوس
باشد صحت یابد باذن خدا و هرگاه جگر او را بخورد مصروع صحت یابد هرگاه بریان
کند و بناشتا بخورد مصروع حمام حمام پستان افروزست نفع دارد دماغ را
و تفتیح کند سده را و حمام کبوتر است مجاورت ان امانست از صرع و جذام
و سکته و سبات حیه گفته شده است که گوشت او هرگاه بخورند طول عمر شود
در عمر و حفظ کند حواس را و سبات را حیاة الموتی قطرانست وان روغن درخت
عرعرست تسکین دهد صداع بارد را طلاء خربق اسود گرم و خشک است
در سیم نفع دارد وسواس را و شقیقه مزمنه و مالیخولیا را و نفع دارد سودا را
خروع بید انجیر است نفع دارد فالج و لقوه را خشخاش سفید سرد و ترست در
دوم منوم است و غذا کم میدهد و مخدر است و پوست ان اشد تنویما است
اریحم او خشخاش سیاه سرد و ترست در سیم گفته اند در چهارم منوم و مخدر است
خصیة الثعلب شیرین تران بهتر است گرم و ترست در اول نفع دارد تشنج را و تمدد را
و فالج را خطاف پرستوک است هرگاه شق کنند حوصله او را خواهند میان حوصله
ان دو سنگ یکی رنگ واحد یکی رنگ مختلف هرگاه در جلد ببندند ان سنگها را
پیش از انکه بزمین بیفتد صرع را زایل کند و اگر بهمین نحو بکودن مصروع ببندند
زایل کند صرع را و مجرب دانسته اند وبسقوریدوس خلاف سرد و ترست و
تسکین میدهد با وطلاء اعاخل سرکه است مرکب القوی است و بعضی
سرد میدانند و ان اقوی است هرگاه بسر بکذارند نفع دارد صداع گرم را خمر
کثیر النفع است دادن شربان و مضرست عقل را و مورث نسیان و رعشه

وسکته و تبلد صرع میشود و موت فجاءة را دارشیشعان گرم و خشک
در اول و سیم نفع استرخا و عصب را دارچینی گرم و خشک در اول و سیم
روغن ان شدید النفع است رعشه را دجاج هرگاه گرم کنند پیه مرغ را
و بمالند بر سر انکسی که مالیخولیا داشته باشد نفع میدهد نفع عجب
خصوصا هرگاه بوالی اتفاق افتد دماغ بقر هرگاه بخشکانند و بیاشامند
با سرکه انگور نفع دارد صرع را و دماغها کلها هرگاه بخورند زیاد کند دماغ را دم ابن
العرس هرگاه بخشکانند و بیاشامند با سرکه نفع دارد صرع را دم السلحفات
بیاشامند صرع را نافعست دم الحمل نفع دارد صرع را ذهب لطیف و معتدل است
هرگاه بر بندند بکودن طفل نترسد در خواب و صرع بهم نرساند و مجرب است
رطبه هرگاه طبخ و بکوبند و بموضع ارتعاش ثری کند رعشه را زایل هرگاه استنشاق
کند مزکوم نفع دارد او را زراوند مدحرج گرمست در دوم خشکست در سیم
نفع دارد صرع و وسواس را زمرد انجواهر معروفست نفع دارد تعلق او صداع و
فزع را و ترسیدن در خواب را و نمی بیند در خواب پریشانیها و کسیکه قلاده کند
بر کردن یا انگشتر کند دفع کند صرع را هرگاه لیراه زمرد قبل از حدوث صرع باشد
مجربست زرنب گرم و خشک است در سیم سعوطان با روغن بادام و روغن
گل سرخ صداع بارد را نافعست زعفران گرمست در دوم منوم است مظلم
حواس را زنجبیل گرمست در سیم خشک است در دوم زیاد کند حفظ را جلا دهد
رطوبت را از نواحی سر نیز احداث کند بخار و رعشه و فالج را سیسالیوس گرم و خشک
در سیم نفع دارد صرع را جدا سقمونیا گرم و خشک است در سیم هرگاه طلا کنند ازان
بر سر صداع را نافعست با سرکه سداب گرم و خشک است در سیم نفع دارد
فالج را و ضماد باه صداع مزمن را نافعست با سویق سکبینج گرم و خشک است
در سیم محلل و ملطف است نفع دارد فالج را سلحفاة جوارة که زهره اوست
سعوط کند در مصروع نفع دارد او را هرگاه بگیرند خون سلحفاة را و مخلوط
با ردجو و خمیر کنند با عسل و بسازند حبها بقدر فلفل و بیاشامند ازان مصروع
هر روزه ناشتا نفع دهد نفع عجب سمکه رعاده ان ماهی را هرگاه صیاد کم
صید کند اگر دست بر او بگذارد دو جدا بهم رساند هرگاه کوفته بر پیشانی صاحب

صداع ضماد نمایند تسکین دهد جالینوس انکار اینمعنی کرده است
سنبل الطیب گرم است در اول خشکست در سیم تقویت کند دماغ را
سوسن گرم وخشکست در دوم بوی ان تحلیل برد فضول دماغ را و بوی
ان ضرر دارد صداع گرم را ومصلح ان کافور است شاهسفرم گرمست در
اول خشک است در دوم تحلیل میبرد فضول دماغ را که سرد باشد ومصلح
ان نیلوفر است شحم الابل شدید النفع است نفع دارد تشنج را شربا وطلاء
شحم البر شدید النفع است در فالج شقایق گرم وخشک است در اول
نفع دهد سعوطا از برای تنقیه وظلمت چشم شکاعی گرم وخشک نفع فالج کند
طلاء وسعوطا وشربا شونیز گرم وخشک است در سیم نفع دارد زکام را خصوصا
هرگاه بوداده بگذارند در خرقه کتان وبگذارند در سرکه وحب سازند وان حبها
در اتش اندازند وسر را بر بخاران نگاه دارند زایل کند زکام را وخیشوم را وطلای ان
صداع بارد را نافع است شهدانج گرم وخشک است در دوم ودرقان مسکن است
بزدان مصدع است صندل ابیض سرد وخشک است نفع دارد صداع را
وهمچنین است سرخ وان ابود از سفید است ونفع دارد صداع را عاقرقرحا بیخ
طرخون جبلی است گرم وخشک است در سیم هرگاه مسح کند با [illegible] بدن
نفع است رخا اعصاب را کند که مزمن باشد ومنع کند تولد کزاز را دارد [illegible] مهیا
این عوض است [illegible] دماغست هرگاه غرغره کند شرب [illegible] طعام خوردن نفع
دارد صرع را عنبر گرمست در دوم نفع دارد مشایخ را تقویت کند دماغ را
وحواس را تقویت عجب عود گرم وخشکست در سیم لطیف است تفتیح میکند
سدد را تقویت میکند اعصاب را ودماغ را وحواس را غاریقون گرمست نفع
دارد صرع را غیر سرد وخشکست در اول ودوم بطوء کند سکون را فاشرا
اصلحست فالج وسدد را گفته صاحب اختیارات حکایة از طبیب که عارض شد
از برای اهل طبیب اختلاط عقل شد بدی پس معالجه کرد با دویه بسیار حاذق
نشد پس فاشرا را داد چند روز چاق شد فاوانیا عود صلیب است وکهیانا گویند

گرم وخشکست

گرم وخشکست نفع دارد صرع را بمرتبه که تعلیق ان بگردن مصروع را زایل کند
ودخنه دادن ان مجنون را نافعست ودر کابوس نافع است فراخ الحمام بهترین
او بچه اوست خوردن ان در فالج نافعست فرفیون گرم وخشک است
در چهارم بماند در فالج وخدر نافعست فوس زیادتی است در زانوی استر
هرگاه بکوبند وبپاشند بامسکه نفع دارد بلکه زایل کند صرع را فواخت جمیع فاخته گوشت
ان گرمست نفع دارد فالج را وضرر میرسد بدماغ واحداث بیخوابی کند ومکر شود [illegible]
او بسرکه وکشنیز خشک قاقله هیل را گویند گرم وخشک است در سیم یا در دوم
ودو درم از ان نفع دارد صرع را قثا خیار است بوی ان مغشی علیه را بحال اورد
قرع دبا نیز نفع دارد اورام دماغ را قرنفل گرم وخشکست تقویت کند دماغ
سرد را ایضا ان قرفة الدارچینی گرم وخشکست در سیم نفع دارد فالج را و ان
اقوی از دارچینی است قسط نفع دارد استرخاء عصب را ونفع دارد
قنه گرم وخشک است در سیم نفع دارد کزاز وصرع وصداع را وهرگاه ببویند قی را
سدد را نافع است کاکنج سرد وخشکست در سیم نفع دارد صرع را ولغما را
کرنب گرم وخشکست هرگاه سعوط کند علیل بعصاره ان وتنقیه کند سر را و
نفع دارد صرع را ورعشه را وسکو را باورد کرفس گرم وخشکست در دوم بهیجان
اورد صرع وصداع را کراث گرم وخشکست در سیم صداع می اورد وخواب مشوش
می بیند کزبره سرد است در اول خشکست در سیم بالخاصیة منع بخار کند از
از اینجهت است که مقدمین در طعام مصروع میکرده اند البته واکثار ان
مورث ظلمت بصر میشود وذهن را مشوش کند کندر گرم است در دوم
خشکست نیکو میکند حفظ را لادن گرمست در دوم خشکست در سیم
منع میکند بیخوابی را واسهال سودا میکند ونفع دارد مالیخولیا را لبن المعز
نفع دارد وسواس را لفاج بارد ورطب است در سیم نفع دارد صداع را
وخواب می اورد واکثار ان مورث سکته میشود مرزنجوش گرم وخشکست
در سیم نفع میدهد صداعی را که از سردی ورطوبت باشد مرقشیثا سنگ
روشنایی گویند هرگاه بر بندند بگردن طفل نترسد وفزع نکند در خواب

وبوی اصناف دارد صداع را نافعست جواره الکوکی هر گاه سعوط کنند با مرزنجوس نفع دارد
لقوه را و همچنین نافعست در اختلاج صورت مشک ناف حیوانیست مثل اهو گرم
و خشک در سیم تقویت کند دماغ سرد را و شم او مضر دماغست خصوصا در این
ولایت و مورث شود مالیخولیا را مصطکی مظغ ان و خاییدن ان جلب کند بلغم را
از دماغ و سر و تنقیه کند سر را مومیایی بر دو قسم است معدنی و قبودی و معدنی
بهتر است از قبودی گرم و خشک است در سیم نفع دارد فالج را و لقوه را
شربا و مالیدن و صداع سرد را و صرع را و دوا ربا نارنج الطف از ترنجست بوست
ان گرم و خشک است در دوم و ترشی ان سرد و خشک است در دوم نفع دارد
و ان محلل ریاح دماغیست نرجس گرم و خشک است در دوم نفع دارد صداع
سودایی را و رطوبی را و بوی ان برطرف کند صرع اطفال را و صداع می‌اورد دماغ گرم را
و مصلح ان بنفشه و کافور است نعناع گرم و خشک است ضماد کنی بر صاحب صداع
باسویچو نفع دارد نفط ابیض گرم و خشک است در چهارم نفع دارد فالج و لقوه را
نیلوفر اجود ان اسمانجونیست و ان سرد و تر است در دوم مسکن صداعست که گرم باشد
و خواب می‌اورد و نطول بر سر حرارت را ساکن کند و در کرمانشاه زرد است و این
ولایت بنفش است نمام سوسنبر است گرم و خشک است در سیم نفع بر نسیان
و صداع بارد و اختلاط ذهن دارد و تحلیل میبرد صلابات بارده دماغ را
و هر گاه بکوبند و ضماد کنند بر سر صداع ساکن کند و در جوهر مائیست دارضی که
مرکب شده تسکین دهد صداع را اگر حار باشد یا بارد و تقویت کند دماغ را در
بعضی مردم بوی ان احداث کند زکام را و مصلح ان بوییدن کافور است
و اگر گویند چرا باعث زکام میشود جواب اینست که در ان اجزا گرم هست که
جاری میسازد رطوبات دماغ را و قوت ندارد بر تحلیل ان رطوبت بجهت
ضعف ان حرارت و چون در ان قوت قابضه هست لهذا قبض کند راههای
فضول را پس چون ان منفذ بینی یابد پس حبس کند ان رطوبت سایله را از دماغ
و از این حرکت و قبض منافذ احداث کند ریاحی را که بکوبد دماغ را و حرکت دهد
بسبب دفع ان که همان حرکت عبارت از عطسه است و رطوبات سایله که

مجری ضیق نداشته باشد و راه بینی گشاده باشد زکام بهم رسد الشم
و در وقت گل سرخ اگر حرارت دماغ زیاد باشد زکام و عطسه زیاد باشد
بجهة انکه حرارت سرا اعانت کند بر سیلان رطوبت ورد اللور گل بادام
تقویت دماغ را ورد التفاح گل سیب او هم تقویت کند دماغ را ورد السفرجل
گل به او هم سرد است تقویت کند دماغ را ورد الخلاف گل بید است تقویت
دماغ کند بالضروره ورد الخیری گل خیریست گرم است در اول معتدل
در رطوبت و یبوست بوی ان نفع دارد دماغ را سرد ورد الباقلی سرد
تر است تسکین حرارت عارضه دماغ اورد خشخاش سرد و تر است تسکین دهد
حرارت و یبس را که عارض شده است در دماغ و هر گاه ضماد کنند بر سر خواب
اورد و بیخوابی را زایل کند و تسکین صداع کند یاسمن گرم و خشک است در دوم
تحلیل میبرد صداع بلغمی را هر گاه ببویند یبروج و ان اسم سریانیست و انشبه است
بصورت انسان و در اسم اصل ضمست معنی ان مغوی الروح و ان بیخ لفاح بری است
سرد است در سیم خشک است در اول و یبروح در کتاب قاموس نوشته است
بیخ لفاح که باء اول موحده و با دوم و در ذخیره با اسم یبروح که یا اول و باء موحده
اخر نوشته است بهر حال هر گاه داخل کنند در شراب سکر می‌اورد سکر
اوردن شدید و ان خواب اورنده است و سبات می‌اورد و از خواص انست
که هر گاه عاج را در ان بجوشانند نرم کند و شراب ان مثل حال کسی که افیون
خورد اما امراضی که در اعضاء سر بهم رسد اما صداع المیست در اعضا
سر و ان سوء مزاج و یا ماده میباشد و ان سوء مزاج خارجی میباشد
و داخلی میباشد اما خارجی مثل صداعیکه بهم رسد از افتاب یا
نزدیکی اتش و علامت ان وجود سبب است و علاج ان تبدیل هوا است
و تبرید و بوییدن بنفشه و نیلوفر و کافور و سیب و نطول اب برگ بید و
بنفشه جوشانیده و مالیدن روغنهای سرد مثل روغن ورد و روغن
نیلوفر و روغن کدو که سرد کرده باشند به یخ و یکدارند سر را بسرکه و گلاب و روغن
گل سرخ و روغن را به گل الحام انداخته باشند و غذا بدهند با غذیه بارده رطب

مثل مزوره از ماش وعدس واسفناج وکدو وکشنیز سبز وسرکه وکاهو واین نوع اسان
ترا وهمه انواع صداعست همین تعدیل هوا صحت دهد یا انکه از اسباب داخله
مثل انکه فلفل ودواهای کرم خورده باشند غذای مضر بدماغ بخورند وعلامت
تقدم این اغذیه وادویه است وقلق واضطراب وخواب نکردن وعلاج ان تبرید
دماغست بقرصها که انا نزروت اقاقیا صندل سرخ حضض مکه نیلوفر مامیثا
اب کاهو اب کشنیز سبز وحذر کن التحذیر از انکه بمالند بر مخدرات را مطلقا
مثل تریاک ویبروج نقل کرده است طبیبی که دیدند طبیبی اکر سر بریکو د بسرکه
وکافور وتریاک وان صاحب صداع حامله بود پس اسقاط شد وسکته کرد و هلاک
شد بعد از دو روز نیم وبخورد از قرص که ساخته باشند از تخم خیار تخم خیارزه تخم کدو
تخم کشنیز خشک طباشیر خرفه وکاهو با ترنجبین مساوی با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
یا انکه شربت تمر هندی وبمالند سر را بصندل سرخ حضض مکی مامیثا اب خیار اب
کاهو اب کشنیز سبز با قلیل سرکه وکلاب وبخورد ماء الشعیر هر روز وغذاهای سرد بخورد
مثل ماش وکدو واسفناج وخیار وتمر هندی والوچه وانار ترش ومیتواند شد که
سوء مزاج از خارج یا داخل اما خارج مثل انکه در برف فرو رود یا اب سرد وافور کیرد
یا انکه در ابها کثیف داخل شود مثل انکه اب کبریت واب بوره ونطرون وامثال ان
واین نوع صداع را خبط کویند ومنتهی میشود این نوع صداع بزکام وعلامت ان وجود
سبب است وثقل حواس ومیل وجع بعقب ولذت بردن بهوای کرم وعلاج ان
تسخین سر است بچیزیکه تسخین بالفعل کند وتر باشد یا خشک مثل ارزن یا جو ملو از اب کرم
مثل نمک یا کاورس یا ریک کرم بر سر کذارند واستحمام وانکباب باب کرم که سر را
پوشانیده باشند در وقت انکباب وبمالند بروغن کرم مثل روغن یاسمین یا روغن نرجس
وغذا را تقلیل کند وتلیین کند بحقنه لینه از کل خطمی عناب سپستان عنب الثعلب
خبازی تخم خطمی بنفشه تخم کتان جوشانیده باشند که نشاسته جو مقشر فلوس ترنجبین
روغن بادام یا انکه از اسباب داخل است مثل انکه هر کاه کسی اب بسیار بخورد وعلامت
ان مقارنه اسباب است وبرودت ملمس وانتفاع بحجامت انداختن بر سر وعلاج ان

معدل [illegible]

نطول کردن است یا بهاییکه جوشانیده باشند بابونه اکلیل سوسنبر مرزنجوش
صعتر فودنج در منه را بجوشانند کل نسرین کل سوسن عود عنبر نرکس یاسمین
شکوفه نارنج کل ریحان وانکباب بهمان کیاه ها که مذکور شد ومیتواند شد که سوء مزاج
خارج در افتاب که محاذی باشد سوراخ افتاب با سوراخ بینی وکوش ومیتواند
شد که سوء مزاج کرم یا ماده باشد وان بتقریب غلبه خون ممکن است
وعلامت ان سرخی چشم است وسرخی صورت وعظم سر وضربان
ظهور حال شبیه بخواب یا کمی وعظم وغلظت قاروره علاج ان فصد قیفال است
وحجامت ساقین واحتقان بحقنه لینه وخوردن فواکه مثل انار والوچه
وتمر هندی با ترنجبین وشربت وشربت الو وغذای ان باید ترش باشد
مثل شوربای انار شوربای الوچه وزردالوا وتمر هندی وبعد از انکه تنقیه
کامل شد طلاهای مذکور را بمالند وطلا از کافور اب خیار اب کاهو اب
کشنیز سبز سرکه کلاب که حرکت دهند در شیشه سر کشادی ومیتواند بود که صداع
از صفرا بوده باشد وعلامت ان شدت کرمی سر ودام کرفتن بچیزهای سرد
وخشکی بینی وتشنکی دهان وبیخوابی وسرعت نبض وصفای قاروره ومیل
بزردی کامل وعلاج ان احتقان بحقنه لینه وبعد از احتقان هلیله زرد هلیله
کابلی الو بخارا عناب تمر هندی سپستان جوشانیده با ترنجبین شیرخشت
فلوس خیار شنبر روغن بادام میل نماید ولخلخه وضماد وطلا نمایند مانند صداع
دموی ومیتواند صداع بلغمی باشد وعلامت ان شدت صداع بسبب کثرت
بلغم ونبودن حرارت در سر ونبودن سرخی در چشم وصورت وچون نفخ در رطوبت
داشتن دهان ومنخرین وطول داشتن درد سر وبطوء نبض وبیاض قاروره و
غلظت قاروره وعلاج احتقان بحقنه که حدت ان زیاده از لینه باشد وبعد از
حقنه خوردن ایارج یعنی ایارج تلخ وشبیار وتبدیل مزاج از نطولات و
لخلخه وبوییدن کل نرکس ویاسمین ویاس سفید وامثال ان وعطسه اوردن در صداع نفع
کامل هست وعطسه اوردن مثل کندش چیزی نیست ومیتواند شد سبب

میتواند شد صداع بلغمی باشد

متواند شد از سودا
باشد

سودا باشد در صداع و علامات ان سنگین بودن سر است با خشکی و بیداری و
کبوده و کرفتکی بشره و رنك و جفاف بدن و دقت و بطوء نبض و بیاض و رد قارورة
و علاج ان ابتدا حقنه از لینه و حاده استفراغ سودا است از افتیمون رومی و سفایج
و غاریقون و اسطوخودوس و ایارجات و نطول از بابونه اکلیل سعتر برك
چغندر که بجوشانند و صاف نمایند و در افتابه کرده بسر بریزند و بوییدن
نرکس و عنبر و روغن بابونه و غذا دادن بغذاها که زود هضم شود مثل کوشت
طیور مانند دراج تیهوج با نخود و جوارش بدهند مانند جوارش مصطکی
و جوارش عود و امثال ان و کاه هست صداع بسبب ریاح بوده باشد
و علامات ان تمدد و عدم ثقل و صدا کردن کوش و انتقال وجع
از موضعی بموضعی و ضربان و علاج ان تحلیل ریاح است به نطول که بابونه
شبح ارمنی برنجاسف مرزنجوش کرفس تخم شونیز داشته باشد و
بوییدن سداب و مرزنجوش برك رازیانج و عطسه اوردن از قلفل
و جندبیدستر کفته است بقراط که عطسه شفا دهد صداعی را که از
ریح غلیظ بوده باشد و پرهیز کند از اغذیه نفاخ و تلیین کند طبیعت را
بحقنه و حب هلیله و رب هلیله که در کلیات مذکور شد و کاه هست
صداع بشرکت معده است از برای اتصالی که دارد معده بحجاب دماغ
بواسطه عصبی که راجع است و بسبب محاذاتی که دارد معده بدماغ و بسبب
انکه معده را عصب کثیر الحس هست که میرساند ناخوشی اثر را بدماغ و چیزی
که شرکت را دلیل دو امر است اول انکه انسان هرکاه بوی بد بشنود حادث
شود تهوع و بر هم خورده کی معده دوم انکه هرکاه ماده ای اب سرد بخورد
احساس ان نماید دماغ و پیشانی درد بیاورد علامت صداعی که بشرکت
معده بوده باشد استنباط ثقل در معده نماید و همچنین استنباط
ضعف معده و غثیان و تهوع و قی و زردی چشم و مقص معده
و علاج ان قی و خوردن سکنجبین با اب کرم و اهتمام در قی امدن و

تنقیه

و تنقیه معده تنقیه کامل و بعد از قی و تنقیه کامل ارام دادن و خواب اوردن بشربتهای
ترش مثل اب به و رب انار و رب غوره و رب کوکنجر و رب در اصطلاح اطبا عبارت
از اب میوهها چندانکه بجوشانند که بسته شود و بقوام اید و چون اکثر بوی دهند
هرکاه قدری طباشیر دهند از برای تسکین قی بهتر است و هرکاه از صداع کثیر
انصفرا در فم معده باشد که این بود علاج و چنانچه بلغمی در فم معده بوده باشد و
بشرکت ان صداع بهم رسد علامت اینست که قبل از صداع تخمه باشد و حشای
حامض بهم رسد و نفخ در معده باشد و اب دهن بسیار باشد و تهوع مکرر
باشد و اکر قی بلغمی بکند تسکین یابد علاج ان تنقیه معده است بخوردن
ایارجات و جوارشات خصوص جوارش جالینوس و جوارش عود و امثال ان
و اکر در معده خلط سودا باشد علامت حرقه معده است و کثرت شهوة
بغذا و علاج ان ایارجات و تنقیه معده است از حب افتیمون غاریقون هلیله
سیاه هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس که کوفته و بیخته با اب بادرنجبویه
ع حب سازند و میتوانند شد صداع بسبب ضعف معده باشد و شدت
و علامت ان اینست که چون از خواب بیدار شود شدت کند و وقت
کرسنکی و خلاء معده زیاد شود و علاج ان اینست که صبح که از خواب خیزد
چند لقمه نان خشك در اب غوره فرو برد یا در اب ریباس یا اب یا اب انار
و ناشتا بخورد و هرکاه چنین صداعی سرفه و ترشی سرفه را خوب نیست باید
نان خشك را در کلاب و قند غوده بخورد در اصطلاح این ترکیب را جلاب
کویند و کاه هست صداع بسبب ضعف دماغ است و علامات ان اینست
که بهیجان می اید از بخاری که برسد بدماغ و کدورت و وجود افت در افعال
دماغی و علاج ان تقویت دماغ است باغذیه عطره مثل کوشت دراج و
تیهوج و مرغ بچه را که خوب طبخ دهند و ادویه مناسب در ان نمایند و بیاض
و عنبر بو نمایند و امثال ان و بعضی اوقات کثرت حس دماغ است و علامت ان
تغیر است از جزئیات و علاج ان که شده بخوردن تریاك است چون علاج

در مقامیکه از سبب شدت حس دماغست به تبلید دماغست
و تریاک تبلید دماغ میکند و کاه هست صداع بهم رسد از کرسنکی یعنی
غذا نرسیدن بدماغ و این صداع را خفقی کویند و این نوع صداع بهم رسد برای
زنان بهم رسد بعد از نفاس و بعد از حیض از کثرت دفع شدن خون یا
خون امدن از عضوی مثل خون بواسیر یا خون از موضع دیکر علاج ان
ترطیب غذاست نوعی از صداع عارض تبداد شود بسبب ارتفاع بخار بدماغ
علامت اینست که هیجان کند با حمی و علاج ان حمیاتست و نوعی از صداع که بعد از
جماع بهم رسد و سبب ان یبس است که در دماغ بهم رسد بعد جماع
و علامت اثر جماعست و لطافت بدن و علاج ان ترطیب بدنست و بوییدن از لخلخه
و استنشاق بر و غنهای بارد و رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و صداع بعد از
جماع میتواند شد که از یبس نباشد بلکه سبب هیجان بخارات بدماغ از
اخلاط و علامت امتلای بدنست و وجود علامات غلبه اخلاط و علاج تنقیه
بدنست از هر خلطی استنباط سود و صداع بعد از جماع میتواند شد که سبب
ضعف اعضای مجامع باشد علامت ارتعاش و ضعف حرکت و این نوع
صداع کاه هست بسکته منتهی شود و نجا مودن و علاج تقویت دماغ است
بر و غنهای ملایم و خوردن غذا های که از کوشت بره و مرغ و بوییدن عطرهای
ملایم نوعی از صداع از شرب شراب صرف بهم رسد علامت هیجان صداع
بعد از شرب و علاج حقنه کردن و سکنجبین خوردن و قی کردن و شربت انار و
سیب و به و غوره خوردنست با اب سرد و ماء الشعیر در این خصوص خاصیت
عظیم است هر کاه در ان قدری اب لیمو نمایند و مالیدن اب لیمو اب غوره داخل
نمایند و پاها و دستها را مکرر مالند بمالش خوب میتواند شد صداع از ضربه و سقطه
و علامت ظاهر است و علاج ضماد کردن سر بموم روغن کل ارمنی و اردجو و ارد عدس
و ماميثا و حضض مکی اقاقیا صندل سرخ با اب برتنک و فصد کردن از برای دور
شدن و حقنه کردن بحقنه لینه نوعی از صداع هست که خوده و بیضه کویند... خوده بیضه
بالا رفتن ابخره بدماغ که تمامی سر را احاطه کند و این صداع اعسر الانقلاع است

و بنوبه صعب برآید

و بنوبه صعب برآید و منفرست صاحب ان انار را و حرف زدن و دیدن
روشنی و دوست داشتن تاریکی و تنهایی و قدرت نداشتن بر کشودن
چشم و هر ساعت خیال میکند که سر او را به تیر میزنند یا شق میکند و علاج
تجسس کردنست که چه خلط است بهم رسیده و غلبه کرده است و دفع ان بفصد
کردن و حقنه کردن و انچه مکرر مذکور شده و نوعی از صداع هست که تابع بحرانست
علامت بودن انست در روز بحران علاج انست که میل ماده را بفهمد و از پاشویه
و حلیه و حقنه و امثال ان اعانت بحران نماید و کاهی صداع بهم رسد از بوی خوش
خوش باشد مثل کلاب و کل و اعم از انکه از بوی بد باشد و علاج بوییدن سرکه است
نوعی صداع را شقیقه کویند که یکسمت راس را بکیرد و این اشد انواعست صداع او شقیقه
علاج ان تنقیه بحقنه های بسیار و داغ نخود کذاردن و بعضی در این سل شقیقه
کویند و بستن شقیقه با کاغذ کبود مانند عباسی و بر روی ان بمالند طلای سرد
الکوکمی دانند مثل بیخ کاسنی و تخم کاهو و پوست لفاح تریاک یا طلای کرم کنند از
سردی دانند مثل حنا که خمیر کنند از شراب ریحانی نوع دیکر خون سیاوشان زعفران
صمغ عربی افیون خمیر کنند به سفیده تخم مرغ نوع دیکر تخم کاهو بزر البنج مرصافی
افیون کثیرا با سرکه خمیر کنند و اما سل بستن غیر ماموراست و صداعی هست
که صداع شمسی کویند که حین طلوع افتاب شدت کند و بعد از ظهر به تدریج صداع شمسی
تسکین یابد علاج ان اینست که طرف صبح اب غوره را در تخم کشنیز خشک شیره
بنوشد و تنقیه از فصد و حجامت و حقنه نمایند و صداع بشرکت اعضا ممکن است
بشرکت رحم بشرکت کلیه بشرکه ساقین و علامت هر یک ظاهر است و علاج هر یک
بین و واضح است تمام شد انواع صداع اما سرسام که عبارت از ورم دماغست
و این ورم یا دمویست مانند قرانیطس و علامت تب لازمست و سنکین سرسام
بودن سر و سرخی چشم و صورت و صداع مفرط و هذیان و خنده کردن و جنونست
کوردر زبان و مایل بودن زبان بسرخی که بسیاهی زند و عظم نبض و اشک امدن چشم
و اکراه از روشنی و قطره کردن خون از بینی و علاج ان فصد قیفال است در سه روز
:

اول وبیرون کردن خون از جبهت قوة انغیر مبالغه وحقنه کردن بحقنه لینه و نکذارد که
حبس وعقال و تبرید کردن سر به پوست کدو اد جو بنفشه نیلوفر خمیر کرده بسر بندند
وبعد از سه روز ضماد کردن بسرکه روغن کل سرخ کنند و لخلخه نمایند از صندل سرخ اب
اب کاهو اب کشنیز سبز اب خیار اب کدو لسرکه کلاب کلاب کافور و بوئید کل بنفشه کل
نیلوفر را و بیاشامد ماء الشعیر هر روزه طرف عصر و طرف صبح و اقتصار نمایند از غذا
بشوربای شیره جو و ماش و عدس و کاهو و مغز خیار و شلیل و کلکچ و الوچه زرد و اسفناخ
دسیلک و هرگاه ورم از صفرا بوده باشد او را قرانیطس خالص کویند و علامت ان شدت حرارت
تب و بیخوابی العیاذ بالله و سبکی سر و سرخی چشم و متحرکی و زردی صورت و زردی
زبان و سرعت نبض و جستن بی اختیار و هذیان و غضب و سوء خلق و فساد فکر و کاهست
تمامی افعال دماغ بر طرف شود علاج ان احتقان کردن بحقنه لینه و از ماء الشعیر حقنه
کردن و فواکه خوردن از تمر هندی عناب سپستان الوچه الو بخارا و ترک نکردن
ماء الشعیر هر روز و اب کدو خوبست و اب هندوانه نیشاکری بعد از هفتم نافع است و
ملطفات قبل از هفتم باعث تلطیف ماده کردد و ضرر نماید و مغز خیار دادن بسیار
نافعست و ضمادهای که در دموی ید کور شد خوبست و روغن کل سرخ با تراشیدن
وضماد از عنب الثعلب تازه بر لیبد که پوست کدو بر سر نافعست و شیر بر سر دوشیدن
نافعست کرم نهر بر سر انداختن و زود بر داشتن نافع است و نطول کردن از اب
بنفشه نیلوفر پوست کدو کل خطمی خوبست و هرگاه بیخوابی از حد کذرد در همین نطول
کاهو و خشخاش اضافه نمایند و کاهو را خوردن خواب می اورد و دو اقسام قرانیطس
نافعست و میتواند شد از سودا باشد ورم دماغ و علامات هذیان کفتن و فزع
و خوف و کریه است و بیخوابی مفرط و زوال عقل و خشکی مغز و کثرت تنفس
که کویا خفه میشود و چشمها کشوده مبهوط و ددو ربع شدت مرض زیاد میشود
و تب سبک باشد و نبض ضعیف و صلب باشد علاج ان بعد از منضجات سوط

قرانیطس خالص

وحقنه های لینه و خوردن ماء الشعیر و سکنجبین با ماء الشعیر دادن و ضماد کردن
سر به تخم کدو و تخم هندوانه نیلوفر بنفشه با شیر دختر و فصد را هرگاه ضرور دانند
البته فصد نمایند و هرگاه ورم دماغ از بلغم باشد انرا لیثرغس کویند و ترجمه لیثرغس
نسیانست و علامت ان سبات ارقی است و تب ملایم دائم غیر قوی و سنکینی
بودن همه حواس و سفیدی زبان و جستن بی اختیار و اختلاط عقل و مشکل بودن
جواب سخن و حرکت ندادن پلک چشم و علاج بعد از احتقانهای متعدده الینه
وحاده بکذارند بر سر ایشان سرکه و کلاب و روغن کل سرخ در سه روز اول و بعد از ان
سلاب را با روغن کل سرخ جوشانیدن و سرکه و در کذاردن و عطسه اوردن از کندش
و برسام نوعی از سرسام است و معنی ان ازار سینه است در ذات الجنب و ذات الصدر
و ذات الریه ماده متوجه دماغ شود هذیان کویند او را برسام کویند و اعراض او مثل
سرسام است و علاج علاج سرسام است با مراعات سینه یعنی فصد باسلیق از بعد
قیفال از باسلیق نمایند و کرده پا را حجامت نمایند و حقنه لینه نمایند و سقاقلوس
از امراض سرست و ان ورمیست که حادث شود در غایت تجویف دماغ در حقیقت
سقاقلوس موت عضوست یعنی مردن عضو و بطلان حس و غانغریا مقدمه
شقاقلوس است و ماده این علت در نهایت خباثت و فساد و کفته است بقراط
در کتاب خود که ادمی را هرگاه بر خورد شقاقلوس در دماغ باید دانست که بر خود
هلاک در سه روز اول زیرا که قلب را بمشارکت خود ضرر رساند پس هرگاه بکذرد در سه
روز در روز چهارم علاج سرسام کرمست و حمی از انواع شقاقلوس و غانغریاست
وعلاج ان علاج غانغریاست دیکر شخوص وجود از امراض سرست و این عارض میشود
از برای ایشان در خواب و بیداری یا ایستاده در هر عملیکه مشغول باشد و این را
اخذه هم کویند و بزبان یونانی قاطوخس کویند و سبب ان سده ایست که عارض میشود در
مؤخر دماغ از خلط بارد یابس غلیظ و علامت ان اینست که باز ماند چشمهای ان و فاسد
شود حرکات ان و قدرت ندارد جواب را و علاج تنقیه دماغست بحقنه های
متعدده لینه یا حاده و ضماد کردن عقب سرست از بابونه و زوفای خشک

لیثرغس

سبات ارقی

برسام

شقاقلوس

شخوص وجود

واکلیل و شویت با سرکه عنصل و روغن مالیدن بروغن مرزنجوش و خیری و سداب

[عطاش]

دیکر از امراض سر عطاشست عطاش اجتماع ابست در قحف و بسا باشد داخل قحف باشد و بیشتر اوقات عارض شود اطفال را و سزاوار اینست که موضع را فصد کنند و بسا شامند بموضع و طفل ماء الشعیر جو بوداده و نکاه دارند از خوردن کوشت و امتلا و عطا کنند طفل را طباشیر و شیره تخم خرفه و ضماد کنند بر یافوخ ان لعاب اسفرزه با روغن کل سرخ و سرکه انکوری و چنانچه اجتماع اب در قحف باشد علامت ان مشکل بودن چشم است که بر کذارد و چشم باز بماند و حرکت و اب از کوشه چشم اید و علاج این نوع ندارد

[دوار]

دیکر از امراض سر دوار است و خیال میکند صاحبش که دور میزند بر و در دماغش دور میزند بر ان و مالك نیست که با ستد و ثابت بماند در ایستادن و سبب ان اخلاط رقیقه با ریاح غلیظه است در بطون دماغ و عروق دماغ و ممکن نیست دماغ را تحلیل ان پس حرکت کند طبیعی و مقابل شود روح را بحرکت طبیعی ان که ضد ان حرکت است و واقع میان دو حرکت حرکت دوری همچنین که می بینی در دلو بعد و بسبب دوران خیال میکند که اشیاء بر صاحب ان دور میزنند و این اخلاط یا حاصل در سر است یا انکه از بدن بالا میرود و ان اخلاط اربعه هم ممکن است و علامت هر یك از حدس طبیب متشخص میشود و علاج جمیع انواع ان حقنه کردن متعدد و حب ایارج و شبیار است و طلاها از عاقرقرحا و خردل و قرنفل و اب سوسنبر و عطوسات و کندش و مرزنجوش و بوییدن عنبر و غالیه و یاسمین و سوسنبر و انکباب از حشایش مثل بابونه و اکلیل و فصد کردن قیفال و حجامت ساقین و مزورات موافق هر خلط و خوردن حب هلیله خلاصه کلام انکه دوار از امراض خطیر است و مساهله ان ضررهای عظیم و منتهی بسکته هلاك خواهد شد ابتدا باید احتقانهای متعدده نماید و صحیحا تخم کشنیز خشك بو داده با اب با اب شیره کرفته با خاکشیر و بعضی اوقات حضرت استاد دام دو مثقال فرمودی که در ان انداختند و صاحب دوار

[غیر صحت]

خورده صحت یافت بهر حال در معالجه دوار فصد است و احتقان و اکر معالجه شد مقصود حاصل شد و تنقیه کامل از حب هلیله و حب شبیار و حب ریوند هلیله و اطریفل کشنیز و اطریفل صغیر کشنیزی و قی در دفع دوار مجربست و جوارشات لایق است و هر کاه معالجه نشد بماء الجبن بعد از تنقیه باید داد و طریق ساختن ماء الجبن که خاتمه کتاب است مذکور خواهد شد

[سدر]

دیکر از امراض سدر است و انعلق است که لغت ان بمعنی تحیر بصر است و حالتیست که حادث میشود انسان را ان در سر خود ثقل بسیار و چشمهای ان ظلمة است و بسا باشد که طنین در کوش بهم رسد و بسا باشد زایل شود عقل ان شخص مریض و سبب این ناخوشی امتناع روح نفسانیست از سلوك کردن طبیعی خود در ظرفهای دماغ و عروقهای دماغ پس سرد و فسرده شود و سبب امتناع روح یا اخلاط بارده غلیظه است که چنانچه زیاد شود از خشکیت حادث شود سکته و هر کاه رقیق باشد و حادث شود از ان حرکتی و از روح حرکتی دیکر حادث شود دوار و می نامند این نوع را

[سدر خلدی]

سدر خلدی و علامت ان استنباط اجتماع اخلاط جهت غلیظه و بارده در سر بنحویکه در دوار مذکور شد و علاج ان تنقیه کردنست باحتقان قویه و بسبیل تدریج از ضعیف بقوی پس تنقیه دماغست با طریفل بسیار و ایارج بیشمار و عطسه اوردن و بوییدن کلها در لیثرغس مذکور شد یا انکه سبب سدد و رمست در دماغ که منع کند نفس را از تصرفات و از سلوك بنهج طبیعی و مینامند این سدر را سدر رمی و علاج ابتدا در این مقام فصد قیفال است از برای جذب ماده بجانب مخالف و هر کاه محتاج شوند تجدید فصد نماید ایضا از قیفال و تغریق سر بروغن بنفشه که کرم کرده باشند و بعد از ان روغن کل سرخ و امر کند طبیب شخص ذو سدر را اکر در افتاب حرکت نکند مطلقا و در جائی که مظنه غبار باشد عبور نکند که مبادا عطسه اید بعلت که عطسه در اینمقام باعث غشی را از برای اشتداد وجع در حرکت دادن سر و جنبانیدن عنیف بلا انکه سدر و صرع نزدیك بیکدیکرند از حیثیت سقوط و از

صفتان مرفا ربانکاره سی درم زره و صوف ده درم
بورک کندنا سیاه دردیف بوسیده مصطکی و درم و ثقالی با سرکه بخورند

تا خبر یافتن افعال ارادیه و فرق میان سکته و صرع اینست که در سکته تشنج
نمی باشد و حرکت مضطرب نکند و در صرع حرکات مضطربه و بیحدن و
تشنج اعضا بهم رسد فرق دیگر که سکته بهم رسد بعد از انکه دوار
حادث شده باشد و صرع دفعی بدون مسبوق بهم رسد که مسبوق
بمرض دیگر نیست دفعی بهم رسد بخلاف و دیگر در سکته کف نمی باشد
و در صرع بعضی اوقات کف و نخیر هست دیگر از امراض مرسبات است

سبات

و ان خواب بسیار است در مدت بسیار و در گفته هم شدید التنبه
چنانکه در کمیت زیاد است پس مشکل شود انتباه و بیدار کردن و خواب
در اصطلاح اطبا عبارتست از حالتی که عارض شود برای حیوان که بایستد
در ان نفس از استعمال حواس ظاهره و حرکات ارادیه و لازم دارد انواع جوع
روح نفسانی و انقطاع ان از الات بعیده نه بالکلیه و قسمت کرده اند
بطبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی ان از برای اجتماع روح حیوانیست بسوی باطن
طلبا للاجمام و الاستراحه و غیر طبیعی یا سبب یا سوء مزاج مادی مفرط است
و ساذج که عارض میشود از برای دماغ و باعث میشود سبات قوام بتحلیل
روح نفسانی مضادا از برای جوهر او که فرو رفته است بباطن و علامت
ان اینست که عارض شود بعقب برد شدید که برمیخورد سر را از خارج مثل
اب سرد یا هوای سرد یا بعقب شرب ادویه مخدره مثل افیون و شوکران
و نمی باشد در صورت ورمی و تهیجی و معنی تهبج ورمیست که حادث میشود
اندیج غلیظ که بداخل جوهر عضو است و ریح غلیظ متولد میشود از فضول غلیظ
رطوبیه و بشره زرد میشود مایل بسبزی و نبض صلب متفاوت و علاج
تبدیل مزاجست بمالیدن مشرودیطوس دواء المسک بارد و نطول کنند
بریاحین و ضماد کنند بجندبیدستر و دفع مضار ادویه مسمیه مخدره تجیر یکه
موافق باشد بنحویکه در حاشیه در دفع سموم مذکور است یا انکه سبب

اجتماع رطوبت خامست در مقدم دماغ و علامت ان سنگینی است که میل دارد علیل
در مقدم سر و همچنین حرکت در چشم و شبیه باختلاج در ابروها و سیلان
اب غلیظ از منخرین در اکثر اوقات حالت میان خواب و بیداریست و علاج
ان حقنه لینه مکرر کردنست پس تبدیل مزاجست یا انکه سبب خواب بسیار
ارتفاع بخاراتست چنانکه در حالت تب بهم رسد و علاج در ان وقت
علاج حمیاتست و تقویت دماغ بگلاب کم و سرکه زیاد و روغن گل و خ قلیل
و پاشویه کردن و دست پا را محکم مالیدن و بستن و عطسه اوردن و گاه هست
بسیاری خواب بخارات معده است و تقدم سده و حرکت کردن بخار
کوفتی و دوار و خیالات پیش چشم و سبک شدن سبات هنگام خلاء
معده از غذا یا انکه سبب ارتفاع بخاراتست از صله و دیه و علامات ذات
الریه و ذات الجنب یا از اعضاء دیگر مثل رحم و معاده هنگام حبس طمث یا منی
یا کرم در روده ها و علامت افات این اعضا است و تقدم علل این اعضا و علاج
علاج این اعضاست و گاه هست سبب خواب بخارات رطبه است که
مرتفع میشود بدماغ از عرق سباتین و علامت هرزه سخن گفتن اشک از
چشم امدنست و عطسه بسیار کردن و انکار ردیه از غیر تمیز صحبان و
قلق و اضطراب و تنگی نفس و قدرت نداشتن بخواب پیوسته بلکه مکرر
بیدار شود و خواب رود و حرکت کند و علاج ان فصد قیفالست چهل مثقال
و حجامت ساقین و تلطیف غذا مثل فراریح و تیهو و گوشت بزغاله و اما سبات
سهری و ان اجتماع اسباب خواب و اسباب بیداریست و انسوء مزاج
بارد رطباست و بلغم با اسباب بیداریست و انسوء مزاج که بلغم طبا است
و علامت ان خواب طویل است در وقت و بیداریست در وقت نمی باشد
صورت ان در بعضی اوقات منتفخ مایل بسیاهی در بعضی اوقات سرخ بهم رسد
و پشت میخوابد و بینا باشد اب بگلو بگیرد و این علامت ردیه است و علاج
تنقیه بدنست از خلط غالب یا حتقان بحقنه لینه و تبدیل مزاج از طلاها

نسیان

وبو بیدیمها و بطولات وغیره دیکوازامراض سر نسیانست وانفساد ذکرست یا افساد
فکرست یا بطلان حفظ یا نقصان حفظ وسبب استیلاء برودت ورطوبت است
دربطن موخر دماغ پس حفظ نکند چیزی رسیده است باو وعلامت آن خواب
بسیارست وسکینی سر وعلاج ان تنقیه دماغست بحقنه حاده کرد راو و مقل
جاو شیر و بیق شحم حنظل بوده باشد بقراط نهی کرده در این امراض تنقیه از
فوق را و بعضی تاویل نهی بقراط از فوق قی کرده اند پس اکر باك نشود دماغ ماه
حقنه ایارج فیقرا با شامد و عطسه در اینمقام خوبست و روغن سوسن و بابونج
مالیدن وسرکه عنصل بانفعست در این علاج یا انکه سبب استیلاء سردی
وخشکی است بحیثی نید برد در بطون دماغ چیزی وعلامت ان بیداری
دائمی است وخشك میشود منخرین وصعب میشود تکلم سریعا وبعضی اوقات
حالی بهم رسد که کویا خفه میشود وعلاج ان ترطیب و تسخین بغذاهای موافق
مثل کوشت بره و مرغیچه و مالیدن روغن ساق کاو باعضا و روغن بابونه و بنفشه
مثل کله بره جوشانیده یا فساد فکرست وان حالیست که ممکن نشود تفکر در چیزی
وسبب ان استیلاء برودت بر قسم وسط دماغ و هر چند این فساد
فکر را نسیان نکویند ولکن قریب به نسیانست وعلامت ان بطلان حفظ است
از برودت و رطوبت وعلاج ان علاج بطلان حفظ است یا انکه سبب فساد
تخیل است وان یا کم شود و ضعیف شود از امور تخیل و خواب نمی بیند و اکر بیند
فراموش کند مکر از قلیلی از خواب واین از برای غلبه حرارت بر مقدم وعلامت
ان سخونت مقدم سرست وجفاف منخرین وخیال کردن رنکها واتش وعلاج
ان تنقیه حرارت بحقنه لینه و معالجاتیکه مذکور شده در سرسام دیکر از امراض

مالیخولیا

مالیخولیاست و مالیخولیا تغیر کمانهاست و فکر از مجری طبیعی بسوی فساد
وخوف از برای مزاج سوداوی که بوحشت بیاورد روح دماغ را و فزع
بیاورد و بسبب ظلمت سودا و حدوث ان واین یا انکه از امتلاء بدنست
وعلامت ان سیاهی بدن و لاغری بدن و خون وی که زود سیاه می‌شود مثل ماهی مازرد
و کوشت زمستانی غلیظ سود و امثال ان و چنانچه حدوث سودا از اخلاط

ادوم

ارب باشد چنانچه حدوث سودا از اخلاط اربعه باشد چنانچه از خون باشد
که محترق شده وعلامت ان اختلاط با خنده و فرح و رنك صاحب ان کندم
کون و عروق کشاده و چشمها سرخ و نبض عظیم و معتاد باشد بفصد و
حجامت یا رعاف یا خون بواسیر یا خون حیض وان اعتیاد متروك باشد و
منقطع شده باشد این خون پس علاج فصد ست از باسلیق و صافن و اکر
از احتراق سودا باشد علامت ان کثرت فکر و خوف و فزع و تخیلات بد و ردی
و دوست داشتن تنهایی و چنانچه مالیخولیا از احتراق صفرا باشد علامت
جنون و بدخلقی و هذیان و صیحه زدن و اضطراب و کمی سکون و کثرت غضب
و حرارت ملمس و زردی رنك و نکاه کردن مانند نکاه کردن درندها
و اکر از احتراق بلغم باشد صاحب ان کسالت داشته باشد و سکون
داشته باشد وعلاج تمامی فصد ست از اکحل و باسلیق و صافن و اکر از
احتباس طمث باشد فصد صافن و احتقان مکرر بحقنه و بعد از ان
مسهلات بر نقی و اسانی و بعد از ان نضج کامل بدادن ماء الشعیر بسیار
و ترطیب بسیار در مزاج غایند با غذیه رطبه و وسعت در غذا
و ریختن شیر در سر و در رفتن در ابیکه در ان بنفشه و نیلوفر جوشانیده
باشند و اب برك کاهو و جو مقشر در حمام معتدل شنیدم که حوض از
روغن بنفشه بادام ساخته صاحب مالیخولیا هر روزه در ان فرو میرفته و
ساعتی در ان اب نشسته ترطیب بدن میکرده اند و تقویت دماغ و قلب مرد
ضرورست در انواع مالیخولیا هر کاه بعد از تنقیه کامل مغز سر سك یا دوازده مثقال
دارچینی خوب خمیر کرده دریافوخ ضماد نمایند و بعد از سه ساعت در حمام شویند
تا سه روز این عمل کنند و نوشدارو هندی و مفرح دلکشای بارد نافع است
و دواء المسك نیز خوبست و نوعی از مالیخولیا را مراقی کویند یعنی در پوست

مالیخولیا مراقی

معده و سبب اینست که در فم معده است که محتبس شود در معده سودای
متعارف که باید از طحال ریخته شود پس حاصل شود نفخ و ابخره که از فم معده است

وقوم یا محتبس شود سودا در ماساریقا و حادث شود از ان سدد غلیظ یا ورمی که حادث
در ماساریقا یا انکه جمع شود در طحال یا جمع شود در مراق که همان پوست شکم است
و علامات ان جشاء حامض دخانیست و قلت استمرا و کثرت براق و وجع و سوزش و
عقد زیر شراسیف و انتفاخ شکم و تلیین شکم و تنگی سینه و وجع دارد صاحب
مالیخولیای مراقی میان دو کتف او و جوع مفرط و احساس ببالا رفتن بخارات
شبیه بدخان و در جلو که سبب طحال باشد سپرز بهم رسد و علاج ان استفراغ
کامل به منضجات سوداوی و احتقان بحقنه های لین مکرر دیده اند که بعضی از
صنعت طب یافته اند که علت مادی سرد و خشک است پس شروع نموده اند به استعمالات
حاده قویه و جمیع رطوبات را سوزانیده و خشک و تشنج بهم رسانیده و هلاک
شده اند و اقتصار و اکتفا باید کرد بماء الشعیر و مرغیحه و زرده تخم مرغ و فصد کردن
بعنوان لزوم هر چهل روز از باسلیق و اخراج خون بقدر یکه قوت تاب داشته باشد
بقدر قوت و احتیاج ضرورست بلکه در هر مرضی سوداوی فصد در اربعین لازمست
بالضروره و بعد از تکرار حقنه فلوس دهند که با درنجبویه و گل گاوزبان و افتیمون
قطرب
و انیسون رومی داشته باشد و نوعی از مالیخولیا را قطرب گویند و قطرب را دو معنی
گفته اند یکی انکه اسم کرمیست که بروی اب حرکت میکند و چون ادمی که
باین ازار مبتلاست چنین حرکتهای ناملایم کند تشبیه بقطرب کرده اند و بعضی
گفته اند اسم جنس نر غولست که سعلاة گویند و اقبح غولها گویند و بعضی گفته اند
قطرب انکوک مو ریخته است و مشابهت اینست که صاحب این ازار صاحب این
ازار چهار پا در قبرستانها و کوچه ها تنها راه میرود و بانگ میزند مثل حیوانات
و میجهد و حمله میکند بر مردم مثل کوک و علامت ان روی بر هم کشیده است
و ممکن نیست توطن در مکانی نیم ساعت و مکرر راه میرود مثل حیوانات در شبها
بروز کند و روز در خرابها پنهان شود از سبک دوست دارد خلوت را با غایت
عبوس و رنگ زرد و زبان خشک و سر ساق مجروح باشد که چاق نشود و

انکه قروح سوداوی التیام پذیر نیست و علاج فصد ست و استفراغ تمام که
نقل کرده در مالیخولیا و نوع دیگر را مانیا و داء الکلب و الجنون سبعی است
و داء الکلب گویند بجهت انکه هر گاه سگی مبتلا شود باین و بگزد کسی را البته هلاک
کند و ادمی هم هر گاه بگزد مبتلا شود باین مرض و بگزد کسی را چاق نشود و علاج ان
مثل قطربست نوع دیگر از مالیخولیا صبا است و الجنون مفرط است که
بوده باشد سوداوی با سرسام گرم صفراوی و علامت ان اینست که بیخوابی بسیار
و اگر بخواب رود زود از خواب بجهد و مضطرب شود و نفس متواتر بزند و جواب
غیر سؤال گوید و نسیان بهم رساند و چشمها سرخ باشد و اشک بسیار از
چشم بیرون اید و علاج علاج صفراویست دیگر از امراض سر رعونت و حمق است
و این از افات افعال فکریست و بحسب نقصان و کثرت متفاوتست بلکه
حال شبیه بخرافت است تقدم مواظبت با غذیه بارده یابسه و علاج خوردن امراق
عشق
و اغذیه سریعة الانهضام لطیف دیگر از امراض سر عشق است و عشق مشتق
از عشقه است که او را لبلاب گویند و لبلاب انست که هر گاه به پیچد بدرخت انرا
خشک کند و وجه تشبیه اینست که چنانچه عشقه خشک کند درخت را این
مرض هم هر گاه برخورد کسی را خشک خواهد کرد این بدن را و ان مرض سوداویست
که مسلط کند ادمی بر نفس خود میسازد فکر را استحسان خود بعضی از صور
و شمایل معشوق و بسا باشد که اعانت کند بران قوه شهوانی گفته اند اسطاطالیس
کران کوری حس است از ادراک عیوب محبوب است و علامت بهت و شدت
و نسیان و حال شبیه بمالیخولیا و فرو رفتگی چشم از غیر لاغری بدن و اختلاف
نبض و غیره و خواب از برای عشق و هم نشستن زنان و مردم پس بهتر علاج
ان ترطیب غذا چست و اشتغال نفس بحکایات از زهاد و غیره و رفتن به بستانها
کابوس
و جماع غیر معشوق عشق را بر طرف کند دیگر از امراض سر کابوس است و ان مرضی است
که احساس انسان نزد دخول او در خواب بخیال سنگینی بروی خود مصورت
سنگینی انسان و بمرتبه مضطرب شود که نفس تنگی کند و قطع او از ورزیدن شود که

خفه شود و بعد از لحظه بحال خود باز آید یا دفعی بحال اید و سبب ان بالا رفتن بخارات اخلاط
غلیظ خامست در حال سکون حرکت بیداری که محلل بخارست و بالا رود
بمقدم دماغ که تخیل است علامت غلبه سوداست و غلبه هر خلطی موافق علامت
و علاج ان استفراغ سوداست بحقنه ها و حبوب و مسهلات سودا و
از امراض سر بلوه است و انخالیتست که عارض شود انسان را مانند اغما و خمیازه میکشد
و کو ملتو سیست ببکد بکو و معالجه او از ذکر کرده اند به بندند دستها و پاها را محکم
که عرق اید صحت یابد یکی از امراض سر صرعست و صرع در لغت بمعنی سقوطست
و چون ادمی این ناخوشی را بهم رساند می افتد باین سبب صرع نام کرده اند و
که منع کند اعضاء نفسیه را از افعال خود نه بتمامی غیر تام و سبب ان سده ایست که
شود در بعض بطون دماغ در بعض مجاری عصبیه که اعضا از خلط لزج یا مرکب
کند روح نفسانی را از سلوک طبیعی پس متشنج شود جمیع بدن و سبب تشنج سده
که عارض میشود مانند روح نفسانی را پس حادث شود لرزیدن اعضا و افتادن
کف کردن و سینه بخر داشته باشد و خلط فاعل درین مرض یا در سر تنهاست یا در
و علامت انچه بر سر مخصوصست تقدم اوجاع در سر و سنکین بودن در سر و
حواس و دوار و حرکت زبان بر غیر نظام یا انکه بشرکت اعضاء دیکرست سر را و علامت
ان سفیدی رنک و مزاج سرد و بسیاری اب دهن و اب بینی و کثرت
هنکام صرع و عسر حرکت و کدورت حواس و علاج ان تنقیه بلغمست اولا بایارج
فیقرا و تنقیه کردن بحقنه های لینه و عطسه اوردن و فصد کردن و حجامت کردن
و بعضی اوقات صرع بشرکت اعضاء دیکر مثل معده و رحم و قلب نیز اتفاق افتد
هر یک ناخوشی عضوست و علاج علاج ان و مکرر معالجه کرده ام صرع را با
که فصد کرده ام متعدد و بعد از ان عود صلیب را بسیار حمایل کرده بکردن
و شربت اسطوخودوس هر روز مواظبت کرده اند و معجون زبیب یک
سه مثقال داده و صحت یافته است و در وقت نوبه بستن عضو را که احتمال بد
که بخار از ان عضو بدماغ میرسد و کرم کردن ان عضو بعد از ان حجامت

ساقین نافع است و نوعی هست از انواع صرع که اورده سایر انواعست و نام کرده اند
انرا ابی لیمیا و معنی ابیلیمیا تشنج عضوست با جمیع اعضا و سبب امتلاء
بطون دماغست بتمامه و میرسد ضرر بتمامی اعضاء رئیسه و علامت ان
اضطراب تمام و تشنج کمتر و مدت اخذ کمتر و قی امدن و التهاب زیاده
شدن اختلاط عقل بعد از سکون صرع و زردی رنک و چشم و کویا صرع
مشهور بام الصبیان ازین قبیل است و اینعلت باتب و حرارت است بیشتر
و زایل شود بمبردات و شمعون یهودی طبیب معالجه میکرده اند بحکانیدن
خون کفتار خون خوک با زهره عقاب در بینی صاحب صرع و صحت می یافته و
نوع صرع استفراغ صفراست بشربت و تمر هندی با اب سرد و کاهی بتقریب
کزیدن عقربست چنانچه موضع کزیده در عصب باشد بسبب بالا رفتن ابخره
سمیه بارده بواسطه عصب بدماغ و علامت کزیدن عقربست علاج کزیدن
عقربست و کاه هست صرع بسبب کرم که در معا بهم رسد بجهة ارتفاع بخار
سم ردی و علامت سیلان رطوبت است لعابی از دهان و علامتهای کرم
و علاج دفع حیاتست و کاه هست بشرکت رحم است و علامت احتباس
و عارض شود در وقت وضع حمل و کاه هست بشرکت طحال است و علامت ان
نفخ طحالست و جشاء حامض و علاج علاج سپرزست دیکر از امراض
سر سکته است و انعبارتست از تعطل حواس و اعضا از حس و حرکت
و سبب ان سده کامله است که واقع میشود در بطون دماغ بتمامه و
عارض میشود این سده از خلط بلغمی لزج غلیظ و علامت ان سفیدی
و کثرت اب دهن و بعضی اوقات بینی صدا کند و خیر با او باشد و کف
و سکته که کف با او باشد اصعب است از هر نوع چون دلالت کند بر اختناق
حار غریزی و غلیان حرارت و فساد اجزاء دماغ و فساد جوهر و کاه هست
که صدا ندارد و تنفس ندارد مثل میت افتاده است که بمرتبه که جدا نتوان کرد
شده حیات مسکوت چنانچه بچشم او نظر کنند و نور نباشد و ذرو

بادعرق هضاکن شود که متحرک است وملاحظه نمایند با دحکم وحیات توان کرد و نبض
ظاهر نشود کف میدحیات دران بیشتر است وچنانچه سکته صحت یافت
البته فالج خواهد کشت یا لقوه بهرحال علاج تسخین سر است ببوییدن سداب
وجند وضماد کردن ببابونه وبومادران وصعتر ودیختن تریاق فاروق بحلق او
وهمچنین مثرودیطوس با اب بادیان وحقنه حاده کردن وچنانچه استنباط کرده
بشود فصد قیفال از هر دو دست کردن وحجامت ساقین کردن وحقنه معتدل
کردن دیگر از امراض سر فالج است وان استرخاء عامست در احد شقین بدن فالج
از جانب طول وسبب ان فضول رطبه بلغمی است که میریزد به بطون دماغ
پس منع میکند قوت حساسه را نفوذ دران وبسا باشد که باطل شود افعال
طبیعیه دران از برای فساد مزاج واین نوع از عسر علاجها از سایر انواعست
در علاج پس هرگاه منصب شود فضول در منبت نخاع بر حیثیتی که فروگیرد
هردو شق بدن مگر صورت که فالج بهم نرساند خواهد بود بدن کلش مفلوج
وی مانند نوع ابوبلقیا وعلامت فالج استرخاء شق بدنست وبطلان حس و
حرکت وحدوث ان دفعة وعلاج انست که مدت چهارده روز اب حمص سیاه
هر یکی اب یک مثقال عسل مخلوط نمایند وبدهند وگلقند را هر روز
بدهند وحقنه لینه شروع کرده بجا درسانند وبتدریج حدت حقنه زیاد
کنند وحب منتن وحب مقل وحب شیطرج بدهند وروغنها بمالند بروغنهای
محلله مثل روغن خروع ونادرین وقسط با جند بید ستر وعاقرقرحا و دادن
تریاق فاروق طریفهای عصر انها در وقتی است که حرارت در مزاج نبوده باشد
واگر حرارت بمزاج بیابند سکنجبین بدهند وسرکه وروغن گل سرخ بر مالند
وفصد نمایند از قیفال وباسلیق گفته است بقراط کسیرا که بگیرد صرع
بعد از انکه بوده ساله باشد خواهد مرد از صرع خواهد بود وتریاق ثمانیه
نفع دارد در تمامی صرع مگر انکه دموی بوده باشد گفته است بعضی حکما که
عاقرقرحا را هرگاه بکوبند نرم وبدهند در بینی مصروع اگر عطسه کند

میشود

چاق میشود واگر عطسه نکند امید نیست در معالجه ان وهرگاه خواهند معالجه
صرع نمایند استفراغ نمایند در وقتیکه نور قمر در نقصان باشد که در زیادتی
نور قمر اخلاط در ثوران است وفعل صناعی با فعل طبیعی موافق نیست بلاد در صرع
گوشت گاو وشتر واسب وبادنجان وگوشت قدید وکلم وترب وغذای چرب
وباقلا وعدس وماهی وکبر وتخم مرغ وخردل وتره خصوص کرفس که بالخاصیه مضر
صرع است وتحریک صرع کند وجمیع بقولات ضرر دارد صرع را مگر نعناع
وکاسنی وبادرنجبویه وچغندر وبعضی میگویند کاهو در صرع نافعست واین سخن
قریب وبعید است ومصروع را حمام وجماع وجلوس در افتاب مضرست وباید
حذر کند از بلندیها واسب دوانیدن وبکشتی نشستن وشرب شراب واواز و
اوازهای بلند ودیدن امور هایله سکته اصعب از صرعست وخطر از ادست سکته
وسبب سده کامله است در دماغ کل وعلامت ترهال بدنست وسپیدی
رنگ وکثرة بزاق وچیر یکه دران کف باشد وغطیط ازداست واستدلال بر حیات
ان سیاهی چشم اگر پنهان شده مرده واگر باقی باشد زنده است وداخل کند انگشت
در مقعد ان اگر حرکت کند شریان زنده است واگر حیات بهم رساند بعضی
فالج بهم رساند وحق اینست که معالجه نکند ودفن نکنند تا هفت روز بعد
از هفت روز اگر حیات دارد معالجه نمایند گفت بقراط اگر سکته قوی باشد
ممکن نیست برء ان واگر ضعیف باشد اسان نیست برء ان وعلاج فصد
قیفال است واخراج خون بقدر حاجت واز غلبه خون وغلبه بلغم وشرب پی
در پی وخمار بسیار سکته بهم رسد وگاه هست سکته از ورم دماغ بهم رسد
وان کشنده است جدا وسکته از صفرا بهم نمی رسد ووصیت جالینوس است
حرامست دفن میت مادامیکه نگذرد هفتاد ودو ساعت در پنج حال اول
جاییکه دفن کنند در اغما وان زنده است دوم کسیکه دفن نمایند سیم کسیرا که
دفن نمایند در خوف یا غم مفرط چهارم کسیکه دفن نمایند از دوی مخدره و
سبات او رنده یا خواب بسیار پنجم کسیرا که دفن نمایند از سکته پس واجبست

احتیاط بلیغ وبعد از هفتاد دو ساعت یقین که جسد هرگاه حیات نداشته باشد
متغیر میشود وروز چهارم بحران تامی است از برای امراض حاده وبلاخلاف
سکته از امراض حاده است یا مؤدیست بصحت یا بموت وحکایات عجیبه در
این بسیار است ایضا در استرخا و فالج است وان بیحسی نصف اعضاست
که گویا بطلان حس وحرکت است یعنی موت انعضوست ونسبت تشنج بصرع
مثل نسبت فالج بسکته است وعلامت ان بطلان حس است وحرکت وعلامت
ان بغتة وبیاض قاروره وکثرت اب دهن وبسیاری خواب وقلة عطش وگاه هست
قاروره سرخ میشود بعلة ضعف کبد یا بسبب ورم ان وچنانچه عضو مفلوج
ضعیف نشود امید برء ونجات هست وهمچنین هرگاه عضو برنگ خود
بماند وهرگاه بخلاف ان باشد اصعب است وطریق در معالجه فالج و خدر
وتشنج ورعشه واختلاج فصد را در مؤخر فعلاج تلطیف خلط است و تنقیه بدن
در مدت چهارده روز بعنوان وجوب وصبر کردن دو روز بعنوان استحباب
زیرا که در اول این امراض معالجه ضرر کند وزیاد کند در علة ودر پانزدهم منضج
بدهند از عنب الثعلب بیخ کاسنی بیخ رازیانه اصل السوس باد رنجبویه که
بجوشانند با گلقند گل سرخ افتابی وصاف نمایند وغذا هر روزه از شوربای
نخود وطرف عصر ماء الشعیر در یکمن اب هر روز دو مثقال عسل داخل نمایند
که بجوشد وبه نصف رسد واز ان اب بخورد مطلب در فالج واسترخا در روز چهاردهم
وپانزدهم منضج بدهند وروز شانزدهم همان منضج را ضم گل بنفشه گل سرخ
پرسیاوشان انجیر زرد فقاح اذخر جوشانیده ترنجبین شیر خشت قلوس
روغن بادام بعد از ان مسهل باین نحو یکشب در میان ایارج فیقرا امام کرده
دهند وروز نخوداب وطرفهای عصر ماء الشعیر وده وجود تریاق ومشرودیطوس
در دهنک بدهند تریاق نمایند وبعد از ان عشبه خوب تازه بهم رسانند
هر یکمثقال عشبه را مانند دانه جو ریزه کرده در دو من اب بجوشانند با نصف رسد
وطرف صبح پیاله گرم کرده بدهند وغذا در ایام عشبه نان با مویز به دو موبایی

استرخا و فالج

پوست پسته وشب چینا پلاو ومیوه مطلقا خوب نیست وتوشی هرگاه ضرورت
داعی شود سکنجبین بعضی اوقات خوب است وهرگاه از چوب چینی هر روزه یکمثقال
علاوه نمایند خوب است ومدت چهل روز عشبه را بدهند ومتقدمین عموما
که استاد ایام در مفلوج ماء العسل میدادند ودر این زمان که قران علویین
چهار دفعه در برج اتشی شده دفعه اول در زمان شاه مالك رقاب در برج قوس
وبعد از ان در زمان شاه بزرك در برج اسد وبعد از ان در زمان کریم خان زند
در برج حمل وبعد از ان در زمان علیمراد خان زند در برج قوس وهمین جهت را
احداث حرارت کرده است که معالجات سابق نیست ودر بین اشامیدن عشبه
هرگاه طبیعت عقال بهم رساند باید از حقنه حاده دفعه احتقان نمایند وحب منتن
که در قرابادین مذکور است در فالج واسترخا نفع کامل دارد وخاییدن الجزء یا مصطکی
ودارچینی نافعست قرص مصطکی خوردن نافعست وطلو از روغن نرجس وقسط
باجند بید ستر در بینی نافعست وهر هفته یکدفعه ایارج فیقرا بدهند وهرگاه
سکوین از عنصل بوده باشد نافعست در کتابهای طب قدیم امده که هرگاه خواهد که
فالج واسترخا بهم نرساند وایمن باشد از این دو مرض باید نخواند مگر انکه شکم
سبك از غذا وحلید کند تا حمام گرم بو سیده بختن واز مطلق مسکرات اجتناب
نماید دیگر از امراض سر تمدد وکزاز است وعلامات واسباب ومعالجات انها
نزدیکست به تشنج وخلاصه معالجات حجامت کردن ومحجمه بهم اعضا گذاردن
وبقوت مکیدن نافعست واین تشنج وکزاز بر دو قسم است اول انکه رطوبت پر
کند اعصاب را وعضلات را ونقصان بهم رساند از طول وحادث شود دفعة و
میناماند این را تشنج امتلائی دوم انست که استفراغات بسیار کرده شود بر
سبیل تدریج ومیناماند این را تشنج یابس واین حقیر قسم سیم یافته ام که الحال از علم
کی یا زخم بر عصب یا گزیدن حیوان ذی سم که موضع عصب را بگزد پس منقبض شود
وکوتاه شود وتشنج بشود ونسبت دارد تشنج بصرع وفالج بسکته بهر حال علاج طبیب
کامل علاء الجبن وشیر خشت وماء الشعیر وروغن بادام هنگامیکه لاغری در

تمدد وکزاز

اعضا ملاحظه کند و گوشت مرغ چوب و ماهی تازه خوبست و انچه بسبب گزیدن عقرب بهم رسد
دادن تریاق فاروق اربعه خوبست و شیر دختر بدهند و انچه بسبب قرحه یا زخم بهم رسیده
معالجه قرحه و زخم نمایند و گاه هست که از بهم رسید بسبب کرم بهم رسیده در امعا
و علاج ان اخراج ان کرمست و گاه هست از افتادن اتش و سوختن متاذی شود عضل
و گر از بهم رسد و معالجه این نوع اصعب است و علامت مکزوز اینست که بشره چهره
بهم رساند و سبزی بهم رساند و چشمها برامده گی بهم رساند و ادمیکه نظر
کند به مکزوز از صورت او استنباط کند که میخواهد که خنده بکند بجهة کشیدگی
عضل صورت و عارض شود برای ان بیخوابی و حبس بول و گاه هست که بول خون اید
بسبب انفجار عروق باشدت کوبش عضل بتقریب تمدد و گفته شیخ که گر از قاتل وحی
باختنق و گاه هست که از قی کردن خلط زنجاری که بشده کننده گی و سبیت بر اکند
فم معده را پس منقبض شود و همچنان که شخصی که فم معده ان قوی الحس باشد و
بخورد بان هیضه پس بتقریب فساد غذا عضل معده و ساق متمدد و متشنج
شود و سرد شود و خشک شود و این سریع النزول میباشد و گاه هست که
بسبب شدت قضیب مکزو الوان که از بهم رساند و این نوع بهلاک اقرب است
این حقیر در مدت چهل سال دو مکزوز معالجه نموده ام یکی نواب میر محمد علی
متولی را و دیگری شخص صغار ولکن در زمستان بود و هوا مانع از امدن عرق
بود که عرق اعانت بر فنای رطوبت و هلاک مریض میکند و از سردی هوا همچو تشنج
و گر از بهم رسد و علاج ان سهل است و گاه هست تیح غلیظ باعث تمدد و گزاز
شود پس میباشد حدوثشان دفعی و زوال ان بسرعت و با وجود علت صعب است
دیگر از امراض دماغ رعشه است و رعشه در لغت بمعنی رعده است و جنبیدن علة
الیه است یعنی واقع در اعضا مرکبه است که حادث شود از عجز قوه محرکه و سبب رعشه
یا سوء مزاج سرد است که عارض شود عصب را پس مسترخی شود اعصاب به بنیه
فالج مثل کسیکه بیاشامد اب سرد را یا شراب بسیار و از برای مشایخ همچنین
یا سبب سده غیر تامه است که حادث شود از برای اعضا از اخلاط غلیظه و گاه هست

رعشه

سبب یا خجالت یا خوف یا غضب باشد که باعث نظام تشویش حرکات شود و همچنین
رعشه بهم رسد از کثرت جماع در امتلا و همچنین از برای ناقهین این رعشه بهم رسد
و علاج تسکین نفس و تطبیب و اراحت است و گاه هست سبب خشکی عصب است در
غایت و علاج مرطب بدنست و گاه هست سبب رعشه از گزیدن عقرب یا حیوان
صاحب سم بهم رسد و علاج ان ازاله سبب است و تدارک بقیه گفته است جالینوس
عارض میشود رعشه پیران را بمادی سببی گفته است که شیخ را بخورد مرض رعشه
پس اشامید اب شور بسیار شور پس اسهال کرد اسهال بسیار و صحت یافت دیگر از امراض
دماغ خدر دست و خدر بمعنی فتور عضوست و این مرض است در اعضا مرکبه که
باطل کند حس لمسی را یا ناقص کند و احساس کند ادمی که در عضو خود مورچه حرکت کند با عسر
حرکت در داء حس همچنانکه عارض شود از برای کسیکه عضو ان شکسته باشد یا خلع
شده باشد و علاج منع ضاغط است یا انکه سبب خلط غلیظ است که خام باشد
پس منع کند قوه حسیه را از سلوک در ان ما فضول رطبه است که متشرب شود از ان
عصب پس مسترخی میشود و علاج ان علاج فالج است و گاه هست حادث میشود
سده از خون و انصباب ان بسوی عضو و علامه حمره بشره است و علاج ان فصد
و اخراج خونست و تقلیل غذا و گاه هست خدر از خوردن افیون بهم رسد و از گزیدن
عقرب و مار و علاج ان در هر دو نوع سم تریاق فاروق دیگر از امراض دماغ لقوه است
و لقوه اسم عقابست و تشبیه ان اینست که منقار عقاب کج است و ملقوه هم از ان
کج است مرض در اعضا مرکبه است یعنی صورت که متغیر شود شکل طبیعی بهیئه غیر
طبیعی و بر طرف شود نیکویی و بهم امدن لبها و جفنها پس ممکن نیست که چراغ را پف
کند و چشم را بر هم گذارد گفت جالینوس مردی حجامت کرد و گرسنگی خورد لقوه بهم رسانید
گفته ثابت بن قره که این علت یا انکه قبیح منظر و در میبرد حس ذایقه را و باطل میکند قوه مضغ را
و سبب ان احد شفتین را یا به سبب یبس و جفاف و حال انکه گفته اند لقوه از یبس قلیل
و نادرست مگر انکه قلیلا قلیلا بهم رسد یا انکه از امتلای احد العصابین فکین است
پس حرکت جانب متشنج دیگر را و علامت شدت جبهه است و کجی اب دهن و ابریبنی

خدر دست

لقوه

و ممکن نیست که بهم گذارد هر دو چشم را بلکه سمت صحیح بهم رسد و بعضی
اوقات اب ان چشم ملقوه از جانب ماق اکبر اید و صحیح نیست معالجه تا چهارده روز
کبیر اینست که لجا کند یا فالج یا سکته بهم رسد زیرا که مذکور صاحب لقوه سکته
و رازی میگوید در حاوی کبیر که هرگاه از لقوه بگذارد ششماه امید نیست
ان و قمر و شمس را در معالجه امراض دخل کامل هست و چون در لقوه ماده غلظت
دارد در حرکت قمر که چهارده روز است نصف دوران اثر ندارد بلکه هرگاه نصف
دور شمس بگذرد و صحت نیابد دیگر نیابد و لکن معالجه را باید چهارده روز که نصف
دور قمر است صبر کرد تا طبیعت بحران کند شاید که صحت یابد و طریق معالجه
ان بعد از چهارده روز تنقیه کردنست بطریقی که در تشنج و فالج مذکور شد و ابوا
در لقوه باید یکمن اب را دو مثقال عسل در یخته بجوشانند تا نصف رسد و در وقت تشنگی
بدهند و از هفتم از اثر تا انتهای از اد هر روزه ملکه مکرر بدهند ...
و بعد از تنقیه که دو حقنه و سه فلوس بوده باشد و شربت ماء الاصول و خوردن
تریاق عشبه یا چینی خوب بدهند بطریق قهوه و چنانچه بنفشه تنها اکتفا نمایند
خوب و کافیست و از برای غرغره و مضمضات نفع حاضر هست بعد از گذشتن
چهل روز گفته است او حد حکما بقراط حکیم معالجه نخست انچه در سر بوده بغرغره
و امثال ان از سعوط و عطوس و انچه در معده است بقی کردن و انچه در اسفل معده است
باسهال و انچه در عروق است باخراج خون و معالجاتی که نقل کرده است بقراط برای
لقوه و نشستن در خانه تاریک و نظر باینه چینی دائما بجهة انکه نظر باینه تسویه کند
صورت را و اوکند نگاه داشتن جوز در دهان و مدام شستن صورت سرکه و
و بابونه را تر کند در سرکه که حاشا و فودنج و زوفای خشک در ان جوشانیده
باشند و خوردن حب قوقایا و غلغل خوداب و بخور دهند بگوشت جوشانیده
کبوتر و گنجشک و در فالج و لقوه نشستن به طبیخ ضبع عرجا نافع است و همچنین روباه
و خرگوش و شستن صورت از گوشت اب این حیوانات نافع است جدا و
حقنه کردن در لقوه و فالج حقنه حاد باید باشد دیگر از امراض دماغ اختلاج است

دیگر از امراض دماغ
اختلاج

وان حرکت غیر ارادیست از برای بدن که عادت ان نبوده باشد و حرکت کردن
بحرکه سریع متواتر و بسا باشد که عضوی حرکت کند پس زایل شود پس عود کند و سبب
رطوبت غلیظ لزجه پس میگردد بخار غلیظ که مشکل میشود و عصبان بهم میرساند
در خروج از مسام بتقریب غلظت و معالجه و عاد اکند طبیعت بقوة دافعه و دفع
کند و مدافعه کند و علاج ان طلا کردن از میحک و ضماد کردن از نمک گرم و هرگاه
دائم شود اختلاج در بدن منظر صرع و لقوه و سکته است و اکر کفایت کردن
معالجه فیها و الا تنقیه باید کرد و ایارج فیقرا نافعست و شحم حنظل در اختلاج
از مسهلات مناسب است دیگر از امراض دماغ است و ان تجلب فضوله است
از بطن مقدم دماغ بسوی منخرین و سبب ان سوء مزاج گرمست که عارض
میشود دماغ را یا اسباب خارجه مثل حرکت در افتاب و حمام گرم و روغن گرم بر سر
مالیدن و علامت ان خارش منخرین و علاج ان استفراغست بفصد قیفال کردن
و حقنه لینه کردن و بعد از چهار حمام ملایم رفتن و سبوس را گرم کردن در سرکه
و با فور دان ریختن و بوییدن و گاه هست که بدن ممتلی است از اخلاط چهارگونه
و علاج ان فصد کردن و ماء الشعیر و حب هلیله و ایارج است و هرگاه خوب نشد
پرهیز کند و احتراز نماید از روغن و گوشت و شیرینی صحت بهم رساند منقولست
که جناب رسالت ماب فرموده اند که از غرایب امور اینست که من ماهی یکدفعه زکام
بهم میرسانم و در انسبت بجنون یعنی هر شخصی که زکام بسیار کند دماغ ان
صحیح است و مؤوف نیست و جنون در ان دماغ ممتنع است و اختلاف کرده اند
از زکام و نزله یعنی همین ازار را بعضی زکام گفته اند و بعضی نزله و حق اینست که ماده
واحد است و سبب یکی است و لکن انچه از طریق بینی اید زکام گویند و انچه از طریق
حلق اید نزله گویند بدانکه نزله را بر چند معنی اطلاق کرده اند اول انتقال ماده است
از عضوی بما تحت خود و این قریب بمعنی لغویست دوم ورمی که نبوده از ضربه
و سقطه و سبب ان امر متعلق به بدن و متضمن باشد بر انتقال ماده از عضوی
به تحت خود و ان قریب به معنی اصطلاحی است سیم سیلان موادست

زکام

ازسر بهما تحت خود حتی باطراف و مفاصل و امعا چنانچه ما دم سیلان از سر بحلق و انف
و این اصطلاح جمهور است پس باین معنی زکام بعض اوقات نوعی از نزله مبهم سل کفته است
کفته است بقراط کسیکه زکام بهم رسد بحال بهم رساند جناب نبوی فرموده
الزکام یقطع بجذام یعنی بر طرف کند جذام مواد دیکر از امراض دماغ عصابه است و ان
وجعیست که عارض میشود یعنی ابروها و کوشه چشم و علامت سنکینی سر است
و قدرت نداشتن بر حرکت سر و غشی اندر و زدن چشم او علاج ان فصد قیفال است
و رعاف اوردن و سرکه و کافور بوییدن و دلک ساقین و قدمین نمودن
ساقین بپا کی زدن و حقنه کردن بحقنه لینه و بعد از ان ماء الشعیر دادن و اب انار
با شیر خشت نافع است دیکر از امراض دماغ حکاک است و سبب ان بخارات
و علاج ان منع بخارات بماء الشعیر و شیر خشت و حقنه لینه و فصد کردن
از قیفال با استعداد نبض و قدرت قوة و هندوانه خوردن نافع است و حب هلیله
بعد از احتقان نافع است امراض کوش بدین تفصیل است قلاع الاذن
وجع الاذن طرش و قرسه الاذن دخول حیوان در اذن حکة الاذن ریح اذن الاذن
انفجار الدم من الاذن خروج من الاذن نبات اللحم من الاذن اورام الاذن هر الاذن
من الاصوات انقلاع الاذن ادویه مفرده که در امراض کوش نافع است بدین تفصیل
ابهل کرم و خشک تمره است هر کاه بجوشانند در روغن شیره در ظرف اهن
تا انکه سیاه شود و بچکانند در کوش نافع است کویا و همچنین با روغن کلسرخ و زعفران
افسنتین کرم است بدرجه اول خشک است در دوم هر کاه بجوشانند در روغن بادام
چندانکه قوه ان برابد پس قلیلی از زهره بز پس بچکانند در کوش به تحلیل برد ریاح
و پاک کند خراج انرا و نفع کند کویا و مجربست بادنجان کرم و خشک است در
دوم هر کاه کرفته شود بادنجان نرد رشته یعنی بماند در شاخ تا انکه زرد شود
میان انرا پر کنند بروغن کدو و بکذارند در ان روغن نیم کرم پس صاف کنند و بچکانند
در کوش اذان روغن و جع کوش را ساکن کند بزاق الصایم بیرون می اورد
کرم کوش را در ساعت برد البزه کرم و خشک است در دوم نرم کند و دم
پس کوش را برد الکتان به تحلیل برد و دم کوش را ایضا بارد در اول خشک در دوم



عصاره ان نافع است و جع کوش را با سرکه و روغن کل سرخ قطور ا بورق کویا هر کاه مخلوط
نمایند با شراب و بچکانند بکوش بول الابل نفع دارد قروح اذن را قطور ا بول الصبیان
نفع دارد چو کرا کسیلان از کوش و هر کاه مخلوط نمایند پوست انار و همچنین بول
کاو هر کاه مخلوط نمایند با مرو و بچکانند و بول جاموس امعا مخلوط نمایند با کو
ساکن نمایند وجع انرا هر کاه از برودة باشد ثعلب هر کاه بچکانند از شحم ان نفع
کند نفع کامل خراطین کرم تر نهر را هر کاه بکوبند با پیه مرغ ابی که اردک است و
فتیله کرده بکوش کذارند تسکین دهد وجع کوش را خل سرکه است بخار ان نفع
دارد کری کوش را و به تحلیل میبرد ماده دوی و طنین را که او از کوش است خل
العسل سرکه عسل او هر کاه بچکانند بکوش نفع دارد ثقل حس را خناس جعل است
هر کاه با روغن بجوشانند و بچکانند بکوش و همچنین جسم او را هر کاه بسایند
و داخل کوش نمایند همین نفع دهد ذهب طلاست چنانچه از سوزن طلا سوراخ
کند ملتحم نشود رمان انار است هر کاه انار شیرین را طبخ دهند با شراب و خوب بکوبند
و سحق نمایند و ضماد نمایند بکوش تسکین وجع کند و ورم کوش را تسکین دهد
زاج نفع دهد قروح کوش هر کاه داخل کوش نمایند زوفا یابس طبیخ ان با انجیر نفع
دهد صدای کوش را زراوند قوت دهد سمع را و پاک کند چرک کوش را سداب
بخار ان ساکن کند او از کوش را و بکشد کرم کوش را هر کاه بجوشانند تا بقوام اید و
بچکانند بکوش نفع دهد رطوبت کوش را شحم الثعلب پیه روباه است تسکین دهد
درد کوش را هر کاه مخلوط نمایند با روغن زنبق و به پنبه کذارده بکوش کذارند شونیز
سیاهدانه است روغن او را که بچکانند بکوش نفع دارد درد کوش را که از سرما باشد
و شیاف مامیثا طلای ان نفع دارد ورم کوش را که از حرارت و صدمه باشد عسل
النحل هر کاه با نمک اندرانی نیم کرم بکوش چکانند ساکن کند او از کوش را و خشک کند
قروح انرا و چاق کند درد او را و تقویت کند کوش را عقرب را در روغن زیتون بجوشانند
و بچکانند درد کوش ساکن کند و مجربست عنکبوت غلیظ النسج را بجوشانند در روغن
کل سرخ و بچکانند بکوش تسکین وجع ان کند فراسیون تره کوهی است عصاره

ان نفع دارد درد کوش فجل ترب است هرکاه اب ترب با بار روغن کل سرخ نیم کرم بکوش
بچکانند تسکین وجع کوش کند قرع کدو بست سرد و تر است هرکاه عصاره انرا با روغن
کل سرخ بکوش چکانند تسکین وجع ان کند قصب خرما است هرکاه شکوفه
خرما را بکوش کنند کر کند قطران هرکاه بچکانند بکوش تسکین میدهد وجع کوش را
و میکشد حیوانیرا اکر در کوش باشد مار ردست نفع دهد وجع اذن را و تحلیل میدهد
اورام را بغیر اذیت هرکاه حل نمایند در روغن سوسن از ان قیروطی قنب عصاره
ان نفع دارد وجع کوش را قطور اکند ش پاک کند چوک کوش را لبن النسا شیر دختر هرکاه
بچکانند بکوش تسکین درد ان کند و ورم حاد انرا مفید است لبلاب هرکاه اب اوراق
بچکانند بکوش تسکین وجع ان کند هرکاه با روغن کل سرخ پنبه کذارند لحم البقر
اب کوشت جوشانیده اورا هرکاه بچکانند بکوش اخراج حیوان کند از کوش
لوز مر بادام تلخ است روغن اورا بکوش بچکانند تسکین وجع او کند مراره بقر
اقوی از مرارات است نفع دارد دوی وطنین را و وجع کوش را هرکاه با روغن کل سرخ
بچکانند مراره الخنزیر نفع دهد قروح کوش را مرزنجوش چکانیدن ان بکوش نفع دارد
دوی وطنین را و میکشد کرم کوش را غوپلنک است پیه انرا هرکاه بچکانند
بکوش نیم کرم برطرف کند کری خصوصا هرکاه مداومت کند ورق الخوخ برگ
شفتالو است چکانیدن اب ان در کوش میکشد کرمهای کوش را ورق الکبر
برگ کبر است چکانیدن اب ان در کوش میکشد کرم انرا اما حفظ صحت کوش باید
از کوش محافظت کند اصوات هایله را و ریاح شدیده را و اشیاء غریبه را و دود ملاط
و فرو نرود باب مکر انکه طریقی نماید که اب داخل کوش نشود و در محل وفور حیوانات
موذیه کوش را مسدود نماید که حیوانی داخل کوش نشود و نرود بزود پاک کند
کوش را اکر چوک در انجا نماند و هفته یکدفعه روغن بادام تلخ بکوش چکانند که
ان عجیب النفع است و مراعات کند از انکه مبادا تاثیره یا ورم بهم رسد و هر هفته
یکدفعه شیاف مامیثا خواه جمع بکوش چکانند امان از انصباب مواد و نزول
خواهد بود و ایضا ضرر دارد کوش را تخمه و امتلا خصوص خواب بر امتلا بدانکه

اختلاف کرده اند که ایا حس بصر یا حس سمع کدام بهتر است و قرار کرفته رای صحیح بر انکه
حس سمع بهتر است بسبب انکه انسان اشرف حیوانات است و شرافت او بر فضیلت
نطق است و نمیکردد ناطق بالفعل مکر انکه کوش داشته باشد یا دیده که انکر بعادت
علم و فضل شده و اصم مطلقا انسان نیست و انسانیت را حوس مانده مثل حیوانات
قلاع الاذن
تی تی میکند از امراض کوش قلاع الاذن است که کوش منقلع شود یا بسبب جذب
قوی یا ورمی یا باد تند و علاج فصد قیفال است و حقنه لینه پس اکر اند عو صمغ خو
فیها و الا ببند دید ستمال تا سه روز تا انکه مستقر و محکم شود و پس ادک و کل خطمی
یا برگ خبازی برگ اسفرزه پوست کدو به بندند تا الرساکی شود و دفع شود
و بجای خود اید و حجامت میان کتف بسیار نافع است دیکر وجع اذن است
وجع الاذن
و این یا از سوء مزاج کرم است و علاج ان فصد قیفال و حقنه لینه کردن و طلا کردن
کوش به صندل سرخ اب کاهو اب کشنیز سبز و اسفرزه را کوفته و بیخته خالص او را با اب
کشنیز تر باطراف کوش طلا نمایند و بعضی اوقات بشرکه معده درد کوش بهم رسد
و علامت حرقت معده است و علاج فصد باسلیق است و کاه هست از حرکت افتاب
بهم رسد و علامت سوزش صورت و کوش و خشکی منخرین و کرب و عطش و
علاج بعد از فصد چکانیدن روغن کل سرخ مدبر بسرکه و کذاردن خرقهها از ان
سرکه کرده برسر و کاه هست درد کوش از ریختن اب سرد برسر بهم رسد یا فرو
رفتن با اب چشمهای کرم و علامت تب و سبکی سر و درد در وسط سر
علاج فصد است اکر واجب باشد و بستن ساقین و مالیدن پاها و باد کش کردن
کرده های پا و چکانیدن روغن بنفشه روغن نیلوفر پید کدو یا درد کوش متقرب
حاره است که از معده بالا رود و علامت غثیانست و دهان پر اب شدن و صداع
کم و استراحت یافتن بریختن اب کرم برسر و علاج حقنه کردن یکروز در میان و
خوردن اطریفلات و کاه هست درد کوش از امتلای خون باشد و علامت سرخی
صورت و سنکینی سر و پیشانی در وقت سجود و شدت ضربان و علاج فصد
قیفال و حقنه لینه کردن و غذا شوربای اسفناج و کدو و برقلیه چلو و ماء الشعیر خوردن

وگاه هست از غلبه صفراست وجع گوش و علامت حرارت و سرخی صورت و صداع خفیف و استراحت بهوای سرد و علاج چکانیدن شیاف ابیض در گوش و ضماد کردن
از صندلین و کافور شیاف مامیثا اب کشنیز و تلیین معده با حقنه لینه یا بشیر خشت
و تمر و الو و امثال ان و غذا همچو یکه در درد موی مذکور است از مهتی ماش یا عدس
یا عدس با چلو و قلیه کدو و اسفناج با گوشت خروس و بچه و نان خشک با کلاب و
کاهو و مغز خیار و شلیل و امثال ان و گاه باشد بعنوان اتفاق از بلغم باشد
و علامت ان درد بدون حمرة و انتفاع بچیزهای گرم بالفعل و علاج تنقیه بلغم بحقنه
حاده و خوردن ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و روغن ترب چکانیدن دیگر اورام
گوشت و ورم دموی و صفراوی در گوش خطرناک است و انچه ورم
غایص باشد بیم هلاکت و انچه از صفرا باشد ایجاعا و اعظم خطرا و اقل
امهالا باشد و بسیار است که چهارم بحران برسام کرده و بسا باشد
که در روز هفتم کشته است البته در روز اول یا دوم فصد قیفال کند در روز
چهارم اعاده فصد نماید و حجامت ساقین نمایند و سیم و پنجم احتقان بحقنه
لینه کردن و غذا شوربای ماش و اسفناج و کدو خوردن و شب مهتی ماش با
چلو و طرف عصر لعاب اسفرزه با عرق بید و طباشیر بدهند و حجامت بین
الکتفین بعد از انکه هفتم بگذرد خوبست و ورم بلغمی ندیدم که معالجه نموده
ان نقل نمایم دیگر قروح اذن است و علامت ان خروج مده است و نفل قروح اذن
و ورم و جمع ان و چرک دادن ان و علاج ان اگر قرحه تازه باشد بچکانند
مرهم ابیض در ان که در روغن گل سرخ نرم کرده باشند و طریق ساختن
ان سفیداب قلعی سوم کافوری روغن بادام بطریق متعارف در هاون
لت دهند تا مرهم شود و بگذارند مرهم مدمل مثل مرهم اسفیداج و یا
انزروت دم الاخوین کندر عصاره لحیة التیس و اگر قرحه کهنه شده باشد
مرهم باسلیقون بعد از فصد و تنقیه نفع دارد در قروح مازو که با شراب
کهنه سایده باشند فتیله ساخته بگذارند اگر به تنهائی رطوبت دفع

شود

شود و لکن اگر چرک باشد تنقیه و بعد از ان قهوه چوب چینی نافعست و مسکن وجع
ان اینست که بسوزانند تریاک را و خاکستر ان را بپاشند با قلیل جندبیدستر که عادة
برطرف کند دیگر دود گوشت متولد میشود در گوش از رطوبت عفنه گرم و گاه
هست از قرحه کرم بهم رسد و علامت خارش گوش و احساس بحرکت و بوی
کرم اتفاقا سفید سر و سیاه و علاج قتل ان و اخراج ان شحم حنظل و بول شتر گو
اب در کوفته با عصاره افسنتین بچکانند و عطسه اوردن بعد از این عمل بکند گوش
و بستن دهان در وقت عطسه دیگر داخل شدن هوام در گوشت علامت
احساس بحرکت ان و هیجان وجع بعضی اوقات نه دائم علاج علاج کرم است که در گوش
باشد دیگر دخول اب در گوشت علامت فرو رفتن در اب قبل از وقوع ان
و شنا گری و بان نقل بگوش یا دخول حمام یک روز یا دو روز قبل از وقوع علاج اخراج
اب بحرکت و برجستن بیک پا یا مکیدن شخصی انگوش را یا چوب بید را زیاده از
چهار انگشت طول ان باشد که طرف ان را داخل گوش نمایند و طرف دیگر را از اتش
مشتعل سازند و اینقدر تامل کنند که حرارت ان بگوش برسد و ان اب را تحلیل برد
دیگر طرش است از امراض گوش و انعبارت از بطلان گوش دیگر صمم است و ان تعذر
تجویف صماخ است و گاه استعمال کرده اند هر یک را مقام دیگر بعنوان مجاز و گاه هست
وقر میگویند که در کری که مزمن و طویل العهد باشد و طرش بچیری که قریب العهد باشد
و تازه باشد و اینطرش یا مولود است که علاج ندارد و همچنین است طرش مطلق
کری در سن شیخوخه بهم رسد بسبب کبر سن و ضعف قوة که علاج ندارد یا
انکه حادث شود بعد از ضربه و سقطه و گاه هست عارض میشود بعد از تبهای
صفراوی محرقه و علامت سبقه محرقه و غلبه حرارت و علاج ان استفراغ
بحقنه لینه متعدده و بعد از تنقیه کامل اب انار ترش که فشرده باشند با پوست و کمی
و روغن گل سرخ گاه هست از کثرت مجففات مثل روزه و بیداری با ضعف و
و فرو رفتن چشمها و علاج ان تبدیل مزاج است و گاه هست طرش بتقریب
سده صماخ است و علاج تقطیر روغن چکانیدن و عطسه اوردن اگر از چرک
سده بهم رسیده باشد و امساک کند بینی را در وقت عطاس دیگر طنین و دوی است

دانسته است که میشود انسان که در خارج وجود ندارد و فرق میان طنین و دوی آنست
که طنین احد وادق است و دوی الین و اعظم است و سبب آن ریاح غلیظ است یا فضلی
که منصب شود بگوش و علامت تمدد و ثقل است و علاج آن اطریفل خوردن چهار
مثقال بعد از آن ایارج خوردن و حقنه لینه کردن متعدده تا رفع شود
و عطر صبح تخم کشنیز خشک را بو داده با اب شیره کشیده با یک مثقال قند نوشانده و گاه
که دوی و طنین بتقریب خواب پس بوده باشد و علاج تقطیر گوش بروغن گل سرخ و شیر
و امثال آن دیگر انفجار خون از گوشت و گاه هست که بحرانست مثل رعاف و لایق نیست
قطع آن مادام که ضعف نیاورد یا آنکه امتلاست که مؤدی شده با نشقاق عروق و تفتق
عروق یا بسبب صدمه یا ضربه یا سقطه است یا گزیدن صاحب سم مثل مار و زنبور که
هرگاه چنین باشد دیگر خون جاری شود از منافذ و علاجش هرگاه تب باشد قطور کنند
در گوش سرکه که در آن جوشانیده باشند مازو یا قلیل کافور یا جوشانیده مازو یا زنگار و
خرفه و مامیثا و اقاقیا و انار منخوش که همه را با سرکه بجوشانند و صاف نمایند و اب تره و سرکه همین
دهد با کافور دیگر انکسار اذنست یعنی شکستن غضروف گوش از حیثیتی که در حس
ظاهر شود و سبب سقطه یا صدمه است و علاج او لا فصد قیفال است و احتقان و حقنه
و ضماد بصبر سقوطری و مر و مغاث و اقاقیا و راتیانج و حنا و ملاحظه نمایند که انکسار
از سمت داخل است یا خارج هر کدام باشد از آن سمت ضماد نمایند و اگر خون آید مرهم
گذارند از صمغ بطم و قنه و زفت و موم و پیه اردک و این مرهم در اعضای غضروفیه
خوبست دیگر داخل شدن سیماب در گوش و آن هم مثل رفتن آبست در گوش
و لکن سیماب بسیار اهوال شدیده دارد و اعراض بدیه پس سزاوار اینست که مکرر روی
نیم گرم بروند و سر را حرکت دهند و عطسه بیاورند بکشندش و میل از طلا بگوش
گذارند یا از رصاص بعد از آنکه میل طلا را بسرکه تر نمایند زیبق را بجنبد و پاک نمایند بعد
انعوج و مکرر نمایند تا تمام براید بعون الهی دیگر خارش گوشست سبب رطوبت
شوریست و علاج آب افسنتین را گرفته با روغن دانه زردالو بچکانند با سرکه دیگر
هر یا لادنست از اصوات شدیده سبب ضعف قوه نفسانیه است و علاج تقویت
دماغست قلاع الاذنست دیگر از گوش سقاق بهم رسد و زخم بهم رسد در گوش

انکسار الاذن

ورطوبت دفع شود با آب زرد و چوک و بیشتر اوقات از برای اطفال بهم میرسد سبب
خلط خورنده تند است و علاج آن حجامت است دو دفعه بعد از آن امراض چشم
تفصیل امراض صلبیه و دم النوا تفرق و الاتصال مشارکه بسیار بسیار سبب ثقل
امراض صلبیه مسمیه و دم النوا تفرق اتصال شده غلیظ امراض مشیمیه سوء مزاج
شده انفتاح عروق و دم انخراق انتشار نور امراض زجاجیه تغیر لون بسیار هم
و زردی و سفیدی و حمره و صفره و کبر و رطوبت یبس جمود تفرق اتصال امراض
جلیدیه حول غور جحوظ تغیر بجو مذکور جمود تفرق اتصال امراض عنکبوتیه تشنج
و دم الخلال فرد امراض رطوبت بیضیه تغیر لون صغر کبر رطوبت جفاف
زوال امراض قرنیه بیاض سرطان مده سلح حفر قروح بثره دبیله تغیر لون
تشنج استرخا غلظ و دم خرق نتو انخراق رطوبة یبس امراض ملتحمه رمد تکدر
ظفره و دفه سبل طرفه انتفاخ حکه جسا دمعه دبیله توثه لحم زاید تفرق اتصال
کمنه استرخا غلظ بثره یرقان امراض جفن جرب برد تحجر التصاق بثره شعیره
شعر زاید منقلب سلاق شرناق انتشار شعر بیاض شعر قمل ورد نیج جسا کمنه
انتفاخ دمل حکه استرخا غلظ موت دم توثه شری سعفه نمله ثولول تاکل
سلع تهیج ثقل غده غرب اما حفظ صحت عین طریقه اینست که از غبار و گرد
و دود های شدید و نظر با شیاء دقیقه بسیار کردن و خواب بسیار و بیداری بسیار
و بتفا خوابیدن و بسیار گریه کردن و برابر باد شدید کردن خصوص باد
سرد و کثرت جماع خصوص در امتلا و در ضرر چیزی اضرار آن نیست و حمام در
امتلاء و خواب در حمام و کثرت قی جمیعا بدست و لکن قی از حیثیتی که معده را
پاک کند نافعست و چون حرکت چشم را ضرر دارد هرگاه چشم را ببندند ضرر
کمتر رساند و حجامت و فصد بسیار چشم را ضرر دارد و خوردن غذای شور چشم را
ضرر دارد و غذاهای غلیظ مثل بادنجان و عدس و کلم و قمریت و سیر و پیاز و
شویت و از تخمه احتراز کردن گفته است شیخ رئیس حافظ عین را نظر به برف کند

اکلا مربغل و مربا هلیله و مربا ملم نیکست و حفظ از عقال طبع که ضرر دارد دو ولین بطبع اقلا
هفته یکدفعه نافعست و سرمه سنک کهپایه اصفهان حفظ صحت چشم کند روغن
بلسان بچشم کشیدن حفظ صحت نماید اما ادویه مفرده که در چشم نفع دارد ابریشم
معتدلست در حرارت و برودت سوختن ان قرحه عین را نافعست بارود صاحب
سوخته است سرد در دوم نفع دارد قروح چشم را ابنوس چوب معروفست هر کاه بسایند
و بچشم کشند نفع دارد بیاض و غشا را اتوج و کبا القوی است هر کاه اکتحال نمایند خشک
از ترشی ان میبرد نزدی چشم را اثمد سرمه سنک معروفست سرد است در اول در
در دوم نشف کند دمعه را و نفع دارد قروح چشم را هر کاه اکتحال نمایند ان نکاه میدارد
صحت چشم را و میبرد کوشت زیاد را و مدمل است جراحتها را اسفیداج رصاص
نفع دارد رمد را هر کاه مخلوط نمایند با دویه چشم اسد شبه است هر کاه زهره او را
نمایند تیز کند چشم را افق هر کاه مخلوط نمایند بسرکه و بچشم طلا کنند بعیره را
نافعست اشنه معتدلست در حرارت و برودت هر کاه خیسانند در شراب بقدر
درهم یا دو درهم و بکشند بچشم تقویت کند چشم را و نفع دارد رطوبت ازاو
نفع دارد رطوبت اجفان را هر کاه طلا نمایند با و اصل المرجان ان بسد است سرد و
خشکست میبرد کوشت زیاد را که در چشم باشد و تقویت نماید چشم را و نشف
رطوبات کند هر کاه بشویند بعد از حرق و قطع میکند دمعه را اصل السوس
معتدلست در کیفیات اربعه هر کاه اکتحال نمایند بعصاره ان و ان ترباشد بر
کند ظفره را اصل السوس اسم نحوی که ابوسا کویند کرم و خشکست در دوم هر کاه اکتحال
نمایند بسایده ان برطرف کند ظفره را و همچنین کوشت زیاد را نافعست افسنتین هر کاه
بکوبند بکدازند بکرفته پس بکدازند با ب نرم پس بکشند بچشم میبرد ظفره را اقلیمیاء
الذهب معتدلست در حرارت و برودت خشکست در دوم نفع دارد کشیدن
او جرب و قروح چشم را و مجفف و لذاع ندارد و در ان هست چیزی از جلا پس از
اینجهة است موافقت دارد نبات کوشت را در قروح املج سرد و خشکست در
دوم هر کاه بکوبند و بخیسانند در اب دو ساعت و صاف نمایند سه مرتبه و بچشم کشند

بچشم میبرد بیاض را ارچشم انزروت کرمست در دوم خشکست در اول
نفع دارد کشیدن ان نوازل چشم را و رمد و التصاق عین و رمص و حول را
و کفته است صاحب تذکره حذر نمایند در ابتداء استعمال کردن باو
انزروت را که بیض اذیت عظیم میدهد هلیلج اصفر هلیله زرد سرد و خشکست
در دوم نفع میدهد هر کاه اکتحال نماید او را و قوت بصر را و نفع دارد چشم مسترخی را
و دمعه را کحلا اهلیلج اسود هلیله سیاه هست سرد و خشکست با او رطوبت
فضلیه هست هر کاه ضماد نمایند بان چشم را نفع دارد اتساع که حادث
شده است در حدقه از سبب خارج باد زدقه است کرمست در سیم در
دوم نفع دارد جرب و لحمی و بر و حادث در او را و مضرست برو و مصلح ان اشق
باد روج کرمست در سیم خشکست در اول تند میکند چشم را هر کاه
اکتحال نمایند او را و ایمن میشود از نزول اب بصل بیابان است کرم و خشکست در
سیم کشیدن اب او بچشم تر کند و منع کند ابتدای نزول اب را و میبرد دمعه را
عصاره ان بزرالخس تخم کاهو است سرد و خشکست مخدر نافعست بیاض را
هر کاه ضماد کنند برک او را به پیشانی بزرالورد تخم کلست بارد و یابس و قابض
نافعست مواد را انحدار بچشم و نفع دارد در ریخ را بزرالکتم ان نیل است
اکتحال ان ایمن کند از نزول اب بصاق الانسان اب دهن انسان کشیدن بچشم
نفع دارد طرفه و بیاض چشم را بطیخ خربزه است سرد و خشکست در دوم پوست
او را بچشم بیاندیزند بر پیشانی منع نوازل کند از چشم بعر الضب سرکین سوسمار است
جلا میدهد بیاض چشم را و نفع دارد حکه را اکتحال ان بلیلج سرد و خشکست در
سیم منع کند دمعه را و تقویت کند چشم را اکتحال ان بلسان نفع دارد غشاوه را کرم و
خشکست در دوم روغن ان جلا میدهد چشم را بندق و ان کرمست معتدل
و با خشکی که هر کاه طلا کنند بر یافوخ طفل که چشم ازرق سیاه شود بندق هندی
کرم و خشکست در اول نفع دارد نزول اب را کحلا و سبل را نفع میدهد سعوطا
و ما اثمد نفع دارد حول را بورق کرم و خشکست در سیم جلا میدهد بیاض چشم را اکر کهنه باشد

بول الصبیان هرگاه بجوشانند تا منعقد شود در ظرف مس نفع دارد جرب و بیاض چشم را
بول الخنزیر نفع دارد بیاض را بتبغ زرده ان مایل بحرارتست و جملة معتدلست میان
حرارت و برودة قروح چشم را نافعست سفیده تخم مرغ سرد و ترست تسکین میدهد
وجع چشم را و لذع او را قطور تفاح سیب است هرگاه بگذارند سیب پخته را بچشم
ساکن کند وجع چشم را تمساح نهنگ است زبل ان نفع دارد بیاض عین را
توتیای گرم و خشکست در دوم و بقیاسی ترست نفع دارد قروح عین را و نفع دارد
وجع عین را و حفظ کند صحت عین را توبال النحاس چیزیرا میگویند که میپرد
از مس در وقتیکه از اتش برمیآورند و پتک میزنند گرم و خشکست در سیم نفع
دارد گوشت زیاده را و میکاهد گوشت زیاده را و خشونت اجفان را نفع دارد و جلا
میدهد غیر انکه باثر در طبقات ان پس سزاوار اینست که بشکنند حدت ان را بشستن
تین انجیرست شیر او را بچشم کشیدن نزول اب را نافعست ثوم سیرست مضعف مضر
چشم است گرم و خشکست در چهارم جاوشیر صمغ درختاست گرم و خشکست
در سیم تند میکند چشم را هرگاه اکتحال باو نمایند جعده نوعی از شیح است گرم است
در سیم خشکست در دوم عصاره ان با عسل تند میکند چشم را و جلا دهد
ظلمة عین را حاشا گرم و خشکست در سیم هرگاه مخلوط نمایند با طعام حفظ
کند قوة بصر را و زایل کند ضعف چشم را حب البان گرم و خشکست ... او را
هرگاه بکوبند و بشیر مخلوط نمایند و ضماد نمایند بچشم میرود ورم او را و نفع
غرب را حضض عصاره فیلزهرج است معتدلست در حرارت و برودت خشکست
در دوم نفع دارد جرب چشم را و غشاوه و رمد را حمام کبوترست خون کبوتر
خصوص از بالان هرگاه بچشم بچکانند طرفه را نافعست و برطرف کند طرفه را حمار
الوحشی ادمی هرگاه بچشم او نگاه کند از نزول اب ایمن است با خاصیت گفته اند این
ذهرکه او را خدا گویا خلق کرده برای همین فایده حلتیت صمغ انجدانست گرم ملتست در چهارم
نفع دارد ابتدای اب را که بچشم کشیدن نفع دارد قروح چشم را حیات الموتی قطران
وان روغن است گرم و خشکست در سیم تند میکند چشم را و جلا میدهد

اثار قروح را که در چشم است خبث الحدید می نامند و ان چیزیست که از اهن میپرد
در اتش گرم و خشکست در سیم نفع دارد خشونت چشم را و جفن را خود
گرم و خشکست در سیم نفع ... می نمایند در اکتحال غشاوه خوبق اسود
گرم و خشکست در سیم تقویت چشم نماید کحل ان خرء الخطاف فضله
پرستوک است عجیب است در ازالة بیاض عین شیخ میگوید که مکرر چند دفعه
تجربه کردم همین را خرء الفار فضله موشست که مست میروید جوه چشم را
و جلا میدهد بیاض را خشخاش اسود خاصه ان در کل جلا میدهد قروح را
خصوص چشم مواشی را و گاهی استعمال می نمایند در وجع عین هرگاه اشتداد
کند نزد ضرورت لکن پرخطرست خطاف پرستوکست اکل ان تند میکند
بصر را و هرگاه دماغ او را بچشم کشند با عسل نفع دارد ابتدای نزول اب را خل
سرکه است سرد و خشکست در سیم اکثار ان مضرست بچشم و سرکه عنصل را
هرگاه ناشتا تجرع کشد تند کند چشم را خمر شرابست گرم و ترست در
سیم نفع دارد رمد بلغمی را و اکثار ان ضعیف کند چشم را خنفا جعل است هرگاه
دنبال او را قطع نمایند و میل را بموضع قطع زده از ان رطوبت بچشم کشند
قوت دهد چشم را و عشا را دار فلفل گرم و خشکست در سیم و ان جگر بز کباب
کرده برطرف کند عشا را دار چینی گرم و خشکست در سیم نافعست ظلمة
چشم را کلا و اکلا دخان اقوی دود قطرانست و نفط و زفت پس میعه پس مربی کنند
منع میکند رویانیدن مو را در چشم و منع میکند سیلان و تاکل و رطوبت
در چشم که رمد نداشته دم الحمام و دراج و شفانین و الورشان قطور خون
بالا پینها طرفه و قروح چشم را نافع است دماغ الخفاش تند میکند چشم را
رازیانج تند میکند چشم را خصوص منع ان نفع دارد نزول اب را و هوام
میخورند رازیانه را برای انکه قوت بهم رساند چشم ایشان و مار هرگاه بعد از زمستان
براید از مکان خود برازیانه قوت دهد چشم خود را رمان عصیر انار هرگاه
بجوشانند در ظرف مس تا انکه گرم شود و اکتحال نمایند بان برطرف کند حکه و
جرب را و سلاق و زیاد کند قوت چشم را ریباس بارد و یابس است در سیم تند

میکند چشم را هرگاه ادعه سازه ان بچشم کشند زاج گرم و خشکست در سیم
نفع میکند صلابت اجفان را طلاء زبد القوارير سایده ان در چشم نافعست
اثار چشم را زعفران گرمست در دوم خشکست در سیم جلا میدهد
چشم را غشاوه را نافعست و اکتحال از ان چشم ارنق که کسیکه بوده باشد
در امراض رقت گفته صاحب منهاج دود ان نیکو میکند ریختن مژگان را
و میرویاند موی را و بعضی خلاف ان میدانند و مباینت دارد اقوال
زنجبیل گرمست در سیم خشکست در دوم جلا میدهد قوه بصر را و کحلا
و شربا زنجار گرم و خشکست در چهارم نفع میکند غلظ اجفان را و
عین را با ادویه دیگر زوفا گیاهیست گرم و خشک در سیم نفع دارد هرگاه ضماد
کرده شود بان در طرفه زمرد شخصی که ملاومت کند نگاه کردن باو را میبرد کلال
بصر را زیبق بخار او ضعف می اورد در چشم و مورث شود کوری زیت کهنه
زیتون ظلمت چشم را نافعست و سبل و نزول الماء اکتحالا سرطان بحری خرچنگ
دریائیست منع کند دمعه و ظفره و تند کند بصر را کشیدن سوخته و خاکستر
او را سفرجل به است خاکستر شاخهای ان و برگ ان توتیاست سرخس شاخهای
اول که بر می اید هرگاه کسی بخورد انچه در چشم افتاده باشد از کاه یا خار یا خاشاک
اخراج میشود سکر گرم و ترست در اول نفع دارد بیاض رقیق را سکر العشر
شبنمی است که می بندد در درختی که عشر نام او کرده اند معتدل مایل بحرارت
نفع دارد بیاض چشم را اکتحالا و ذرورا اسکبینج گرم و خشکست در سیم و ان
افضل ادویه است از نزول اب از چشم و هرگاه طلا نمایند بر شعیره نفع دارد
و ظلمت چشم را نافعست سلیخه حشیشه است گرم و خشکست در سیم نفع
دارد در ادویه چشم سلخ الحیه هرگاه خشک نمایند و بسایند با عسل یا شراب
و اکتحال او نمایند تند کند بصر را سماق هرگاه اکتحال نمایند از اب او نفع دارد
علل حاره چشم را و منع کند ماده را از انصباب و قوه دهد چشم را خصوصا
هرگاه با گلاب بر خیسانند سکبینه و تعفین الرطوبات گرم و خشکست محلل
نفع میکند غشا را سنبل گرمست در اول خشکست در دوم میرویاند

موبهای مژه چشم را شادنج سنگ حجر الدم نامند سرد است در اول
خشکست در دوم مغسول او را بپاشند بلحم زاید که در قروح چشم باشد
و همچنین استعمال کند به سفیده تخم مرغ نافعست خشونت اجفان را و حفظ
میکند صحت چشم را و قطع میکند خون را از نزف الدم شحم السمک تند
میکند چشم را و منع میکند نزول اب را قطورا شحم الافعی اتفاق کرده اند اطبا
در انکه پیه افعی منع نزول اب کند از چشم و حق اینست که محصور نیست در این
بلکه منع انبات مو کند از چشم و اجفان و نفع دارد در انتشار قطورا شنج محرق
سرد و خشک نفع دارد حفر قرنیه را و قروح او را و منع کند دمعه را و جلا میدهد
بیاض را شیاف ماميثا سرد و خشکست نفع میکند رمد را صبر گرم و خشک
نفع دارد قروح عین را و جرب او را و وجع او را و خشک میکند رطوبات چشم را
و تند میکند بصر را صدف نفع کند در سرمها و میبرد غلظ اجفان را و نفع میدهد
قروح عین را و هرگاه طلا نمایند از ان بر موضع کندن موی زیاد نافعست صفرة البیض
هرگاه بر بندند بچشم منع میکند مواد متحلله را و ورم حادث در چشم را و
ضماد نمایند بچشم رمد را ساکن کند و تجدید و اهن انچه در چشم بکار دارند
عقبان زرده تخم تسکین وجع و الم کند صمغ الزیتون گرم و خشکست ذرور ان
نفع میکند قروح چشم را و نزول اب را طباشیر بیخ خیار هندی سوخته است
سرد است در دوم خشکست در سیم و بعضی مرکب القوی میدانند نفع دارد
اورام گرم چشم را خشوق انکاسنی صحرائیست شیر ان جلا میدهد بیاض چشم را
عدس ضماد ان با کل و کلیل و پیه اورام حار چشم را نافعست عروق صفر زرد چوبه است
گرم و خشکست در سیم عصاره ان نافعست در تندی چشم و جلا میدهد
بیاض چشم را عسل جلا میدهد بیاض چشم را و ظلمت بصر را عقرب هرگاه بسایند
سوخته او را و مخلوط نمایند به نصف وزن ان فضله موش اکتحال نمایند از ان تند
کند چشم را و نفع دارد جرب چشم را هرگاه اکتحال نمایند بخاکستر ان نفع میدهد
ضعف چشم را عفص هرگاه بسایند مثل غبار و بکر دانند جفن را و بپاشند
بچشم و اهتمام نمایند که منقلب اندک زمانی بماند بلکه سه ساعت تا چهار

ساعت میبرد جرب چشم را ومنع میکند از قبول فضل عقیق بارد ویابس است تقویت
میکند چشم را عکود هو الکبریت اکتحال آن تحلیل میبرد آب نازل به چشم را وقلع استعمال
آن یکد نکست عکود هو السوسن تحلیل میبرد آب را اکر نزول بچشم دارد تحلیل خشکت
کرده آب را وجلا میدهد چشم را وهرکاه بچکانند در آن وکفته اند بول عان جلا میدهد
چشم را فراسیون تره کوهیست کرمست در دوم خشکست در سیم تند میکند
چشم را وتقویت میکند چشم را طلاء وشرب با فراخ ضرر دارد به چشم فراسیون کرده
وخشکست اکتحال آن با ادویه نفع جرب چشم را وجکر را قلفل ابیض کرمست در سیم
خشکست در چهارم نفع کند در اکحال الحالیه کرم وخشکست در سیم نفع
دارد ظلمة بصر را ودمعه را فیروزج نفع دارد در ادویه عین ونکاه کردن بآن زیاد کند
نور بصر را قابض الخاری کرم وخشکست جلا میدهد آثار قروح چشم را وتحلیل میبرد
آب نازل در چشم را [illegible] ثمره شجره کرم وخشکست در سیم تند کند چشم را ونفع
دهد غشاوه را قرون المعز والایل سوخته شسته اکتحال جلا میدهد بصر را اکتحال آن منع
میکند مواد را از چشم قشر البیض تخم است هرکاه بشویند وبسایند نرم جلا
میدهد بیاض را وتقویت میکند چشم را وخشک کند دمعه را ونفع میدهد در جرب
وبوی میکند قشر القصب المحرق جلا میدهد بیاض تازه چشم را کافور سرد وخشکست
در سیم وآن از ادویه مدرست کبد جکرست کرم وترست کبد المعز نفع دارد غشاوه را
اکلا وطلاءً وانکبا با کرکی هرکاه خصیه را دو به نمک بزنند وبه خشکانند ومخلوط نمایند
بان مثل فصل سوسما دوزبد البحر وسکر مساوی واکتحال نمایند بآن وبیاض چشم را
که از آنها بهم رسیده باشد باطرفه را میبرد البته کرات خشک وکرمست در سیم ضرر دارد چشم را
ومصلح آن جوشانیدن بد وابست [illegible] کشنیز است سرد وخشکست در سیم
عصاره آن تسکین دهد ضربان عین را کماذریوس کرم وخشکست در سیم هرکاه
مضغ نمایند با نمک وبچکانند در حالت ناشتا بودن خاییده بر چشم کرم جرب
بعد از تراشیدن وبر سبل بعد از برچیدن وهمچنین ظفره را بعد از برداشتن منع
التصاق کند وهرکاه ناشتا به تنهائی بخاید وتقطیر کند در طرفه نافع است وعصاره
او که بوی باشد جلای بصر کند کماة سرد وتر هست در دوم جلا میدهد چشم را

ومرویست ازجناب نبوی ﷺ الکماءة من المن وماءها شفاء العین وایضا از ائمه
منقولست که الکماءة جدری الارض کندش کفته است محمد زکریا در کتاب حاوی
که ابو نصر فارابی نمیدیده است ماه را وکوکب را در شب پس سعوط کرد بقدر
عدسی از کندش بروغن بنفشه پس دید کوکب را ودر مرتبه دوم صحت کامل یافت
وتجربه کرده اند مکرر وغشاوه را نافع است کمنده کرم وخشکست در دوم
مدمل قروح عین است وسرطان چشم را نافعست لازورد کرمست در دوم
خشکست در سیم نیکو کند شفا چشم را ذرور لبن النساء شیر دختر نفع دارد
رمد را هرکاه بچکانند بچشم از پستان وخشونت چشم را نافع است خصوص
با سفیده تخم مرغ لعل خاصیت آن قریب بیاقوتست نفع دارد اکتحال عین وتقویت
لولو مروارید است سرد وخشکست نفع دارد قروح عین را وتقویت حفظ صحت آن
کند مامیثا نفع دهد رمد را ماء ورد الخبز را تقطیر بقرع وانبیق نمایند بعضی کرم میدانند
بعضی سرد وتسکین میدهد وجع چشم را اکر از حرارت باشد مامیران چوبیست مثل
زرد چوبه کرم وخشکست در دوم نفع دارد بیاض چشم را وتیز کند چشم را
ماش هرکاه بخایند وبگذارند بر عرب نفع میدهد نفع بین مر صمغ است کرم و
خشکست در سیم جلا میدهد آثار قروح را وتحلیل میبرد ماء چشم را مرقشیثا
ذهبی فضی نحاسی جلا میدهد چشم را تقویت میکند چشم را وحفظ صحت
او کند وقطع خون کند از چشم مرداسنج مغسول وجالی چشم است موق لحیم
کوشت او باز تقویت میکند چشم را مرارات تمامی کرم وخشکست در چهارم
افضل آن مرارات مراره خروس است ودراج وکبک هرکاه مخلوط نمایند با فطرو
وقیمولیا نفع دارد ظلمه چشم را وابتدای نزول وانتشار مراره حمار الوحشی
قطع کند توته را هرکاه اکتحال نمایند مراره الذئب هرکاه اکتحال نمایند با روغن زیت
کند عشا را واستادی کفت تجربه کرده ام در شب اول کوکب را دید نابینا ودر شب دوم
بینا شده در شب مراره قنفذ نفع دارد آثار قروح را که در چشم است مسن سنک مشهورست
که کارد را آن تیز میکنند سرد وخشکست بیاض را نافع است ملوخیا نفع دارد اوجاع
چشم را اکر از حرارت باشد بارد جو مویزج آن مویز کوهیست کرم وخشکست در

سیم مژگان را فصت بستن ان ناخواه زنیانست گرم وخشکست در سیم هرگاه
بفشارند اب اورا وبچکانند در چشم به تحلیل خون جامد را در چشم وظفره را
نحاس گرم وخشکست در سیم سوخته ان تیز کند چشم را ومنع خشونت اجفان
کند صلابه اورا نشاسته است سرد وخشکست در اول ومنع دهد قروح
چشم را ومنع کند انصباب مواد وتولید او دمعه را زایل کند نظرون بوره ارمنی است
گرم وخشکست در دوم قلع کند بیاض قرنیه را نقطا ابیض گرم وخشکست
در چهارم نفع دارد بیاض چشم ومقدمه نزول اب اقطورا نوشادر نفع دارد بیاض
چشم را نوی التمر چنانچه بسوزانند وبشویند وسحق نمایند وبامیل به چشم کشند میرویاند
موی مژگان را ومزاج توتیا بهم رساند خون اورا هرگاه بچکانند در بیاض چشم
میبرد بیاض را ورد گل سرخ است مرکب از دو جوهرست جوهر مائی وجوهر ارضی
هرگاه بچکانند از گلاب اصلاح ناخوشی چشم کند ورق الزیتون معتدل است
در حرارت وبرودت یابس است در دوم هرگاه بسوزانند در مقام توتیاست
در امراض عین یا قوت زیاد میکند نور بصر را وحفظ میکند صحت چشم را اما
امراض چشم که اول طبقات او طبقه صلبیه است گاه ورم کند این طبقه بعضی اوقات
بشرکه طبقه با خاصه خود علامت برامدن که حجم چشم زیاد ملاحظه شود وعلاج
فصد قیفال است وحقنه کردن بحقنه لینه وشستن چشم بنحویکه داخل چشم شود
باب حوجوشانیده مقشر بالعاب بهدانه پوست گرفته وقلیلی از دوت وضماد دهند
چشم را به انار وبرگ کاسنی با روغن گل سرخ ودوشیدن شیر دختر بر چشم
وگاه هست از برای این طبقه التوا بهم رسد بسبب مصادمه سموم یا هوای سمی وعلاج
استنباط التوا بچشم بهم رسد یا الوشل الوتمدد وعلاج ترطیب مزاجست بتدبیر ماکل
ومشرب وحمام وترویح وسعوطات وقطورات وانا امراض طبقه صلبیه استرخاست
وعلامت اینست وگمان کند که ادمی چشم ان منقلب شود باسفل بمرتبه که صعب باشد
نظر بسقف ازغیر الم وعلاج استفراغ بایارج فیقراست وگوشت مرغ وخروس
خوردن وهرگاه الم داشته باشد فصد را مقدم دارد واگر نام بوط بعط بگوید
که هرگاه فصد امتلا نباشد فصد چه فایده دارد جواب اینست که در فالج وبعض

درم صلبیه این طبقه را گویند
خوانند ازماده سودا یا بلغم غلیظ حادث
شود واستعمال مبردات با فراط کرده باشد
علامتش صلابت وعدم وجع
باشد ولون او بهم لون بدن باشد
اما انچه ازماده سودا باشد لون او بلون
اسرب باشد واستعمال ادویه محلله
مثل پیه مرغ وبط وموم ومغز ساق گاو
ومقل وبابونه وحلبه
اکلیل
ده درم

امراض استفراغ خون می نمایند برای زیادتی بلکه برای اتساع عروق دیگر اعلال طبقه
مشیمیه بلیشتر اوقات برمی خورد این طبقه امراض دموی از برای انکه وریدا این طبقه بسیارست
وعلامتش انست که می بیند سرخی در اخر چشم وعلاج فصد وحجامت است وطبیعه
بایارج اگر استنباط ناخوشی در دماغ نشود والا حقنه لینه خوبست وبچکانند بچشم
لعاب بذر قطونا وشیاف ابیض وضماد چشم را بطلع کوفته با اسفرزه وقلیلی زعفران
وروغن بادام اعلال طبقه مشکیه در امراض چشم قریب صعب ترا از امراض شبکیه وجهار
علت در ان ممکن است اول یرقان یعنی زردی چشم هرگاه چشم از زردی ملاحظه شود
اگر اشک با اوست زردی در طبقه ملتحمه است وهرگاه اشک نیست در خشکی است
چشم از طبقه شبکیه است وعلاج فصد قیفال است وخوردن حب هلیله ومحکانند
بچشم شیاف ابیض علت دوم سدایست که واقع میشود در ان وعلامت ان غور چشم است
وعلاج ان فصد قیفال وخوردن هلیلجات با فلوس خیار شنبر وبعد از ان سکنجبین مروق
وهرگاه گشوده شود سده وزردی کمتر شود وبچکانند به چشم شیاف ابیض شیم
چیزیست که در صغار یعنی اطفال بهم رسد ورد بنج گویند ودر کبار سع گویند وان
ورم عظیم مجاور حلد در عظم بپوشاند در ان بیاض را بر صدقه بپوشاند چشم را که قدرت
ندارد بر گشودن چشم وعلامت ان تورم بیاض چشم وانتفاخ اجفان وانقلاب ان
بخارج تا انکه منع کند از تغمیض ومیشکافند اجفان را از داخل وبیرون می اید از ان خون
بسیار وعلاج فصد قیفال است در کبار وحجامت است از برای کودکان و
حل طبیعه به مطبوخ تمر هندی وترنجبین وهلیلجات در دفعات متفرقه
وشیاف رادع وضماد نمایند به قشور فستق وعدس وحضض وپیه انار و
برگ کاسنی که معطر کنند بان روغن گل سرخ علت چهارم شناخته بصداع حادث
وشقیقة العین وان ضربانی می فهمد در عمق چشم ان گویا خار بچشم افتاده
وعلاج علاج شقیقه است از فصد فصلی واسهال وبعضی نیز شقیقه را نقل
کرده اند وان بتر ضرر دارد بتر عبارت از داغ شقیقه است واین نوع عبا باشد
که نزول اب شود با انتشار در حدقه بهم رسد وگواست که سالم عاند علیل وعلاج
اینست که شقیقه ببندد درست کند از تخم کاسنی مرمکی حضض افیون کوفته وبیخته

با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند وبید وپارچه کاغذ مثل عباسی مالیده بروی ان دورك
شقیقه بر بندند وشیاف مامیثا وحضض مکی واب کشنیز وشیر دختر وسفیده مرغ
ضماد نمایند اعلال رطوبه زجاجیه امراض این رطوبه اصعب علاجها میباشد واین
رطوبه را دو مرض است اول عدم غذا دوم رسده ایست که واقع شود دران و علامت
انکه مریض قدرت ندارد که بکرداند چشم خود را یعنی حدقه را وکمان میکند که خاد
در چشم افتاده یا سنك ریزه افتاده است وقدرت ندارد بر فتح چشم ور وی در
افتاب وفرو میرود چشم وکاه هست از کوش وچشم ان چرك اید وعلاج انچه که
ازسده باشد خوردن مطبوخ هلیلجات وضماد چشم بورق خباز ی وورق
خطمی با سفیده تخم مرغ واکتحال بشیر دختر وشیاف ابیض واکر از عدم غذا باشد
پس دوشیدن شیر بچشم وسر مریض وسعوط روغن بنفشه وتوسیع در اغذیه
ومرض دوم که مختص باوست جحوظ چشم است از غیر ورم وعلامت اشك امدن
ازچشم است وعلاج استفراغ به حقنه های لین وفصد کردن از قیفال وحجامت
وکشیدن شیاف سماق اعلال رطوبه جلیدیه امراض ان بشرکت بسیار است و مرض
مختص است اما امراض شرکی ان چهار است اول غور عین است دوم جحوظ
عین دا سیم سبل است ان بمینه ویرة وبعضی خشونت است وعلامت ان درد وقت
دوردادن چشم استنباط خشونت است در حدقه وعلاج تنقیه دماغ است بمسهلات
یمنه وسعوط بشیر دختر وسفیده تخم مرغ دیکر ضغط است وان الیست که می یابد
که کویا کوبش میکند والم ان شدید است وحرکت دادن چشم مشکل است و
کوش چشم را حرکت میدهد وعلاج ان علاج اوراست واما انعلة مخصوص
خود پس جفافست که استنباط خشکی زیاد میکند ونور چشم اکم میکند مثل انکه
کم رنك نزد باشد وسبب این استفراغ بسیار از روزه کرفتن با مسهل ودبعد دادن
یا مقاربت بسیار کردن علاج ان ترطیب مزاج کردن بوسعت دادن اغذیه ومرد
استفراغات از جماع وغیره وبوییدن بنفشه ونیلوفر وچکانیدن شیر ولعابها
اعلال طبقه عنکبوتیه ومرض ان دو است بمشارکه وعلامت اینست که محاذاه بدا
نمی تواند دید ولکن طرف راست چیزها خوب میتواند دید وعلاج این استفراغ

فصل ایست که باعث ورم میشود ومرضی که مختص اوست واحد است همان تشنج
وتقلص است وعلامتش اینست که استنباط کند اختلاج وضعف در چشم
وروشنی چشم کم میشود وقت کرسنکی ونور افتاب وعلاج سعوط بشیر
دختر وروغن بنفشه وکدو وبالجمله ترطیب کردن بمرطبات وایارج فیقرا بد هند
هرکاه تشنج از امتلا باشد اعلال رطوبه بیضیه اعلال این رطوبت سه است
اول زیادتی دوم نقصان سیم تغیر بکدورت وغلظ اما زیادتی علامت اینست
هرکاه حرکت دهد سر را کویا برابر او ابی ایستاده حرکت ودور را بهتر از نزدیك می بیند
وعلاج استفراغ بدنست با یارج وتلطیف تدبیر اما نقصان علامتش اینست
که برابر روی خود کویا لااست وهر وقت سر را حرکت دهد ان کودال را برابر خود
بیند علاج ان اکتساب بدنست فرهمی را وسعوط کردن بشیر دختر وترك
ریاضت وحمام رفتن ملایم وبوییدن بنفشه ونیلوفر وتغیر ان بکدورت و غلظ
ازابست وعلاج ان مذکور شد اعلال طبقه عنبیه پنج است اول قرحه است که
بیرون می اید ازان وعلامت بثره است که بیرون می اید ازان برابر حدقه دوم
امتلائی که بهم رسد از رطوبت که کویا حدقه وسیع شده است وکویا چشم درد
دارد وهرکاه ادمی نظر کند بچشم علیل یکچشم بزرکتر از دیکری یابد علاج ان
استفراغ با یارجات وحب ایارج وپرهیز خوب کردن واکتحال بچیزی که
بسوزاند چشم را مثل زرنباد عسل حلتیت فلفل سکبینج اشق علت سیم نتو
اوست از موضع خود ببرون میکند او وبهم رسد یا بجا دراو بهم رسد از
طبقات وعلامتش اینست که علیل با او اشك از چشم او می اید واستنباط
سنکینی کند ومی بیند چیزها را برغیر استقامت ودمعه کند چشم اتفاقا وبهم
نیاید جفنها وعلاج فصد ست واسهال با یارج فیقرا واکتحال بچیزی که بسوزاند چشم را
واشك بیاورد وپارچه از سرب بچشم ببندد که بجای خود اید ومنع کند چشم را
از حرکت ونظر مختلف چهارم انتشار است وان اتساع ثقبه است وپنجم ضیق
انست وهر دو علت مذکور خواهد شد انشاالله اعلال طبقه قرنیه امراض ان بشرکی
ان متعدد است مرض مختص ان خشونت است مغشوش اینست که هرکاه حرکت

دهد چشم را امکان بود که بر چیزی خشک حرکت کند پس اشک از چشم اید
پس از چشم علاج ان تبدیل مزاج اوست بسوی رطوبت واستفراغ ان خلط
مجفف بفلوس خیار شنبر وشیر خشت وبنفشه و روغن بادام و بچشم کشد
از چرک سرب باین نحو که سرب را بدست بمالند تا چرک کند و بتدریج بروغن
بنفشه ان چرک را پاک کند تا بسیار ان روغن چرک را قبول کند بچشم کشند
از ان روغن و همچنین خون کبوتر چکانیدن و همچنین لعاب بهدانه و روغن
بنفشه و کتیرا بر چکانند علت دوم رشوست که دیده میشود قرنیه را فوق ملتحم
علاج استفراغ بدن است از اخلاط لزجه با یارجات وحب هلیله وامثال ان و
اکتحال بذرور اصفر وشیاف احمر لین وگاه هست بشکافند پوستهای چهارگانه
وظاهر شود از تحتان عنبیه ومیگویند این ازار را موسرج وبعد مذکور میشود
وگاه هست حادث میشود در این طبقه قروح وبثور و عوارض مفرده وگاه هست
سرطان در این طبقه بهم رسد وعلامت وجع شدید است و حمره نزدیک بسیاه
وصداع و کوبش شدید گفته علی بن ماسویه که دوائی برای این علت نیست بهر حال
از برای این علت نیست بهر حال از برای تسکین الم فصد قیفال و تلیین طبیعت بعد از اسهال
بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی و کشیدن شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ
وحذر کنند از چیزی که بر چشم کشیدن وگاهی حادث میشود در ان بثره
از ماده جمع شده را بعم واستنباط روشنی ونور ورک تمامی او تحت جهاد
قشر میشود وعلاج ان علاج اورام وبثور است وکشیدن مارقشیشا و اقلیمیا
فضه نافع است واگر به تحلیل نرود از این ادویه معینه نافع است اعلال طبقه ملتحم
اعلال ان بشمار که بسیار است و مختص و چهار تا است اول ورم ظاهر در حس
که او را رمد گویند حقیقی دوم ورق است سیم سبل چهارم سرخی و ظهور رگها
سرخ در ان وسیلان اشک از چشم از غیر ورم و علاج فصد قیفال است
وحل طبیعت بحقنهای لینه واکتحال بشیاف ابیض واغذیه سریعة الانهضام مثل
گوشت خروس یا بچه با کدو یا اسفناج وماش واز میوه گلابی وانار شیرین و
انار شیرین ومغز خیار و شلیل وامثال ان اما رمد ورمیست در ملتحم

وعلاج

وعلامت حمره و ورم وکثرت تمدد و چرك و درد عروق و ضربان صدغین وعلاج
فصد قیفال از جانب علیل شدید الالم که بصحت نزدیک شود و حجامت اگر رمد
طفل باشد وتلیین طبیعت مطبوخ هلیله والو وتمر هندی وشاهترج وامثال ان
وغذا بنحویکه مذکور شد وکشیدن شیاف ابیض بچشم وگذاردن شفتالو که
دو نصف کرده بچشم گذارند نیم گرم وکاسنی جوشانیده بچشم گذارند و
سیب را کوفته بچشم و دستمالی را بر ند جوبه داد بر چشم وصورت او بیضه
درد ساکن است وضماد کردن بحضض مکی صندل سرخ وکشیدن ... نافع است
و در رمد صفراوی معالجه همین است مگر انکه در انجا اثارین و درد شدید
وتمر که محلی بشکر کرده باشد نافع است در علاج المسلبه اضماد کردن
سفید را با شیر دختر ضماد کردن نافعست وماء الشعیر هر روز دادن موافق است
دیگر از امراض چشم کمنه است وان انیست که می باید علیل که دیک بچشم افتاده
در وقتیکه از خواب برخیزد وعلاج استفراغ است بحب هلیله وکشیدن
شیاف باسلیقون وشیاف احمر لین بچشم بعد از تنقیه وفصد کردن و
گاه هست حادث میشود رمد استرخاء جفن بتمامه وعلاج استفراغ بدنست
بحقنه لینه پس مداوای رمد و هر گاه رمد بر طرف شود واسترخا باقی بماند و
معالجات بطریقیکه اقاقا سمعا جراح میچیدا نقد مسترخی را بخیه میزدند چنان
باید نمود و پاشیدن غل در وخوابیده دیگر التصاق الجفنین گاه هست در رمد
بهم رسد وبچسبد جفنین بیکدیگر بمرتبه که اگر منسلخ نکنی جدا نشود و علامت
انصداع وعلاج ان فصد قیفال وحقنه های لینه متعدده واغذیه مذکوره وکشیدن شیاف
ابارود در و اسفیض مربی با انزروت و در اینمقام هر گاه شیاف ابیض شیر داخل نمایند
نافع است وگاه هست جفنین بیکدیگر بعمل و این از ان بعد از نقط وکشط ظفره
وحک غرب بهم رسد در وقتیکه مبالغه در ریختن غل و غیره نکرده باشند و علاج
بعمل است دیگر از امراض شتره است وانقلاص جفن است وانقلاب ان بخارج الی
بمرتبه که منطبق نشود جفنین بر یکدیگر و نپوشیده نمیشود بیاض چشم مانند

خوکوش که چشم او نیم وا زست واین ازار یا خلقی است یا انکه بسبب قطع جفن است یا بسبب
لحم زاید ست یا از ار قوحا ست وعلاج نمای تجدید ست وکاه هست شتره بسبب ضربتی
که واقع شود یر واثر سودا وحیله دران نیست وعلاج در هر حال تلیین طبیعت است
ومنع چشم از انکه دمعه نکند دیکر از امراض سبل وغشاوه است که عارض میشود از دست
برای چشم از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه وقرنیه وعلامت انتساج حمرت
درمیان اینها مثل دخان پس شبیه میشود به پرده رقیق سفید واین سبل بر سه نوع
اول سبل رطب که چشم اشک اید دوم سبل یابس که چشم خشک باشد سیم
سبل مستحکم است که غلیظ باشد ومنع کند چشم را از دیدن وحدقه سفید
شود وعلامت رقیق است که مانع ابصار نشود وعلاج فصد قیفال واسهال بایارج
وحب ایارج وحب هلیله واکتحال بشیاف حاده جلاء ه باسلیقون وشیاف احمر لین و حاد
از برای غلیظ نیست مکر تنقیه ان وغذا بنحوی که در رمد مذکور است اکر در سبل
هر شب سه مثقال اطریفل وهفته یکدفعه ایارج فیقرا وترک جماع وکوشت قدید و
فصد نمایند از قیفال وحجامت مکرر معالجه شود ونوع دیکر غلیظ از سبل بالاجاد
معالجه نقط است دیکر از امراض شرناقست واکثر زیادتی است از ماده شحمیه حادث
میشود در جفن اعلا پس سنکین شود جفن وبیفتد بروی جفن اسفل که کویا
مسترخی است وچسپیده است بجفن دیکر غیر متحرک جرکه سلعه وعلامت
که هرکاه دست فرو بری بان فرو رود انانکشت پس متفرق شود وعلاج ان استفراغ
بدنست از خلط غلیظ بایارج فیقرا وفصد قیفال وقرص بنفشه واصلاح غذا
بخوردن اغذیه غلیظه بلکه اقتصار بکوشت طیور نمایند دخول حمام معتدل و نطول
بیابونه وحاشا وکل خطمی واکتحال بباسلیقون هرکاه مقصود حاصل شد فبها
والا معالجه کن بدست وقطع کردن ان وپاشیدن نمک وزیره وخبط او بولتین
علاج معروفست وان انست که هر دفعه قطرات متعدده اب برایید وقطره کند پس زمانی
قلیل ساکن شود واز شرب خمر بسیار بهم رسد علاج استفراغ وپرهیز کردن
غلیظه وتجوید هضم وشیاف ماميثا ومرهم زعفران واکتحال باسلیقون و
احمر دیکر از امراض عقده است که حادث شود در جفن اعلی تحت جلد وسبب ان

رطوبه غلیظ است

رطوبة غلیظ است متحجر شود واین مرض را سه نوعست نوعی حرکت کند بمینه
ویسره وفوق وتحت بردان وعلاج ان هرکاه غایر نباشد بکیرد از خارج وشق
کنند موضع را بعرض وبراورد وهرکاه غایر باشد بکیرد از داخل بعد از انکه جفن را
بر کردانند وبراورد پس اب دهن جا بیده کذارد تا بچسبد ونوع دیکر صلب است
مثل حصاة است وحرکت نکند از مقام خود ودر اخذ ان تجدید خطر ست
بلکه بمرهم داخلیون معالجه شود خوبست ونوع سیم منبسط است ونیست
ارتفاعی در رنک ان برنک توت سیاه وباد نجانیست وواجب نیست که متعرض
شود این نوع را تجدید بلکه استفراغ اخلاط سوداویه ومحافظت از اغذیه
غلیظه سوداویه دیکر از امراض شعر منقلب در موی زیادست وسبب آن
رطوبة عفنه است در اجفان وعلاج تنقیه دماغست باطریفلات وایارج
پس اکتحال باسلیقون وشیاف احمر لین واحمر حاد وشیاف اخضر پس
نتف شعر واحد است وداغ کند موضع را مابره تا چاق شود پس موی نیکو را
بکند وهرکاه طلا نمایند بعد از کندن بخون قرباقه دیکر نروید انمود را نجا وهمچنین
هرکاه بعد از کندن بتخم مورچه یا مکس سک طلا نمایند یا بزهره هدهد واقاقیا
در رفع زیادتی مو بمقراض میچید وبچیند میکرد دیکر مو نمیروید دیکر از امراض
چشم ورد قه است وان برامدکی در طبقه ملتحمه شبیه به بثره سفید که
کویا پیه است در ملتحمه چسپیده است علاج فصد قیفال است واسهال
بعد از منضج بطبیخ افتیمون رومی وحب ایارج واکتحال بشیاف ابیض لین وهرکاه
کرباس پاره را بکلاب تر ساخته ادمی به پشت بخوابد وان پارچه را بچشم اندازند تا
نضج کرفته منفجر شود بعد از انکه چرک داد شیاف ابیض وبعد از شیاف ابار دو کشند
بکشند نافع است دیکر از امراض طرفه است یعنی لطمه وان نقطه ایست در ملتحمه
از خون سرخ تازه یا مثل علقه یا برنک سیاه وسبب ان لطمه یا ضربه است که بر خورد
بچشم یا انکه از طبقه دیکر از عروق بریزد بملتحمه وعلاج ان فصد قیفال واستفراغ
بدوای غیر حاد مثل طبیخ هلیلجات وحقنه لینه اولی است وچکانیدن بچشم
لعابهای ملین وشیر وهرکاه بال کبوتر را دفعی بکنند وخون او را بچکانند بهمان
موضع صحت یابد یا علاوه ان کل زوفی با کل سرخ نافعست ونباید سهل کرفت این مرض را

::

که منتهی بطبقات دیگر شود دیگر از امراض انتشار اهداب است وسبب فساد غذای
یبوست علامت غلبه مادتین وعلاج استفراغ خلط مواد باشلیدن فلوس خیارشنبه
واکتحال بلاد ورد وسنبل ارمنی ودانه خرما دیگر از امراض قروح چشم است واین بهم
بهم رسد وانچه در قرنیه بهم رسد هفت است اول قشام وان بمعنی غبار است بیونانی
اخیلوس یعنی ظلمه دوم کدوتر کوچک تر ونامند سحاب وبیونانی فافالیون یعنی
غمام سیم حادث شود در اکلیل سواد یعنی بمنزله طوق سواد عین ومیگیرد سفیدرا
جزوکلی اکلیل گویند وبیونانی ارخیمون گویند یعنی در رنگ چهارم در ظاهر قرنیه
شبیه بمو یا صوفست ومی نامند صوفی وبیونانی ابیقوبا وهفیقا یعنی احتراقی در
باغایوست یکی ضیق عمیق است وبیونانی بوثریون گویند یعنی حب دوم قل
عمقا واوسع اخذا ومینامند حافر وبیونانی قولوما یعنی عمیق وسحج خشکریشه
می نامند احتراقی وبیونانی ابیقوبا وهفیقا ومانی سلوانست از قروح که ظاهر باشد
علاج علاج قروح است از فصد واخراج خون وتنقیه بدن وسر بطبیخ هلیله وایارج
واکتحال بشیاف ابیض بعد از ان شیاف ابار ودرور وشیاف کندر دیگر از امراض
بیاض است بیاض رقیق در ظاهر قرنیه وظاهر میشود بعد از اثر قرحه واین نوع
هرگاه معالجه شود زایل نمی شود بتمام بلکه همیشه اثر ان باقیست وطمع ملاادر
ازاله ان طبا ممکن نیست بعد از مدت بهم رسد از برای بدی معالجه ابلاء طبقات
وبعد از صداع وشقیقه بهم رسد وعلاج بعد از زوال سبب اکتحال باید ودر بمسکات
بعد از استحمام وانکباب بمیاه حاره وحموم صغیره وحموم معسل دیگر از امراض حرث
موسرج است وان خروج طبقه عنبیه است نزد انحراق قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا
یا هرگاه بیرون اید جزوکلی مثل سر مورچه وگاه هست مثل دانه انگور بر اید وانرا
عنبی گویند وبزرگتر را زبابی وبزرگتر را تفاحی گویند وچنانچه خرق کرد قرنیه را گویند
وجود از چشم بر اید بان بزرگی شود ملکی گویند وشبیه شود موسرج بقرحه
وفرق اینست که موسرج برنگ عنبیه است از سیاهی وشهلائی وازرقی وقرحه
نه چنین است برنگ مخالف عنبیه است وعلاج موسرج شد قوی است مرکباید
غلیظه وکشیدن بچشم اکسیر من وبزرگتر از موسرج بغیر قطع علاجی است محة دیگر

٦٠
موسرج

از امراض ظفره یعنی ناخنه وان زیادتی عصبانیست در ملتحمه که شروع کند از ماق
اکبر وجاری شود ملتحمه را وبعضی اوقات بقرنیه رسد واین ظفره سه نوع است
نوعی غشاء رقیق سفید است غیر غایر غیر عایق بصر وشبیه است بسبل را
وفرق میان ان وسبل اینست که سبل جمیع جوانب چشم است یا دارد گرد
اگر دو ظفره ابتدا کند از جانب واحد وعلاج این نوع فصد قیفال است واستفراغ
با یارج واکتحال بشیاف دیزج ودینار وباسلیقون اکبر وحمام مکرر فتق و
نوع دیگر ابتدا کند از گوشت ماق اکبر ومنبسط شود تا انکه بگیرد حد سواد را
وغمیگذارد اکلیل را ونوع هرگاه کشط نکنند بگذرد سیاهی را وباید معالجه
نمود وهمان شیاف بکشد ونوع سیم چیزیست محیط شاند سیاهی را وضرر
رساند بینائی را بلکه باطل کند چشم را البته وعلاج ظفره کشط ظفره است بعد
از تنقیه بدن ودر لقط السبل وکشط الظفره وحک الجرب خطر دیگر از امراض جولات
وان یا مولود نیست وعلاج ندارد ویا انکه حادث شود بعد بتقریب قایم است که از یکطرف
شبیه میلهد یا انکه صفل را بیکطرف بخواباند یا بتقریب صرع بهم رسد یا بتقریب صدمه
یا ضربه است که بسر بخورد یا بتقریب بسیاری فزع وکریه است که متوجه فزع شود ومیل
بیکسمت کند وعلاج هریک رفع سبب است وتدفع بر خلاف ان دیگر از امراض
جرب است وان خارش چشم است بمرتبه که زخم شود از خشونت که بهم رسد بلحمرة و
حکه پیداشک می اید از چشم واین حادث شود بعد از رمد وعلاج از قیفال فصد
نمودنست واسهال بنقوع هلیله واکتحال بروشنائی وسیاف احمر لین واحمر و اکر
غلیظ شده باشد باید پلکی بزند که خون بیرون اید وجاری شود وبتراشد بمیل
وبچکانند کلاب نوع دیگر حصفی گویند وان در رمد نباشد وصورت انصورت حصفت
یعنی بثور کوچک سر ان سفید وپوست می نلاذد وپوست نازک واکر اسهال
شود ودر معالجه ان دمعه بهم رسد وپرده بهم رسد وسبل اید بعد از ان وعلاج ان فصد
قیفالست واستفراغ بطبیخ افتیمون واکتفا کردن بلطیف تر غذائی مکرر باشد وتراشند
این نوع را البته ونکشند شیاف حاده وهرگاه کشند شیاف حاده بعد از ان باشند
بر ومفتحی ونوع سیم جرب تینی گویند یعنی شبیه بدانه انجیر که بهم چسبیده است بعضی
:
جرب وامیون

به بعضی یا برتیز و بهم رسد این ازار احتداد خون و این نوع اثر انواع جربست و علاج
فصد قیفال و استفراغ به طبیخ افتیمون در دفعات متوالیه و اکتحال شیاف احمر حاد مکرر
و تراشیدن بقند و تراشیدن بالتی معروف بالبرده خوبست پس اکتحال نمایند بشیاف
ابیض و شیاف اباررو درج ط نبوای جرب نوع چهارم هست سیاه که بر می اید مثل
خشکی شه و ان اشد انواعست و اصعب است از حیثیت علاج و می نامند توث تخمس
و دورست که منقطع شود دیکر از امراض برده است و آن رطوبتی است بلغمی که
متحجر شود در باطن جفن بالا و ظاهر ان سفیدست که شبیه است بدانه تکرک
و خارش میکند و علیل لذت میبرد از خارانیدن ان و علاج ان اینست که بحکاسند
از لعابهای حلبه و بزرکتان و ضماد نمایند اشق و قنه در اقاقیا و صمغ بطم را با سرکه و تم
نشیف تخم زیتون و هر کاه علاج شد فبها المرام و الا بمضغ شق نمایند و بر اورند ان
رطوبت را و بعد از ان مندمل سازد بذرور اصفر دیکر از امراض صلابت اجفان است
و غلظ اجفان و سبب ان بخارات غلیظ است خشک و بهم رسد از حرکت و عرق
داخل چشم شدن یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوص در شبهای زمستان
و کاه بعد از جرب بهم رسد و کاه هست بعد از دواهای سرد بچشم کشیدن
بهم رسد در رمد و علاج ان استفراغ با یارج و طبیخ افتیمون و هلیله کابلی
و انکباب بجشایش مثل بابونه و بنفشه و کل خطمی و بدست مالیدن چشم بعد از
دوا کردن بچشم دیکر از امراض سلاق است و آن غلیظی است در اجفان خورنده شود
که سرخ کند اجفان را و بریزاند مژکان را و اخر الامر زخم کند کوشهای چشم را و تابع او
میشود فساد چشم و بعضی اوقات بعد از رمد بهم رسد و ان یا انکه تازه است
علامت ان خارش است در کوشهای چشم از غیر حمرة علاج ان استفراغ بدوای لطیف
مثل اب فواکه مانند تمر و الو و شیرخشت و اکتحال بکلابی که سماق خوب خیسانیده شده
و همچنین سفیده تخم مرغ و حمام رفتن هر صباح و انچه مزمن شده است و غلیظ علامت
ان سرخی است و انتفاخ اجفان با خارش و علاج ان فصد قیفال است و فصد
پیشانی و حجامت اکر طفل باشد و حجامت ساقین و میان پشت نافع است
و استفراغ بطبیخ افتیمون رومی و غاریقون و هلیله کابلی و اکتحال بشیاف احمر

برده

لبن

لبن و ضماد بعد بن مقشر و پیه انار دیکر از امراض کمنه است و ان حالتیست که عارض میشود
از برای چشم شبیه برمد خشک که ضعیف میشود بان چشم و متغیر میشود ان طبقات
کان میکند صاحب ان که چشم بامده کی دارد و علاج ان استفراغ بهلیلیا تست یا ایارج
ذرور نمایند بذرور کمنه و ضماد نمایند بطبیخ هلیله و اکلیل و بابونج دیکر از امراض عشا
نقطی و ان شبکوریست که تعطیل چشم است در شب یعنی که کواکب را نبیند و در روز
می بیند و ضعیف میشود در غروب افتاب و بعضی کفته اند در روز ابر هم خوب نمی بیند
و سبب بخارات غلیظه است که مکدر کند روح را و غلیظ سازد حرکت افتاب و روشنی
که احداث حرارت در ابدان کند بتحلیل بردن بخار و برودت و کثافت شب مانع از تحلیل
پس نمی بیند و علاج ان استفراغ ما ماذرج فیقرا و غیره و عطسه اوردن و بکند شیر
زند و جند بید ستر و مجرب انست که بعد از تنقیه جکر بز نر جوان را بروی اتش انداخته
انکه اب از جکر بر اید بعد از ان بیاشد دران اب دار فلفل و کمی تر کی نرم ساییده داد
میل بچشم کشند که علاج عجیب النفع مکرر بتجربه شده که در همان دفعه اول بان صد بکند جکر
با فلفل ودج رفع عشا کرده است دیکر از امراض جهر است و ان روز کوریست و ان بخلاف
عشا ست که در روز ابر و شب می بیند و بروز افتاب نمی بیند و علاج ان ترطیب بدنست
شیر دختر سعوط کردن و روغن بنفشه و خوردن ریباس و شربت نیلوفر و شربت بنفشه
و فرو رفتن در اب سرد و کشودن چشم دران اب و تغلیظ خون بخوردن نان طاوه و حلیم
بره و کله پاچه دیکر از امراض غرب است و ان ناصوریست که واقع در ماق عینین طرف
انسی و سبب ان جراحت یعنی ورم کرم یا بثره است که حادث شده در موضع مذکور که جمع شود
و منفجر شود و مشکل شود التیام و ان با رطوبت متحرک دایم الحرکه است و علامت ان اینست که
نمی چسبد و دفع میشود چرک شبیه بعلک سفید و هر کاه بفشاری ان موضع را چرک
بیرون می اید از کوشه چشم و ظاهر میشود شبیه بورم کوچک با شد که منفجر شود بسوی
انف و چرک بر اید منخرین او دهان او فاسد کند غضروف انف و علاج
استفراغ بدن و فصد قیفال است و تلطیف غذا و محکاکه بچشم
شیاف غربا بعد از تنقیه از چرک دم و لحم فاسد بموهم زنجار و هر کاه خوب نشود
کوی بمکوی صغار ذهب یعنی داغ کنند بداغی کوچکی پس مرهم ناصور بکذارند
تا صحت یابد دیکر از امراض انتشار و اتساع است انتشار المقلیست که موضع

مکمنه

جهر

غرب

شقبه اوسع از لایق شود و بیرون نرود خط مستقیم و مرئیات و اتساع انست که
متسع شود عصبه مجوفه با سقم حدقه و علاج فصد قیفال است و حجامت ساقین با شرط
و بلا شرط و سعفه کردن بحقنه لینه و نخوردن دوائی از فوق که دوای فوق ضرر دارد و پرهیز
کند از اطعمه غلیظه و جماع و خوابیدن بر پشت و نظر بروشنائی و بچکانند بچشم
شیر زنیکه پسر شیر میدهد زیرا که شیر پسر معتدل القوام تام النضج قلیل الفضل
و ضماد کند چشم را با ورد باقلا و بنفشه و خطمی با زرده تخم مرغ و ضماد با بونه
اکتحال بروشنائی و باسلیقون و گاه هست بعد از صداع شدید بهم رسد
یا ما شرا و این نوع را امید نیست صلاح ان و علاج ان تنقیه دماغست با سهال
و اکتحال بشیاف مرارات دیگر از امراض ضیق است و ان اینست که میکردد ثقبه عنبیه
از بس جمع شود نوریه متکاثف شود و احتلاد بهم رساند بصر و ضعیف شود علاج
نقصان رطوبه بیضیه است دیگر از امراض اب درید نست و از مرض سدی است
وان رطوبه غریبه است که می ایستد در ثقبه عنبیه میان رطوبه بیضیه و صفاقیه قرنیه
و منکرج شود پس مانع شود نفوذ اشباح بسوی بصر بمذهب طبیعیین یا نفوذ
نور است بسوی مبصرات بر احد مذهبین وان مذهب ریاضیین است
و جمهور اطبا سبب آب خارجست مثل ضربه و سقطه که حرکت دهد دماغرا اما از
داخل است وان امتلای بدنست از رطوبه و گاه هست بسبب صداع شدید یک
که تنقیه باخلاطست و علامات خیالاتست امام عین مثل پشه و ذباب و شعر
و مو باطل شود خیالات بخوردن ایارج فیقرا کردن و علاج ابتدای نزول اب
تنقیه سر است با ایارجات و حبوب بعد از نضج و اکتحال کردن بشیافات
و باسلیقون و اما هرگاه اب که منع بصر و ابصار کند پس علاج ان قدح است هرگاه
بوده باشد از جنس ابیکه قدح کرده ان ابیض صافیست و طریقه قدح موقوف بعمل
یدست و گاه مشتبه شود سده عصبه و نزول اب بهم رسد و فرق مشکل
و التباس بر کحالین مشکل است و نهایت صعوبت دارد و گفته اند دریاب
هرگاه یکچشم را بهم گذارند گشاده شود حدقه دیگر در اب و گشاده شود حدقه
دیگر در گرفتن احدهما در سده و علاج نزول اب که از سده باشد که
عصبه مجوفه است تنقیه دماغست و تفتیح سده و اخراج خون از ماقین و

چسبانیدن زلو در صدغین و قدح را نفعی نیست در ان و اما انچه قدح در ان مفید
نیست پخست سیاهی سیمتی حصوا اسمانجونی و نیلی که تعلق بگیرد به مهلت القهقاه
و اکتحال مرارات نافعست دیگر از امراض زرقه است و ان اصلی است و او را معالجه نیست
و علاج عارضی استفراغ با ایارجات مثل ایارج جالینوس و لوغاذیا و هرگاه خطی از زره و انبیلی
در ان کرده بچشم نیز کشند سیاه کند بمرتبه که میگویند که هرگاه بچشم گربه کشند سیاه
کند و هرگاه بیاض العین را خواهند معالجه نمایند بهمین معالجه شود و اسکندر نامیده است
در کتاب خود که هرگاه متغیر شود طبقه عنبیه از رطوبه غریبه بیاض العین باشد دیگر از امراض ضعف
بصر است و اسباب ضعف بصر بسیار است و علاج استفراغ بطبیخ افتیمون و هلیلجات
از انجمله ضعف بعضی اوقات از سوء مزاج حار است و علامت حمرة عین و انتفاخ انست
و علاج ان فصد قیفال است و استفراغ بحقنه لینه و حب هلیله و اجتناب از اغذیه غلیظ
دتره و پیاز و بادروج و اکتحال بتوتیای مغسول یا سوء مزاج حار با ماده است و علامت
رفیق چشم است و قلت سیلان دموع از چشم و بینی و شدت در وقت گرسنگی و در
بعد عقب اسهال سبک میشود در وقت غذا خوردن خواب کردن و علاج ان تدبیر
مرطب است و روغن مالیدن بروغن بنفشه و نیلوفر و ریختن روغن بادام شیرین در چشم و
دوشیدن شیر دختر در چشم و شرب شراب کثیر المزاج از اب و گاه هست ضعف بصر بسبب ضعف
معده است و علامت اینست که دایم ضعف ندارد چشم بلکه تقویت بهم رسد در وقت
تخمه و یا گل میشود در وقت تخمه و علاج تنقیه معده است و تقویت معده بجوارشات
و گاه هست حادث میشود از برای مشایخ بجهة ضعف حرارت غریزی ایشان و
تکرج ان و کثرت ابخارات ردیه و علاجی نیست از برای این نوع از برای استعمال اعاده معطله
و لکن معالجه را ترک ننمایند از برای انکه زیاد نشود و تنقیه بدماغ و اکتحال بشادنج و
زبد البحر و هلیله اصفر و همچنین بتوتیا و سرمه سنگ اصفهان و گاه هست و گاه
هست ضعف بصر بجهة کثرت مجامعت است از برای انکه جماع مضر اعضای اخیر است
از جمیع خصوص دماغ گفته است گفته اند ما انکه جمهور ماده منی از دماغست
گفته است شیخ که خمیره منی از دماغست از اینجهت است که کثرت مقاربت
عمر و مجرب بدن شمرده است و گاه هست ضعف بصر بتقریب سوء تدبیر در اکل
و شرب است و علاج هریک تبدیل مزاج و ترطیب و تقویت است دیگر از امراض
تخیلات شاذه مثل تخیل اسطوانه از دخان و اشکال غیر این و علاج بعد از تنقیه
کامل پرهیز کردن از شطایات باتش و گاه هست کثرت تخیلات اکثر انجر منتهی
شود بغشی و موت فجاه و سکته و خناق و علاج فصد قیفال بعد و قبل فصد

ازرق

گاه هست چیزهای کوچک را بزرگ می بیند و علاج استفراغ بایارج است افتاب
دیگر از امراض خفش است و آن علتیست که نمیباشد مگر در مولودی که در روشنائی
روشنائی نمی بیند یعنی اکلیلا خفش و ضعف بصر میدانند و علاج استفراغ بدن
و فصد قیفال و ایارج و اکتحال بتوتیای هندی و سرمه اصفهان و آب برگ ...
عبارت از ضعف بصر باشد و هرگاه مولودی باشد علاج ندارد و آن بعد از تقسیم
ذکر شده دیگر از امراض دمعه است و آن علتی است که در چشم دائما رطوبت دفع میشود
و این دمعه گاه هست بعد از قطع ظفره است و علاج آن بذرور و اطفره و شیاف حمران
و اکتحال بصبر ... و ممیثا و میتواند شد بسبب امتلای سر ... باشد
و از کثرت بخارات حاره و علاج آن فصد و اسهال است و اکتحال بتوتیای هندی
و هلیله مساوی باغوره سایده نمایند و همچنین سماق را با توتیا و تراشیده هلیله ...
دمعه را کبلا دیگر از امراض قذی است یعنی خاشاک و حیوانی که در چشم افتد هرگاه دمعه
کند چشم علاج آنست که بشوید چشم را باب گرم اما حیوانی که از پشه کوچکتر است که
می اندازد خود را بچشم و بال رقیق دارد و داخل چشم میشود و میتواند چشم را دو الم ...
پیدا شود و سرخ شود چشم علاج آنست که چشم کشد طبق نارسی و ببندد چشم را ساعتی
پس کل قبض کند او را و بگیرد بجوز یا انکه اب گرم بچشم بریزد پس باو رد حیوان را از میل و حقر ...
پنبه بر آورده ام و دیدم اقا رضای جراح پنبه را از بخار دهن گرم کرده بر آورد دیگر از امراض
قمور است و قمور کلالست که حادث میشود از چشم از طول نگاه کردن به برف و علاج قمور
آن بستن و استعمال مشکی است بر چشم و برابر صورت و دوشیده شیره چشم
و هرگاه ظرف مس را با آتش سرخ نمایند و شراب بوره بریزند چشم خوره نافعست دیگر از
امراض قمل در اجفانست و ماده قمل ... است و علاج باسهال حب ... یا شراب
ماء الاصول است و شستن اجفان باب گرم شوره و اکتحال ببورق را یعنی زیبق دار
باشد دیگر از امراض شعیره است و آن ورم مستطیل است و میباشد بلون
اجفان و نوع دیگر هست از آن عروس میگویند و ماده آن خونست علاج فصد
قیفالست دمعه دماغ و تنقیه و نقصان غذا و ترک عشا و طلا کردن در ابتدا بصبر
و حضض پس سموم دیاخلیون دیگر از امراض سبل العین است و آن علتی که بهم رسد
از برای مشایخ و گاه هست از برای شبان بهم رسد اتفاقا در یک چشم و آن نقصان
رطوبت است و فنای بیضیه و هرگاه برای شبان بهم رسد علاج استفراغ

بدنست و تنقیه سر است و اگر حادث شود برای مشایخ کو است که بر کنند ... حال ...
ترطیب تا انکه زیاد نشود دیگر از امراض ذهاب بصر او آن آنست که هر شخصی را در
تاریک اندازند و منع نمایند او را از طعام یا مجلس تاریک یا طول مقام و نگاه نکردن
در روشنائی و علاج آن علت از سده مجری باشد و علت ... اسوداد رطوبت بیضیه ... ملطفه
ملطفه مثل کحل باسلیقون و شیاف مرارات است و هرگاه از ظلمت ... باشد علاج
نظر کردن بافتاب و ببندد برابر چشم رنگ کرده برنگ اسمان و نظر کردن بسرب تراشیده
باهن و تجوید غذا و ترک عشا و ترک روزه و جماع که محلل روح نفسانی و مضعف
دماغ است دیگر درد ضربه است که میرسد چشم را علاج آن فصد قیفالست و حجامت
و حقنه لینه و اسهال بمسهلات قویه ... از فواکه مثل شیرخشت و الو و زرد الو
خشک و گذاردن سفیده تخم مرغ در زرده آن و روغن گل سرخ بر چشم و چنانچه باقی ماند
سرخی در چشم بعد از سرخی بمالد بکشند ... و تخم القلفل و آن سنگیست
که در میان قلفل بهم رسد ... دیگر از امراض جساد رستی اجفانست و آنست
که عارض میشود از برای اجفان عسر حرکت بسوی بعض از انتفاخ و از گشودن
بهم گذاردن با ایارج قلیل ... مانند یبوسة العین علاج ترطیب کردن
و آب گرم ریختن و نطولات از طبیخ بنفشه خطمی بابونج ریشه کتان و تخم ...
و تغریق سر بروغن بنفشه و قرع و نیلوفر و خوردن ایارج و کذلوئن سفیده تخم
مرغ و سه مرغ دیگر حکه ماق و اجفانست علاج ضماد کردنست بکاسنی کوفته
و بر دو روغن گل سرخ چرب کرده و اکتحال بتوتیای غوره و اگر کفایت نکرد فبها و الا تنقیه
نمایند و میوه هندبا و انجیر و مویز و حمام دایم پس فصد کردن و باسلیقون
جحوظ بچشم کشیدن دیگر از امراض جحوظ است یعنی برآمدگی علاج آن بحقنه حاده ... علاج
و فصد کردن و اکتحال بشیاف یا سبب فشار دادن است در مقام حقنه کردن
نعوذ بالله ما العقب صداع شدید یا بعقب فریاد زدن بسیار یا بسبب وجع ...
یعنی درد زاییدن یا بعد از زحیرها تا خیرا ... جنین و علامت هریک
و علاج آن بستن حلقه است بدستمال محکم که بر پشت چشم پارچه ...
مثل عباسی گذارده ببندد یا حریط سر ... و خوابیدن بر پشت و گذاردن
اشیاء قابضه مثل عباسی گذارده ... و عصاره لحیة التیس و شستن

چشم باب سرد که در جوشانیده باشند کلنار و برگ زیتون پوست خشخاش و انچه از برای زنان
بهم رسد بعد از زاییدن او را خون نافع است وگاه هست سبب جحوظ استرخاء عضله باشد
علاج ایارجات کبار هست دیگر از امراض توته است و آن گوشت سرخ است که بسیاهی زند
بسته بداخل جفن اسفل و حدوث آن از خون فاسد است و علاج فصد قیفال است شیاف
اخضر و روشنایی و تراشیدن از تنه ایاهن و ذرور اصفر و شیاف احمر لین کشیدن دیگر
از امراض غده است و آن زیادتی گوشت ماق است و علاج آن تنقیه بدن است اخلاط
غالب و اکتحال بشیاف زنجار اگر خوب شد فبها و الا داغ کنند یا مثل کشط و بعد از قطع
در ذرور اصفر و ضماد نمایند بزرده تخم مرغ با روغن گلسرخ دیگر از امراض تحجر است و آن زیادتی
غلیظ است که بسته شود در اجفان و علاج استفراغ حب ایارج است و طلا کردن موضع مغز
استخوان گوساله و موم و روغن بنفشه با مرهم باسلیقون یا داخلیون دیگر از امراض قروح جفن است
هرگاه استفراغ شود اجفان ضماد نمایند بآرد عدس پوست انار پوست پسته که پخته شود با به که بعد
از خشک شدن استعمال نمایند زرده تخم مرغ با زعفران از برای اندمال و کشیدن شیاف
کنند دیگر از امراض انتفاخ و دم سرد چشم است و شبیه بکوبیدن مگر پا پشه و این نوع در
تابستان بهم رسد و رنگ او سفید است و علاج در ابتدا کشیدن شیاف ابیض است
که افیون نداشته باشد و ضماد از صبر و حضض مکی و زعفران و مداومت اطریفلات تا انکه
باقی است و اثر آن باقی نماند بعد از فرو بردن و رنگ بدن باشد علاج استفراغ
بایارج فیقرا و گاه هست این انتفاخ بعد از آبله و بعد از درد چشم بهم رسد علاج
حمام رفتن و اکتحال شیاف احمر لین و شیاف اصفر دیگر از امراض بعض چشم از شعله
و ابیزش منبد دیقر انیطس است تبرید و ترطیب است مقاله اسامی امراض بینی بدین تفصیل است
خشم باسور دو بیان بخر الانف قروح الانف رعاف نتن الانف رض الانف ورم انف
عطاس در ادویه مفرده که در امراض بینی نافع است اثمد سرمه است سرد و خشک است
در دوم بطرف کند رعاف را هرگاه بوده باشد از غشیه دماغ هرگاه بد مند به بینی اخثاء البقر
هرگاه بسوزانند و بد مند بر بینی ساکن کند رعاف را و همچنین سرگین خر هرگاه بفشارند
و مخلوط نمایند بگل و بچکانند بر بینی قطع رعاف کند و همچنین هرگاه طلا نمایند
بر پیشانی خصوص با گلاب تجربه کردم مکرر اسفیداج گچ است سرد و خشک است

تحجر

قروح جفن

اسامی امراض بینی

در دوم خمیر کرده در نواحی پیشانی بگذارند حبس رعاف کند هرگاه مخلوط با موی روباه
و سفیده تخم مرغ منع کند رعاف را فرانشریان انفخ بنو مایه تمام گرم و خشک است در مایه خوگوشه هرگاه
خمیر نمایند باب فتیله بسازند و بگذارند بر منخرین قطع نماید رعاف را بادروج گرم و خشک است
در سوم عصاره آن نفع دارد در رعاف را قصور با کافور و سرکه ما بفتیله بان قطع کند رعاف را
بندق اللوف زایل کند بواسیر انف را و هر چند سرطانی باشد بعر الجمل سرگین شتر است خشک او
هرگاه بسوزانند و بد مند بر بینی قطع کند رعاف را بلح النخل هرگاه بچکانند آب او در بینی
زایل کند رعاف را آشهای با کافور با اقاقیا بولا لا بل نفع دارد در چشم را چکانیدن و همچنین هرگاه
بشویند ما و سرد ابیض تخم مرغ پوست او سرد و خشک است هرگاه بتراشند و حل نمایند
در آب کشنیز سبز و بچکانند بر بینی قطع کند رعاف را و هرگاه بسوزانند بمرتبه که سیاه شود
سفید شود پس بسایند و نرم و بد مند در بینی قطع کند رعاف را اگر همه هلاک باشد و
کند اند تجربه نکردیم دوایی در قطع رعاف انفع از این حجر گچ است هرگاه خمیر کنی با سرکه
و طلا کنی سر و عوق را ساکن کند رعاف را بالضروره حلد پوست بز و پوست میش را هرگاه
بکوبانی بر سیلان خون حبس کند خون را جلنار گلنار دست هرگاه سحق کنی با بلسان الجمل
و بچکانی بر بینی حبس کند رعاف را جوز السرو هرگاه بسوزانی با انجیر و بگذاری از آن فتیله
در بینی نفع دارد گوشت زیاد در بینی جادی مرغ ملبند کردنست کاه یافت میشود
در چینه دان آن سنگ را هرگاه بیاویزند بر گردن صاحب رعاف زایل کند در ساعت
ما دامیکه آن سنگ در گردن صاحب رعاف زایل کند در ساعت ما دامیکه آن سنگ در
گردن باشد حمام خون کبوتر خاصه قطع کند رعاف را اگر در حجاب دماغ باشد خل
سرکه است بخارات میگشاید سده مصفاة را دارشیشعان که میشود کف الکلب
مع سنبل هندی است نفع دارد بوی بینی را هرگاه فتیله گذارند دماغ را مغزهای سر
طهوره نفع دارد رعاف حماب را فتیلان دم القواحب قطع کند رعاف را حجابیه باشد
فتیله آن دم الحمار خون خر چکانیدن بر بینی نفع دارد رعاف حجاب را جالینوس گفته است
هرگاه انار را بتمامه بکوبند و آب مجموع را بگیرند و بجوشانند تا منعقد شود شیاف از آن
ساخته بر بینی گذارند با سرکه رعاف را نفع دارد روث الحمار سرگین خر دراز ابان معصور
بر بینی صاحب رعاف بچکانند رعاف قطع کند رعاف قوی را زاج نفع کند رعاف را نفوخا

زنجار گرم و خشکست در چهارم هرگاه بدبند در بینی منع کند نتن را سداب گرم و خشکست
در سیم ضماد نمایند با سرکه در بینی حبس کنند عاقرقرحا گرم هرگاه بخور نمایند بان میکشاید سده
بینی را و نفع کند ترکا را شراب ریحانی نشوق آن مبدء نتن انف را شونیز سیاه دانه است
بو داده او را هرگاه بخیسانند در سرکه و بگذارند در آتش تا آنکه بخار کند و دود کند و داخل بینی
شود آن دود زایل کند خشم در زکام سرد را و بکشاید سده را مصفاة و صبر هندی گرم و خشکست
طلا نمایند بوحش الانف صدف و آن خشکست و هرگاه بسایند با سرکه و طلا نمایند آن بر جهه
قطع کند رعاف را عاقرقرحا آن اصل طرخون است میکشاید سده مصفاة و خشم را
عرطنیثا و آن بخور مریم است و آن شدید التفتیح است در سده مصفاة قثاء ابا و بادروجات
حبس کند رعاف را قرطاس سوخته آن نفع کند رعاف را نفوخا قلقطار آن بهتر از انواع زاجات
نفع دارد رعاف را کافور صمغ درخت هندیست و او را اصناف هست بهترین او قیصوریست
سرد و خشکست در سیم با سرکه منع کند رعاف را قطور اکراث تره است بسفتنو اده رعاف را
قطور اکو بره کشیز است سرد و خشکست در دو سبز او قطع کند رعاف را قطور را خشک او
ذریرة الکمون زیره است گرم و خشکست در سیم قطع کند رعاف را قطور با سرکه کندش نهانی
محموده رعاف را هرگاه حل نمایند با ب نعناع و بچکانند به بینی خشم زایل کند نتن انف را نسرین
گرم و خشکست در اول تفتیح سده میکند منخرین را نون سند معروفست قطع کند
نزف الدم را هرگاه بکوبانند در موضع اما امراض بینی اما خشم بدانکه شم از افعال دماغ است
و نفسانیه و آن یا نقصان بهم رساند یا بطلان یا تشویش و فقدان اما فقدان یا مولود
و علاج ندارد آنچه عارضی باشد یا بتقریب سده ایست که در مصفاة بجهة انفاذ خلط
غلیظ در مصفاة یا سده زکامیه یا بهم رسیدن گوشت غددی که تنگ شود مجری و گفته
میشود از برای آن بواسیر الانف اما علاج آنست که فصد کند قیفال و سقی حب ایارج و نفخ
در بینی مرهم زنجار و اشنان القصارین در بالسویه هرگاه از این معالجات نفع نشد بنهایت
بادویه حاده مثل قلقطار که زاج سفید است و زنجبیل سرخ و تویال النحاس با سرکه و داخل
دست نحرم که بان چیزی می مانند که قطع کند تجدید و نوعها را اکثر او رحل و بلل
میگویند مثل عجبا نکوهد در دماغ شخص میشود بکما باشد که متقرح شود و بسا باشد
که سرطان بهم رساند و علاج تنقیه دماغست محبوب و ایارجات و طلا نمایند

خشم

و مرهم نفا و عکوا الزیت و مرداسنج پس پاکی بزنند به نقش داکی یا انکه زلو بیند از را بعد
جذب زلو بهتر است از سنع و جذب محجمه و اجتناب کند از زلوئی که سمیت داشته باشد
و آن بزرگ سر سرهه رنگ سیاه و سبزه که گویا خار دارد و یا آنکه تطویل و داشته خطوط
لاژوردی داشته باشد که اینها باعث ورم میشود بلکه اختیار کند زلو سرا در سرخ
باشد شکم پشت سبز و در آب جاری بهم رسد پس بعد از ین تعریف زلو بیکه در آب
محلست دارد قورباغه دارد ماشی رنگ و پشت آن سبز و خط زنجی در آن باشد با سر کوچک
و دم مثل موش و حاجت صیاد است بعد از آنکه بیش از چسپانیدن یکروز بوده باشد و بعد
از آن سر از ینرنگا هدارد تا کثافات بر آید بقی و بعد از آن موضع را بجون الوده زلو را بچسپاند نزد
و سرطانی از آن معالجه ندارد دیگر با هن که او هم مضر است بلکه قیروطی و بخور و معجون بخورانند
و گاه حادث شود سده در مصفاة و علامت آنست که نمیباشد سده در منخرین و متغیر
میشود کلام که گویا از بینی تکلم میکند و علاج استفراغ از بدن اخلاط و سعوط
کردن بادویه مقطعه مثل شونیز و فوتنج و شحم حنظل و بول شتر مجموعه مفرده
هرگاه علیل دهان را از این بها پر کند و سر را بالا بدارد که سوراخ بینی که محاذی است بوی
بهتر است و گاه هست سده در مجری بینی است و علامت اینست که هرگاه علیل
بند ملاد منخرین باد بکراهیت بر آید و علاج بعد از تنقیه تعطیس است بجندبیدستر و فلفل
و انکباب بر بخار ادویه حاره مثل کرفس و خردل و زیره و شیح که در منه باشد و بو مادران
و فوتنج و چکانیدن روغن بادام تلخ با مر مل و فلفل سفید در بینی و گاه هست
خشم از برای سوء مزاج مقدم دماغ و در این نوع میکنی سر کمتر است و تغیر در کلام
نیست و آنچه از سوء مزاج حار و رطب و بارد باشد علاج تنقیه است و فصد کردن
و آنچه از خشکی بوده باشد طمعی نیست در آن مگر آنکه مریض طفل باشد در فساد
شم غرض از فساد شم است تشویش و آن است از مجری طبعی گاه هست جمیع بویها را بوی
واحد میشود و علاج تبدیل مزاجست یا آنکه سبب خلط ردی است در مقدم دماغ
و احساس میکند آدمی بو آنچه آن خلط در وقت بوییدن هر چیزی و علاج مزاج

ان خلط است مثلا هرگاه رایحه فلفل را بشنود معلوم است خلط صفراویست یا بشنود رایحه سنبل
معلوم است خلط دموی و علی هذا القیاس و گاه هست از یکجهه دو رایحه مختلف میشنود علاج
تنقیه دماغست و بعض اوقات هست که رایحه خوب را میشنود و رایحه بد را نمیشنود
و علاج تنقیه دماغست و از بیان شم منتقض معلوم میشود که ان از برای کسیکه احساس به بوی بد کند و
بیدستر از برای کسیکه احساس بوی خوب نکند و بکبیج و وجاوشیر از برای کسیکه
احساس بو ایچ نکند پس کسیکه ادراک کند بوی بد را و ادراک نکند بوی خوب را
سوء مزاج ان موافق از برای طیب و مشاکل ان پس احساس نیکوی داست زیرا که احساس
بمنافی است پس سزاوار اینست که معالجه کند بمنافی از برای انکه علاج بضد است و
حال کسیکه ادراک میکند طیب را دون نتن در بینی انف است گاه هست می اید از انف
بشود و منجر که بصورت ثالیل میشود علاج تنقیه دماغست پس تلیین بهم با قوه
و روغن بادام و استنشاق اب گرم و اگر خوب شد فبها المطلوب و الا تیغ بزنند
و مرهم اکال گذارند مثل مرهم اخضر قروح انف یا میباشد حاره رطبه و
نفع دارد دران مرهم از سفیداب قلع و خبث انف و سرب محرق با روغن
گل سرخ و اما خشکست و ان بیشتر است و نفع دارد روغن نیلوفر و پیه مرغ
و پیه اردک و مرهم ابیض و قیروطی از موم زرد و روغن بادام تلخ و روغن بنفشه
و معرساق گاو که مشرب بلعاب بهدانه کرده باشند و اما رطوبه عفنه است
که سیلان میکند از بینی رطوبه بدبو و علاج ان اینست که بدمند در بینی خربق ابیض را
و حب الرشاد را مساوی پس بشراب انگوری یا سرکه انگوری بشویند و بدمند
بر مسحوق تا انکه برطرف شود چرک و ریم از بینی رعاف بر وزن غراب یا در بحران است
و علامت ان تب است و سزاوار اینست که معالجه ان مکن انکه بحد افراط رسد و
خوف سقوط قوة شود پس واجب است انکه حبس رعاف بسبب حدت خون است
و علامت ان اینست که می اید که می اید قلیلا که نیست خروج ان بسبب کثرة خون
و علاج ان فصد قیفال است فصد ضیق از جانب محاذات یا منخری که خون بیرون
و اخراج خون بتفاریق زیرا که غرض جذب خون است و تسکین جذب خونست

قروح انف

رعاف

و تسکین جذب خونست با شربه مطفیه مثل شربت ریباس و غذا ماش با عدس سرخ و دیختن
اب سرد و یخ بر سر و موی رفتن در ان آب که بمرتبه که حس شود یعنی سرد شود اعضا و بستن
بانیها و رانها و مالیدن انها بشدت بتمام گفته است جالینوس در کیفیه مالیدن که شروع
کند از بطین و حاجبین و بتدریج پایین اید الا تا کف قدم و همچنین بستن پستان و کوشها
و خصیتین در قطع رعاف نافع است و نه برای بودن خونست در این موضع بلکه
برای جذب است و به بندند بستن وثیق یعنی محکم بمرتبه که سیاه شود و بستن
انثیین بمساکن شود رعاف کچ کرفتن سر مجرب است و قطور با دروج و دیجان کوهی
بالخاصیه قاطع رعاف است و همچنین اب نعناع و سرکین الاغ با کافور حکاکه
نافعست و همچنین مازو کشنیز تازه و کندر و صبر زرد و خون سیاوشان و شب یمانی
بلوط بفتیله کرده از بینی گذارند و همچنین ریختن و لطها سرکین خر و سفیده تخم مرغ
اغشته گذارند و هرگاه تمام را مانند غبار سایند در ماسوره و نی کرده بپاشند
نافع است یا انکه بتقریب انفتاح عروق و شراین است که در تحت دماغ است
و علامت ان بعقب صداع شدید و بعقب سرخی صورت و چشم و امدن خون
دفعه بینی نو ریختن نه چکیدن بشده و بیشتر این نوع صداع بعقب تب که مرض
کرم با بعقب ضربه بر سر و سقطه و تابع ان میشود اعراض فساد دماغ از سرسام و دوار
و سبات و سکته یا انکه بتقریب گزیدن عقرب یا مار دکست که نجات یابد ای از این
رعافها و چیزی که احتمال میرود حبس کند ادویه کادیاست مانند زنجار و زاج
شیح میگوید که این دواها باحتیاط کرده شود در بخر الانف بدبوی بینی یا انکه بتقریب
بواسیر الاقصیا انکه ابخار عفن زخمک است و علاج ان بعد از تنقیه خلط متعفن است
استنشاق بشراب ریحانی صرفست خوش رایحه و بدمند به بینی بعد کوفی سنبل الطیب
گل سرخ که سایید با شراب اغشته فتیله سازند یا بوی اندطوبه عفنه است و علاج ان
بعد از تنقیه کردن با بادج و حب هلیله غرغره کردنست بسکنجبین بزوری با کف شراب
خوشبوست که سنبل الطیب و عود و گل سرخ و میخک معطر ساخته باشند رض الانف
کوفته شدن بینی است و پهن شدن ان باید میلی در ان گذارند و بچسبانند بان صبر

بخر الانف

رض الانف

دمغات و اقاقیا و مرهم لعاب بارتنگ بر روی کاغذ و اگر غضروف شکسته باشد پس
سزاوار اینست که فصد کند از قیفال و حفظ کند مزاج دماغ را که گرم نشود پس بعد
ازان بکشایند بمیل مشهور بمفتاح الرحم و بکردانند دره و سوراخ بینی اقاقیا
و معاثر (؟) پس تسویه کند بدست عطاس حرکه حافیه است یعنی حافظه از دماغ است
از برای دفع خلط موذی که در دماغ حاصل شود یا انکه از موضع دیگر از اعضا
بمحاذ مرتقی شود و سبب ان یا امر خارجی است مثل غبار یا دخان یا ریح حاد یا برابر
با افتاب یا انکه از داخل است همچنانکه گفته است بقراط عطاس میباشد از برد
علاج هرگاه بسیار شد تبرید دماغ است و مجرها از غبار و دخان جفاف انف
ست ان حراره شدیده است یا انکه پیوسته شدیده است یا خلط لزج و خشک
شود و علاج ان تبرید است در نوع اول و تلیین خلط لزج بروغنها و لعابها
نطولات و نشوقات حکة الانف ادمی استنباط کند بعض اوقات در سردی هوا و گرم
ملذی و اشک ایدانا این حالت در چشم و بینی باشد که سوزش بهم رسد در بینی
از غیر استنشاق هوای سرد و سبب ان بخار حاره است لذا از برای اجتماع اخلاط
حریفه هرگاه خواهد که بیرون رود از منخرها این بخارات محلل شود در بینی و سوزانند
بینی را سوختن شدیده و علاج ان علاج باکول و مشروب در اصلاح و تبدیل
مزاجست و استفراغ این خلط نیز بحقنه لینه و قلوس خیارشنبر و لخلخه از صندلین و آب
کافور و آب کشنیز سبز و خوردن اطریفل که بکشنیز بغلطانند یا اطریفل کشنیزی مقاله هفتم

امراض لب و دهن و زبان — مقاله هفتم در امراض دهن و زبان ورم لسان بعض اوقات دموی است و علامت ان سرخی و براقی است
و وجع ممدد و تمدد و سیلان لعاب و علاج ان فصد قیفال است و تلیین طبیعت بحقنه لینه
و غرغره کردن بعصاره کاهو و آب کاسنی و عنب الثعلب و مرهم را از همین دواها تر کرده
بر زبان گذارند و صفراوی را علامت زردی زبان و شدت وجع و سوزش و بینایا باشد
که بثره بهم رسد زبان تمامی بادرم و علاج علاج دموی است تا با خر فصد ا حقنه
و بعض اوقات از خوردن افیون و علاج ان علاج سموم است در بطلان ذوق فساد

اوست بر تغیر گاهی بر طرف شود حس ذوق بمرتبه که تمیز نمیکند علیل میانه گرم و سرد
چه جای ترش و شیرین هرگاه کسی بحث کند که ترشی و شیرینی را ادراک از حس لمس
و گرمی و سردی از حس لمس است جوابش تامل کن و سبب ان حصول رطوبت در اعصاب
لینه که میاید بحس منبسط در زبان و سطح دهان و علاج ان تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا
و حب ایارج بعد از سقی ماء الاصول و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل اگر منع نکند
مانعی از حرارت مزاج و اما فساد ذوق بمرتبه متغیر شود که تمامی طعوم را تلخ یابد و همین
دلالت کند بر غلبه صفرا بر لسان و دهان و گاه هست که متغیر شود بحلاوت و دلالت
کند بر غلبه خون و بلغم شیرین و گاه هست که متغیر شود بحموضه و دلالت کند بر بلغم حامض
مالح و علاج نقص اخلاط است و غرغره بچیزیکه موافق باشد در ثقل لسان و تغیر کلام
این علت عارض میشود یا از تشنج استفراغی و علامت ان اینست که عارض میشود بعد
از حمیات حاره و زبان او خشک و فرو رفته است و علاج نیست از برای این علاج بجز
تلیین است با دهان مرطبه و لعابات مرطبه و شحوم مثل سه ادهان و مرغ ومیتواند شد که از
فالج باشد و علامت سلامتی حس و حرکات و علاج تنقیه بدن اولا و مالیدن زبان
بفلفل و نوشادر و خردل و عاقرقرحا و سعتر و بورق و نمک مالیدن یا بشرکه دماغ است
که عارض شود غیر مسبوق بماده و استرخای زبان و سیلان لعاب از دهان و عدم
قدرت و تکلم و علاج علاج فالج است یا دلوکات و غراغر یا انکه از تشنج حاصل شود
یعنی تمدد غلط و عسر حرکه و حرکه بغیر اراده و علاج ان تنقیه دماغ است بحبوب
ایارجات و غرغره بروغن شوبت و روغن بابونه و نطل قفا با آب گرم و تغریق زبان بروغن بادام
ندالو و گاهی حادث شود در تغیر در کلام بعقب سرسام و برسام از برای اندفاع فضل
از دماغ باعصاب و این نوع هرگاه مزمن شد علاج ندارد و هرگاه مزمن نباشد منتفع میشود
از مالیدن زبان بچیزیکه لعاب داشته باشد مثل ملح اندرانی و نوشادر و امثال ان
و گاه هست از قصر رباط چنانکه قطع اوست یعنی رباط و گاه هست از ورم صلب است
که بسته شد است و علاج تلیین مالعیه است و شحوم و روغنها و انچه بعقب ضربه ماسکه

عظم اللسان

باشد علاج ندارد عظم اللسان گاهی بزرگ میشود زبان بمرتبه که در دهان جا نمیشود
ابوزاد لاع اللسان و این از جنس تشنج ریحی است علاج آن هرگاه از حرارت باشد فصد است
پس مالیدن قاقا و توشی ترنج و انار ترش و اگر از استسقا باشد [illegible] قی کردن پس
مالیدن نمک و سرکه و زنجبیل با نوشادر با سرکه

ضفدع

ضفدع است بوزن جعفران غده سلعه ایست
زیر زبان شبیه بوزغ که قریب [illegible] باشد و در آن عروق چند است که مشابهت بضفدع رسانند و علاج
آن فصد قیفالات و اسهال بحقنه لین و حاده بتدریج و در مقام تجربه باید مداوی
مقطع مثل صعتر و زوفا و ملح با پوست انار پس ادویه اکال مانند نوشادر و زاج محرق و [illegible]
و اصل السوس و مر با سرکه پس هرگاه صحت یافت فیها المرام والا شق کرده غده برآورند بعد ازآن
خواطر جمع شوند از نبودن [illegible] تحت با اطراف آن

شقاق اللسان

شقاق اللسان این علتیست که ظاهر میشود
از یبس مزاج دماغ و می بیند شقوق [illegible] مرتبه که مانع اکل و خوابیدن [illegible]
میشود و متغیر میشود از خوردن خبز ترش و شور و علاج آن اخذ بزر قطونا است از برای
ترطیب و بچسبد با سکر قلیل در دهان و آشامیدن ماء الشعیر و غذا دادن [illegible]
و مالیدن روغن که از تخم خیار [illegible] باشند و بالجمله [illegible] که روغن بکار نکند گاه
هست که شقاق از بخارات اخلاط محرقه در معده و دلالت کند بر آن [illegible] حامض و
طعم دهان بطعم اخلاط که در معده بهم رسیده باشد و بر آمدن الخلط اتفاقا بقی و علاج
آن تنقیه معده است بقی کردن و ایارج [illegible] و خوردن و نگاه داشتن سپستان در دهان
نافع است

حرقة اللسان

حرقة اللسان سببش حرارت معده است یا حرارت دماغ با تناول اشیاء
حاره تند مالح یا تلخ یا خلطی که منصب میشود بر آن و علاج آن اینست که بگیرد در دهان عصاره
خرفه و کشنیز سبز و لعاب اسفغول و لب خیار و مغز خیار چنبر و بادام شیرین و مغز دانه کدو و
[illegible] و اخراج خلط حاد بغرغره

حكة اللسان

حكة اللسان سببش انصباب اخلاط محرقه لذاعه بزبان
سویا از معده یا از بدن تمام و علامت اینست که زبان سرخ شود و ممکن نیست که خارش
نماید از دندان و راحت بهم رساند از آب گرم و علاج آن تنقیه بدن است و مضمضه با آب گرم
و شیر با قلیل شکر پس سرکه و روغن گل سرخ و مالیدن زبان بهلیله اصفر و مضغ آن در

تقشر زبان

دهان در تقشر زبان و سقف حلق و [illegible] یعنی دو طرف دهان و همچنین گوشت
میان دندان سببش بخارات حاره است لذاع عفونیه که بالا میرود از بدن یا از اعضا
و علامت آن هرگاه حل کند یا بمالد محرقه پوست بیندازد شبیه بپوست پیاز سفید
رنگ [illegible] احساس کند و آن علاج فصد قیفال است و استفراغ بمطبوخ
هلیلجات و مضمضه کردن با سرکه که جوشانیده باشند در آن مورد و گلنار
و گل سرخ

بثور اللسان

بثور اللسان سببش خون حاد است که مخلوط میشود با صفرا و وجع
آن شدید است بمرتبه که منع کند از مضغ و علاج آن فصد و استفراغ بمطبوخ هلیلج
و مضمضه در ابتدا با سرکه که جوشانیده باشند گل سرخ و عصاره الراعی و ورق عنب الثعلب
و ورق کاسنی کشنیز سبز و عدس و بیخ کاسنی

قلاع

قلاع قرحه ایست که بهم رسد در طبقه
خارج از جلد دهان و زبان با انتشار و اتساع و آن قلاع یا دموی است و علاج
و علامت آن حرقت و تشویش موضع در دهان و علاج فصد قیفال است و بعد از آن
اماله و جذب آن از موضع الم فصد آن عروق تحت ذقن و چهار رگ بعد از آن اسهال
بحب هلیله و شاهتره [illegible] با خشک با ملوس خیار شنبر و آب برگ کاسنی و روغن بادام
و مضمضه کردن بآب سماق و سرکه که جوشانیده باشند در آن ادویه مذکوره و نگاه داشتن
در دهان گل سرخ و سماق و کشنیز سبز و گلنار و طباشیر و عدس و کافور و اگر بوده کریه الرایحه
مضمضه کردن و نوشادر و نمک و تخم شویت و هرگاه رطوبی باشد و از رطوبات مالحه
بهم رسیده باشد علامت آن اینست که سفید باشد و قلیل الوجع شبیه بورم سست
و علاج آن اسهال بحب صبر و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و مضمضه با سرکه جوشانیده باشند
در آن مامیران و هلیلج و عاقرقرحا و از سودا میباشد و علامت سواد زبان و علاج آن
اسهال بمطبوخ افتیمون و طلا کنند بعفص و ساق گاو پس بعد از آن خاییدن حنا نافع است
مکرر و مضمضه کند بعد از آن بسرکه که جوشانیده باشند در آن ادویه قابضه بارده مثل مازو
و پوست انار و گلنار و سماق و کشنیز خشک

آکله

اکله در دهان این علت صورت انقروح است

غیر انکه میخورد و بنزله میشود قوجه در اندك زمان مواضع بسیار از دهن ورا بجهت
ان کویه باشد بسبب عفونت و سبب ان خلط عفن باشد لذاع اکال که کوشت میان
دندان را وازدی بر طرف کند و عمومیت نیز قبول ان ماده بزودی کند از برای ضعفش
وعلاج ان فصد قیفال است پس فلوس خیار شنبر پوست هلیله افتیمون بنفشه شاهتره
خشك اب کاسنی شیرخشت روغن بادام واکر طبیعت مجیب باشد والا حقنه را
در ابتدا بعد از ان فلوس مشروب بدهند و مضمضه کردن بسماق و سرکه و مرزنجوش
ما ما بسید خوردن ان ماده بعد از ان فصد چهار رك یا حجامت نیز دقیق بارز بود حسب
دفلوس را مکرر دادن تا اخلاط جمع شود از کل پس معالجه کنند بفلافیون و صفت
سورنجان پوست انار ترش و شیرین عفص کلنار شب یمانی کاغذ مصری سوخته
عاقرقرحا سماق ملح هندی نوشادر کوفته معجون سازند سرکه تخم مورد معجون
سازند سرکه تخم مورد و قرص کنند و خشك کنند در موضع حاجت بکار برند
کثرت لعاب و سیلان اندهان در خواب میباشد از حرارت و رطوبت و علامت
ان اینست که بسیار میشود در حلای معده و تقلیل غذا و علاج فصد باسلیق
واستعمال ربوب قابضه مثل رب سیب و رب غوره و ~~رب غوره~~ و رب
انار و میوه های بارد مثل سیب و کویج و به ترش و مضمضه کردن بسماق و سماق
و عدس و اطراف مورد و کل سرخ و توت و کلنار و خوردن هندبای تازه بات
نیمکوفته وکاه هست که از رطوبت بهم رسد و علاج ان قی است بطبیخ
شوبت و تخم توب و اصل السوس و اخذ اطریفل صغیر و جوارشات حاره مثل
نکوله و فوتجی و اخذ سویق حنطه یا جیری از خردل و تجرع مری و کوسنکه
و جاییدن کندر و مصطکی بجر بو وزن فرستی بد بوی دهان است و سبب
ان حرارت غریبه است در معده و علامت ان اینست که سبك میشود در دی

کثرت لعاب و سیلان ان از دهان در خواب

بجر

تناول غذا و بسیار است که سیاه میشود بن دندان و علاج ان اینست که بیاشامد
اب زرد الوی خشك را در صبح و سویق باشکر یا بجف و خیار و الو و هندوانه
و شفتالو و مبادرت کند در اول صباح با کل وکاه هست بتقریب بلغم عفن
نم معده دهان بجر بهم رساند و علامت ان اینست که ساکن نمیشود با کل
و شستن دهان فایده کامل و علاج ان تنقیه معده است بقی کردن بعد
از اکل ماهی مشور و ترب و لوبیای پخته و شوبت و اسهال بایارج فیقرا و حب صبر
و خوردن زنجبیل پرورده و مداومت کردن با طریفل صغیر و کلقند و سکنجبین
منقع و بعضی اوقات سبب فساد کوشت میان دندان است و تعفن ان
علامت ان اینست که هرکاه مضمضه کند صاحب ان باشیاء حامضه و ما لحه
قطع نمیشود بجر با مضمضه کردن بسرکه که جوشانیده باشند مورد و کلنار و عصیر
انکور و امساك حب المسك معمول از قرنفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا کل سرخ صندل
هلیله طباشیر کافور عنبر باب بر حب سازند بعد از کوفتن و سحق در دهان نکاه دارند
وکاه هست بعلاوه فساد عمور ولثه خون جوش تفرا است و زیاد شده است
و علامت خون امدن تفرا است و زیاد شده است و علامت خون امدن لثه است
مکرر و علاج فصد قیفال و اسهال بطبیخ هلیله است و مضمضه کردن بسرکه
و دادن اشیاء قابضه که مذکور شده مکرر و هرکاه در لثه عفونت باشد علاج علاج
اکله است وکاه هست بجر از تاکل اسنان و تعفن دندان است قطع کل و قلع فاسد
و پاك کردن متاکل باهن و سوهان و نظیف کند انچه باقی ماند بسنون از زبد البحر
خاکستر صندل و سنون از مورد و مازو و ایل سعد کوفی مصطکی کل سرخ در
خنك د بعد در چند بهم رسد علاج ان فصد قیفال استفراغ بهلیله و شاهتره
سبز و فلوس خیار شنبر شیرخشت بنفشه روغن بادام دفعات متعدده و مضمضه
کردن بسرکه جوشانیده دان کلنار و مرد سع عنب الثعلب وضع و ذرو قابض
مثل طباشیر کل سرخ تخم خرفه نشاسته کتیرا صمغ عربی دقیق عدس با کافور بیاض لب

وعلاج تنقیه بیاشامد

فساد عمور ولثه

بیاض کبر

وتقشّر لب عارض میشود از فساد خون یا رطوبة علاج اسهال است بطبیخ شاهتره
بنفشه افتیمون گل سرخ تخم کاسنی جوشانیده ترنجبین شیرخشت فلوس اب
لبلاب هندبا روغن بادام واحتراز از هریسه واش خمیر وعدس وکشک وسرکه
سماق ومسح کند بروغن ناردین وخیری یاسمین وروغن بیدانجیر ومغز زردی
مالیدن ناف وحلقه بالذ برای تقشّر لب نافع است بهمین روغنهای مذکور
اختلاج شفه گاهی شفه بشرکت معده اختلاج بهم رساند وعلامت ان غثیان
وفواق واین اختلاج دلالت کند بر قی کردن وگاه هست که مختلج شود بشرکت
بمشارکت عصب وگاهی مختلج از برای امتلای عروق ودناقی از خون وعلامت ان
غلبه خون است وعلاج فصد قیفال است وتقلیل غذا وتفتیح مسام وعلاج شخصی که
این علت بسیار باشد مولودی یا طفل ممکن است اصلاح او در طفولیت وگاه هست
تشنج امتلائی وعلاج تشنج امتلا است شفه گاهی حادث میشود در لب مایل غلظ
وشقاق در وسط لب از برای غلبه یبس ومی نامند بواسیر شفه وگاه هست در لب
مابین مثل توثه بهم رسد سیاه شبیه بدانه توت سیاه ووجع ندارد علاج
فصد قیفال است بعد ازان چهار رگ واسهال بطبیخ افتیمون ویاکی زدن لب بتیغ
فولاد ومالیدن سرکه بر لب نافع باشد وضماد کند بعد ازان بابونه اکلیل خطمی یا مطبوخ
ان ودرده تخم مرغ وپیه مرغ ومرهم انخبث الحدید مرداسنج اسفیداج زعفران
شب شمع روغن بادام وهرگاه طول بهم رساند بواسیر شفه باید شق کند از طول و مجمع
وبعد ازان خیاطه ذرور کند بگل سرخ دم الاخوین ومعالجه نتیجه ادام شفتین علاج
ان فصد است واستفراغ خلط غالب وطلای ان بمحضض مکی بابونه وجوع عصاره
عنب الثعلب با گلاب شود وقروح شفه علاج ان فصد قیفال است واسهال بمطبوخ
هلیله وعلاج ان گذاردن مرهم سفیداب ومرداسنج نوعا زوی کوفته با موم وروغن
دردا مواضع دندان است ولثه ووجع اسنان اجماع کرده اند متقدمین بر انکه دندان

حس ندارد وعضویکه حس ندارد ادراک بالم نکند وگفته است جالینوس که بلکه حس ندارد و
مختلج میشود همچنانکه مختلج میشود لب وخدد بهم رساند مثل سایر اعضا وگاه هست وجع
از حرارتست وعلامت استراحت باشیاء بارده وعلاج فصد قیفال وحجامت وفصد چهار رگ
واسهال بمطبوخ هلیله زرد بنفشه عنب الثعلب شاهتره خشک جوشانیده فلوس
خیار شنبر شیرخشت تمر هندی روغن بادام اب برگ کاسنی کروز دو میان
چهار دفعه با یکدیگر دفعه بیاشامد وغذا شوربای خرفه اسفناج وشب ترکیه چلاو
ومضمضه کردن بسرکه وبرگ بید وعنب الثعلب در دهان وقلیل کافور هرگاه در
مضمضه داخل نمایند بهتر است از برای تسکین وجع وهرگاه قلیل تریاک داخل کند
نافع است وهرگاه از برودت باشد علاج تریاق اربعه وفلونیاست وکماد کردن
بصورت نمک وجاورس وخرقه گرم کرده کردن شدید وگذاردن گاه هست
بشرکت معده است که در امتلای معده وجع بهم رسد وعلاج ایارج خوردن وقی
کردنست وگاهی وجع دندان بتقریب شکستن دندانست وگاه هست وجع از برای
کرم است که در دندان بهم رسد وسوراخ کند دندانرا وتفرق اتصال بهم رسد وجع
بهم رساند علاج ان اینست که بخور دهند به تخم تره وبنج وپیاز کوفته وخمیر کرده
بخور دهد کند شراب وداد وگاه دارند که بهما ساقط شود ضرس خلل وبعضی است که
عارض دندان شود یا بسیار خارج از خاییدن اشیاء حامضه وقابضه وعفص
یا انکه از داخل بسبب بلغم ترش یا سودا که چسبیده است بلغم معده وایذا کند وعلاج
ان چیزیست که کم کند یا انکه زایل شود وانچه کمکی کم میکند مثل صعتر ونمک و
بادروج وعسل واما انچه خشونت بهم رسانیده باشد همین است دوا اگر
ملاست بهم رسانیده باشد تو مزاینت که خرفه وموم وروغن بادام شیرین عنابند و
انچه سبب از داخل باشد علاج ان اینست که اطریفلات وایارجات مواظبت نماید
درتاکل دندان وتغیبت انست وعلاج تنقیه دماغست با جاریقل وایارج فیقرا در حفرات
بر وزن قفل تغیر رنگ دندان است بسیاهی یا زردی بمرتبه که شبیه بحرف شود

اکر کویا بهم نشسته شده است وسبب بخارات غلیظه است وعلاج ان تنقیه دماغست
بحب ایارج واطریفل ومضمضه کردن بعد تقشیر جو وعنب الثعلب چند دفعه تنها
مضمضه کرده باشد وطبیخ سیاه بشود مضمضه ها را بعلاوه روغن کل سرخ
کبر وافسنتین وافتیمون ومصطکی واشنه نمایند وانچه برنک کچ شده کویا مرده است
دیکر بحال اول محال است که بیاید از کثرت استحجار خلط وباد نجانی وهمچنین را مضمضه
که بجوشانیده دران حنظله را که دران دانه نباشد مضمضه نمایند زیرا که دانه حنظل سم است
سم است ومهلک است تحرک اسنان وسقوط ان یا بتقریب سوراخ شدن او
از کرم یا بتقریب وسعت محل که از برای اطفال است که ابتدا در محل خود از کثرت رطوبت
زیاد قرار کیرد وبعد از ان که رطوبت ان کم شد متحرک شود بیفتد زیرا که قوت طبیعت
او را دفع کند ومکانها سازد وعوض او را منهج اصوب ومکان ان وسیعت
در این دفعه ثانی دندان عریض تر بروید که اقوی باشد در مضغ وکرما بسبب
نقصان دندان است ویبس ولاغری ان همچنانکه عارض میشود از برای مشایخ
ولا علاج لهما واما انچه عارض میشود از برای ناقهین عدم غذا وجماعتیکه کو
بسیار خورده اند که علامت هزال بدن است وغور عین وعلاج منع کردن از اغذیه
مجففه وترطیب بدن خصوصا ترطیب دماغ پس تقویه کنند انرا بکل سرخ وطباشیر
وعدس وسک وکزمازج وامثال ان وکاهی تعلق میکرد بدندان رطوبة رقیقه
سست کند که سلکوده است وعلاج ان علاج فالج ومضمضه کردن عاقرقرحا
وپوست بیخ کبر وسعد کوفی وشب یمانی کل سرخ سنبل الطیب وکاه هست
بتقریب نقصان کوشت لثه است که کوشت اندران جدا شود دندان بیفتد
وعلاج ادرام لثه است از فصد واسهال وکذاردن ادویه قابضه دران وخوردن غذاها
سماق دار وکردشک دادن دارد که اینها نافع است ومهاجوت ارحلادی وکوشتها
وکذا بدن کند وزراوند ودم الاخوین وارد کرسنه وکاه هست از عفونت لثه

وعلاج ان فلغمون وکاه هست که متحرک شود از ضربه یا سقطه وعلاج استعمال قوابض است
ومن برای تحرک دندان ضربه یا افتادن چیزیکه عدیل ندارد بشرط انکه از حرکت پاک کند مومیا را
اب کرده بپای دندان متحرک بچسپانند دو سه روز بمرتبه قایم کند که حرکت نکند ودندان
متحرک را هر کاه بسلسله از طلا ونقره ببندند بدندانهای اطراف محکم شود وکاه هست دندان زیاد
پس هر کاه بان زیادتی وجع داشته باشد معلوم است که از اخلاط کرم است واکر بدون وجع
بوده باشد از رطوبی است وعلاج حاره فصد قیفال واستفراغ بدن با طریفلات وحقنه
لینه وانشامیدن ماء الشعیر با خشخاش ومضمضه کردن باب سماق وکلاب ومالیدن صندل
واب کشنیز سبز وسرکه وجوز السرو وکزمازج واکر از رطوبی باشد با طریفلات وایارجات
وحبوب هلیله وخاییدن سعد ومصطکی ومالیدن سک باب سداب بانیسون یا بادیان
کرده وکاهی میشود زیاد دندان طولا وعلاج سوهان کردن انست ببرد تا انکه مستوی
شود خارش دندان پس علت عارض خارش بهم رسد از انشامیدن آبهای مختلف مثل اب شوربا
وکبریتی وکاهی از اطعمه تند وعلاج ان تنقیه بدن است ودماغ از خلط ردی بمطبوخ
افتیمون وحب ایارج ومضمضه بسکنجبین منعنع وسرکه مطبوخ بیخ حماض مو اللسان یعنی
حرکت دادن دندان در خواب واین از ضعف عضله است که در فکین می نامند مثل تشنج
وبیشتر عارض میشود از برای صبیان وبرطرف میشود هر کاه بسن بلوغ وعلاج ان تنقیه
سر است با یارجات وروغن مالیدن بروغنهای خوشبو که دران قبض باشد اسنان تولد
دندان سزاوار اینست که بمالند کره کوسفند وروغن دلویه مرغ ومغزها ودماغها وتوطئه اشتداد
ووجع از عنب الثعلب با روغن کل سرخ طلا نمایند دفتن اب دندان ممکن نیست که اب سرد ماکول
بدهان نکاه دارد وتفع دارد دندان حب الغار وشب یمانی وزراوند طویل وکاد بزره
تخم مرغ وطحال بریان کرده وکاه از کثرت حرارت بهم رسد وعلاج ان روغن کل سرخ که دران
کافور وصندل باشد ومضغ برک خرفه اورام لثه یا حاره است بیشتر وعلامت وجع
وضربان است وعلاج قیفال وبعد چهار رک واسهال بمطبوخ فواکه وهلیله اصفر
وشاهترج ومضمضه ببقلات مثل عدس وکشنیز خشک کلنار مورد وصندل
سرخ وفوفل وسماق وعصاره خرفه وعنب الثعلب وبارتنک وکاه هست ورم صفراوی است
بمرتبه که حمرة ورم صفراویست بهم رسد وعلامت وجع شدید است وحرقة وورم

کند
قلیلی و هرگاه دست بمالند بو در غایب شود خون از موضع پس پس هرگاه دست بو بند اد عود
از برای رقت صفرا و ساکن میشود نزد نگاه داشتن چیز سرد در دهان و علاج فصد قیفال است
واستفراغ بمسهل از بنفشه گل گاوزبان نیلوفر عنب الثعلب پوست هلیله و سپستان جوشانیده
فلوس خیار شنبر شیرخشت ترنجبین تمر هندی شاهتره تو... فعان متعلده و فصد
چهار رگ وزلو انداختن و مضمضه کردن از سرکه جوشانیده در آن مورد و عنب الثعلب لثه و ...
سبب آن ضعف ماسکه است و علاج آن سنونات قابضه است که مقوی عضو باشد
مانند آس و عدس سوده طباشیر سماق قرظ مازو و پاشند بآن شب محرق را که الفاظ
آن تبرکه کرده باشند مازو برابر آن نمک و نصف آن زاج سرخ با خاکستر طرح که طرح
نوعی از ماهی است بقدر شبری و صید میکنند از بحر و از جلش و شور کرده و خشک
بولایات می آورند و مزاج آن گرم و خشک است مانند آن ورق گل سرخ خشک قروح
لثه و نواصیر لثه و ناسور عبارت است از قرحه عفنه اما قروح علاج آن علاج قلاع است که
مذکور شد و آنچه متعفن شود علاج آن علاج آکله است و همچنین علاج نواصیر و گاه است
محتاج بکی شود نقصان لحم لثه و استرخای لحم لثه و گذشت معالجات در تحرک اسنان

ادویه لسان و لب و دندان

اما ادویه مفرده که نفع دارد در امراض لثه و لب و دندان بدین تفصیل است و مخصوص همین
امراض لسان ادویه بعقب امله هرگاه نسخه دیگر نقل شود باید مقدم داشت بر امراض اهلیلج گرم
و خشک است در درجه دوم در دوران نافع است هرگاه سحق شود در آکله و چنانچه سحق نمایند و
با عسل آمیخته طلا شود که متقرح و متعفن باشد نافع است و وجع دندان را نافع است اترج
ترنج است پوست آن مضغ آن زایل کند بخر را و نیکو کند بوی دهان را و طبیخ آن نفع دارد
وجع دندان را مضمضه اشنان گرم است در سیم پاک کند دندان را و بسیار باشد دندان
ضرر کند و مصلح آن تحلیل کند است پس بعقب روغن بنفشه و مضغ آن زایل کند بوی طرف کند
کندی دندان را اصل لکر گرم و خشک است نفع دهد وجع دندان را بادرنجبویه بسیار
خوردن آن زایل کند ماداورد گرم و خشک است نفع دارد وجع دندان را مضمضه بادروج
گرم است در اول گفته اند هرگاه مضغ کند در وقت تحویل شمس بحمل عارض نمیشود
از برای مضغ آن وجع دندان را در انسان بودی سرد و خشک است در درجه دوم خاکستر او

نافع است آکله را اگر بهم بسایند در دهان ذرور بزر قطونا سرد و تر است در دوم
نفع دارد خشونت دهان را و نفع دارد شقوق دهان و شقوق لب را ابو اتزدالموز
خشک است قابض است قوی کند لثه را و نفع کند قلاع را هرگاه بکوبند و نگاه
دارند در دهان بزر الکوثات گرم و خشک است بخور کند با قطران بدندانیکه کرم
داشته باشد میکشد کرم را می اندازد بستان افروز عصاره او نیکوست و گرم
کرد دهانت بسباسه گرم و خشک است نیکو کند بوی دهان را بقلة الحمقا مضغ آن
زایل کند کندی دندان را بتنهایی و با دارو مطبوخ خربزه است خوردن خربزه ناشتا
زایل کند بخر را بلوط نفع دارد قلاع را و قروح را هرگاه بسوزانند و بپاشند بلیلج
سرد و خشک است هرگاه استعمال کنند در ناشتا باشکر سقوط را نفع دارد سیلان
لعاب را تنبج سرد و خشک است در سیم عصاره آن نفع دارد وجع دندان را هرگاه
مضمضه کند از آن بسیار خوردن آن مورث میشود ورم زبان را و معالجه کرده اند
از برای کسیکه بسیار خورده است بقی کردن باب گرم و روغن و عسل پس باشامند
لبن دوشیده تازه و برق مرغ و به تنبول پان است مستعمل جمیع اهل هند است
مضغ ورق آن نفع دارد و باصلاح می آورد دهان را و تقویت کند عموما یعنی گوشت
میان دندان را سرخ نگاه میدارد مدت طویله توت شامی سرد و خشک است
منع دارد اورام دهان را ثلج بارد است بالطبع خشک است بالعرض با آن تسکین دهد
وجع دندان را که از حرارت باشد جاوشیر گرم و خشک است در سیم نفع دارد تاکل دندان
هرگاه پر کند بموضع متاکل جاوه سی کماد آن بصورت نفع دارد وجع دندان را جوز گرم
در سیم خشک است و رب جوز که از آب کودکان سبز و عسل باد رب انگور ترتیب دهند
بشوید دهان را و چون بن دندان و اورام سستی یابد بعد یل است حشف در آن رطوبت
فضله است کثرة اکل آن مضر است محرورین را و بجوشانید زبان و دهان را و حلق را و مصلح
آن سکنجبین است و خشخاش با بادرو گفته جوز ضرر دارد صلاحیت ندارد خوردن
و مصلح آن روغن بنفشه است جو نیز جو الطیب است گرم است در سیم نیکو کند

بوی دهان را واجبة الخضر روغن ان نفع دارد شقوق دهن را نیم گرم حسک سرد است

با اعتدال خشکست در اول نفع دارد قروح عفنه لثه را حب الملوک هواست هرگاه گرم کند

بکذارد بر دندان وجع دار ساکن کند وجع او را حضض معتدلست در حرارت و برودت

خشکست در دوم نفع دارد قلاع را حلتیت پر کند آن دندان متاکله را نافع است

حمض گرم و تراست خیسانیدن ان نفع دارد وجع دندان را و اوجاع لثه را هرگاه

مضمضه کند بان حنا نفع دارد قروح دهان را حیات الموتی قطران است نفع

دارد قروح دندان متاکله را خردل سایده ان بر دندان کند وجع دندان دائمی

مسکن وجع اوست خزف جبسی نیساید بجانب بد ندان سفید کند دندان را و جلا دهد

دندان را و مجربست خس سرد و تراست حکایت کرده است جالینوس انکه مردی ورم کرد

زبان ان تا انکه تنگ شد زبان بر دهان پس بخواب دید که عصاره کاهو را در دهان

گرفته است پس چنان کرد و چاق شد باذن خدا خل سرکه است مضمضه از ان نفع دارد

حرکت اسنان را خصوصا با شب یمانی خمر شراب است اکثار او مورث شود بخر را

خولنجان نیکو بر داند نکهت را خوخ خوردن ان برگ سنگی زایل کند بخر را خیار خوردن

ان ناشتا زایل کند بخر را و همچنین احداث از حرارت را دار شیشعان گرم است در اول

خشکست در دوم طبیخ ان نافعست قلاع را و حفظ دندان را در دی الجبل طلای ان

بر ناف اسان کند سهولت بر امدن دندان را ذهب طلاست معتدل لطیف نگاه

داشتن بان در دهان زایل کند بخر را رمان انار ترش قشر ده پیه و او غرغره کردن نفع دارد

سقوط لهات را زاج گرم و خشکست در سیم نفع دارد تاکل دندان را زبد گرم و تر است

در اول و رطوبت او بیشتر است نفع دارد شقوق شفتین را و اعلاء دهان را و بحر و تکلا

و اسان کند بنات دندان را هرگاه مالیده شود بر ان گوشت میان دندانها زجاج

سوخته ان گرم در اول و در دوم جلا میدهد دندانها را زنباد گرم و خشکست

قطع میکند دلیجه سیر و پیاز را شراب را هرگاه دارند در دهان زنجبیل معتدلست

در حرارت بعضی معتدل و بعضی مصنوعی است منع کند تاکل دندان را ساذج

ان ورق است گرم و خشکست در سیم نیکو میکند نکهت را هرگاه بگیرد تحت لسان

سپستان نگاه داشتن ان در دهان نفع دارد شقوق زبان را سداب گرم و خشکست

در دوم و سیم خاییدن ان بیرد رایحه سیر و پیاز را و تره را سعد بیخ است گرم و خشکست

در سیم نفع دارد وجع لثه را و عفونت را سلخ الحیه هرگاه بجوشانند با سرکه و مضمضه کنند

بان نفع دهد درد دندان را سلیخه چوب است گرم و خشکست هرگاه طلا کنند با عسل

بر لثه رخوتی کند سماق نفع دارد قلاع را مضمضه سنبل الطیب گرم است در اول خشکست

در دوم نیکو کند نکهت را و نفع دارد قلاع را مضمضه ستاروس منغیست مثل کهربا گرم

و خشکست نفع میکند که نظیر ندارد در تسکین اوجاع دندان سنباذج جلا دهد

دندان را از چرک جلا بر عجیب شبرم کیاهیست بنوعیست دارد شیر دار گرم و خشکست

در چهارم و ان معین از برای کندن دندان است شب یمانی سرد و خشکست

طبیخ ان نفع دارد دندان را مضمضه شحم الحنظل نفع دارد وجع دندان را هرگاه الطبخ کنی

و بگذاری به بینی و بگذاری بر دندان وجعه شعر سوخته ان هرگاه بسایند با عسل و برت

امیخته بگذارند بقلاع عارض از برای دهان صبیان نفع دارد نفع بین شکاعی گیاه ان

گرم و خشک در سیم هرگاه بگذارند در تحت ساده و یعنی با لثه اطفال نفع دارد

لعاب دهان ایشان صدف خشک محرقان جلا میدهد دندانها را صعتر گرم و خشکست در

در سیم نفع دهد بر وجع دندانها جاییکه صفرة البیض ضماد کردن او متواترا نفع دارد

ذهاب اب دندان را صمغ الزیتون گرم و خشکست هرگاه بچسپانند بر دندان

کند قلع انرا ضفدع ساقط کند دندانرا بمرتبه که دندان حیوانات هم میاندازد هرگاه

در وقت چریدن دندان حیوانی از بهایم برخورد بضفدع طباشیر سرد است

در دوم خشکست در سیم نفع دارد قلاع را دندانها را طوفا طبیخ ورق ان با سداب

نفع دارد وجع دندانها را مضمضة طرخون دندانرا نقوع محمد دراست هرگاه مضغ کند

نفع دارد قلاع را و ضع کند پیش از شرب ادویه کریهة الطعم و نفع دارد قلاع را و مضغ

ذنوبا طراثیث جمع طرثوث است سرد و خشکست طبیخ ان منع کند سیلان خون از لثه مضمضه
طین ارمنی نفع دارد قلاع را و ذرور اعروق الصفر زرد چوبه است گرم و خشکست در سیم مضغ
ان نفع دارد وجع دندانها را عسل النحل حفظ کند صحت دندانها را و سفید کند دندانها را و جلا دهد
عظام تعلیق استخوان میت بر ضرس یعنی وجع دار ساکن کند وجع دندان را و ناب یعنی دندان
سگ را اگر بیاویزند بر دندان بیرون می اید دندان بدون وجع و تعب عفص مازو است
ساییده ان نفع دارد قلاع صبیان را و زایل کند وجع لهات را اگر بکذارند بر لهاة عقیق
هرزنگ کم باشد بسایند و بمالند بر دندان میبرد چرک دندانها را و سیاهی دندانها و سفید
کند و محرق انرا ساییده بپای دندان متحرک بپاشند دندانها را محکم سازد و ثابت کند
عود گرم و خشکست نیکو کند بوی دهان را خاییدن ماء موش است گفته است
شیخ موش بریان را هرگاه خورد نفع دارد کثرت بزاق و لصاق را و لعاب و سیلان را
پس یافته ام نافع خصوصا در صبیان تجل ترب است مضغ ان و اکل ان زایل کند رایحه سیر را
عجربا قشا خیار است بهد کوپرا د قطعه بر لب پسن ودم ان را و شقاق ان را نافع است
قرن الایل المحرق سوخته ان جلا دهد دندان و لثه را و تقویت کند قرنفل ثمر درخت هند
گرم و خشکست در سیم نیکو کند نکهت و خوشبو کند قشر الاترج گرم و خشکست
هرگاه مضغ کند ازاله رایحه سیر را قلقطار قلقندیس قلقنت اینها اصناف زاجست
گرم و خشکست نفع دارد اورام لثه را و منع کند نزف را قیر نفع دارد وجع اسنان را
لطوخا کافور سرد و خشکست در سیم نفع دارد قلاع انفا بلعاد هرگاه پارچه از ان
گذارند بر دندان جیب تسکین دهد وجع اکبر هرگاه پخته و مضمضه کند از ان ساکن
وجع دندان را و هرگاه مضغ کند به لثهای نفع دهد بزر کبابه ثمره است گرم و خشکست
نیکو است قروح عفته را که در لثه است و قلاع عفنه را هرگاه نگاه دارد در دهان پاک
کند صوت را گوش نیکو کند نکهت را اگر نارنج ان ثمره سرد است و خشک در اول سیم

غرغره بتل الحوارت نفع دارد امراض حلق را ثوم سیر است تصفیه کند حلق را مطبوخا و پرون
می اورد زلو را از حلق جاوشیر نفع دارد سعال البلغمی را جوز بر طبرجو دان عصاره او
وافضل دوای اورام حلق است حب القرع تخم کدو نفع دارد سعال را حبه الخضرا این
تخم سو راست نفع دارد سرفه که از حرارت و یبس بوده باشد و منع کند نفث الدم را
و ان نافع است سعال را حب السفرجل نفع دارد خشونة حلق را و قصبه ریه را
حوف هرگاه سحق کند باب گرم قی اورد پس انچه بگلو بچسبید برآورد حضض بکر
نفع دارد نزف و نفث الدم را و سعال را حلتیت هرگاه بجسانند در اب و غرغره
کند تصفیه کند حلق را در مکان خرو الکلب الابیض فضله سگ سفید که
خشک باشد بسایند و غرغره کند بان ماء العسل و یا انکه در اب خوانیق
صعبه دوا است باذن خدا خشخاش سفید سرد و تر است در دوم نفع دارد
سعال گرم و نزله را و نفث الدم را خطاف خاکستر پرستوک بتحلیل میبرد خناق را
هرگاه بیاشامد از ان نصف مثقال خوشراب است شرب او دزناشتا حدت
خناق کند والتهاب و اضطراب و اوجاع گلو و مداوا بفصد باید کرد خیار شنبر
فلوس خیار شنبر است معتدل رطب است هرگاه غرغره کند از ان با اب گشنیز
سبز و لعاب بهدانه نفع دارد خوانیق را و رماد خاکستر خرچنگ نفع دارد نفث
الدم را و دمیکه نفث الدم دارد نفرد با خود نگاه دارد بمرتبه که بدن بچسباند
و هرگاه بسینه چسبیده شود دفع نفث الدم کند سوس انجبار ابرای خاصیه عظیم
اخراج علق صمغ عربی ان معتدلست بتلین کند وجع حلق را و صاف کند او را
و نفع دارد خشونت حلق را و قصبه ریه را و تلین کند سعال را صمغ اللوز
گرم و تر است نفع دارد وجع حلق را و سرفه را هلک البطم نفع دارد سعال رطوبت
غبیرا سنجد است نفع دارد سرفه یا بسرا قایند سکراست نفع دارد سعال را
و حلق را فستق پسته است نفع دارد سعال بلغمی را قشر الجوز الاخضر هرگاه

طبخ داده غرغره نمایند نفع دارد خوانیق رطوبی را و بلغمی اکر یافت شود قصب الزریره کو مرو خشکست

در سیم مجوزان امراض حلق را نافع و نفع دارد سرفه را قنطوریون کرم است در سیم نفع دهد

نفث الدم اکابه مرکب القوی است تصفیه حلق کند کثیرا معتدلست نفع دارد

سرفه را خشونة حلق را و سینه را و قروح ریه را کز بره کشیز است عصاره ان نفع دارد

وجع حلق را کهربا نفع دارد نفث الدم را و توقف الدم را شربت ان نیم مثقال است و

مصلح ان بوم فارسی است لبن الاتن نفع دارد نفث الدم را و نیکوست سعال اللبن اللعم

شیر بز است نفع دارد قروح حلق را و خوانیق را و اورام لهات را لبنی میعه سایل است

نفع دارد سعال مزمن را و تصفیه صوت را لوز حلو بادام شیرینست نفع دارد سرفه

خشک را و نفث الدم را لؤلؤ مروارید است نفع دارد نفث الدم را ماش نفع دارد

سرفه بانت را مصطکی نفع دارد سعال بلغمی را و نفث الدم را مومیائی نفع دارد

خناق را و وجع حلق را و سرفه را نوشادر نزدیک بنمک است نفع دارد خناق بلغمی را

نشا نشاسته نفع دارد وجع حلق را و سرفه را نیل نفع دارد وجع حلق را و سرفه اطفال را

هرکاه طلا کنند بسینه و کلو و کردن امراض حلق فضاء مشترک میان غذای انجناء منکم

ان مری است و سلک هوای انچنانکه او حنجره است و مری و قصبه ریه و جع لهات

جوهر لحمی است معلق بر اعلی حنک که ان سقف حلق است مثل حجاب

از برای معده ان و کاه هست که عارض میشود از برای لهات ورم پس اکر ورم او طول

باشد انرا ورم عمودی کویند و چنانچه مدور باشد عنبی کویند و علامت

ورم سرخی لهاه و انتفاخ و التهاب با وجع قلیل برای انکه حس او کم است و

علاج ان فصد قیفال و غرغره با اب عنب الثعلب و عدس و کلنار جوشانیده

با شیره جو مقشر و کل ارمنی اب کشنیز سبز و هرکاه الم و سوزش بیشتر شود کافور

صندل سرخ داخل نماید و فصد را غبا اعاده نمایند و طبیعت را بحقنه لینه

یانقوع

یانقوع تمر هندی شیرخشت بنفشه سپستان الو بخارا تلیین فرمایند و هرکاه

کلو خشک شود و حرارت بسیار داشته باشد در غرغره اب کاسنی و فلوس

خیارشنبر داخل نمایند و رب غوره و رب تمر و رب ریباس غرغره نمایند و کاهی عارض

شود استرخای لهاه و سقوط لهاه کویند و ان اینست که کشیده شود لهاه سوی

اسفل تا انکه رجوع کند بسوی موضع و علاج ان علاج ورم لهاه است و کاه هست

که اصل لهات باریک و سران پهن شود و علاج ان قطع است ولکن در قطع خطرات

عظیم زیرا که عارض شود از قطع ان ورم حار صعب که خفه کند علیل را و کاه هست

که عارض شود انفجار خون که حبس نشود خوانیق و ذبح بر وزن صرد است و بعضی

با را ساکن کرده بر وزن قفل میدانند و اختناق امتناع نفوذ نفس است بسوی

شش و قلب یا تغیر ان با تنکی ان و سبب ان یا ورم لوزتین است یا عضلات

طوف و محیط اوست و کفته شود خناق بقول بقول مطلق و این اسلم انواع خناق

و کفته است بقراط در ابیدیمیا که شر اصناف خناق انست که ظاهر نباشد و ورم در حلق

و نه در ظاهر کردن و رمی و حمرتی و بوده باشد با ان وجع شدیدی و تنکی نفس

بد رستیکه ان میکشد از روز اول تا چهارم و این ورم یا دموی است و علامت ان

حمرة صورت و سبب در حلق و امتلای عروق و ضربان ان و شیرینی دهان و

علاج ان فصد قیفال است و اخراج خون قلیلا قلیلا در دفعات و حجامت

ساقین و حقنه لینه بکو و نزد میان و اعاده فصد و غرغره بطبیخ عنب الثعلب عدس

کلنار فارسی جوشانیده با شیره جو مقشر کل ارمنی تخم کاهو تخم کاسنی و رب توت

و حل جوز بوان سرکه است که انداخته باشند پوست تازه جوز شربد بستیکه او را

خاصیتی است در دفع اورام و هرکاه متغیر شود طعم ان از غرغره و بکشاید بغرغره

مانند شیر تازه و زرق پوست یا شیانی و پوست انار و بادرنجبویه و امثال ان پس

پس با انکشت بشکافند ورم را بفشار زدن و اکر ممکن نشود پس با ته سماه بمیل

ذات الجنب که سرسام تین است و عقب ان مثل اسوس که بعد از شکافتن بخود کشد
چرکی گشت را دیگر کردم من اینمعلم را وزیر احمد بن اسمعیل پس انداخت در ساعت چرک
خون بسیار و تنفس کرد در زمان قلیل در ان مکان و صحت یافت و این یکی از اعمال عجیب
بود که شهرت کردم در خراسان پس غرغره بعد از انفجار شیر تازه کاو و اب کرم یا روغن
بنفشه یا شیر و عسل از برای انکه پاک شود قرحه و نظیف شود از ماده و اقتصار غذا
بماء الشعیر و عدسیم و کاهو و خیار و امثال ان و لعاب اسفرزه و هندوانه مکرر دادن
نافع است اعلم بانکه سبب خناق خناق بوزن غراب است زوال فقرات رقبه است

خناق

بداخل منغط یا ضربه یا وثبه یا تشنج خشکی یا تشنج امتلائی یا ریح غلیظ یا ماده
حادی که زایل کند فقرات و مفصل را از موضع خود و بسیار حادث شود این نوع
حیوانات از برای لین اعصاب ایشان و گفته شود از برای این خناق که از ورم عضلات
خناق کلبی گفته است طبری از برای انکه سگ چون اکثر اوقات دهان کشوده
باانکه این مرض سگ را بهم رسد همچنانکه داء الثعلب ثعلب را و صاحب این ازار دایم
زبان را بر اورده دارد دهان را بکشاید و اطلاق کند خناق کلبی بر هر خناق و ذی
و این خناق کلبی با نواعست و علامت ان اینست که قدرت ندارد علیل که بر خوابد و سر را
و ملتفت شود از جانبی و قدرت ندارد بر کشودن دهان اگر ورم از عضلات دهان
بوده باشد و ممکن نیست بهم اوردن دهان اگر ورم در عضلات داخل باشد و علاج
فصد قیفال و فصد صافن و حجامت ساقین و احتقان بحقنه لینه متعدده و غرغره
و ضماد تمام انچه در خناق مذکور شد و اما انچه پس از ورم کرم است هر درجات حلقوم
چنانکه بلع ازوست دو عضله موضوع بر فم مری یا در بطانه مری و سبب ان خون
حاد است غلیظ فاسد و علامت اینست که قدرت ندارد بر بلع و چنانچه مجاهده
کند دهان باز دارد بیرون می اید از منخرین ان و قدرت ندارد بر تکلم و بر امده کی بهم رساند.

وسمار

وچشمهای ان و سیلان کند لعاب از دهن ان و بسیار باشد که ظاهر شود حمره و انتفاخ
گوش تا بگوش مثل طوق و ان محمود است و علاج ان فصد باسلیق است و قیفال
و اخراج خون کو از برای باقی ماندن قوه و تلیین طبیعت بحقنه لینه ملطفه حاده پس
معاودت فصد ثانیا و مالک از صبح تا صبح دیگر ده مثقال اگر قوت دهد و نا
کند و ریختن ماء الشعیر در دهان ان و هر گاه پایین نرود محجمه را بگذارد بر وجه
مرتبه ثانیه یعنی بهم دوم کردن و بمکد محکم تا انکه کشاده شود مجری و منفذ
تا انکه تواند اشامید انچه را خواهد مادامیکه محجمه را بجاست و ضع ضمادات
جاذب مثل بورق و قسط و جند بید ستر و کبریت بر حلق از خارج بعد از
نقاء بدن باید انکه جذب کند ماده را بخارج بدان اختلاف کرده اند
قوم در استعمال لفظ خناق و ذبحه بعضی اطلاق کرده اند خناق بر ورم عضله
حنجره داخل یا خارج و ذبحه را بر ورم حار در لوزتین و برا و است صاحب کامل
الصناعه و متابعین ان و بعضی اطلاق خناق بر ورم عضلات خارجه از
حنجره و ذبحه را بر ورم عضله حلق و مری و میگویند از برای ورم عضلات داخل
خناق کلبی و برای صاحب تقویم اینست و بعضی مخصوص کرده اند ذبحه را
بورم انچنانکه ظاهر نباشد در اجزای دهن اصلا نه در ون و خارج و رفته است ابن
ابی صادق و بعضی فرق نکرده اند میان خناق و ذبحه و برانست شیخ و همچنین

بثور در حلق

ابو الفرج بثور در حلق بسیار باشد که بثورات کرم در حلق بسیار باشد که بثورات
کرم در خلق بهم رسد و علامت ان وجع و حرقه است و علاج فصد قیفال
و اشامیدن شیره جو و نشاسته و روغن بنفشه و جلاب سرد تا انکه نضج بهم رساند
بگردد قرحه پس معالجه کند بفروطی و مرهم ابیض در زلو و خار که در گلو بماند و علاج
غم و سوزش از برای انکه خالی نیست زلو از قوه سمیه خصوصا هرگاه یا سبز یا
زغب دار یعنی مو دار و خطوط لاجوردیم داشته باشد که تمامی اینها سمیت دارند
و باعث میشود غم و تب و غشیان و قروح ردیه و استرخا و میرسد اثر این نا گوشها

بدل پس مغموم وباکرب میشود وعلامت دیکر امدن چون مکرر کفت از دهان وکست که
تعلق بکیرد بقصبه ریه وهرکاه بچسپد بمری می ماند انسان که میکزد چیزی بود وعلاج انچه
دیده شود کرفتن ماله ازبرای این امر است وبراورد وبملایمت وعلاج خود از حس غرغره پس کرم
بتنهائی وبانمك باسرکه که افیون دران باشد وصوفی سوخته کفته است طبرسی مثل او را
دوای نافعی نیست که باسرکه سایده شود مار وغن که چون برسد بکلو زلو را بکشد و
کفته است جمال الدین نفیس طبیب که اختراع کردم ازبرای درحلق اینکه پر کند دهان از جماد
که دو کیسه کرمه باشند مبلد ستیکه زلو اندر انجا ان دست وداشته بفضای دهن محل
بسبب اشتیاقیکه دارد برانجا ان وغذا جستن از ان پس او را بر ان دارد واخراج کند واما اکر شود
که خار باشد انچه محسوس است که بکیرد بکلبتین وغیر محسوس انجور داد ویم لقمه یا انکه قلعه
از اسفنج را بخیاط بسته فرو برد تا انکه بچسپد خار با بهاچین فی کند یا بهمان خیاط کشد
اسفنج را بطباق مری این علت حادث شود از استرخای عضله موضوعه بر مری وعلامت انست
که ممکن نیست بلع اب ونه چیز رقیق سیلان دار ملکه هرکاه بخورد لقمه بزرك سنکین را صعوبت
ندارد واین علت چاق نمیشود مکر انکه طفل باشد وعلاج استفراغ بایارجات حکاك مری
خارش کلو است بمرتبه که علیل صبر نمیتواند کرد از انکه بخار انده بلغم یا بحرکت دادن سرو
خلط غلیظ است وعلاج تنقیه معده است بقی کردن باب شویت ولوبیا تم ترب سکنجبین
وغرغره بسکنجبین وسرکه عتیق وشرب شراب کبر در اختلاج وارتعاش در کلو وعلاج
بایارج وغرغره است در غریق ومختوق است اما شخصیکه غرق در اب وبراورند
علاج انست که منکوس نکاه دارند تا اب ها در براید پس بریزند بحلق ان سرکه که جوش
باشند فلفل وزنجبیل وغذا بدهند از شوربای محاشیر تریلب دهند واما خفه کرده
پس هرکاه در دهان ان کف ظاهر شد که امید نیست در بران وحیات او منقطع است
وچنانچه ظاهر نشد کف فصد کنند از باسلیق یا قیفال حقنه کن متوسطه در حلب لینت

بحة الصوت

وغرغره کند بروغن بنفشج واب کرم بحة الصوت سبب ان نزلات حاد است که منصب
شود بحلق وقصبه ریه وعلامت ان اینست که صاحب ان استنباط کند محشوه ناآ
ولذع ودغدغه وعلاج ان منع نزلات بشربت خشخاش غرغره بپوست خشخاش غرالبعد
وعناب وخرفه وعدس بانشاسته وصمغ عربی واین درتبهای کرم یافت میشود وعلاج
در انجا ماء الشعیر که دران مغز تخم خیار ومغز بادام نشاسته شیره کرفته باشند وکاه هست
وکاه هست از فریاد زدن بسیار اواز میکیرد علاج ان حمام ملایم زدده تخم مرغ خوردن
واب سرد نخوردن وماء الشعیر نیم کرم اشامیدن وحریره نشاسته خوردن واطریه بریان اصفهان
اش برك باریك از ارد کندم شسته که از حریره برادرده باشند که دریلاداش رشته کویند وحتق
وحبوب از صمغ عربی کثیرای سفید خشخاش سفید مغز کدو بنفشه مساوی کوفته پخته
بالعاب بهدانه حب سازند یا لعاب بهمرزه بحبهای بزرك وکاهی بهم رسد کرفتکی اواز
ببسبب غبار غلیظ وعلاج ان اب کرم خوردن باروغن بنفشج تازه ولعاب اسفرده عرق

عسر البلع

سلعوفیا شربت بنفشه وغذا حریره نشاسته وشبکوشت مرغ جوان چاق عسر البلع
علامت ان مشکل فرو بردن غذا واب وسبب سوء مزاجست وعلامت عطش و
خشکی دهان علاج ان شربت تمر هندی باشیره تخم خرفه ولعاب اسفرزه خوردن و
غرغره کردن باب کاسنی اب کشنیز سبز کاهو بیدانه میان کتفین صندل قرص کافور عصاره
خرفه کشنیز سبز بمالند روغن بنفشه موم کافوری واکر عطش نباشد اب بر اب سیب تخم نورد
بدهند غرغره نماید بطبیخ بهمنین کل سرخ انجدان بمالند بروغن نادرین وزنبق وبغرغره
شیر تازه وپیه مرغ روغن بنفشه ادام موی کاه هست از حرارت علامت تب عطش
وجع میان کتفین وعلاج ان فصد بدنست وتجرع بشربت اب سرد لحظه وکذاردن اخلده
را دعه میان کتفین مثل صندل سرخ وکلاب واب واب مورد پس بعد از ان ارد جو
بابونج بنفشج خطمی اب عنب الثعلب روغن کل سرخ وهمچنین ابتدا شربت فواکه باشیره
تخم خرفه اب انار دین پس شربت بنفشج سهبت کاکنج با ماء الشعیر بعد نسیم فلوس خیار شنبر

در احوال شش و سینه

شیر خشت روغن بادام غبا سه روز میلمایند قروح مری سیبان بشود است یا اورامی که منفجر
شود یا خلط حاری تندی قی کند که متقرح کند اجزای انرا در وقت مرور تندی
که دارد و علامت ان وجع است نزد بلع لقمه که ترش باشد یا شور مانند باشد علاج
معمول با روغن گل سرخ و مرهم سفید که ابیض گویند اندرده تخم مرغ و سفید اب قلعی و
روغن گل سرخ مقدم در احوال شش و سینه الات تنفس اما امراض انها اسامی ربو انتصاب
نفس و بهر امتلای صدر و رید انجارات تقلص حجاب استرخاء عضلات صدر سعال
نفث الدم ذات الریه سل مدة محتقنه در صدر ذات الجنب ذات العرض [illegible] الصدر
برسام جمود صدر اما ادویه مفرده که در این امراض نافع است بدین تفصیل اسهال
یکی [illegible] ولعوق کند نفع دارد ربو را ابریسم از برای ان منفعت عظیمه است در تقویت
قلب و الات صدر اخثاء البقر بخور دهند در امراض ریه و نافعست اسقولوقندریون
ازان بیاشامد در شربت الجبن بیرون [illegible] ملغم غلیظ از شش وان عجب است افیقون
اینکه شرب وزن دو مثقال ازان مطبوخ بیاشامد نافع در ربو انجبار مستعمل ازان [illegible]
وان خاصیت عظیم دارد در دفع نفث الدم گفت شخص موثوق به که شخصی سه سال
قرحه شش داشت و واقع شده بود در ذبول هر روز سه مثقال ازان خورد صحت یافت
فوبیون فوصون است شدید النفع است از ربو و ضیق نفس و [illegible] تنقیه میکند
غلیظ از سینه و ضرر میرساند بشش و مصلح ان باقلی هرگاه بکوبند ثوم پس بپزند رقیقا
با روغن بادام و شکر و بیاشامد ثوم گرم نفع دارد خشونت سینه را و سعال [illegible]
ادرار شیر کند بادا ورد نفع دارد نفث الدم را و ضرر دارد شش را و مصلح او [illegible]
پرسیاوشان معتدلست پاک کند سینه را از فضول غلیظه واذابه کند او در
بزر الرازیانج بادیانست ادرار کند شیر را بزر الخطمی نفع دارد سرفه را و پاک کند سینه را
وشش را از فضول غلیظه و اذابه کند او در ذات الجنب و ذات الریه بزر الشبث نفع

در امراض حلق [illegible]

برای دندان

تقویت کند لثه مسترخیه و نفع دارد بثور دهان اگر به مرکب القوی است زایل کند
رایحه سیر و پیاز را و تره را هرگاه مضغ کند [illegible] و مضمضه ان نفع دارد
قلاع را کعب الخنزیر سوخته ان هرگاه بسایند تقویت کند دندان را و همچنین کعب گاو را
قوت دهد دندان که متحرک باشد لبن الاتن گرم و تر است زایل کند قلاع صبیان را
و ساکن کند لهب دهان را لسان الحمل سرد و خشک است در دوم هرگاه مضمضه
کند ما بان نفع دارد قلاع را [illegible] مضغ ان تقویت لثه کند ماش سرد است
در اول معتدلست در رطوبت و یبوست وان ضعیف میکند دندانرا [illegible] نیکو
کند نکهت را هرگاه نگاه دارند در دهان مری گرم و خشک است در دوم نیکو کند
نکهت را سنبل گرم و خشک است در دوم مورد [illegible] است دو دوم هرگاه
دایم کند مضمضه را منع کند تحرک دندانرا مشمش تازه او را هرگاه برناشتا بخورد [illegible]
بو [illegible] کند ملح نمک است گرم و خشک است [illegible] کند لثه را و سوخته ان جلا دهد
دندانرا مومیایی قیراط ازان را هرگاه بخورد ثقل لسان را فایده دارد با طبیخ صعتر
دندانرا محکم کند نعناع هرگاه بمالند بزبان خشن برطرف کند خشونت زبانرا
و هرگاه مضغ کند ساکن کند وجع دندانرا [illegible] هرگاه [illegible] کند
بمالند بدندان نفع کند سقوط [illegible] هلیون هرگاه بسایند و تکمید [illegible] دندانرا
قلع کند [illegible] باخوردن ان برناشتا با نمک نفع دارد سیلان [illegible] لعاب
از دهان در وقت خواب ورق الاجاص هرگاه طبیخ کند با شراب و مضمضه کند
سیلان لعاب را و مواد را از ذهن ورق التوت مضمضه ان نفع دارد وجع دندانرا
ورق الزیتون هرگاه ببرگ بجوشانند نفع دارد وجع دندانرا و هرگاه با آب غوره
بجوشانند تا بقوام عسل و طلا کند بان دندان متاکل را قلع کند ورق [illegible]
تقویت کند لثه را ورق الطرفا [illegible] کند لثه را هرگاه مضمضه کند با [illegible]

نبات لبن است هرگاه بدندان متاکل مستفرق کند هشتم در امراض حلق و مری و قصبه
ریه امراض آن اسامی اینست وجع لهاة سقوط لهاة خوانیق ذبحه بثور محرقه در حلق
اورام مری قروح مری انطباق عسر البلع حکاک مری علق شوك البصص اجتماع
دار تعاش غرنق و مختنق بوهق بحة الصوت الصوت الصوت الکدر الصوت
المرتعش الصوت محس الصوت الدقیق الصوت القیف اما ادویه مفرده انزوج هرگاه
بگیرند با سرکه بیاشامد نصف سکوجه بکشند زلوی حلق را که بلع کرده است
وبیرون اورد اسفاناج سرد و تر است نفع دارد اعضای حلق را اصطرك نفع دارد
بحة الصوت را اصل السوس معتدل است در کیفیات نفع دارد خشونت قصبه ریه را
وحلق را فعی قال الرئیس فی القانون که گمان کرده است جالینوس که هرگاه بگیرند
خیاطه کثیره بزنك ارغوانی وآنچه ازان خیاطه خفه کند وبعد ازان یکی ازان خیاطه را
بگردن صاحب اورام حلق به بندارند ظاهر شود برای دفع ان الم نفع عجیبی گفته است
این جمع که ارغوان گویا غلط است ارجوان است وارجوان صوف است که از سمت
بحر صعود میکند از حلزون بحری وشناخته میشود بصوف الدودن اکارع نفع
دارد سعال را انجبار سح او نافع از نزف الدم از تمامی اعضا خصوصا نزف قصبه سینه و جب
صدد بل شاخ سوخته انرا هرگاه بخور کند میکشد زلوی که مانده باشد در حلق را
در حال باقلی نفع دارد خشونة حلق را وحنجره را بزر قطونا اسفرزه است بارد یابس
نفع دارد ورمها را ولونه تاین بزر البنج بارد یابس است نفع دارد نزف الدم مفرط را بزر
الطرخون گرم وخشك است نفع دارد قروح حلق را بلوط منع کند نزف الدم را
خصوصا صاحب اورد نفع دارد حلق را و تره بطرا با بنفشه نفع دارد وخشونت حنجره را
بیض نیمرشت نفع دارد امراض حلق را وسعال را ترنجبین معتدل است در حرارت وبرودت
نفع دارد سعال را وخشونت سینه را وحلق را توت شامی ربا و نفع دارد بحة را خوانیق را

سینه و نفس

نفع دارد نفث الدم مفرط را بزر الخباری زایل کند خشونة سینه را بزر الرطبه ادرار شیر کند
بزر الشبت تخم شوید است ادرار کند شیر را بزر الکتان بوداده ان تنقیه سینه و شش میکند
بزر الهلیون ادرار شیر کند بطیخ هندی هندوانه است گفته است شیخ در قانون هندوانه
نافعست ذات الجنب را از برای آنکه ترطیب کند وجالی است بطیخ خربزه است تخم ان میکشاید
شش را بلسان نفع دارد ربو را وضیق نفس را بندق هندی نفع دارد ربو را سح طلای ان ورم
ثدی نافعست ترنجبین نفع دارد سرفه را و نرم کند سینه را و تسکین دهد عطش را
توت نفع دارد سعال را و نرم کند سینه را تین انجیر زرد نفع دارد سرفه را و نرم کند
سینه را و ساکن کند عطش را جبن پنیر است هرگاه بجوشانند و صاف کنند وبیاشامد
زن شیرده شیر او زیاد شود جوز ماثل نفع دارد قروح شش را جند بیدستر شدید النفع
از برای سل شش و اعانت بر نفث کند جوز السرو نفع دارد عسر نفس را حاشا پاك کند
سینه را و شش را و اعانت کند بر نفث و زایل نفث الدم را حبة الخضرا نافعست اوجاع
پهلو را ضماد او مسحا حب القرع نفع دارد سرفه را حب القطن نفع کند ربو را وان نیکو است
سینه بسیار نافعست سرفه را و تلیین کند شکم را حب الکمثری نفع دارد وجع شش را
حب الصنوبر خشك کند رطوبات شش را و نزف الدم را حجر الاسفنج هرگاه بیاویزند
بر گردن طفل که سرفه نکند تسکین سرفه او کند هر چند ضعیف باشد حلزون شفا کننده است
نفع دارد ربو را حلبه تصفیه صدا کند و غذا دهد شش را و نرم کند سینه را و حلق را
و همچنین طبیخ ان با زبیب و اب باران حمص تصفیه اواز کند و غذا دهد شش را و نیکو کند
غذاها و چیزی مثل او ست حنطه گندم است نفع دارد قروح ریه را و حریره ان و
اردان نافع است سرفه را و مصلح ان نمك است چون ضرر دارد تولید ریاح را خربق ابیض
بگیرند قطعه از خربق و غرس کند در میان توب و بگذارند یکشبانه روز پس بیاورند
از توب ان خربق را و بخوردن توب را صاحب ربو شفا یابد خل العنصل نفع دارد ضیق

نفس را خیار آب خیار نافعست ذات الجنب را از برای ترطیب و جلایی که دران هست دارد شش را
گرم و خشکست در دوم نفع دارد نفث الدم را از سینه و ربو و سعال نفع دارد ربو را همچنین
مرق او و گوشت ان دو قوی پاک کند فضول غلیظه را از سینه نفع دارد سینه را دبل
خروس است خروس پیر را ما کشته و چقندر شوربا کند نافعست اصحاب ربو را رب
السوس نافعست سل را جدا پس عطا کن مسلولین را کم نکاه دارند بر زبان درشتی ریه
الثعلب هرگاه نمک زنند که شوربا شود خشک کند و باید عجیب النفع است ربو را
وضیق نفس را دبند نفع کند سرفه خشک را و روغن بادام ذات الجنب را و اسان کند خلط را
ذرنباد نفع دارد ربو را و مدحرج اسان کند نفث الدم را بستور بید و کته هر روز نیم درم بخورد
نافع است زعفران تقویت کند الات تنفس را و اسان کند نفث را و نفث پاک کند سینه را
و نفع کند ربو را و نفع کند ربو را و قطع کند نفث الدم را هرگاه لعوق کند از ان با سه وزن عسل
زنجار گفت شیخ در ذات الجنب که گاهی در تنگی نفس و احتیاج بهم رسد بلعوق که زنجار داخل
داخل کند زوفا نفع دارد صدر را و شش و ربو و سعال را اگر مزمن باشد زیتون الاسود بخورد
ان نفع دارد ربو را و امراض شش را زیتون الاخضر بارد و یابس است مضر است شش را ساج
مضر شش است سپستان معتدلست ملین است سینه را و حلق را سراج العطرب ورد
ان منقطع میکند نفث را و مستدیل میکند سیالیوس نفع کند ربو را و ضیق نفس را و
انتصاب نفس را و سعال را و اسان کند نفث را سعد مضر است سینه را سفرجل شیرین
ان سرد و تر است نفع دارد انتصاب نفس را و ربو را و نفث الدم را و قطع کند نزف الدم را
سکر نرم کند سینه را و زایل کند خشونة صدر را سکر العشر نفع دارد خشونت شش را سکنجبین
تنقیه کند سینه و شش را شادنج گفته است محمد زکریا که شادنج مثل غبار باید افضل
ادویه ربو است شونیز سبا هدانه نفع دارد انتصاب نفس را شوکران منع کند
نزف الدم را شیرج روغن کنجد است که روغن خل گویند نفع دارد ضیق نفس را و خشونة

حلق را و سرفه را صمغ عربی نرم کند سرفه گرم را صمغ الاجاص نفع دارد اوجاع حلق را و
اوجاع شش را و سینه را صنوبر نفع دارد قروح ریه را طین فارسی نفع دارد اوجاع
شش را طین ارمنی نفع دارد عسر نفس را و ربو و نوازل را کند طین مختوم گفته اند هرگاه
بر پشت بخوابد و بخورد گل مختوم و بعد از ان مدتی بر پشت بخسبد و دینه ریوه بخورد
نفث الدم را دواست اگر بهم رسد علک الانباط نفع دارد سعال رطوبی را عناب
معتدلست نفع بلوقه صدر را و شش را و سرفه را و مولد بلغم است و مجرب معدلست
غاریقون نفع دارد ربو را و قرحه ریه را و نفث الدم سینه را غاز نفع دارد ضیق نفس را
وانتصاب را لعوق گاو عنبر نفع دارد سرفه گرم را فاینذ نفع دارد سرفه را فراسیون نفع
دارد ربو را جلا فودنج نفع دارد انتصاب نفس را قنا و قند لم انیها نفع دارد نفث
قسط نفع دارد ربو را قرع نفع دارد سعال را و وجع سینه را سوخته بکار لم ان
نفع دارد قروح شش را قردما پاک میکند سینه را و نفع دارد سرفه را قصب السکر
نفع دارد صدر را و سینه را قنطوریون اعانت کند بر نفث کاکنج نفع دارد ربو را و نفث را
کبریت شور نفع دارد ربو را کبابه مضغ ان صاف کند صوت را اگر خشن باشد کثیرا
نفع دارد سدد ریه را و اعانت بر نفث کند و سعال را لعلعف کنف قروح شش را نفع
کرفس نفع دارد ربو را و ضیق نفس را اکر سنه تفتیح سدد ریه کند و اعانت دهد نفث را
کراث با ماء الشعیر نفع دارد ربو را اگر از ماده غلیظه باشد کهربا نفع بین دارد
نفث الدم را لبن الاتن نیکوست سرفه را و نفث الدم را نفع دارد سل را لبن انسان نفع
دارد سل را هرگاه از پستان بخورند لبن المعز نفع دارد سل را لبلاب جبل المساکین
نفع دارد صدر و شش و ربو لحیة التیس نفع دارد قروح شش را و نفث الدم را و ورم
او لسان الثور نفع دارد سعال را و خشونت صدر را لوز بادام تلخست نفع دارد نفث الدم
و اعانت بر نفث کند از اخلاط غلیظ مشکطرامشیع بیرون می‌برد اخلاط غلیظه را از سینه
و شش ملوخیا هرگاه ضماد کند با آن در سینه التهاب را بکاهد از من ترنجبین است معتدل است

٨٥

در حرارت و برودت نفع دارد سرفه رطب را نیکوست شش را و سینه را نرم کند خشونة سینه را
میعه نفع دارد ربو را نشا نشاسته است نفع دارد سعال را و خشونة صدر را و قصبه ریه را
وج نفع دارد وجع صدر را و پهلو را و دق السل و معتدل است مضرات شش را دبو

علاج ضیق النفس

علتیست از شش که نمی ماند سکون بان چاره متواتر و گفته میشود از برای او صاحب بهر ارتفس
و ضیق تنفس و اما انتصاب نفس است ارام نگیرد صاحب ان که نفس مستوی بکشد مکر
انکه کردن خود را میکشد ببالا تا انکه نفس بکشد و سبب ان بلغم غلیظه است که پر کند وقصبه
ریه را و علامت ان غرغره صدر است و سرفه با خلط و ضیق نفس و برآوردن زبان در وقت
حرکت پس اکر سرفه نکند صاحب این از ار خفه شود و علاج ان منضج از سپستان عناب
خبازی اصل السوس کل کاوزبان پر سیاوشان زوفای خشک جوشانیده با شیره تخم خیار
شربت بنفشه روز سیم با خیار بنفشه کل نیلوفر کلقند کل سرخ جوشانیده ترنجبین شربت
فلوس روغن بادام ریوند چینی بدهند غذا نیکو وند در میان قی اورند مفتتات که مذکور شد
و فصد اسلیم نمایند و بعد از استفراغات پنجگانه چند روز شربت زوفا دهند با عناب العلیه
کل کاوزبان جوشانیده با شیره تخم اسفناج شربت بنجوبکه در قرابادین مذکور است و اهمال
نکند که منتهی شود باستسقا و غذا شوربای مرغ بچه و شب ترپلا و ترقلیه کدو و امثال ان وکاه
بهر از یبس ریه یا امتلای ریه از بخارات قلبی و علاج فصد باسلیق است و تسکین حرارت
بماء الشعیر و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و کاه هست بهر از ورم ریه بهم رسد و علاج
ان ورم ریه است خلاصه بدان فرزند عزیز که امتیاز میان بهر و انتصاب نفس که بلغم
غلیظه باشد یا انکه از امتلای ریه از بخارات باشد یا انکه ورم ریه باشد بسیار صعب است
در این مشبهات امراض حدس باید که بحدس صائب امتیاز بهد بهر صورت عطش
و خشونت زبان و حمره وجه را دلیل حرارت شمرده و هرگاه در امراض مشتبه و معطل شوی
در مقام ازمایش برای ازمایش بر تبرید کوش در تبرید بیم خطر هلاک نیست زیرا که

هرگاه مرض بالفرض از برودت باشد و تو تبرید کنی ضرری سوای تبلید و تخدیر و فسردگی
نخواهد داشت و چنانچه مرض از حرارت باشد و تو تسخین کنی ضرر دارد و احراق روح و جسد او
هلاک کند فی قبل از انکه چاره توانی کرد و بمنزله اینست که هیزم خشک مستعد برای سوختن
کز انتظار کبریت است با او بمحض اتصال مشتعل کردد علیکم بالتبرید و ایاک والتسخین والله

سعال

یعلو سعال حرکت سینه است و شش که بان حرکت دفع اذیت از شش و اعضای متصل
بوجود باید که سه عضو حرکت اول الدماغ که حرکت کند از برای دفع موذی و ان حرکت را عطسه
کویند دوم شش که حرکت کند برای دفع موذی و ان حرکت را سعال کویند سیم معده که
حرکت کند برای دفع موذی و ان حرکت را فواق کویند و ان چیزی که نشار و ان چیز که موذیست
که باعث حرکت شش شود یا خون است و محاید نفث الدم و علاج ان یا از ذات الجنب است
یا از قروح صدر است یا از قرحه ریه و ان سل است و کاه هست سرفه از ورم کبد است
و مذکور خواهد شد هر یک در مقام خود و کاه هست سرفه از خلط غلیظه لزج که
محتبس شود در شش بعقب زکام و این سرفه بلغم است و بعد از الحاح بیرون می اید خلط لزج
و علاج ان فصد قیفال است و بعد از ان نابودن اثار حرارت شربت زوفا که غرغره های
صبح لعاب بهدانه اصل السوس را جوشانیده با شیره تخم کدو شربت زوفا بدهند و چاشت
نان با حریره نشاسته طرف عصر شربت خشخاش یا حب السعال و شب ترپلا و چنانچه اثار
حرارت باشد بعد از فصد ماء الشعیر که هفت دانه سپستان در ان بجوشانند شربت
بنفشه و نیلوفر هر کدام که اتفاق افتد بدهند و طرف عصر لعوق دیاقوزا بدهند با انکه
انچه از دماغ منصب میشود خلط رقیق حاد است که میریزد از سر از طریق منخرین بحلق و منصب
بشش میشود و علامت ان سرفه خشک است و شدت کند این سرفه در شب و بعقب خواب
و این سعال بدی است موذی شود بسل هرگاه طول بکشد و علاج ان فصد قیفال است
و ماء الشعیر را عناب سپستان جوشانیدن شربت بنفشه اشامیدن طرفهای صبح و طرف
عصر لعاب بهدانه مغز تخم کدو الخ شربت خشخاش اشامیدن و غذا بنجویست که مذکور شد
و غرغره کردن بطبیخ پوست خشخاش بزر البنج باقلای و قشر بلبلک مورد تخم کاهو و تا شدید
موی سر و یکیسه خس مالیدن بشدت و حب السعال در دهان داشتن کان حب را نشاسته

وکتیرای سفید مغز بادام شیرین باقلای مقشر تخم خشخاش صمغ عربی کل ارمنی کوفته و بیخته

بالعاب اسفرزه حب سازند وگاه هست سرفه از رطوبت شش وعارض میشود این

نوع از برای مشایخ و مرطوبین وعلامت بسیاری خلط است از برامدن بعد از سرفه

وچسپیدن بلغم بسته در حلق وبسیاری خرخره در خواب وبعد از خواب وعلاج ان

تنقیه بدن است از منضج عناب سپستان عنب الثعلب خیار ی اصل السوس

انجیر زرد و پرسیاوشان بعد از جوشانیده باشیره تخم کدو شربت نیلوفر بدوز سیم

با ضمانه بنفشه گل سرخ جوشانیده ترنجبین شیرخشت فلوس روغن بادام بدهند چهل

بدهند اگر در سر نباشد هرگاه در صدر بوده باشد یا مریض خواب کند بسیار و حرارت نزند

فلوس مشروب ندهند محقنه لینه تنقیه نمایند واگر قی اید قی تب وتخم ترب واصل السوس

وعسل قی اورد و بعد از مسهل ایارج روفس بدهند چندانکه سرفه خوب شود در صبح وقفا

عصر لعوق زوفا بدهند وغذا با غذیه ناشعه رطوبات بدهند مثل قلیه از گوشت مرغ غنچه و

خروسچه وامثال ان وگاه هست که سبب سرفه سوء مزاج گرم شش باشد وامتلای ان از

خون صفراوی وعلامت ان عظم تنفس وحرارت ان وعطش بسیار خصوص بعد از حرکت

وایتلا شدن بهوای سرد و سرخی چشم ونبودن خلط نفث وبسا باشد که نفث زرد

ملح بهم وعلاج ان فصد باسلیق است وتسکین حرارت بمبردات والزام ماء شعیر مهدد و

طرفین روز بالعاب اسفرزه وشربت بنفشه در صباح وبا گلقند شب ماء شعیر خوردن

در مسا ولعوق طباشیر لعوق بارده بدهند وسینه را چرب کنند مکور بقرو حی اخضر یعنی

موم کافوری در روغن بادام داغ کرده اب کاهو واب کشنیز سبز در ان ریخته وبجوشانند

تا اب تمام شود و روغن نیز بماند وطلای صندل سرد مثل صندل سرخ وکافور باب کدو

واب کاهو وگلاب بسینه بمالند وچنانچه تب نباشد شیر الاغ نافعست واگر تب باشد خون

بیشتر قریب الاستحاله و مربغ التغیراست احتراز باید نمود وگاه هست که سرفه بسبب

امر خارجی که ریه را احداث خشونت شود مثل غبار و دخان وغیرهما مثل خوردن

فریاد زدن وعلاج ان مملات است لعوقات مذکوره در قرابادین بالعاب بهدانه

دو لعاب اسفرزه

لعاب اسفرزه باشیره تخم کدو وتخم خیار وتخم خشخاش وشربت بنفشه در نفث الدم بدان

خونیکه برآید از فضای دهان یا انست که از اجزای دهان مانند لثه وغیره است وعلامت

ان برامدن خونست تبزیق یعنی باب انداختن وعلامت ان مضمضه باشیاء قابضه

مثل مورد وگلنار وقارسی مازو وشب واگر قرحه باشد بچسپانند بدان کندر و

دم الاخوین واگر زلو چسپیده باشد که ذکر شد تدبیر ان ویا انست که خون از نهات

وچنان است که از سر می اید وعلامت ان اینست که بتنحنح برآید خون وبسا باشد ان

علامت رعاف مثل سرخی صورت وبرق زدن پیش چشم وسنگی بعد از سنگینی

سر وعلاج این فصد قیفال وحجامت بر پست کردن وغرغره از رب عبضه مثل

رب به ورب کوکنج ورب غوره وامثال ان ومالیدن طلاها بکردن وگلو وصندل

سرخ کافور واب کشنیز سبز کاهو وبوسه مالیدن همین طلیه را باضافه سرکه ویا انکه

خون از حنجره است وقصبه ریه از برای جراحتی که حادث شود از ضربه وسقطه

ومقدم کردن با سرفه ملح شدید وعلامت ان خروج آنست از دهان بتنحنح وبسا باشد

قلیل وعلاج ان غرغره کردنست انچه مذکور شد وقرص نفث الدم از گل ارمنی

کهربا صمغ عربی وخون سیاوشان وطباشیر نشاسته کتیرا سفید اقاقیا کندر

عصاره لحیة التیس کوفته وبیخته بالعاب بارتنگ قرص سازند ودر دهان نگاه دارند

وانا آشامیدن وترشیهای تند محترز باشند وطرفهای صبح وعصر ماء شعیر با همین

قرص بدهند واز گوشت قدید وقورمه وشکار اجتناب نمایند وبر قلیه چلاد وارد کند

واسفناج واقتصار نمایند یا انکه خون برآید از فضای دهان از ریه ومعده وعلامت ان

وجع میان دو کتف است وبیرون اید خون بقی وعلاج ان در امراض معده مذکور است

یا انکه خون از جگر است وخروج ان نیز بقی خواهد بود وبعضی با اسهال وبعضی

این همه وارد ست وان خون میتواند شد اندیه که شش است بوده باشد واین از برای
پاره شدن عروق وانشقاق ان است یا انکه اسباب خارجی است مثل ضربه یا سقطه
یا فریاد شدید یا از اسباب داخلی است مانند انصباب خلط موذی یا مالح یا حرقی
که بشکافد یا مفتوح سازد افواه عروق او از شدت امتلا وعلامت اینست که بر می اید
خون بسرفه بدون تنخیز ومیباشد خون سرخ درخشنده کف دار و غی باشد وجع
دنبوا که حس ندارد و انچه از تاکل عروق ان باشد بسبب جراحة بد ریستکه بیرون
اید قلیلا قلیلا پس زیاد میشود بحسب زیادتی جراحت واتساع منفذ ومیباشد
قلیل الحمره کثیر الزبدیه وچیزیکه باشد از انصداع عروق ان بیرون می اید خون زیاد
از برای سعة منفذ وعلاج ان فصد باسلیق است از برای تقلیل خون و اشامیدن
قرص نفث الدم مدکوره وقلیل اتفاق افتد که نجات یابد علیل از ین مرض از برای
انکه بیشتر اوقات منتهی میشود بسل ویا انکه این خون از سینه است وعلامت
ان اینست که بر می اید بسرفه شدید بسیار و میباشد خون کو از برای باریکی
رکهای سینه وصغر ان عروق وان خون بلند با دیل است شبیه بلو از برای طول
مسافة بهم بسته شود ومیباشد المی در سینه وعلاج این نفث
الدم ان شش است واقراص نافعه دیکو مذکوره در قرابادین غیر انکه اهتمام نمایند
که طلای بسیار بسینه نمایند واز همین قرصها نیز بسینه طلا کنند و هر چند الم
وناخوشی در این هست ولکن خطر در این کمتر است از نفث الدم که از ریه باشد
از برای انکه بر کندادی از این سریعا در ذات الریه وان ورم کرم در شش است
ان ماده حاده حاره دموی یا صفراوی از نزله مزمنه که منصب شود از سر بسوی
شش وبسا باشد که ذات الجنب با ذیحجران انتقال کند بشش وعلامت ان تب
دایم صعب است با سرفه وتنگی نفس شدید ووجع سنگین در مقدم سینه

وسرخی رنگ وحمرة جبهتین یعنی دو طرف کونه بمرتبه کویا رنگ کرده وحمرة عینین وورم
اجفان وعطش وخشکی زبان ونبض موجی وعلاج فصد باسلیق وتلیین طبیعت که
نمایند وفصد کنند وسیم احتقان مجقنه وششم وهفتم ماء شعیر در هفتم هرگاه
زیادتی خون استنباط شود که خون از اسلیم اخراج نمایند و روز هشتم احتقان نمایند
وهرگاه در طرف صبح منضجی از عناب پستان وعنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی با شیره تخم
کدو وشربت بنفشه وطرف عصر ماء الشعیر و روز دوازدهم بشرط انکه ماده میل غ
نداشته واحتمال برسام نرود وهذیان نکوید ملوس شیر خشت بنفشه دو غن بادام
علاوه ان منضج نمایند وبسیار رقیق کیرند که غلیظ نبوده باشد وضماد کنند سینه را
رابع مثل صندل سرخ وارد جو باب بارتنگ وقلیل بنفشه بعد از هفتم ضماد نمایند
از بنفشه اکلیل الملک بابونه آرد جو گل خطمی کوفته وپخته با روغن بنفشه بابونه ضماد نمایند
در سل نفث المده است سل قرحه ایست در شش وقرحه عبارت از تفرق اتصال
واین قرحه حادث میشود بعقب ذات الجنب یا بعقب ذات الریه یا بعقب نفث الدم
یا بعقب زکام ونوازل بسیار مکو لغطاو لکسر یا سرفه شدید طویل که شکافته شود
از ان شدة عروق صدر یا شش وتب این سل دایمست وار علامات ظهور نفث
مده است ومده چیزی سفید املس را کویند که از فضای دهن بر اید وفرق میان مده
وخلط بلغم به تعفن است در سوختن وفرو رفتن در اب بعد از ساعتی بالکه
وگاه هست با چرک خون یا انکه خشک ولیثه بیرون می اید با سرفه وعلامات ان
حمرة کونه است وعلامت او اعوجاج ناخنها ست وعلاج ان فصد باسلیق است از
جانب انچنانیکه احساس بوجع میکند واکو احساس کند از سر چیزی میره بسینه اشی
فصد را انتقال کنند تا منع انصباب را از سر بعد از تنقیه بکوشند در ذات الریه
الاغ بد هند با شیر زن یا شیر بز و بهترین شیرها زن است بشرط پرهیز وبعد شیر الاغ

در سل

وهرگاه از پستان بمکد نفع بین خواهد دید وتجویز شیر در مکانیست که باتب دق تب
دیگر نبوده باشد که شیر دادن با تب ضرر دارد بجهة انکه شیر مستحیل بمرار شود در بودن
تب و زیاد کند تب را واشامیدن ماء شعیر با سرطان ومتمم علاج در تب دق مذکور شد
با مراعات بچیزیکه جلا بدهد وپاک کند چرک او وبچیزیکه تسکین دهد سرفه را بجهة انکه
سرفه زیاد کند قرحه را بسبب انکه حرکت دهد عضو متقرح توسیع قرحه کند
بلکه خرق شش کند والم زیاد کند وزیادتی الم باعث زیادتی انصباب ماده بشود بعضو
وگفته اند که سل را علاج نیست وبرء ندارد وجالینوس علت عدم برء را علة چند گفته است
اول میگوید ریه عضو متحرک ودوام عضو متحرک مانع اندمال است وقرحه در اندمال
محتاج بسکون است که دهن زخم بهم اید دیگر بعد مسافه است زیرا که دوا ابتدا
بدهان و بمعده و امعا ماساریقا و باب و تقعر کبد وارده و عروقا خوف و قلب و ریه
پس در این طول مسافت قوه دوا ضعیف شود اگر گویند از خارج بمالیدن بعضو این نفع را
خواهد داد هم بجلد و بعضل صدر و عظام و غشا مستبطن اضلاع پس بغشای
محال ریه و بعد از ان تنفس ریه با این مسافت اثر وقوة دوا انجا می باید که قوه را تمم
بماند سیم انکه دوا اگر سرد است بلید کند عضو را و نفوذ نکند و اگر گرم باشد
زیاد کند تب را خلاصه اولی بسیار ذکر کرده اند در عدم قبول برء سل در صدد
بوده باشد دلالت کند بر تقدم خراج و وجع صدر و علاج ان سقی طبخ زوفا
وگذاردن طلاهای ملطفه بر سینه مثل زوفا اگر سینه حلبه ار دجو
پرسیاوشان محققه در سینه سپستان دبیلاست که حادث شود در سینه
پس جمع شود حرکت فضای سینه بیرون میاید مکرر نفث و علامت سنگینی است
یعنی سینه و سرفه خشک یا بیداری و تب دق و شناخته میشود موضع چرک بالم
ان موضع و ثقل و تمدد موضع مله و سوزش و صداگردن جریان چرک و علاج ان

تلطیف

تلطیف ان خلط است بطبیخ سپستان اصل السوس پرسیاوشان زبیب منقی روغن
بادام و کتیرا و نبات وادرار بول فرمودن بول هماانکه این مرض منتهی میشود یکی از چهار امر
اول انکه خناق بهم رساند صاحب ان وخفه شود دوم انکه متعفن شود شش و بجز
شش را و سل بهم رساند سیم انکه مترشح شود بسوی شش و طلب پاک کند نفث
متدارک چهارم انکه میگردد مده مترشحه بسوی شش اولا بعد وریدشریانی بسوی کبد
پس بسوی معا از انجا مندفع بود و اگر غلیظ باشد بسوی مثانه و مندفع شود ببول اگر
لطیف باشد و این اسلم است از عاقبت و تردیک بخلاص است و عافیت از برای انکه بول
اعانت کند بر جریان ماده و میگرداند ادرار متواتر تواتر ادرار زیاده از تواتر اسهال است از
برای انکه قوه جاذبه کلیه هست که انچه را کبد دفع کند کلیه جذب کند همچنین است
امر در مثانه که جذب کند از کلیه و نیست در امعا قوه جاذبه از کبد و گفته است صاحب
معالجات بقراط نقلا از حنین بن اسحق از کتاب بعض کبیر از برای جالینوس انکه غذای
قلب از کلیه و می اید بلطف اللهی و ان گفته است که قلب محتاج است بغذا لطیف
و این سر لطیف است که رفته است بان اکثر اطبا و گفته است هرگاه حادث شود انسان
نفث دم از شش با نفث مده و ملحق شود او را غشی در ان حال دلالت کند بر بودن
اینست که عرق انجانیکه غذا دهد قلب را و شش را طلوع میکند از کلیه پس هرگاه
حادث شود غشی از برای صاحب نفث مده دانسته شود انکه مده رجوع میکند در
طریق غذا و عبور کند دلو او شش کلیه بسوی کلیتین و بول کند پس اگر بول کند
مده یعنی چرک پس حکم کن حکم جزم بانکه این مریض خلاص میشود از برای انکه طریق مده
گردیده است طریق بول پس فنا کند اگر ندا والجم حادث شود در ان غشی بسا
باشد محتبس شود در قلب مده را جلوس و لجبست انکه رقیق شود تا انکه لطیف شود
و جاری شود پس گفت که این خفی تشریح است حکایت کرد انکه طبیب شاهنشاه
حادث شود برای این مرض بوده شیخ ضعیف القراده نوشت بجالینوس پس گریه کرد شکایت
کرد بسوی من انکه با نفث مده از صله که بول میکرد پس وصف کردم از برای وی فصلوا

ذات الجنب

بعینه پس ساکن شده مانی شد از علت و در ذات الجنب و شوصه است ذات الجنب خالص ورمست
در غشای مستبطن از برای اضلاع یا در حجاب حاجز که مسمی بدیافرغماست و اینمرض یا در
جانب ایمن است یا در جانب ایسراست و اختلاف کرده اند در ردیت این دو قسمت بعضی
گفته است بعضی که انچه ایسراست ارداست از برای نزدیکی بقلب مگر انکه از جهة نضج و تحلیل
اسلم واحسن است و گفته است بعضی که انچه در طرف راست است ارداست از برای انکه
عصیان دارد از جهه نضج و تحلیل ولکن از جهة مکان اسلم است و ممکن است که از هر دو
جانب بوده باشد علامت تب لازمست و وجع ناخس تحت اضلاع و ضیق نفس
و نبض منشاری و سبب فاعلی از برای ورم یا خون مرفا است و علامات ان تمدد عروق
کونها و عظم نبض و شدت ضیق نفس و حمرة نفث و علاج ان فصد باسلیق است
از جانب مخالف در ابتدا حیثیت که بوده باشد ماده مضطرب و قرار نگرفته باشد در موضع
پس اعاده ان جانب وجع بعد از روز سیم که عبارت از روز چهارم است و بعضی خون را
چندان کنند که سرخ شود و منضج دهند از عناب سپستان عنب الثعلب خیار تخم خطمی
نیلوفر جو شانیده شیره تخم کدو شربت بنفشه طرف عصرها شعیر غذای چاشت
شوربای بادام و شیره جو و در زنجم باید طرف صبح ماء شعیر بخورد و حقنه لینه نماید ضماد
نمایند به بنفشه خطمی ابه جو مانند ده تخم مرغ و بعد از ابتدا روغن بادام موم کافوری
واصره مخور و گاه هست که در ذات الجنب خون صفراویست و علامات ان شدة
نخس است با شدت وجع و شدت تب و سوزش و علاج همان علاج است مگر
انکه فصد از جانب وجع خوب است که نفع زود تر و سبب دیگر طرق موافق کند اگر قوة
درك داری میفهمی سر موافق فصد کردن را وگاه هست خون سوداویست همانا
از برای شهر مقدس است و علامت و دیر بهم رسیدن نفث و سیاهی زبان و
دهان و قوة تب و بیشتر ان ذات الجنب سوداوی قاتل است از برای غلظت ماده که
دیر پخته سود و مادامکه پخته شود طبیعت ذلیل و ضعیف شود و علاج همان
معالجاست و بطول موضع باب کرم مکرر و تلیین شکم زیاده بحقنه های لینه و گو
ذات الجنب بلغمی یافت شود سالم و بی خطر است و گاه هست حادث شود این
ورم در عضلات میانه اضلاع و در ان محال و حمی نامند این ذات الجنب را غیر خالص

شوصه

وعلامت ان شدة نخس و گو بیش است کمتر و منشاریه مصر شبیه تر و بد ندان اره کمتر میباشد
بان نفث باشد و تنگی نفس و بسا باشد که ظاهر شود و ورم در این نوع از خارج و محسوس
شود و متالم شود علیل با انکه دست بمالند و بسا باشد که از خارج منفجر شود و گاه باشد
محتاج شود در انفجار بشرط یعنی به نیشتر شکافتن که چرك بیرون اید و گاه هست که ظاهر
شود سیاهی در ان موضع و این علامت ردی است که دلالت کند بر خباثت ماده و
علاج ان علاج خالص است از فصد و اسهال مکرر و انچه نفع در ضمادات انفع است از برای
نزدیکی اثر دوای مالیدن شوصه و ان ورمست که حادث شود در حجاب انچنانی که بر اضلاع
پشت است زیر حجاب حاجز نزد پشت خوابیدن انسان و علامات ان اینست که علیل
ممکن نیست انکه حرکت کند و نتواند بخوابد بهیچ شکل از اشکال و اگر بخوابد برو بکو بلند
و معلق درد بکند در ادرار ولکن کم اتفاق افتد که ماده شوصه بالا رود بسینه و برسام
و هذیان بهم رسد و علاج ان حقنه لینه است ابتدا در روز دوم و سیم بعد هست که حقنه
در اینموضع انفع از فصد است اولا و مسهل مشروب غلط است رازی حکیم گفت که ذات
الجنب هر گاه ماده میل ببالا داشته باشد فصد نافع است نفع عظیم و هر گاه مایل بسفل باشد پس
عظیم النفع نیست گفته است شیخ ابو علی که فصد در این موضع از باسلیق جذب عنیکند جذب
معتد به واما مسهل مشروب را انچه که تثویر کند اخلاط را و تحریك کند اخلاط را در این
خطر عظیم است خاصه هر گاه نبوده باشد طبیب عارف بالطبع علیل یا انکه اداراك نکند
مقدار چیزی را که در این شخص چه قدر عمل میکند بیه کا ملستر بلهند بتمامه بلکه حرکت دهد
اخلاط را در حرکت تلدی متوجه قلب شود و چنانچه بیشتر بلهند بسیار شود تلیین اخلاط
صالحه را دفع کند و قوی را قتور و ضعیف و تزلزل بهم رسد و اما حقنه در ان [illegible] نیست
و سریع التاثیر است از برای قرب موضع و ضماد در این موضع نفع چندان ندارد مگر گاه
محجمه بموضع را عکد تلقدح یا که اوال مثل محجمه است میگذارند بموضع برای ان جذب
ماده از داخل بخارج و باقی معالجات مثل علاج ذات الجنب است و گاهی ورم در حجاب صدر
بهم رسد که گویا قسمت کرده است یعنی حجاب قاسم صدر یا انکه بهم رسد و ورم در حجاب

تم

موضوع بر فقرات گویند این انار ذات الصدر و اما هرگاه موضع بر فقرات باشد و مکوی شد
ذات العرض و علامت ذات الصدر بودن وجع سینه است انجاب طول برابر کودی
گلو و الم دارد در خوابیدن به پهلو و پشت و اما علامت ذات العرض بودن وجعیست
میان کتفین و ممکن نیست او را خوابیدن بر پشت و نتواند بکو داز پهلو به پهلو هرگاه
سرفه بیاید از شدت الم و قلق و اضطراب بهم رسد علاج علاج ذات الجنب است
مگر آنکه وضع ضماد و طلا باید بسینه گذارد و در ذات العرض میان دو کتف و گاه هست و دم
بهم رسد در غشای مستبطن سینه و علامتش اینست که قدرت ندارد علیل بر
استنشاق و هرگاه سرفه کند از شدت سرفه غشی کند از شدت وجع و الم و معذور
و ممکن نیست او را خوابیدن بهیچ نحو و گاهی حادث شود ورم در حجاب مسمی بدیافرغما
و آن حجاب واسط میان کبد و معده است و مانند برسام و علامت آن زوال
عقل است و سرفه مفرط بغیر نفث و قدرت ندارد علیل بر تنفس و در آن هنگام شدت
بهم رساند وجع و قدرت ندارد قذف را پس هرگاه قذف کند غشی کند و علاج این دو
نوع علاج انواع گذشته است و هرگاه جمع شود علل گسسته که مانند سال و علیل
از برای شرف اینموضع و مشارکت آن اعضا با اعضای رئیسه دل و جمود صدر این علة
شناخته میشود بجمود و حالتیست بهم رسد شبیه باب بکلو گرفتن و بسا باشد
که این علة دفعة هلاک کند و سبب آن سردیست که برخورد سینه را از مصادم
هوای سرد یا برف یا فرو رفتن باب سرد و بسا باشد که خوردن افیون احداث
اینمرض کند یا تریاک مالیدن یا آنکه در سرب آب کردن و بوی سرب اینعمل کند
و علاج آن تسخین صدر است بروغنهای گرم مثل روغن قسط و سوسن و چند
بید ستر و ضمادات از سداب و صعتر و فوتنج و حلتیت افتیمون جند بید ستر عسل
روغن جوز و آشامیدن شراب نیم گرم با قلیل حلتیت **مقاله دوم** در امراض قلب تکیان
اما اسامی امراض سوء مزاج قلب خفقان غشی ورم اذنی قلب ضغط القلب
تفشر قلب حذف القلب احتواء الرطوبة بالقلب حذب القلب سعوط

القوه دفعة قلة اللبن کثرة اللبن جمود اللبن تحمین اللبن جمود اللم و پستان لزما
قروح الثدی وسعال الثدی اکلة الثدی تمدد الثدی دبیلة الثدی دفاع الثدی اما
ادویه مفرده در آن نافعست ابریشم تفریح میکند دل را نفع دهد خفقان را و نشاط
میآورد اترج نفع دارد خفقان گرم را و اترج از مفرحات تریاقیه است اجاص تسکین
میدهد حرارت قلبرا ادیون گرم نفخ شکست ضماد با نفع دارد وجع قلبرا ابن سینا
گفته است رئیس شیخ در بعض تصنیفات خود که مزاج سبب غیر مستحکم است که با بن
در آن جوهر لطیف هست عطریه آن دلالت و عفوصت آن بر خود بارد و بهما
عطریة ملایم است روح را پس لاجار خفقان را نافعست و در ضعف قلب موافق است
فرنجمشک نفع دارد خفقان سرد را امیر باریس زرشک است تقویت کند قلبرا
املج تقویت کند قلبرا و بالخاصیة مفرح قلب است و شدید النفع است از برای قوة
حفظ و ذهن را هلیلج اصفر نفع دارد خفقان را بادرنجبویه از برای او خاصیة عجیبه است
در تفریح قلب و تقویت قلب کند و عطریه دارد و تلطیف و تفتیح دارد با آنکه قبض دارد نفع
دارد احشا را بتمامه و در آن طبیعة اسهالی هست خفیف که بآن اسهال دور کند بخار را
که در قلب هست بادروج در آن عطریه هست و قبض با تسخین و در آن فضلیست
و تفریح کند بالخاصیه بزر الاسفناج نفع دارد روح او قلبرا و تب را بسبب تقویت
کند قلب را و تفریح کند بالخاصیه بسفایج مفرح قلب است نه بالذات بلکه بالعرض
بلکه مستکا بعد استفراغ کند جوهر سوداویرا از قلب از برای تکمیت تقویت قلب و جمع میشود
از برای آن شده معنی سرعه استحاله بسوی خون و قلة فضل و بودن خون انچنانیکه متولد
شود از آن مجانس از برای خون انچنانیکه غذا میشود قلبرا و آن از اغذیه است نه ادویه
تفاح حامض از برای خاصیة عظیم است و تفریح قلب و تقویت آن نفع دارد در خفقان
و غشی و کرب او و نفع دارد روح او و تعدیل بالخاصیة و در بای سیب بهتر از سیب
خام است و اقوی است تمر هندی نفع دارد غشی و کرب خصوصا در محلیکه احتیاج
:

به تلیین و تقویت دارد قلب را بالعرض جدوار و آن از مفرحات و مقویات عظیم است و آن
تریاق سموم است بتمامه و بدل او در تریاق است زرنباد است حجر ارمنی تقویت کند قلب را
و تفریح کند قلب را بخاصیه حدید آهن است اکثر فاید و اشد احتیاجا انسان بسوی او است
از سایر فلزات و با خود داشتن تقویت قلب کند و آدمی که شمشیر و کارد با خود دارد زایل
میشود از آن مخاوف و افکار ردیه خیربوا قاقلا صغار است یعنی هل گرم و خشک است تقویت
کند قلب را دارچینی از برای آن خاصیة است در تقویت و هر چند حرارت دارد مقاومت حرارت
او است و در وی تفریح گرم و خشک است و در آن خاصیة هست در تفریح قلب تفریح شدید تقویت
کند قلب را ذهب طلا و آن تقویت میکند قلب را و نفع اوجاع قلب را و خفقان را و قوت آن
در تقویت قلب فوق نقره و تحت یعنی سرانبار قوت رمانی است و فعل او بالخاصیة است
راوند نفع دارد خفقان را راسن مفرح قلب و مقوی او است رمان حلو موافق مزاج
روح است و شفا دهد روح را و نفع دهد و نفع خفقان را ریباس آن مثل ترنج است
ترشی آن زیاد میگویند جوانی است مثل که به بوی خوشی از آن میگیرند میبرد خفقان را
و دوای خوبی است از برای قلب زرنباد تفریح میکند قلب را و آن از تریاقات کبار است
و اشد ملایمة است از برای جوهر روح و تقویت روح کند … میکند … گرم و خشک
و از برای تفریح قلب من حیث المجموع مقوی قلب است زعفران او خاصیة شدیده است
در تفریح قلب و تقویت روح و قلب تفریح روح و گفته اند سم مثقال آن کشنده است …
شدت تفریح زمرد و آن یازده نوع است سلقی زنجاری رماقی ظلمانی صابون ریحانی صابونی
آسی کراثی و هر نوع آن از ادویه مفرحات است سازج نفع دارد وجع قلب را سعد تقویت
قلب کند سفرجل تقویت کند قلب را سکنجبین خاصیت تقویت قلب است تفریح قلب
و نفع دارد خفقان را سندروس نفع دارد خفقان را سوسن طبع او قریب است بزعفران
و آن اصلح است از برای تقویت قلب شقاقل مرطب است زیاد میکند در قوة روح صندل
در آن تقویت و تفریح است از برای قلب و اعانت او کند عطریه او و قبض او و لطافت او تاثیر او …

او خاصیة است در تقویت قلب و تفریح قلب و خفقان و غشی را نافع است خشخاش
از برای او خاصیة هست و داخل کنند در ادویه قلب طین مختوم از برای خاصیة عجیب است
در تفریح قلب و تقویت قلب مقاومت کند سموم را و تقویت قلب مقاومت کند سموم را
و تقویت روح کند پس جمع شده تفریح و تقویت عصارة المفرح عصاره گاوزبان است
نفع دارد امراض قلب خصوصا هرگاه حل کرده در ادویه قلب داخل کنند عقیق تقویت کند
قلب را و نفع دارد یرقان را عنبر خاصیة شدیده است در تفریح و تقویت قلب و مقوی جرم
روح است و جوهر اعضای رئیسه کلها عود تقویت میکند قلب را و تفریح کند قلب را و مقوی
حواس است بتمامه غالیه بوی آن تقویت کند قلب را غاریقون از برای آن خاصیة است تریاقی
و تقویت قلب کند و تفریح قلب فاوانیا عود صلیب است تقویت و تفریح قلب کند از جهت
شمرده اند از تریاقیه فستق مفرح قلب است و از ادویه تریاقیه است فضه قلیل او نفع دارد
خفقان را و فعل آن فعل یاقوت است گفته شده که فضه نفع دارد خفقان را هر مرتبه که
جام او و آب خوردن خفقان را زایل کند و دل را قوی سازد و چنانچه جام نقره را … قوت
موضع نمایند در وحشت قلب و خفقان سوداوی عجیب است مگر آنکه … تقویت
قلب کمتر است از یاقوت فودنج نهری افاقه دهد مغشی را قاقله تقویت کند و تفریح
قرفة القرنفل آن قرفه خوشبو است گرم و خشک است در آن تفریح قلب است و تقویت
قلب قرنفل میخک است تقویت کند قلب را و تفریح کند کافور از برای آن خاصیة است
در ملایمة جوهر روح و آن اقوی انگبها است گاوزبان تقویت قلب کند … نفع دارد
خفقان را گزبره کشنیز است خاصیة در تفریح قلب است و تقویت آن کمتری در آن خاصیة است
در تقویت قلب کند مفرح است روح قلب را و دماغ را هم … نفع دارد بلادة
نسیان را کهربا از برای نزف الدم خاصیتی است و … عظیم است در ضعف
قلب لحم گوشت طیر محمود است گفته است شیخ که هرگاه گوشت مرغ را طبخ دهند و مرق
او را صاف کرده بجوشانند و بخورند ضعف قلب را نافع است لسان العصافیر نفع دارد

خفقان را سان الکتود مفرح و مقوی عظیم است و لعل خاصیت او در تفریح نزدیک بیاقوت است
لک نفع دارد خفقان را لولوء نفع دارد وجع قلب را و خفقان را و هرگاه در دهان نگاه
دارند تقویت قلب کند و انچه بزرگتر و سفید تر است اقوی است و انچه در صدف
منحصر بواحد باشد در یتیم گویند و ماء ورد گلاب است نفع دارد غشی را شربا
و تقویت کند مسک مثل زعفران است و شم بان در این زمان متروک است
نیافتم بنده درگاه نافع در خراج بلکم یافتم مضر بلغ و مورث مالیخولیا و سیلان میشود
و امراض بسیار از و حادث شود بر سال کنجایش نداره و مومیائی واسع المنفعت است
انچه تصور شود از امراض نفع دارد خفقان را قیراطی تقویت کند ارواح را بتمام قوت
اضعف است از معدنی نیلوفر بسطریت او تقویت کند قلب را هلیلج هلیله زرد
کابلی مقوی قلب پس از انجهة که دو مفرح هستند و به تعطریت او ملائمست جوهر
روح را و نافعست جدا غشی را و خفقان را و گاهی حادث میشود بوی آن در بعض
مردم زکام و مناشرا و مصلح ان کافور و فکر کن چرا سبب زکام شود یا قوت شبیه
انکه باشد معتدل و ان سه صنف است احمر و زرد و کحلی و احمر رمانی است که
نفع دارد وسواس و خفقان را و ضعف قلب را و اگر نگاه دارد در دهان تقویت
کند قلب را و زایل کند کرب و غم را و مقاومت سموم را در امراض قلب سوء مزاج قلب یا
گرم است و علامت ان عظم نبض و تنفس بسرعه و نبض متواتر و شدت حرارت
ملمس و عطش و اشربه باشیاء بارده و تخفیف اعضا و دهن از غیر سبب ظاهری
و غم و التهاب و علاج سقی اقراص کافور و اشربه بارده خصوصیت بقلب داشته باشد
مثل شربت ریباس و شربت انار و ضماد سینه بصندل و کافور و هرگاه سوء مزاج
از خشکی باشد نبض صلب باشد و صغیر و تواتر و ذوبان بدن و علاج ماء الشعیر
و شیر دختر و غذاهای رطبه مثل مرغ و بره و مرغ در بهشت و ماهی تازه و ضماد سینه

ازدهن

خفقان
ادروغن بنفشه و کدو که از اب کشیده سبز و اب نگاهو مشروب کرده باشند خفقان حرکت
اختلاجیه است که عارض میشود از برای قلب بسبب چیزی که اذیت برساند قلب را
و این موذی یا خلط است بحسب کیفیت و علامت ان علامت امتلاست و علاج فصد
باسلیق است از جانب چپ از برای انکه نفع ان اتم و اسرع باشد و تنقیه بمطبوخ که مکرر مذکور
شده و بعد از تنقیه ماء الجبن بطبوخ که مذکور گردیده است یا بسبب خلط سوداییست
که حاصل میشود در عروق قلب پس محتاج میشود قلب و علامت کثرت فکر و فزع
و وحشت و حالتی شبیه بمالیخولیا و گاه هست خفقان از نزف الدم با انکه کثرت فصد
و سوء تدبیر در خوردن و اشامیدن بمرتبه که خون را کم کند و فاسد کند و علاج

غشی
ان اکتساب خون محمود است با غذیه محموده غشی تعطل جمیع قوی محرکه و حساسه است
از برای ضعف قلب و اجتماع روح حیوانی بتمامه در قلب و سبب این اجتماع یا حرکت
کردن قد احلست همچنانکه در فزع است هرگاه مفرط باشد یا پیچیده شدن اوست در قلب
همچنانکه در سدد ابهر است یا استفراغ و تحلل اوست بمرتبه که باید در معدن روح
یعنی قلب و چیزی و سبب این غشی یا ماده خفه کننده روحست بمقابلی استفراغ
محلل اوست و ان روح از برای قلت و فنا نکند بمدد ظاهر و نه در باطن و از این قبیل است
درد اوجاع شدیده هست و از این قبیل است در انواع استفراغات مثل اسهال
متتابع و قی بسیار و رعاف و نزف و بزل و استسقا و شکافتن دبیله و ادرار
حیض و نفاس و بسیاری عرق و غیر ذلک و بعض امراض نفسانی مثل فرح مفرط
و از قبیل اولست امتلائی که سبب غشی شود در ابتدای حمیات مثل حمیات
غب و ظاهرا غشی در حمی غب خالص و حصبه و جدری از قبیل اولست غشی که عارض
شود بعد از گزیدن عقرب یا انکه بکار برد نود اقتصاص اتفاق افتد و کیسه بان و در هم.

در اعضای باطنه و در همه این غشی مجرب ببستن بنهایت پاها و حادث میشود غشی از امتلای
عروق از اخلاط و امتلای معده از طعام و تخمه و فم معده از برای شدت حس و نزدیکی بقلب
مکر در ناخوشی معده غشی حادث شود همچنانکه در بولیموس یعنی جوع بقری و مثل اکر
معده و امتلای معده از اخلاط ردیه باعث غشی شود و از بسکه در ناخوشی معده قلب
شریک میشود و ناخوش میکردد وجع فم معده را وجع الفواد میخوانند که وجع معده را
وجع دل کفته اند و بعضی کفته اند که وجع مترجم که از یونانی نقل کرده اشتباه کرده است
وکاهی غشی از بالا رفتن بخارات است بقلب بخار ردی الکیفیت مثل اختناق رحم که در انجا
بخار طمث یا منویه در رحم جمع شده از ان بخار سمیه میرسد بدل و غشی کند وکاه هست از
ورم سوداویه بخار بقلب رسد سمی که دفعی هلاک کند و او را غشی قلبی کویند وکاهی
از ورم در غلاف دل غشی بهم رسد و اینرا بعضی قبول نکنند و میکویند یموت الانسان قبل
ان یورم قلبه در جواب کویند که این ورم کرم است که قبل از ورم هلاک شود و ان ورم غلاف
ورم بارد است اکر ورم بارد محقق شود و علامت ان ضعیف شدن علیل است دفعة
مثال ان قرده جالینوس که هر روز ضعیف شد چون ان را ذبح کردند غلاف دل او ورم داشت
وکاهی غشی بتقریب کزیدن عقرب یا حیوان سمی که حوالی شریانرا بکزد یا انکه بشریان کزند
سمیرا وکاهی هست غشی بتقریب انسداد ابهر است و علامت ان اینست که غشی شدید
باشد و از غیر سبب ظاهری همچنانکه کفته است بقراط در فصول که هرکاه غشی کند
مکر بغیر سبب ظاهری پس میمیرد چنین شخصی دفعة یعنی فجاءة و علامت مطلق
غشی سردی اطراف است و ضعف نفس و صغر نبض و ضعف و زردی رنک
و هرکاه فریاد زنند بر معنی ما علیه نشنود شنیدن چند لکن میشنود که کویا
از عقب دیوار میشنود و علاج در وقت نوبه پس پاشیدن اب سرد یا کلاب بر صورت
و بوییدن چیزهای خوش بو از طعام و از بوی خوش مثل عنبر و امثال ذلک المسک
و از اب سیب و مالیدن دست و پاها بعنف و شدت و تکان دادن و اواز کردن
و اما بعد از نوبه سبب را بشناسند و معالجه در دفع سبب کنند ورم از قلب و ان دوا

نایدکان

نایدکان از تحت است و این علة عارض میشود بعقب امراض حاده حاره و حمیات مزمنه و علامت
ان اینست که میفهمد علیل نزد فم معده پاسیدن و شش و حالت شبیه میباشد بدردی ان شدید
الصفره و چشمها متهیج و علاج ان ترک ریاضت است و ریختن ابهای ملطفه و نشستن
مثل طبیخ بابونج و اکلیل و برسیاوشان و نخاله و تضمید باضمده محلله مثل بابونج اکلیل الملک و کتان
و ورق خطمی و ورق کرنب سوسنبر و زعفران ضغط القلب اینعلة سوداویه است که میرود
بقلب از خلط سودای و علامت ان اینست که احساس کند انسان که کویا میکوبد غشی کند
غشی خفیف پس سیلان کند لعاب اندهان بنیاد و علاج استفراغ خلط سودا و بست و
تقویت قلب و مفرحات مذکوره در مالیخولیا و اشامیدن تریاق فاروق تقشر القلب اینعلة که
کمان میبرد که پوست میکند دل را ابکار و نزدیک میشود که غشی کند از شدة الم و حادث
میشود از برای کسیکه طول کشد در ان اسهال صفراوی و علامت ان اینست که در چنین
ان انسان عوض کند عرق کند عرق بسیار و علاج ان علاج تقشیر بدنست از مواد صفراوی
و اصلاح خون است بغذاهای نیکو مثل کوشت کبک و تیهوج و دراج و نان کندم
شسته باشد قذف القلب اینست که کمان کند که دل او از حلق برمی اید و علاج ان فصد
و تنقیه بدن از شاهترج و هلیله زرد و فلوس و شیرخشت و روغن بادام دفعه
غذا و تقویت قلب احتواء الرطوبة کمان کند که دل او را اب زنند و اینعلة میباشد مکر شاذ
فم معده و علاج ان ریاضت است و تنقیه چوب چینی و تضمید صندل و نفع دارد
در ان تعضب جذب قلب این علتیست که کویا دل او را میکشد بپایین و سبب خلط
حاد است و علاج ان رفع خلط است و ورم ثدی بمعنی که شیر شدن سبب ان کمی
خون است که منعقد میشود ماده شیر و سبب ان کمی خون است که سبب یا امدن باسهال
یا بحیض یا رعاف یا قلة اکل یا نخوردن چیزیکه تولد خون کند و علامت وجود یکی از این اسباب
مذکوره است و علاج ان قطع سبب است یا انکه کمی شیر را سبب فساد خون است بانیکه
غالب شود بر ان یکی از اخلاط ثلثه متولد نشود از ان و علامت صفراوی صفره لون است تلخی
خون و حلاوت طعم ان و رایحه ان و علامت بلغمی بیاض لون و میل ان بحموضة و علامت

قذف القلب

سوداوی شدت غلظ شیر و علاج تنقیه بدن است از خلط غالب بماء الشعیر و شوربا
گوشت مرغ و بزغاله و شوربای انار و الو و لیمو در صفراوی و گوشت مرغ و ندیانه دارد
و نخود و گوشت مرغ مسمن در بلغمی و شیر گوسفند تازه برای سوداوی بسیار شیر در
پستان اسباب آن خلاف قلة شیر و علاج آن اورام پستانها گاهی حادث شود در پستان
اورام حاره و گاهی بسبب بستن شدن و علامت آن انتفاخ و صلابة و وجع و حمره علاج
آن ضماد عنب الثعلب با به هیشته بهار و آب گشنیز سبز و سرکه و بعد از آن شیاف ماميثا و اردجو
وارد باقلا و مغاث مازریون تخم مرغ و آب خرفه و بعد از انتها و سکون حرارت باطله محلله مثل برگ
واکلیل بابونج کنجد موم روغن و هرگاه خواهی جمع و منفجر ضمادهای ملینه منفجر مثل لعاب
حلبه خطمی بذر کتان و چقندر و بعد از آنکه از پختن لین بوده باشد بردی که بزبان اصفهان
بنده گویند مثل سلق زیتون و آب کلم و آب انجا که طبخ داده باشند در آن بابونج بنفشه
و خطمی و حلبه و لبن و گاهی تعقد از بلوغ است اگر حادث شود از حرص نگرفتن در شقاقی
نیم زبیب و املج کوفته که معجون کرده باشند با آب مورد و آب ورق سرو فصل یازدهم در
احوال معده است و امراض آن باین تفصیل است سوء مزاج معده وجع معده ضعف معده
سوء تخمه هیضه نقصان شهوه و فساد شهوه شهوه کلبیه جوع بقری عطش مفرط
اورام معده دبیله معده قروح معده نفخ معده و قراقر و جشا انخراق معده صلابه سقطه
سدد معده قی و تهوع و غثیان جمود خول لبن در معده ذوبان زکام و حس معده فواق
انقلاب معده کرب و قلق معده اختلاج وجع الفواد حرقة المعده و حکاک المعده
تشنج المعده جساوه المعده بطوء نزول الطعام عن المعده الذرب و الخلفه
درد البطن اما ادویه که نافع است در امراض معده اسارون نفع دارد فواقرا اسفناج
سریع الانحدار است ملین طبع است اشنه میبرد ریاح معده را و نفع دارد قیرا اشنه
سرکه او نیکوست معده افاقه کند شهوة طعام را و اعانت کند بر اسهال الاذخر ساکن
قی بلغمیرا افسنتین نفع دارد معده سرد را گفته اند بعضی افاضل افسنتین نافعست معده را
بسیار دوم را دفع کند کشوث هرگاه شربت بسازد و بسیر که ساکن کند فواق را و بیرون برد فضول

دعوم

و تقویت کند معده را بزر نار پس تقویت کند معده را و قطع کند عطش را و منع کند قی را
املج تقویت کند معده و اشتها می آورد در طعام را و زایل کند عطش را اما مخ تحلیل میبرد خون
حاد را و شیر حامد را و ضرر میرساند معده را و مصلح آن عسل است انجبار مصلح اصل
اوست و آن قطع میکند قی را ایرسا زایل کند وجع معده را باد رنجبویه فواق را بادنجان
هرگاه طبخ دهند در روغن اطلاق کند و اگر طبخ کند در سرکه و سماق قبض کند و آن حادث کند
وجع معده و تهیگاه بادآورد نفع دارد وجع معده را و ضعف معده بزر الواز بانج نفع دارد
ریاح معده را اشکم بزر قطونا دو صنف است سیاه و سفید اجود سفید است سرد و تر است
درد و ورم ساکن کند که برا و لعاب آن نافع است لذع معده را و حرارت او را بزر المرو هرگاه بود هند
دو سنطاریا را ابنه الخیری تحلیل برد ریاح را که در معده است بزر السداب نفع دارد بواسیر را
بلغمیرا بزر الورد پاک کند معده را بس نیکوست معده را حبس کند طبع را بسباسه تقویت کند
و محو بند دشان افزود شقیه کند معده را بصل افاقه کند شهوت را و تلین کند طبیعت را
بطیخ مستحیل بهر خلطی که غالب است در معده و احداث هیضه کند و هرگاه فاسد شود
خربزه مانند سم شود و مصلح آن سکنجبین است و وقت آن میان دو طعام است و خربزه
هرگاه فاسد شد قی علاج است از دیدن خربزه تحریک قی کند بدون مشقت بلیلج ملطف
قابض است تقویت کند معده را و نفع دهد استرخای او را و رطوبت او را بول البقر
نفع دارد اوجاع معده را هرگاه با اشنان بخیسانند ترمس ساکن کند غشیان را و اعانت
کند شهوت را تفاح الحلو خشک کند او را و سویق کند یعنی قاوت تقویت معده را و قی را
منع کند بریان کرده او و ضمیر نفع دارد قلة شهوت را و نفع دارد ذوسنطاریا را و سیب
خام تولید حمیات کند و قروح عفن بهم رسد و مصلح اوست جوارش نعناع
و گلقند توت شیرین مثل انجیر آب بطی الخروج است از امعا و بعد از اکل سکنجبین بخورند
توت شامی هرگاه خشک کند قایم مقام سماق است و حبس کند بطن را و نفع
دارد ذوسنطاریا را تیس رد المعده ابیت مصلح آن سکنجبین است ثلج بعضی نخست

بعضی تکوک مضرند معده را و برف عطش می آورد بسبب آنکه جمع کند حرارت را از برای مشایخ
بداست ثوم سیر است تحلیل میبرد نفخ معده را و تسکین میدهد عطش را جبن
پنیر است سمین است ملین بطن است و تولید ... کند در مغا و مصلح آن جوز یعنی
گردکان است و کشمش و هرگاه بود هند یعنی بویان کند امساک کند طبع را وان زوی
معده است غیر الهضم معطش است جوز بوا تقویت کند معده را و می بندد معده را
حب الرشاد نافعست معده سرد را حب القرع تسکین دهد عطش را حب الرمان
ترش هرگاه خشک کند می بندد شکم را و تسکین دهد غثیان را و منع کند قی را و تقویت
کند فم معده را و منع کند مواد صفرا را و انصباب بسوی احشا حب الآس تقویت کند
معده را حب الریباس نفع دارد خلفه صفراویرا حب الصنوبر تقویت کند معده را حجر الیشب
نفع دارد معده را جدا نقل کرده است جالینوس که هرگاه قلاده از یشب بگردن آویخته
معلق بندارند وجع معده خلاص شود و گفته اند که هرگاه حجر الیشب با او باشد از
صاعقه ایمن باشد حجر المقناطیس سنگ آهن ربا است هرگاه بمالند بان سر ... دیگر میکند
آهن نکند ... بیرون شوند و گفته اند که هرگاه آهن ربا بمالند بروغن زیتون میکوید از آن
و هرگاه در شکم خبث الحدید ... سنگ آهن ربا جذب او کند حرشف ... را
و منه ... خل ... هضم کند ... چند است معده حار را و افاقه کند شهوت را
و نفع دارد صفراویان را و جذب دارد بلغم خام نفع دارد شهوت کلبیه را و هرگاه ممزوج
با آب بیاشامند تسکین عطش کند و خمر صاف کرده ... آهن حبس کند اسهال را
اسهال ... خولنجان چند است معده را هضم کند غذا را دار فلفل هرگاه بجوشانند
با مصطکی و بیاشامند زایل کند فواق را و تقویت کند معده را دارچینی تقویت کند
معده را و هضم کند طعام را و منحدر کند طعام را بسهولت دبس شیره است ملین طبع است
و غذائیت دارد و تولید خلط غلیظ کند ... است حبس کند طبع را دماغ
... است و ... چهارپایان دماغ بره است ... شهوت طعام را

وبهمن

و بهمان می آورند قی را دم الاخوین خون سیاوشان است تقویت معده کند و به بندد
شکم را در قوت تسکین عطش کند و نفع سعتر ... راوند نفع دارد معده را و درب را و بعض را
بدون الصنان سرکو ... است مضر معده است بسبب بطوء هضم آن ریباس نفع دارد غثیان را
... حبس میکند قی را و می بندد شکم را و دفع میکند ... و تحلیل ... سرد
ریاح را ... نفع میدهد معده را و تحلیل میبرد ریاح را و می بندد شکم را ... است
قطع میکند قی را زنجبیل نفع دارد سردی معده را و تحلیل میبرد نفخ را ... نفع دارد
معده سرد را ساسالیوس حد است معده را سلاب تقویت میکند معده را و ...
می آورد سرطان نهری نفع دارد ... معده ... تسخین کند معده را
و خوشبو کند و تقویت کند مجاری معده را و اشتها می آورد طعام را و نفع میدهد
ترنج معده را سفرجل تقویت میکند معده قابل فضول را و ابدا افضل است در تقویت
معده و نفع دارد ... ریا را و اکثار آن طعام را فاسد کند و قبل از طعام خوردن حبس
کند بسبب معده را و شکوفه یعنی گل به تقویت کند معده را و منع کند سیلان فضول را
از اعضا سکر نفع دهد معده را و بعطش می آورد نه چندان عطش عسل هرگاه
بجوشانند و کف او را بگیرند مسکن عطش است و لین شکم است و تولید مواد کند
سماق دباغت کند معده را تسکین دهد عطش را اشتها می آورد طعام را تسکین کند
غثیان را سنبل الطیب تفتیح کند سده معده را و تقویت کند معده را سویق التفاح
تسکین کند قی را و غثیان و تقویت کند معده و شکم را سویق الشعیر امساک کند طبع را
و نفع دارد خلفه صفراویرا و هرگاه بعد از آن آب نخورند اسهال کند و تولید نفخ کند سویق
حب الرمان تسکین صفرا کند و ... معده را و اشتهای طعام آورد تثبیت فواق ... مع
و بعض را و ریاح را پراکنده کند و بادیان خوردن آن ضعف باصره آورد و ضرر دارد معده را
شکاعی نفع دارد رطوبات معده را شیر املج ... است که شیر ... باشند تقویت کند
معده را و قطع کند قی را و لصاق را و قطع کند بلغم لزج را غیر آنکه تسخین کند صدف تسکین وجع

معده را صعتر نفع دارد معده را و عطش اورد صمغ عربی تقویت کند معده را و نفع دارد اسهال را
که از صفرا باشد دو مثقال ان صندل تقویت کند معده را و تبرید کند طباشیر نفع دارد
اورام معده را و تقویت کند و تسکین دهد عطش را و منع کند انصباب صفرا را و
نیکوست خلفه صفراوی را طرخون تقویت کند معده را و عطش اورد و قطع کند باه را
طراثیث تقویت کند معده را و می بندد شکم را طلق می اید کوکب الارض و ان طحلب که
که نمی سوزاند او را اتش مکر بحیله نفع دارد ذو سنطاریا را طلع تقویت کند احشا را و حبس
کند طبع را و عسر الانهضام است عاقر قرحا نفع دارد معده را و جذب کند رطوبت
معده را عدس سرد شکم را خصوصا هرگاه مقشر کند و استعمال کند با کاسنی ما تنك
کفت جالینوس تقویت معده کند و تولید خلط سوداوی کند و اکثار ان جذام می اورد عسل
نافعست معده سرد را و مشایخ را و شبان را مضر است عصاره انبرباریس نفع دارد حرارت
معده را و اورام معده را و تقویت معده را عناب بطی الهضم است و تسکین دهد
حدت و لذع معده را عود افضل ان قماری است میبرد رطوبت فضیله را که در معده
هست و تقویت کند و به بندد شکم را و نفع دارد ذو سنطاریا را غبیرا سنجد است
نفع دارد قی را و عطش را و موافقت کامل دارد اطفال را از برای انکه تعدیل کند طبیعت ایشان را
فاوانیا عود صلیب است تقویت کند معده را و حبس کند طبع را اجل [illegible] است با تخفیف
خوردن خصوص پوست ان قی می اورد و منع کند طعام را از انکه قرار کیرد در معده
فوادح جوجم است موافق دارد تمامی معده را و کفته اند بسیاری از ان خناق می اورد
مکر انکه طبخ شود مصوص فقاح اذخر نفع دارد و بای بارده معده را فلفل اسود هضم کند
طعام را و اشتها می اورد و فلفل سفید اطلاق کند شکم را قوقیه القرنفل [illegible] الطب
تقویت کند معده را قصب تقویت کند معده را و حبس کند طبع را قشر الاترج هرگاه
خورده شود تقویت کند معده را قصب السکر اعانت کند قطف سرمق است بارد [illegible]
نفع دارد معده را قطر [illegible] است نفع دارد اسهال اطفال را قفر الیهود نفع دارد خون

که در معده است

که در معده است قلوب بهترین دلها از حیوان صغیر است در سن و عسر الانهضام است
کاشم تقویت کند معده را و کبد بطی الهضم است زیره کوهی از دیاد معده را نافعست
کراث مضر معده است کرویا بو اکنده کند با مراکز بوه منع کند قی را و جشا حامض را کلی نفخ
کلیه بز است و آنغسره الانهضام است حبس کند طبع را کمادریوس نفع دارد سوء هضم را
تقویت کند معده را و حبس کند خلفه را و قی را و نزف الدم را کهربا تقویت کند معده را و
نرم کند سلابه معده را و تقویت کند اورا لبن اللقاح ان شیر حیوانی کبر است بهتر
او و سرد ماران سریع الانهضام است لک نفع دارد معده را لفا لکرم قطع کند اشتها را
خماما بو معده لوز حلو غذا میدهد غذای بسیار تلیین شکم کند عسر الانهضام است
هیجان اورد خلط در دراو نمك دار او ملین است از برای بطوء هضم شکر مصلح است اورا
ماء العسل اشتها اورد معده سرد را خود عسل کرم است تقویت کند معده سرد را
کفته است شیخ در قانون در کتاب سیم مده ستیکه شرب [illegible] سرد در مرض فالج مضرت او
کمتر از اب عسل است ماء الحصرم نفع دارد معده کرم را و جشای صفراوی را نافع است
ماء البقول تفتیح کند سده معده را ماء الاصول انچه اندشها بقرع و انبیق عرق کشند
مقوی معده است ماء لیمو تقویت کند معده حار را و اشتها اورد و قمع کند صفرا را
و تسکین کند عطش را مخ مغز است کثیر الغذا است و مداومت او اشتها را ساقط کند
مصلح ان صعتر و نمك است مشمش تسکین دهد عطش را و تبرید کند معده را و مصلح او
سکنجبین است مصطکی تقویت کند و افاقه کند شهوت را و تحلیل کند جشا را حبس کند
طبع را و اورام معده را نافعست ملح نمك است نفع دارد اوجاع معده را که سرد بوده بلغم
و اسهال بلغم کند مضر است دماغ را و بشره را مومیایی نفع دارد حب الان واقعی ان فواق را
نانخواه نفع دارد معده را که سرد باشد تفتیح سده کند و تسکین غثیان کند نارشك
اقماع انار هندی است چه لاست معده سرد را نیق نفع دارد ضعف معده را و اسهال را
نرجس خوردن ان هیجان می اورد قی را نسرین تسکین دهد فواق را کفته اند شرب اب او رفع
می اورد نشا مورث شود سده را نعناع تقویت کند معده را و تسکین دهد
فواق امتلایی را و منع کند قی بلغمی را و منع کند قذف الدم را و نفع دارد باه را

یا ناردان نفع دارد هیضه را وحیض را وکثرة خوردن ان مورث میشود خارش در گلو یاقوت
هرگاه نگاه دارند در دهان تسکین عطش کند مرویست که جناب نور دیده مهر و ماه حضرت
ابی عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه در روز عاشورا در کنار فرات وشدت
عطش شکایت کرد جناب علی اکبر معصوم از کثرت عطش انجناب انگشتر مبارک خود را
که از یاقوت احمر بود از راه لطف بفرزند گرامی خود داده در دهان مبارک نگاه داشتند
که تسکین عطش نمود اما معالجه امراض معده اما سوء مزاج معده یا گرم است یا سرد

امراض معده

اما گرم علامت ان عطش وجشاء دخانی وفساد اغذیه وقلة شهوة دهان علاج شربت
ریباس وشربت سیب وشربت به باشیره تخم خرفه تخم کشنیز خشک یا هر یک از این شربت
بهم رسد هفت مثقال وغذای ان شوربای ترش انهمین ترشیها با سماق وگوشت بره
بزغاله وهرگاه یقین شود از زیادتی خون فصد باسلیق نافعست هرگاه صفرا غالب باشد
علامت ان زردی زبان وعطش بسیار وتلخی دهان وغشی دایم وخروج صفرا بعضی اوقات
انقی یا در براز یا در بول وعلاج ان قی کردن بسکنجبین واب گرم واسهال بحب هلیله او خوردن
هلیله مربی وکلقند افتابی شکری باسکنجبین بطباشیر وهرگاه از این معالجات خوب نشد
ماء الجبن بعد از تنقیه هلیلجات سکنجبین بزوری ببیست چهار روز نافعست وبعضی
اطبا در ناخوشی معده که از حرارت بوده باشد شیر گاو داده اند وگفته اند که شیر بهترین
اغذیه است از برای مطلق حیوان وانسان شیر گاو از همه شیرها موافقتر است
زیرا که مدت حمل او مشابهت دارد با مدت حمل ادمی وماء الشعیر در این سوء مزاج بهم رسد
بمعنی انکه چون دانستی فرزند که علت غالبی سوداست که قسطی بمعده منصب شود [illegible]
ترشی ان بگزد معده را وتنبیه اشتها کند پس چنانچه زیاده از انچه لایق است از سودا
منصب شود یا انکه حدت ان سودا زیاد باشد معده را زیان کند وگاه هست
بتقریب کثرت سودا قبل از انکه غذا هضم شود ومتغیر شود از معده سودا پیش
کند غذا را صعب ترین معالجات معده اینست وعلامت جشاء حامض باشد
ان با کفک ومتنفخ وبا بقایق وقبض دفع شود ولون انشخص رصاصیت داشته باشد

بلغم

یا سفید باشد وکسل باشد علیل در جواب دادن وعلاج ان خوردن هلیلجات و
سکنجبین عرق بید شاهتره وخاکشیر وفصد اسلیم از دست کردن وریاضت کشیدن
تنقیه با اب شاهتره بعد از ان ماء الجبن باسکنجبین بزوری وقهوه چوب چینی اشامیدن
نافع است ووجع معده یا بسبب سوء مزاج معده است اجماع اخلاط ردیه یا ورم در
معده است یا قروح معده یا بارباح معده وانچه از سوء مزاج بوده باشد گذشت معالجات
ان وانچه از سموم بوده باشد بیاید بعد از این وقروح ریاح مذکور میشود تخمه عبارتست که
منهضم نشود در معده علامت ان سوء مزاج معده است ومعالجه گذشت ضعف
معده است علامت ان اینست که بوده باشد بعد از قی کثیر وعلاج ان اطریفل صغیر
وجوارش مقوی معده است از چیزهای که عطریت وقبضی داشته باشد مثل جوارش
عود ترش وضماد کنند بر معده مقویات را مثل سنبل الطیب وسعد اذخر مصطکی با اب
به وروغن مالیدن مثل روغن ناردین وگاه هست که ضعف معده بتقریب فساد
غذای ردی الکیفیة یا ردی الکمیة است یا حرکت کردنست بعد از خوردن طعام که
حرکت دهد غذا را ومانع شود از استقرار ان در معده زیرا که هضم لازم دارد سکون را
وهرگاه حرکت دهد حرکت خفیف بعد از طعام یقین هضم است ما بید ادمی بسیار است
بعد از غذاها بطیء الانهضام یا خواب بسیار بعد از غذاهای سریع الانهضام علاج آن
تنقیه معده است بقی کردن واسهال بگلقند معجون شهریاران وتلطیف تدبیر است
واصلاح ماکول ومشروب بنحویکه بکار دانند غذا را لطیف سریع هضم از برای تقویت
معده مثل دراج وتیهوج که مطبوخ نمایند با دارچینی زعفران قلیل هیضه حرکت اخلاط

هیضه

فاسده غیر منهضم از برای دفع شدن از طریق معده ومعا یعنی باسهال بر کرد او بدن
پر شده وعنف از قوة دافعه رضا دا وبسوی صفرا مندفع شد طبیعت صافی لطیف
طاقی بقی وچیزیکه راسب وته نشین باشد از اغذیه فاسده باسهال وعلامت ان
هیضه اینست که می باشد بان کرب والتهاب از برای حدة این ماده ومرارت ان وعشیان
وعطش شدید بمرتبه که تسکین بهم نرساند از شربت اب از برای انکه اب در هر دفعه معده
دفعه گرم شود وقی مراری یعنی تلخ وبسا باشد که شدت بهم رساند این اعراض بحسب
رداءة ماده وفساد حادث میشود وجع در معده وامعا ومنخرط شود صورت فرود

صدغین یعنی شقیقها و بینی دقت بهم رساند یعنی تیغ بکشد و بسا باشد که شدت
کند اعراض بمرتبه که غشی کند علیل و ساقط شود نبض بسا باشد هلاک شود دفعه
علاج قی کردن و خاکشیر با اب گرم خوردن و تبدیح اب خاکشیر را سرد کردن کتان
کلاب بشکو انداختن و حقنه کردن بحقنه که بابونه و سداب و شوسه داخل کردن
بعد از انکه خواطر جمع شوند که اغذیه فاسده جمع شود و اوام بکیرد شربت انار میخوش
و هرگاه تسکین بهم رسانید دادن ضره ندارد و لاچار تریاق فاروق با اب سیب
ترش حل کرده بدهند و جوارش عود بعد از تسکین و سفرجلی بدهند از سفرجلی
ممسک و هرگاه ساکن نشد سفرجلی مسهل بدهند و مراق یعنی شکم را گرم کنند
بکتان کلاب گرم کرده بر میدارند و بخواب بیاورند او را که خواب سا را هر دهند و
و غذای او را تلطیف کنند بعد از ادام ترید او و ارگوشت مرغ یا جوجه کم روغن شده
با انار ترش در زمان طعام کذارند در رحم و فساد شهوت است سبب ان اجتماع
خلط ردی است در فم معده و خمل معده که مخالف معتاد است پس مشتاق
میشود طبیعت بچیزی که ضد او بوده باشد از برای انکه دفع کند او را بضدیت و
گاه هست که بتقریب طلب طبیعت است از برای دفع اذیت بلکه از جهت مشاکلت ان
خلط فاسده است همچنانکه خلط متعفن در فم معده جویا شود اشیاء متعفنه را
و خلط شیرین عسل و غیره را بیشتر اوقات مرض و غم و فساد شهوة زنان حامله
از ابتدای حمل تا ماه سیم از برای انکه اجماع فضول که غذی محتاج است بسوی ان
از برای کوچکی جنین پس این فضول بعنوان قذف منصب میشود بفم معده طبیعت
دفع
از خواهش باشیاء ناشفه افتد و علاج در مردان ریاضت کامل کشیدن و
اطریفلات خوردن و قی کردن و انچه در حوامل است مصطکی جاسد و املح اهلیله
کابلی پرورده خوردن و نیره خوابیدن و سرهای نازک استخوان مرغ را بخانند و کمان
کرده اند که جناب اقدس اللهی مثل سرهای نازک استخوان سوختن مرغ و جوجه چیزی
خلق نکرده است و گوشت قدید کوسال همین نفع دهد در شهوة کلبیه است

در رحم و فساد شهوت

وان زیاده

وان زیادتی شهوة است و اشتداد ان بحثی میسر نشود و حرص بر ماکولات بهم رساند مثل
حرص کلاب چنانچه کلاب است و چنانچه در طبع کلاب است سبب سوء مزاج بارد تکثیف است
و عارض میشود فم معده را خصوصا هرگاه بوده باشد مزاج سایر اعضا گرم و علامت
ان کثرت ثقل است و نفخ و قلة عطش و علاج ان فصد از اسلیق دست چپ و خوردن
اطریفل صغیر سفرجلی و جوارش خوزی و خوابیدن مصطکی انیسون زیره نانخواه
و ضماد کند معده را بسنبل الطیب و قرنفل جوزبوا کل سرخ و تنقیه کردن بحب قوقایا
و حب ایارج یا انکه سبب شهوة کلبی انصباب سودا است زیاده از انچه لایق است بفم
معده و علامت ان قلة خواهش اب خوردن و ترشی اروق و هیجان کند ترشی در وقت
خلای معده علاج فصد اسلیق از هر دو دست با مهلت و تنقیه کردن بمسهلات افتیمون
و فصد باسلیق از دست چپ بعد از ان ماء الجبن دهند و شربت افتیمون بسکنجبین
موضع طحال یا انست سبب شهوة کلبی شدت تحلل بدن است علامت ان وجود
سبب مثل بیداری بسیار یا هوای گرم بسیار و دران هوا جماع کردن و خواب نکردن
و حمام بسیار رفتن گرسنگی بسیار خوردن و غضب بسیار کردن و غمناک شدن و از
بر ایران قلعه که میخورد علاج این نوع خوردن غذاهای بطیء الانهضام مثل شکنبه
گوسفند خوردن و نان فطیر خوردن و خاگینه خوردن فالودج و حلوای لوز خوردن با اب
سرد با سرد فرو رفتن و بلذا بروغن مورد روغن بر کم روغن شیرین تا اب بجوشانند
تا اب تمام شود همان روغن بر کوبند گاه هست که سبب جوع کلبی بودن کلبی بودن
کرم بزرگ در روده ها که غذا را ان کرمها خورند و معده جامع نماید بدن علامت
احساس اوست بتحریک ان کرمها و صعود کرمها از روده بسوی معده علاج ان قتل و
اخراج ان کرمها است بنحوی که در امراض مذکور میشود ان شاء الله جوع بقری عبارتست
از بولیموس و انعبارتست از جوع اعضا با شبع معده پس میباشد اعضا جایع جذب
بسوی غذا و معده عایق و گاه هست دموس بزبان یونانی جوع میگویند و بولخیموس علامت
و سبب ان سوء مزاج بارد است فم معده را قاتل برای قوة حس و قوة جذب علامت

ضعف قوة است وهزال چشم وبطلان شهوة واحساس کند در دست کذاردن بشکم
سردی یا وجعی که حادث میشود دران غشی از برای علیل وبسیار عارض شود این از از
برای مسافرین در سرما علاج ان در وقت نوبه غشی پاشیدن اب سرد بر صورت مریض و
بوییدن میوه ها از نشستن اطراف وکندن مویهان وضماد کردن معده بمقویات
مانند سک وامك وعود سنبل الطیب مصطکی کل سرخ اما بعد از طعام بدان که فرو برده
باشند بشراب که ممزوج کرده باشند بکلاب واب سیب عرق کاوزبان عرق بید مشك
سریعة الانهضام ونفوذ مثل مدمعات معمول از مرغ یا نخود وزیره وداچینی وعود
وطرفهای عصر مشرودیطوس با تریاق فاروق وجوارش عود و بعض اوقات حادث میشود
بولیموس از اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه فم معده را علاج تنقیه معده است بسیار
ان مشکل است از برای تنقیه یا بقی یا باسهال است وسقوط قوة مانع است اسهال را
کاهی حادث شود بولیموس از ضعف شدید در فم معده با حرارت قویه در فم معده در جمیع
بدن وهی ماند این نوع را بولیموس مغشی شیخ این مرض را ذکر کرده است علامت سوء مزاج کرم
وقوة عطش ویبس طبیعة وانکه این مرض مالك نیست نفس خود را هرکاه کرسنه شود هرکاه
افتد وقت طعام غشی حادث شود ساقط قوة ان علاج ان در حال غشی میر
شد بعد از افاقه طعام علیل است بغذاهای سرد بغذای بالقوة یا مثل ان کندم
که سرد کرده باشند باب انارین واب سیب وسیتی در معالجه نکند این نوع بزودی این
ارا وبصرع شود در عطش مفرط یا بسبب اجتماع اخلاط است که سوزانند وغلیظ در
یا خلط خشکست شدید الیبس مثل بلغم کهی باقی میماند این عطش وباقی میماند
محتاج بشراب اب واین خلط استدعا کند ابرا ومیماند عطش را علامت اینست که ساکن
نمیشود امر عطش را از اب خوردن البته بلکه هرکاه در عطش سکون بهم رساند بصعوبة
وکفته اند که سیر مسکن چنین عطش است کویند دلقوریدقس است وابن ماسویه
میکوید بالخاصیه بصورت سیر تسکین عطش کند بشرط انکه عطش بلغمی باشد وبعضی
مطلقا انکار کرده اند ومیکوید طبرسی حکیم که سیر تسکین عطش کند اکر عطش از
فم معده باشد والا فلا وعلاج بمطفیات وملطفات مثل سکنجبین واب کرم واکتفا کردن

دیکر از امراض

عطش مفرط

ازغذاها بکوشته مخیم فالودج وامثال ان وبعض اوقات عطش از فم معده میشود که همچنانکه در
صفراوی باتفاق شود یا بسبب یبس معده حرارت ویبس معده باشد انواع است عطش را
کاه هست عطش از حرارت کبد است یا ورم کبد است یا سوء مزاج کبد چنانچه استسقا
یا بسبب سدد ایست که عارض شود میان کبد واب که منجر با ستسقا شود وکاه هست
عطش بتقریب سوء مزاج حار کلیه است چنانچه در دیابیطس است ومحل این علل بعد
از این در مقام خود وکاه هست که عطش عارض شود از اشامیدن خمر کهنه ماسیر یا یا
یا طعام کرم یا بقوة یا اب دریا وعلاج همکی انها تمام ماء شعیر است لعاب اسفرزه واب
وچکیده کدو واب هندوانه خوب واب خیار شیره تخم خرفه یا رب سیب یا شربت
وغذا شوربای درشك وغوره واما این بدهند یا انکه اب این میوه ها را کرفته سرد در
برف کرده نان خشك دران ریخته بدهند وفصد با سلیق در چنین عطش لازم
و بقدر قوة واستعداد توه ونبض وکاهی حادث میشود عطش بعد از مسهلات
هرکاه افراط در عمل کند بمرتبه که رطوبات اصلیه را تحلیل برد وعلاج اب غوره را سرد کردن
ودادن بمالیدن اعضا را بروغن بنفشه وحمام معتدل رفتن کاهی عارض شود وکاهی
عارض شود عطش از خوردن کوشت انچه معطش است سمین یا بعقب خوردن
شدت تحلیل ان رطوبات را وعلاج اینها اشامیدن شراب است مکرر وماء الشعیر خوردن
وشربت بنفشه واب هندوانه واب خیار وعصرها مفرح بارد دادن کاهی حادث شود
از خوردن سم وکاهی حادث شود از خوردن اطعمه غلیظه مثل ماهی وعلاج ان سکنجبین
خوردن واب کرم بعضی کفته اند که برف زیاد کند عطش را وسبب اینست که چون سردی
ان میکزد فم معده را ابتلاء پس متوجه میشود طبیعت از برای دفع ضرر ومصاحبت میشود
خون وروح از ان پس حاصل میشود از ان سخونة یا انکه متکاثف شود وقبض کند فم معده را
پس مشتاق شود طبیعت بجری که سیلان کند ابرا که زایل شود تکاثف وکفته اند بعضی
در خصوص عطش اوردن برف وجه انکه بسبب سردی میکریزد حرارت غریزی بجانب
قلب پس زیاد میشود سخونة وبر میکریزد حرارت حادث میشود عطش وبسیار کفته اند

بالکرد

این اسم را در وبسیار نکرده اند و قرشی دلیل دیگر اقام کرده و علامه ایراد بر او کرده که فایده

ندارد و این گفتگو در رساله مختصره است ورم معده گاه هست در معده ورم گرم بهم رسد

دموی یا صفراوی و علامت تب است والتهاب در موضع معده و وجع شدت عطش

وکرب سقوط شهوة علاج فصد باسلیق است و مسهل تکمین از فلوس شیرخشت

ابانارین واب برگ کاسنی روغن بادام در فلوس دوم یکمثقال هلیله سیاه داخل کرده

بجوشانند در فلوس سیم پوست هلیله کابلی جوشانیده اضافه نمایند و منضج میان

مسهلات ماءالشعیر است و شربت بنفشه هفت عدد سپستان و دو دانگ طباشیر و

بعد از مسهلات قرص طباشیر با اب غوره بدهند وضماد کنند بادویه رادعه مثل عنب الثعلب

صندل سرخ شیاف مامیثا و بتدریج تا بضمات داخل نمایند که در ان بوده باشد

مثل گل سرخ سعد حضض مکی و اب هیشه بهار داخل نمایند و شنیدم که ورم بلغمی در

معده بهم رسد علاج ان تریاق فاروق واقتصار بر اغذیه لطیفه و مالیدن روغن گل

باسرکه وضماد کردن معده بخاکستر چوب ایم اذخر سنبل الطیب که مخلول کرده باشند

واستفراغ نمایند بطبیخ زوفای خشک عنب الثعلب سپستان جوشانیده فلوس

خیارشنبر و هرگاه نیم مثقال صبر سقوطری داخل نمایند ضرر ندارد وحذر کنند قی کردن را

در ورم معده و میتواند شد که ورم صلب سوداوی در معده بهم رسد علامت

صلابة ورم وتغیر رنگ بشره وخشکی چشم علاج بعد از منضج پرسیاوشان اصل السوس

عنب الثعلب تخم خیار شربت نیلوفر مسهل بفلوس بنفشه گل سرخ پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه

شیرخشت ترنجبین و روغن بادام و شاهتره سبز هرگاه بعد از چهار بیخ مسهل ایارج جالینوس بدهند

مثل ایارج جالینوس لوغاذیا بد نیست وضماد کنند معده را بجلبه بذر کتان میعه سائله

بابونج کافشه افسنتین زعفران باب کلم قیروطیه مرغ مغز ساق گاو و روغن زیتون موم کاوی

میگوید طبرسی که گاه هست سرطان در معده بهم رسد وگمان کرده اند خیال اطبا که

سرطانی در معده بعید است علاج دبیله معده و قروح معده بسیار اتفاق می افتد

که جمع شود ورم و میکرد دخراج علامت شدة ضربان است و قوة تب هرگاه تمام

شد نضج

شد نضج مستحکم شد تب ساکت شود و وجع ساکن شود و انتفاخ باقی بماند علامت

انفجار قشعریره است و تکان خوردن واختلاف حرکت و کر شدن ورم چنانچه نقصان

شد که منفجر شد علاج شیر الاغ خوردن وماء گرم نشستن ودست مالیدن هموار

وخوردن ماءالشعیر با شربت نیلوفر شربت بنفشه هر دو روزه دواماءالشعیر سفوف از کندر و

دم الاخوین و گلنار فارسی کهربای شمعی گل ارمنی خوب مساوی کوفته و بیخته یکمثقال

نیم داخل ماءالشعیر نمایند و هرگاه گل سرخ خرفه داخل نمایند بد نیست اما قروح

معده علامت ان شدة ضربان بعد از غذا خوردن و شدة وجع وخوردن ترشی

وغذای تند خصوصا در میان کتفین یا زیر دنده ها بالای ناف و ایضا از علامات

کثرت درجساء است و بوی بد جشاست وخشکی زبان و قرص کهربا و شربت اناردانه

در نفخ و جشا و تثاب و تمطی و نفخ حادث میشود ما از جهة معده ما از جهة طعام و جشاء

حالتیست که عارض شود از ریح که کنده شود از معده بسوی دهان و هرگاه بسیار شود جشاء

فاسد شود طعام یعنی هضم پس نیکو نشود شمال ان تمعده را و تثاب حالتیست که لاحق

شود بان انسان بسوی کشودن دهان که حادث شود از صعود بخارات غیر منهضم

بسوی سر و هرگاه حاصل شود این ابخره و جمع شود این العضلات فک شفتین غلیظ

متمدد شود و فصل کند طبیعت دفع ان را و از این جهت کشیده شود تثاب در وقت قصور هضم

وتمطی انست که حاصل شود این بخارات در عضلات سایر بدن و علاج جمیع اینها تجوید

هضم است بخوردن هل و گلاب و خاکشیر گلاب نوشیدن و جوارش عود جوارش جالینوس

بتدریج و قی کردن سه عبارت دارد اطباقی و تهوع و غشیان اما قی معنی ان اینست که معده

حرکت کند برای دفع ان غذایکه در و قرار دارد یا خلطی که در معده هست قبول دفع کند

واما تهوع انست که معده حرکت کند برای دفع انچه نزدیک در او هست و مندفع قبول دفع

دیر نکرد و اما غشیان حالتیست از برای معده که تقاضا کند بسبب ان حالت که گویا

میخواهد دفع شود یا دائمی و اغشیان لازم و تقلب نفس گویند و سبب این احوال

اخلاط فاسده است که میگزد معده را یا میریزد در جوف معده و عارض میشود در ان

:

في نفخ وجشاء وتثاب وتمطی

في تهوع غشیان

قی بان اخلاط در جرم معده نفوذ دارد و عارض او شود تهوع با الم مفرط بسبب انکه دفع
نشود و مطیع نشود در اندفاع و این اخلاط یا کرم است و صفراوی و علامت ان التهاب است
و عطش و تلخی انچه بیرون می اید علاج قی فرمودن بسکنجبین و اب کرم و حقنه های متوسطه بعد
بی کا اسهال رفع ان قی کند و اب انار دین را کرفته نعناع در ان شیر کشیده هر کاه بهم رسد
و الا خشک نعناع در ان ریخته با مصطکی چوب عود دهند سرد و هر کاه اب انار نباشد اب سیب
ترش و اب به ترش هم خوب است و شوربای غوره غذا دهند با نعناع و قلیه انار دین و سماق
هم خوب است حضرت استادی در حبس فرمودن اب انار دان ترش نعناع مصطکی عود
و کاه هست که این اخلاط در غیر معده متکون و راسخ بلکه از اعضای دیکر منصب شود بمعده
مثل کبد طحال و مراره و این نوع ارده از اولست و علامت ان اینست که قی نمیباشد ابی اعراض
دائم بلکه ساکن میشود بعد از قی احیانا تا انکه تا نه ماده مجتمع شود و علاج ان اینست
که ملاحظه نمایند که کدام عضو منصب میشود پس تدبیر کنند ان عضو را و کاهی حادث
شود غثیان و قی از فساد غذا در کمیت یا کیفیت یا سوء تدبیر در اکل و علامت ان ...
ناخوشی است بعد از غذا خوردن اغذیه نا ملایمه و علاج ان تنقیه معده و تقویت
بنحوی که مکرر مذکور شده و کاهی قی و غثیان بتقریب سوء مزاج معده و ضعف معده است
پس متحمل نمیشود چیزی را که وارد شده است بر ان بلکه حرکت دهد برای دفع ان و معالجه
مزاج معده کذشت و کاه هست قی از جهت بحران است و علامت بودن ان
در امراض حاره و در روز بحران و علاج اعانت باوست بر چیزی که قی اورد قی الدم خون که برای ... قی الدم
بقی میباشد از معده و نواحی ان که مری باشد و سبب ان انفجار دهان رکیست از
رکهای معده و مری با شکافتن و قطع شدن رکیست و علاج ان فصد باسلیق
کشودن است در چند دفعه از برای امالة خون و کم شدن خون و اشامیدن لعاب
و اب به با پوست کنده صمغ عربی و کل ارمنی کلنار فارسی و دم الاخوین کوفته و بیخته با اب
به ترش هر روزه بنوشد و از خرنوب نبطی و مویز سیاه با دانه و کهربا این کونه که اب
کرفته شوربا ساخته مویز سیاه کوفته و چاشنی ان نموده بخورد و کاه هست قی الدم از
ریختن خون است از بعض اعضا بمعده مثل جکر و سپرز سر در وقتی که رعاف شود

از انجا

از انجا خون رعاف بمعده سیلان کند من حیث لا یشعر و علامت ان تفتیش این اعضاست و تغیر حال خون
بسیاهی و دردی و محسوسی خون در شرکت طحال و بر امدن خون به تنحنح و علاج تدبیر ان اعضاست
و استفراغ انچه منصب شده بفصد کردن و قی الدم بتقریب قروح و تاکل معده است
و کذشت معالجه ان در قروح معده و بسا باشد که بسته شود خون در معده در حین حصول
ان در معده و ان خون متکیف بکیفیت سمی شود و علامت ان غشی است و عرق سرد و سرمای عضو
خوردن و این اخری از ارده علامات است و علاج ان اشامیدن اب کرم که جوشانیده باشند در ان
شویت و فوتنج با سکنجبین و قی اورند همچنین است تدبیر هر کاه که در معده به بندد و از چیزهای که نفع دهد
در خون بسته شده و شیر بسته شده پنیرمایه خرکوش است کفته است جالینوس که مکرر تجربه کرده ایم
و یافته ایم نافع مایه خرکوش است و نیست پنیرمایه شیهای این اثر کند بلکه اقوی و انفع است و هر کاه
به بندد شیر در معده طفل رضیعه شیها در و بعد از ان مضراست بسبب انکه زیاد کند بستن را
بلکه علاج دادن شیرها است که ان کاورا علف دهند بشویت فودنج و سلابه و قیصوم و برک
حامض از برای انکه شیرهای ان بپنیرمایه بسته شود بلکه در معده منجبن نشود فواق بر وزن غراب و نواق
بر وزن عطاس است مثل ان چه عطاس حرکه دماغیست از برای دفع موذی فواق حرکت جمیع
اجزای داخل معده است و این حرکت مرکب است از تشنج انقباضیکه بر هم می اید از برای کریختن
از موذی و دفع ان از استعداد دیکر از برای انبساط بهم رساند مثل شش در وقت سرفه کردن
و از قصد انبساطی از برای دفع ان موذی و سبب چیزیست که میکزد فم معده و علامت سوزش
فم معده است بودن اطعمه تند مثل باقلای شور و دوای که فلفل داشته باشد یا قی مرة الصفرا
اما قی زنجاری سبز و سیاه و علاج ان سکنجبین و اب کرم قی اوردن لعاب اسفرزه و روغن بادام
بنفشه و کلاب و ملازمت ماء الشعیر هر روزه که سرد کرده باشند بر یخ و برف و خوردن سویق
تعجیر داده و کرفته با سکو یا سیب ریح غلیظ است که محتبس در معده یا در طبقات معده باشد
و علامت ان حدوث او بعد از تخمه است و بهم رسد این نوع اطفال را بعد از بسیار شیر خوردن
علاج ان بمسخنات معده است و چیزیکه اروغ بیاورد مثل مصطکی خوردن و خوابیدن
ان وزیره کرمانی و فوتنج و زنجبیل و امثال ان یا سبب ثقل است مانند رطوبت بسیار که
میچسبد بجرم معده و علامت پر شدن دهان است از اب و ثقل معده و ترشی طعام در معده
دروازه هضم و علاج ان تنقیه معده است بقی و اسهال با یارجات و از عطاس تاثیر عظیم است
در تسکین فواق و میتواند شد بسبب طعام غلیظ بهم رسد فواق و علامت تناول غذا

دیکر امراض
معده فواق

غلیظه است وترك ریاضت هرکاه ادمی بریاضت باشد وترك کند یکی از ناخوشیهای ان بحسب
استعداد بدن حدوث فواقست وترك استعمال ابزاری معتاد بحمام موجب فواقست وعلاج ان
قذف الطعاست وازبرای مشایخ بهم رسد وصبیان فواق بسبب عروض برودت ویبوست
که لازم مزاج معده این طایفه است وعلاج تسخین معده است از خارج به بستن ضمادات
حاره نمایند جاودس کرم کرده وروغن زنبق وبابونه زیتون کرم کرده واز داخل بخوردن مرغ مسمن
بابزیره دارچینی زنجبیل وفونج تخم کرفس شقاقل جند بید ستر سنبل الطیب الکیوترکی زیتون
زیتون کهنه سرکه عنصل در فواق فریاد بلند زدن وبغضب امدن وتکان خوردن وفزع
مفرط بهم رسانیدن وفزع بهم رسانیدن ونفس را نکاه داشتن وضبط کردن مفید است
مصابره باتشنکی نافع است ودلیل از هرکس نقل کرده اند رجوع بکیفیت مبسوط نمایند هرکاه
خواهند اطلاع او کاه هست فواق بشرکت کبد ودم کبد بهم رسد بسبب مزاحمت کبد
معده را یا انکه فواق بتقریب تولید مراری که از کبد شده از ان بسبب معده شود وفواق
بهم رسد یا انکه مواد بطریق رود موسوم اثنا عشری بالا رود از ان بمعده وفواق از ان
بهم رسد واولا از کبد آید ابرا شود بمعده وفواق بهم رسد اختیار این سر فنون طبیب است
و در دوم که بالتقاء از اثنا عشر بمعده فواق حادث شود اختیار جالینوس یا انکه بسبب
شرکت که میان کبد ومعده است بعصب باریك که میرسد میان ان وکبد وازبرای دفع این
عصب هرکاه ورم کوچك باشد ابزای معده بکبد یابد وورم بزرك باشد وعلامت ان ب
عرق است وغثیان مفرط وعلامات ورم کبد وعلاج فصد باسلیق واسلیم است
وسایر معالجات اورام کبد وکاهی حادث شود فواق بسبب اختناق رحم که طمث حبس
شده منقطع شود یا انکه ماده منوی بتقریب مترو که از مناسعه شدن قذف شود از رحم
فضلات طمثیه ومنویه بمعده وفواق بهم رسد میکوید هرکاه ملاحظه شود که زن
فواق دارد ایشاست یعنی متروکه وبی شوهر معالجه بکوسلق الرجال امر انه یعنی ببندازد شوی
ان زن وابهر پشت ازبرای مباضعه وشفا یابد وفصد صافن در فواق بشرکت رحم فاید
وخوابیدن تمر هندی تسکین فواق کند وکاه هست فواق بتقریب خشکی شدیدی
که در تن معده بهم رسد پس تشنج بهم رسد وان فواق ردی است وعلامت ان اینست که
بعقب استفراغات کثیره وبعقب حمیات حاده بهم رسد وعلاج ان ترطیب کردن

باشامیدن شیر الاغ وشیر بختی باشرایط مذکوره از بیست چهل روز تا چهل بعنه وبتکلم صحت
یابد وشیر انقلاب معده است که ادمی قذف کند طعام هضم شده را بمرتبه که کمان بوده که معده
او منقلب شده زیر بر بالا امده وعلایه میکوید که در لوازم حلق من بر محاذات اندو وسبب ان حرارت
که میرسد باثنا عشری یعنی بطریق قهقرا انچه در رود هاست معده قذف شود وبعضی نفع
شود وفرق میان انقلاب معده وایلاوس که از امراض معاست اینست که در ایلاوس انچه دفع شود
زبل است یعنی نجاست ودر انقلاب معده قی بر او زبل است همین غذای هضم شده است
وفرق مشکل است زیرا که غذا بر معده کذشت صورت غذائیت دفع شده وصورت است
بر ازیت حاصل شد پس در هردو محقق است مکر انکه بکویند که بوی تعفن در انقلاب معده
بتقریب عدم ورنك در ایلاوس وجع در شکم بهم رسد ودر انقلاب وجع نیست بلکه همین بوم
خوردکی است فقط وعلاج اینست که عطا کنی اشیاء مغزیه را کوب وقلق هرکاه در معده قلق در
کوب می یابد علیل که حاصل شود علیل اغمی محتاج شود را انطرف که ارام دارد منتقل میشود راحت
دیکو تا غال غثیان بهم رسد وعلاج ایراد معالجه غثیان است چون سبب او اند سبب غثیان است
وبیشتر اوقات سبب ماده حاده حاره است وعلاج استفراغ این خلط است مثل منقیح دادن
از عنب الثعلب خیار شنبر شیلو غجو شانیده صاف نمایند باشیره تخم خیار شیر خشت در سیم منفیح
باشافه بنفشه جوشانیده فلوس اب کاسنی شیرخشت روغن بادام کوطرنهای عصر لعاب بهدانه
واب سیب بد هند یا انکه ماء شعیر بالطباشیر قرص طباشیر بعد از دو سهل خصد اسیلو با تعلیق
نماید وضماد کنند فم معده را طباشیر کل سرخ عود صندل کافور بعد از سه سهل سکنجبین عرق کاسنی
خاکشیر بد هند اختلاج معده کاهی حادث میشود در معده حرکه اختلاجیه وخفقان از و بهم رسد
وبنا باشد که از اختلاج غشی بهم رسد واسباب او انصباب مواد صفراویه است وعلاج استفراغ
ان مهیج بکه مکرر ذکر شده است وکاه هست که حادث میشود اختلاج وخفقان بتقریب کرم در
مشهور بحیات که رجوع کند بمعده پس حرکت کند معده ازبرای دفع انها وبعضی اوقات بتقریب
انصباب مراره است از انجا بسوی امعاء در حال بسته شدن صبیح پس بالا اید کو مهابسوی
معده بجهت که یخیتن از صفرا از مرارت طعم ان وعلامت بسته شدن طبیعت وجع که حادث
شود امعاء را وتقلب نفس ودغدغه وعصر در معده وعلاج ملین بطون است بحقنه لینه
یکروز در میان متعدد وحقنه متوسطه پس قتل واخراج کرم وجع الفواد انعلة الملست
ووجعیکه عارض شود فم معده وبعمی نامند وجع قلب هم کویند ازبرای نزدیکی موضع بدل
کفت جالینوس هرکاه شکایت کند بتوعامی کو بکار که در معده ان فدوده بمیتهد زیرا که دل

اختلاج معدا

وجع الفواد

١٠٣

معده

ترکیب معده و سرعت انفعال اسال میشود و سبب سوء مزاجی است گرم که عارض شود فم معده را یا خلط تلخی صفرا یا سودا منصب شود از او و علامه شدت وجع است بمرتبه که غشی کند بحیثی که موذی شود بعض اوقات بهلاك و افاقه بهم رسیدن مشکل شود و دست و پاها سرد شود و ذکر شد اوجاع معده و معالجات او در حال غشی و بعد از افاقه از فصد و غیره

حرقة معده

حرقة معده را سبب خوردن اغذیه خام غلیظ مثل نان خطیر و میوه های نارسیده بجیرهای ترش شود فم معده بمرتبه که غذا را کند کند که بوی فرضیکه بر کرد دبق و بیشتر است که نیابد و گاهی حادث شود ترشی و سوزش فم معده بتقریب قذف خلط سوداوی شدید الحموضه بفم معده و فرق میان انصباب بمعده یا انکه از غذا این حال سوزش و ترشی بهم رسد با انکه در اول حادث میشود ترشی پس از خوردن غذا و در دوم حرقة و ترشی بهم رسد مگر در خلای معده از طعام و اول ساکن شود در حین گرسنگی و علاج اول قی کردن است با اب تخم شویت و سکنجبین و توبه و عسل و نمك و اقتصار با اغذیه لطیفه مثل گوشت مرغ و تیهو که طعام کند با هل و زیره دارچینی و علاج در دوم که انصباب سودا باشد فصد از باسلیق دست چپ و اسیلم که نفع ظاهر کند و طرفهای صبح سکنجبین منعنع و بزوری با عرق کاسنی و طرف عصر هلیله کابلی پرورده و آمله پرورده هر روز طرفهای عصر حکال معده سبب او خلط تند است یا شور و علاج استفراغ خلطات و تقویه معده و علاج دوم مذکور میشود ذرب و خلفه

استرخای معده فرو رفتن معده و بر آمدن پشت است و سوء هضم و علاج انفلاج فالج است

تشنج معده گاهی هست که قرار نگیرد طعام در معده و منحنی باشد علیل و علاج تشنج امتلائی

جشاوة معده گاهی عارض شود خشکی در فم معده بتقریب انصباب خلط غلیظ سوداوی و علامت اینست که علیل نمیتواند تکیه کند و بخود نتواند رفت و نتواند بلع کند لقمه را و علاج ان فصد باسلیق است و نخوردن گوشت و ضماد کردن مثل عنب الثعلب با روغن بنفشه و جو و خطمی اکلیل اصل السوس موم کافوری روغن گل سرخ بدون بنفشه و حقنه های متعدده و اضمده محلله مثل بنفشه بابونه سنبل الطیب اذخر ذرب انطلاق بطن است بمعنی فساد معده میگوید طبیب ذرب المعده اذا فسدت با انکه بمعنی علم بره است میگویند ذرب الجرح اذا لم یقبل الدواء و نامیده اند این ازار را ذرب از برای صعوبت علت و عظم خطر و فرق میان ان و میان هیضه اینست که هیضه میباشد با ان قی بجهة انکه هیضه از سوء هضم است و هیضه از امراض سریع الانقضا است که زود صحت یابد

درکرد

خلفه

بو طرف سود و ذرب از امراض متطاوله است و خلفه اینست که ارام نگیرد غذا در شکم پس دفع شود دفعة سریعا و دفعه متطاول و دفعه قلیل و دفعه کثیر دفعه هضم شده و دفعه غیر منهضم و اختلاف مراد خلفه است و بعضی فرق کرده اند که گفته اند که اسهال الکائن بادا و درست و غلیظ و اسهال الکائن و این تلیین با بقیه تنزیل معده است و امتلا او و علامت قلة عطش و علاج تخفیف بجوارشات عود و جالینوس و ترنجبین نافع است و سبب ملالة فم معده کثرة بلغم و علامة کثرة بزاق و غشی و علاج ان قی کردن و تنقیه معده کردن و یا سبب اکثر ضعف ماسکه و علامة خروج طعام است از معده سریعا خصوصا هرگاه حرکت کند علیل که کند بثقل طعام و بریزد دفعه مثل سنگ که از هوا بیفتد و علاج ان جوارش خوب و کندر است و اجتناب از اب گرم و سویق از ترنج کوبیده و سیب و امثال ان خوردن و بو داده از قبیل گشنیز خشك و امثال ان خوردن است و میتواند ذرب بتقریب انصباب صفرا باشد بمعده در هنگام خوردن غذاهای گرم یا آشامیدن شراب صرف و بر آمدن صفرا و برانگیختن خلط با ان صفرای صرف در امتلای صفرا در بدن و علامت ان بودن ذرب است بعد از حمیات محرقه صفراوی با عنب الثعلب یا عقیق و عطش و بسا باشد که تب هم باشد و علاج منضج دادن از انار ترش جوشانیده و زیره و دیگر هلیله زرد و روغن بادام خیسانیده صبح عنب الثعلب جوشانیده صاف نمایند و لعاب اسپغول و اب کاسنی بادام اضافه کرده با روغن بادام بنوشند یکروز در میان بیخ و فقعه بعد از ان فصد باسلیق دست راست و بعد از ان شربت انار بین ساخته طرف صبح تخم خرفه و تخم گشنیز بو داده با عرق بید شیره گرفته از شربت انار داخل کرده بنوشند چند روز هرگاه تسکین یافت ذرب قرص قلوس بسازند از طباشیر کافوری و قرص حماض با شیره تخم خرفه بو داده دو مثقال بلعند و غذای روز شوربای بادام و بعد منضج در ایام شربت شوربای ناردان و میوه انار میخوش و میخوش و سیب پخته و گاه هست ذرب بتقریب انصباب سودا است بفم معده و علامت ان اینست که هیجان بهم رسد ذرب در وقت گرسنگی و همیشه میفهمد سوزش در فم معده و ترشی در فم معده که ساکن شود بعد از اکل یا ساکن شود ترشی بعد از شرب قلیل و علاج ان فصد باسلیق از دست چپ و مسهل دادن معجونی که در صفراوی نوشته بعلاوه نیم مثقال افتیمون خام جمع آوری یافت شود والا اب شاهتره نیز نیم مثقال جوشانیده داخل نمایند و علیه بهمان نحو است و ضماد کنند پهلوی راکه موضع سپرز است بچیزهای که مانند جاورس بو داده و مالیدن سپرز و اکل کردن در صبح قبل از طلوع افتاب و انصباب ماده سودا در ان بخوردن سویق از ان که سبوس او را گرفته

کندم امسال داشته در تنور خمیر مایه پخته تنور خشك باشد یا سویق سیب یا سنجد
ونخیله بهشت که برنج ادرا بوده باشند وطلیا به کلیه در او داخل کرده باشد ودر این ذرب
که از انصباب سودا است فصد را مستعد از باسلیق دست چپ واسیلم باید کرد
وفلوس ابلیشه باید داد وکاه هست که ذرب بتقریب قروح در سطح معده است ومی
نامند چنین ذرب را ماده البطن وتابع این است مرك وهرگاه به بینی در این نوع ذرب
کوچك یا بزرك در دهان باز باید بفهمی خشکی وحرارت در دهان واستباط کنی تقیه
نکهت وزبان وتفهمی در حرف زدن جزم کن علم بره او وعلاج ان ابرای اسایش بیمار دران
قرص طباشیر وسفوف الطین وامثال ان مثل سفوف الرمان وسفوف زلق الامعا
شوربای سماق وشوربای دوغ کشك ومیتواند شد ذرب بتقریب مواد نزلی بوده باشد
که از سر در وقت خواب منصب بمعده میکردد واین بتقریب سوء مزاج دماغ است بحرارت
که میریزد بعضی فضول از منخرین وبعضی بمعده میریزد از راه حلق وهرگاه بدوام اید بمعده
مزاج معده را فاسد کند وذرب بهم رسد وعلامت مختصر اوست که ذرب بعد از خواب
بسیار شدت کند یعنی چند مجلس متعاقب دفع شود بعد از ان تسکین یابد واان علامت
نوازل از دغدغه حنك وحلق ومری وفم معده وازحرارت دهان ولذع وعطش در صفراوی
وشیرینی با کراهت وغلظت اب دهان در رطوبی وترشی دهان وبوی زنك وچرك در سوداوی
وشیرینی با قلیل شوری وطعم اب کنده در دموی وعلاج فصد قیفال وحجامت بین الکتفین
ومسهل دادن بفلوس واب کاسنی در صفراوی ونها دکردن پوست هلیلجات در سوداوی
وچند نفعه ایارج فیقرا وحب قوقایا دادن در رطوبی وشمومات طمث وعطوسات
موافقه دادن ومالیدن سر بکیسه خشن وروغن بانمك بپا ها بشدت مالیدن وشستن
پا ها باب کرم که دران بابونه واکلیل جوشانیده باشند ومنع نزله کند شربت خشخاش
وصبح شام با حب نشاط بافلونیای رومی هر یکرا موافق بفهمد یا تریاك محض لعوق ونافع
بهر حال ذرب را متغیر ضرر است نهی نفع واجتناب کند از خواب بر پشت وخواب بر
مرتفع بلکه همیشه دو لحوابد ونازبالش نداشته باشد حکایت کرد انی حکیم که شخصی
صاحب ذرب را معالجه کردم وصدیق من بود ومعالجات من معتد او نشد مدتی من

تتوضا

فوداعدم وادیدم که چون از خواب بر میخواست مکرر میرفت حدس زدم که این ذرب از نزله ودماغ
اوست پس امر کردم که سر تراشید ومالیدن با دویه مثل خردل وافیون وطلوع وغروب مغز خورده
معتاد شد وصحت یافت وگاه هست سببش قدب سوء تدبیر در اغذیه است در کیفیه ماکیه از
لطافت وکثافت ولزوجت یا نفاخ یا مولد ریاح یا اسباب مفسده طعام مثل حرکت عنیف
یا اب بسیار خوردن بعد از غذا لها اسباب خارجه دیکر وعلاج تدبیر در اکل وشرب بقانون
وقاعده وگاه هست ذرب بتقریب امتلای بدن است وریاضت نکشیدن مثلا برای معتاد
وترك فصد کرد یا ترك حمام واش وعلاج فصد است وریاضت وولك وگاه هست ذرب
بتقریب سوء مزاج کبد است وعلاج تقویت کبد است ونوعی هست از این خلفه وذرب
بدر شخص اسهال کبد واو را اسهال دوری کویند طبیبان ملاحظه کند اگر غبا باشد
کند معالجه صفراوی کند اگر هر روزه وقت چینی بلغمی ورطوبی واگر ربعا سوداوی وهرگاه در بعض
روز شخص ناخوشی دموی است علاج خلط غالب است واسهال دیگی است وبعض اوقات خلفه
وذرب بتقریب ذهاب بتقریب یفتن حمل معده است که غذا را نتواند نگاهداشت برای هضم پس
کند وخلفه بهم رسد واین رفتن حمل بسبب ریختن از خلط اکال است که میریزد بمعده
خلفه خبیثه وبعض اوقات از ورم حار است که حادث شود معده را مثل فلغمونی که ورم دموی است یا
کران ورم صفرا ویست یا انکه اشامیدن ادویه سمیه است که حاره باشد مثل شبرم ودر فیون
علامت ان اینست که بیرون میرود غیر منهضم وغثیان باشد ولذع ووجع وبعض وغم باشد بان
مخلوط یا چرك وعلاج ان اینست که ضماد کنند معده را بقوابض بارده مثل سماق وکل سرخ طباشیر
وصندل صندل پوست انار حضض یکی عصاره لحیه التیس که معجون کرده اند با ورد واب برك
واب مهی مکرر دروغی که در انجا معالجه ورم کنند وبخورانند از سویق مثل سویق جو سویق به وا
کنند باغذیه طیهوج ودراج وامثال انها وکفته اند هرگاه از ارد وشیر هریره طبخ کنند میرود
حمل را این دای کسی ست که حمل از اعضای غذائی است وهرگاه از اعضای اصلی دانند که اعاده
محال دانند وانچه میرود از این حسا ماند دسته خواهد بود مثل دسته که براستخوان
می بندد

مقاله دوازدهم در امراض جگر است اسامی امراض جگر سوء مزاج کبد وضعف کبد
سده کبد نفخ کبد اورام کبد دبیله کبد بثره کبد حجاره کبد قیام کبد سوء القنیه استسقا
صغر کبد ضربه وسقطه کبد الشوصه الکبد وجع الکبد اما ادویه مفرده که در علل کبد نافع

اترج نفع دارد اسهال کبدی صفراوی را اشه که تلج کنند با سرکه نفع دهد وجع کبد را اختاء البقر هر گاه خشک کنند و مخلوط کنند با مایع و بیاشامد از ان مستسقی نفع دهد او را انفع بین اثر

قند دیون گرم و خشک است در سیم نفع دارد یرقان را استقیل گرم و خشک است در سیم نفع دارد استسقا را

اصل الاذخر نفع دارد استسقا را نفع دارد در دوم کبد را افیون نفع دارد اسهال را و سحج اکشوث

نفع دارد سده کبد را و اب کشوث شدید النفع در یرقان است انبر باریس تر شکاست

سرد و خشک است در سیم نفع دارد جگرهای تلهیب را و جمیع ازجه تلوکیسکم معتاد باشد

باستفراغ صفراوی قطع کند عطش و غیره را دارد اصحاب اعتقال اهلیلج کابلی نفع دارد استسقا

و می بندد شکم ابو داده ان ماده نجویه تقویت کند کبد را و اعانت کند هضم را بابونج حماما

کبد را نافع است بوسیاوشان اسهال کند بلغم را و سودا را نفع دارد یرقان بزر بقلة الحمقاء نفع

دارد وجع کبد را که از حرارت باشد بزر الکرفس نفع دارد سده کبد را بزر الشاهسفرم نفع

قیام صفراوی را بزر الهندبا نفع دارد سردی کبد را بزر الکوث تفتیح کند سده کبد بالفرنج تفتیح کند

سده را و نفع کند یرقان را بعر الماعز ضماد کنند استسقا را بالنجه نافعست بندق هندی نفع دارد

یرقان را بول الابل نفع دارد استسقا را جاوشیر نفع دارد استسقا را اسقط جنین است

جاورس جراد هر گاه بگیرند دوازده عدد ملح و بیندازند سر او بالها و پاهای او را و بکوبند

قلیل بود خشک و بیاشامند استسقا را نافعست حنظل نافع دارد سده کبد را

تقویت کند کبد را حب البان تفتیح کند سده کبد را و صلابت کبد را حب البطم نفع دارد

کبد را حماما نفع دارد سده کبد را حمام تسکین دهد حرارت کبد را خشخاش نافعست از

حرارت کبد خلاف نفع دارد سده کبد را خل بخارات تحلیل میبرد استسقا را و بسیار باشد

که او ان اکل او استسقا بیاورد و ظهر کند ضرر ان با شکر خوردن و اب داخل کردن خیارشنبر نفع

دارد اوجاع کبد را اوجنی تفتیح کند سده کبد را و نفع دهد استسقا را دم الابل هر گاه بجوشانند

نفع دارد درسنطاریا را او ند نفع دارد اسهال دموی کبدی را اطلای ان بکبد نفع دارد

و فواقرا و دنبر او بفعل او و سحج اسهال مبکند اب ذرد ریباس نفع دارد اسهال صفراوی

کبد را نبات البحر نفع دارد کبد قطط را زنبد نفع دارد اسهال خونی را و میکوبند هوا را تحلیل

کبد اگر سرد باشد ساذج نفع دارد کبد سرد را ساق بقر نفع دارد استطلاق بطن را افزون

سدّ العشر نفع دارد استسقا را سکبینج اسهال الابنه دکند سلق تفتیح کند سده او و طحال را اسلیم

نفع دارد کبد را سنبل الطیب تفتیح کند سده کبد را سوسن نفع کند وجع کبد را شیح هر گاه بیاید

ایابی نفع دارد اورام کبد را که صلب باشد سدل ابیض نفع کند کبد را خیار و طرحشوق ابد

تفتیح سده کبد کند استسقا را نفع بین عصارة الغافث نفع کند وجع کبد را عصاره افسنتین

تفتیح کند سده کبد را و تنقیه کند مره السودا را و تقویت کند کبد را عود قماری نفع کند کبد را

عود قماری نفع کند کبد را تقویت کند کبد را و نفع دهد فرسنطاریا را افراسیون نفع

سده کبد را فستق تفتیح کند سده کبد را تفاح الاذخر نفع کند اورام بارده کبد را فوتنج

تفتیح سده کبد را قاقله نفع دارد استسقا را قدید مملوح نفع دارد مستسقی را و باطل کند عطش

قرنفل تقویت کند کبد را قشر اصل الرازیانج فعل او فعل اصل کبر است قصب الذریره نفع دارد

کبد را قناوی تفتیح کند سده کبد را قنبیط تفتیح کند سده کبد را و نفع دارد استسقا را قنفذ

گوشت او نفع دارد استسقا را کبد الذئب جگر گرگ نفع دارد وجع کبد را کرفس تفتیح کند

سده کبد را و وجع را قنطوریون نفع دارد سده کبد را کمافیطوس نفع دارد ابتدای استسقا

لبن التفاح نفع دهد استسقا را بول شتر اسهال او اصفر لک نفع دارد استسقا را و ایلاج

کبد را و فطر الوزم تفتیح کند سده کبد را ما هو دانه نفع دهد استسقا را ماء العسل

کند سده کبد را ماء الاصول تفتیح کند سده کبد را ماء القول نفع کند استسقا را

نفع دارد اورام کبد را مرزنجوش نفع کند سده کبد را انا محواه نفع دارد کبد بارد را

نیکوست کبد را که بارد باشد نحاس سوختن ان اسهال صفراوی ایجاب کند در استسقا

نشا هر گاه بجوشانند با بو داده اسهال از بین ببندد نیل نفع دارد استسقا را هر گاه با

باشد هند با کاسنی نفع کند کبد را مطلقا چه حاره و چه بارده و چه مرکب و اورام کبد

و درد و جلع کبد محتاج میشود بخوردن کاسنی گفته است محمد زکریا که هر گاه مرضی مشتبه

با مراض کبد پس بده او را مرض اب کاسنی که صواب کرده وج نفع کند کبد را که بارد باشد

بدان اشیاء غذاء به کبد اد حال طعام است و اسانت ترتیب ان انزا اخر اشیلا است

و شرب اب برد دفعه خصوص در کوسنگی ضرر دارد و همچنین مضراست اب خوردن

از عقب جماع و حمام و ریاضت و مودی میشود با ستسقا و هر گاه ناچار شود بکند قلیلا

اشیاء لزجه نیز مضر است کبد را و شراب شیرین مضراست احداث کند سده در کبد

سوء مزاج کبد یا گرم است و علامت شدت عطش و خشونه زبان و قله شهوة و خشکی

شکر و سرخی قاروره و حرارت موضع کبد را عیه وجع دق تلخ و علاج ان تبرید کبد است مجوبر ن

کاسنی یعنی هر روز اب کاسنی کرفته با سکنجبین بدهند وضماد کنند بصندل اب جو پوست
کدو وخیار وعدس ونوفل ومزوره ان بیمار شوربای زرشك وتمر هندی وانار دانه وریباس
وتوت شامی وقلیل از این حموضات وشوربای ماش وبعضی متقدمین ترشی در امراض کبد منع کرده اند
بلکه ماء الشعیر وشوربای جو میداده اند از خوف انکه ترشی تضیق کند مجاری وقوام را تخثین کند وهم
کبد را وهر کاه باین جزئیات مجال نیاید منضج دهند از عنب الثعلب سپستان خبازی نیلوفر
بیخ کاسنی جو سائیده باشیره تخم خیار شیرخشت اب کاسنی مسلهل یابد و روز سیم منضج را با بنفشه
بنفشه پوست هلیله جوشانیده فلوس اب کاسنی شیرخشت ترنجبین روغن بادام بکوبند در
میان بدهند ودو فصد از باسلیق دست راست وچپ نمایند وکاه هست که ملاحظه نشده
برودت کبد وعلامت ان حلقه است وترتیل بدن وفساد رنك وتهیج صورت بدانند هر کاه تهیج
در قدمین بهم رسد اقل خطرا میباشد از انکه تهیج در صورت وپشت چشمها باشد
از برای انکه صورت قریب بقلب است واکرنه ضعف در قلب یا در حار غریزی ظاهر نمیشود
تهیج را با تهیج قدمان پس انها دورند از قلب وقلة عطش وسفیدی مادوره وغلظت ان
وعلاج ان تسخین کند بمعاجین حاره مثل دواء الکرکم ونوشدارو وضماد کرم در موضع کبد مثل
اصل الاذخر قسط سلیخه کل سرخ زعفران افسنتین روغن ناردین وغذاهای کرم دهند مثل
تیهوج بانخود وتخم شوبت ودارچینی خولنجان واستفراغ بلغم نمایند از ماء الاصول وکاسنی در
سوء مزاج کرم کبد باشد بشرط انکه سرفه نباشد از ناخوشی شش واکر نه در اورام کبد سرفه
می باشد در ان اب کاسنی میدهند ضعف کبد وان در جمیع قوی چهار کانه میشود
اما جاذبه از برای انکه فعل ان بحرکت است وبرودت ممیت است مخدر است اعضا را از برای جمیع
افعال است که حرکات است ورطوبت موجب استرخا است در عصب ومنع کند اندفاع قوی
انچنانکه لابد منه است در حرکات واما هاضمه از برای انکه فعل ان تفریق غلیظ وجمع دقیق
وتقطیع لزوجت دارد واین افعال نمیباشد مکر بحرارت پس جاذبه وهاضمه برودت ورطوبت
مضر است ماسکه از رطوبت ضعف بهم رساند از برای انکه فعل ان محتاج است بجسد وحفظ لیق
بر هذا اشتمال صالح در زمان صالح ودافعه از یبس است از برای انکه فعل ان محتاج است بسوی
تحریك وبسوی تکثیف قلیل که اعانت کند بر عصر بر دفع وعلامت ان ضعف جاذبه قلت دلوده
دقه خون وعلامت ان ضعف دافعه وقلة بول وقلة حاجه بدفع براز وقلة رنك بول وبراز

دیکر از امراض ضعف کبد است

وقلة شهوه وتهیج بدن وعلاج ضعف کبد رفع سبب ضعف کبد است سده کبد است
سبب ان اخلاط غلیظ است لزج عسرة النفوذ علامت ثقل موضع کبد بدون
وجع بدون تب پس اکر بوده باشد سده در جانب محدب میباشد با ان رفیقا قلیلا
واکر بوده باشد مقعر میباشد بواز رطب وکثیره وعلاج اکر بوده باشد سده در
حدبه کبد ادرار کردن صبح شیره تخم خیار تخم کاسنی تخم خربزه کرمك عرق بید سکنجبین
ساخته وبعد از ان بزوری وهمچنین اب کاسنی سکنجبین اکر تب نخود سه مسهل از
فلوس خیار شنبر واب کاسنی وبعد از ان شربت دینار دوازده روز بدهند واغذیه
غلیظه احتراز نمایند وضماد کنند موضع کبد را بروند پوست بیخ کرفس اب کاسنی و
اکر سده در مقعر کبد بوده باشد منضج بدهند از بیخ کبر بیخ رازیانه اذخر عنب الثعلب نیلوفر مع
باشیره تخم خیار شربت بنفشه روز سیم طرف اب کاسنی شیرخشت مسهل نمایند وعقب ان حقنه
چهار اب بریند ودر دفعه دیکر ریوند داخل نمایند وهر کاه فلوس مشروب نه دهند بجو فوق حقنه
وغذا شوربای خروس چه کربك کاسنی میدادند وشب مطبخ از کوشت خروس بچه وسرکه با چلاو دهند
وکاهی میشود سده بتقریب ورم است وهمچنین علاج ان نفخ کبد کاهی جمع میشود در اجزای کبد
بخارات پس هر کاه حبس شود این بخارات وکثیف شود مستحیل شود برباح وممکن باشد منفذی یا بسبب
کثرت ان یا بسبب سده کبد پس همین نفخ است وعلامت تمدد تحت ضلع راست وعلاج ان
دواء الکرکم وکلقند سکنجبین وحمام رفتن وناشتا مکرر او دلك کردن اعضا وکماد کردن موضع
کبد به نمك وجاورس وخاکستر کرم وغذا دادن بکباب چلاو در شب ونان خوب با مربیات در روز
اکر اورام کبد وورم عضلات موضوعه وکبد اما ورم کبد یا کرم است ونیوی وعلامت ان تب است
وتشنکی وسنکینی موضع کبد ووجع وحرقة در موضع کبد وذهاب شهوة وظهور ورم در
حس وسرخی صورت وزبان وسرفه خشك وفواق اکر ورم عظیم باشد اما ورم جانب مقعر
بسبب مشارکه معده با مقعر ولهذا در جذب کبد پس کفته اند طایفه که میرزد ماده صدمه بسوی
فم معده واذیت میرساند ودر این بحث است بجهة انکه نخستین صدمه تکلیه اسان تر نیست
بر طبیعة از انصباب ان بمعده وکفته اند طایفه که سبب فواق در علبه که میفشار در فم معده را
در این بحث است بجهة بعد حدبه از معده وکفته اند طایفه که بسبب مشارکه که کبد دارد با معده
بعصب رقیقه واز این جهت میرسد اذیت بشرط عظم ورم پس هر کاه بوده باشد ورم در مقعر کبد

نفخ کبد است

دیکر از امراض اورام کبد است

وقلة شهوة

سیا شد باشد بان قی مراری واحتباس شکم وغشی وبرد اطراف وسیا شد فواق وذهاب شهوه
و وجع شدید و هرگاه بوده باشد ورم در محدب کبد سر فراشد واحتباس بول وضیق نفس
باشد وایضا ثقل وانجذاب ترقوه باسفل در حلقی اکثر و علاج آن فصد باسلیق و فصد ملک
ابتدا و بعد از آن عنب الثعلب جوشانیده صاف نمایند با آب برگ کاسنی بد هند و آب انارین
شیر خشت بد هند وسکنجبین عرق کاسنی میل نمایند که حموضات آن زیاده بوده باشد و ضماد
کردن پهلو با آب کاسنی صندل سرخ پوست کدو کافور و کشنیز سبز و بعد از آن بابونج و
اکلیل داخل نمایند و در زمان انحطاط سنبل تین موقل گل سرخ افسنتین هر یک ... طرفهای
روز ماء شعیر بد هند بلکه اقتصار نمایند در غذا بماء الشعیر و اما صفراوی از علامت
تندی رنگ و تندی زبان و زردی بول و بر آمدن بثور کوچک در زبان و شدت التهاب
وقی صفراوی و علاج آن اسهال است بفلوس خیار شنبر جوشانیده مع کاسنی عنب الثعلب
پرسیاوشان اصل السوس شیر تخم خیار شربت بنفشه ترنجبین منضج مذکور با اضافه بنفشه
فلوس شیر خشت ترنجبین روغن بادام و آب کاسنی و بعد از آنچند مسهل شربت بزوری
نوش دهند با عنب الثعلب مع کاسنی تخم خیار و شربت کنند صندل سرخ و آب کاسنی و عنب الثعلب
و سرکه گلسرخ و شربت سکنجبین چند روز دهند پس اگر بوده باشد ورم در محدب سقی ملک
بیشتر نماید و اگر چنانچه در مقعر باشد ما سقی مسهلات بیشتر و علاج این طریق سبا باشد
که جلب کند خطر عظیم و هرگاه نتواند تشخیص داد معالجه نکردن و همان فصد کردن و ترک
مسهل تدبیر کردن و ماء شعیر دادن بصواب نزدیکتر است و البته سعی کند که
ترک کند عقال طبیعت را که عقال طبیعت مضر است بلکه خطر عظیم افتد
میتواند شد سبب دیر متغیر در صلب و این حادث شود ابتدا یا بتقریب سلیه
میان کبد و طحال و گاهی حادث سودا از ضربه پس صلابة بهم رسد ابتدا تاریخ و علامت
آن ظهور ورم است و حس در تحت اضلاع بحیثی که بر میخیزد و حس لمس تغیر و جع و قاید
رنگ و هزال بهم رسد در بدن و کم شود شهوه و بسا باشد که حرارت بوده باشد
این ورم صلب سوداوی و علاج آن استفراغ مسهلات بعد از تلیین و نفع کامل
بماء الاصول و سکنجبین بزوری ... مسهل دادن ...
و سکنجبین عسلی در این مقام بسیار نافع است و نقاء الکرکم خوب است قرص

ورم سوداوی

صلب

هفل خوب است و ضمادهای از حلبه و کرنب و انجره و مقل و اشق و اکلیل و سداب با موم کلفونی و روغن بادام
و اما ورم عضلات موضوعه بر بطن پس بسیاری باشد اشتباه بهم رسد میان ورم آنها و ورم
کبد از جست اعراض و فرق میان آنها اینست که ورم کبدی هلالی است و اما ورم عضلی مستطیل
و علاج آن علاج ورم کبد است و اهتمام در ضماد زیاده باید نمود دبیله کبد بعض اوقات بعقب
ورم دبیله در کبد بهم رسد و علامت شده تب است و سایر اعراض مثل تشنگی و سوزش و تعقد
علیل آنکه نخوابد بر پشت و هرگاه منفجر شود عارض شود قشعریره و تکان و کار کردن شکم باختلاف از بدن
چرک سفید یا چیزی مثل دردی و می یابد خفه و سنگینی از ثقل و بسا باشد که ... قی یا ماده
و علاج آن قبل از انفجار فصد اسیلم و باسلیق و اشامیدن ماء شعیر و اگر تب باشد فلوس مسهل
بنق و همواری بثره سطح کبد و علامات آن استنباط مرقه و نضیب و قشعریره و ناقص و علاج مثل علاج
ورم کبدی حصاة کبد گاه هست متولد شود حصاة در کبد و علامات آن ثقل است در وقت تحلیل
غذا و آخر هضم و تمش و وجع در کبد و علاج آن تفتیت آن است مجموع که در حصاة کلیه و مثانه مذکور شود حکایت
کرد شخصی از ابی نوح طبیب که مردی را دید طبری حکیم که احساس میکرد در موضع کبد چیز صلب
مانند ریگ و مکرر شکایت میکرد و من تشخیص و بلا دم پس غایب شد از من سالهای بسیار پس
ملاقات کردم او را و سؤال کردم از احوال او گفت در احوال معالجه کردم را شخصی تا آنکه بول میکردم مانند
ریگ پس ریگ بزرگتر دفع شد و صحت یافت پس بتحقیق شد قول جالینوس که حصاة در کبد متولد
شود و ببول دفع تواند شد و بعضی گفته اند که در دماغ بان نسبت تولد حصاة ممکن است قیام
کبدی تسمیه این از آن بقیام از برای آنکه لازم دارد صاحب او را القیام در شب تسمیه بلزوم است
باسم لازم میباشد بفتح قاف یعنی ته نشین چرک و لازم آب و سبب آن دبیله است در کبد که
منفجر شود و گاه هست غسالی است و سبب ضعف کبد است و ضعف کبد مذکور شد
گاه ذموی است و نامیده اند این اسهال کبدی ذوسنطاریا کبدی و معنی ذوسنطاریا
بزبان یونانی قروح امعاست و علمای اطبا اطلاق کرده اند بر اسهال کبدی بتقریب آنکه خون در این ...
هم خون دفع شود ذوسنطاریا گفته اند و سبب این از امتلای کبد است که خون از برای احساس
نزف معتاد از رعاف یا طمث یا با سور یا قطع عضو بزرگ مثل دست و پا از برای آنکه تولید میکند
خون را بر عادت خود و میفرستد بعادت خود بر اعضا و شعور ندارد که خون میرسد بموضع آن عضو

دبیله کبد

حصاة

قیام کبدی

پس چون رسید بان عضو وغذا فعلی عود میکند بقهقرا بکبد واین نوع از قیام بطول زمان می ماند
یا سبب تفرق اتصال است که عارض شود کبد و میتواند شد صفراوی و سبب آن امتلای
صفرا است وقوت دافعه یا صدیدی است و سبب آن احتراق خون است یا ماده غلیظ است
شبیه بدردی در رنگ و قوام و سبب سیلان کبد است در جرم آن که منفجر شود یا سده که منفتح شود
یا احتراق شدید که عارض شود کیموس را همچنانکه در هنگام عطش شدید است واما قی و غشی که
شدید نیسله کبد و ضعف کبد واما دموی مرفا متلاطی پس علامت تقدم امتلاست و احتباس
سیلان معتاد و عدم علامات سحج از وجع از برای سلامتی امعا و سزاوار اینست که حبس نکند
اول ماده را مگر بهم رساند علیل پس هرگاه بترسد ضعف را میل دهد بجانب دیگر واما اطبای
این زمان بسیار بغلط می افتند در امتیاز میدهند اسهال دموی و کبدی واجب آید در انتقال
که فرق مذکور شود و فرق مذکور شود و فرق بچند وجه است اول آنکه اسهال کبدی در وجع
مگر اتفاقا که احتباس بوجع قلیل در ناحیه کبد بخلاف معوی که او مغص باشد مگر وجع شدید
دوم آنکه کبدی می آید خون در آن با دوار یعنی هرگاه دو نوبه دفع شد پس ساکن شود و حبس شود
تا جمع شود مرتبه دیگر بخلاف معوی که در آن متصل است سیم آنکه کبدی هزال میاورد و لذا غیر
نبودن غذا از برای بدل متحلل بخلاف معوی که از و هزال بهم نرسد مگر آنکه افراط بهم رسد و طول
زمان که هزال بهم رسد چهارم آنکه کبدی می آید از اول الی آخر خون محض یا قیبا لیک مخلوط شود بمراطه
بخلاف معوی که میباشد در ابتدا استفراغ مراد پس مراره پس خون و گمان کند که خون [illegible]
پنجم آنکه اسهال کبدی شدید النتن است و بدبو است بخلاف معوی و علامت صفراوی [illegible]
آن آمدن خون متواتر است و بودن خلط صفرا مخلوط به براز و ادام میکند علیل بر بیرون رفتن و
در بیت الخلا نشستن و بسیار میشود تلیین در آخر هضم هرگاه خالی شود معده و هرگاه
غذا بخورد ادام کند و بایستد قیام تا آخر هضم و سزاوار اینست که در این [illegible] مانند
جوشانیده بدهند و دیگر فلوس با آب برگ کاسنی سنگ تاب ما و روغن بادام و فصد
باسلیق نمایند و در دموی و اگر از قطع رعاف باشد فصد قیفال نمایند و گاه هست که علیل
بمرتبه غشی بهم رسد از شدت الم و آب گرم دهند با صمغ عربی و نشاسته و اسفرزه با رنگ [illegible]
با روغن بادام و آب گرم و احتراز نمایند از حبس کردن و بمالند بر پهلوی ذات صندل [illegible]
آب کاسنی مکرر و فلوس دهند تا صحت یابد هرچند قلیست فلوس باید داد سوء القنیه [illegible]

دیگر ادرار [illegible]
سوء القنیه [illegible]

ردائت ادخار غذا است و آن مقدمه استسقا است پشت چشمها ورم کند و ناخوش تر است
پشت چشمها ورم کند و علاج آن هرگاه آثار حرارت نباشد گلقند سکنجبین بشرط
آنکه سرفه نکند و اگر سرفه کند سکنجبین خوب نیست بهمان گلقند گلشکر اکتفا
شکری اقتصار نماید و هرگاه همچنین کند صحت یابد و چنانچه استنباط حرارت
نماید طرف صبح شیره تخم خیار تخم کاسنی و رازیانه با عرق کاسنی سکنجبین ساده بدهند و آب کاسنی
سکنجبین منعنع خوبست و غذا روز نخود آب از گوشت مرغ یا مرغ و سیخه و شب تو پلاو و قلیه
انارین و مطبخه از کشمش و آلو و رب انارین و گوشت مرغ و میوه انار میخوش بلکه اقتصار بهمان انار
و هرگاه خربزه خوب بهم رسد دو است و غذا مکرر در ایام در دار السلطنه اصفهان مستسقی [illegible]
بلوک برخوار که سیر و کراث بوده باشد از نوع قند و کرمی آن صحت یافته و آب ابقله ممکن تقلیل
نماید و بجوشانند تا نصف رسد و در کوزه لوله دار بکند و استسقا بر سه گونه است یکی لحمی و آن
که اماس کند همه اعضای مریض و بکی در ماند خمیر و سبب آن ضعف قوی کبد است و سبب
توقف دم یا آنکه احتباس نزف معتاد یا شرب آب سرد خصوص بعد از حرکت بدنی یا نفسانی
یا بعقب حمام یا از برای آفتی که عارض شود اعضای نزدیک کبد را مثل طحال هرگاه ورم کند و ضعیف
شود از جذب سودا مثل شش هرگاه ممتلی شود از رطوبات لزجه و سرد شود و سرد کند کبد را
و این نوع لحمی اسلم انواع استسقا است و علامت سفیدی بول و انطلاق طبیعت و انتفاخ جسد
و فرو رفتن دست بورم و دیر بر آمدن و باقی ماندن موضع فرورفته بعد از برداشتن دست از
موضع و علاج آن ازاله سبب سابق است که ورم طحال و سردی معده و شش و ضعف کلیه بوده
باشد پس معالجه سبب و اصل که برد کبد است بجوهرین فلوس و آب کاسنی و شربت دینار و شربت
بزوری و قرص زرشک و بدانکه حدوث استسقا لحمی از حرارت است از سوء مزاج گرم جگر مثل
چیزیکه عارض شود کلیه را در علة مسماة ذیابیطس پس جذب کند کبد ماء بسیار را از معده
و جذب کند اعضا با غذا و نمی چسبد و علامت سوء مزاج گرم کبد است و همچنین علاج آن اگر
بوده باشد سوء مزاج در کبد و علاج استسقا بنحویکه مذکور شد و اما استسقا زقی آنست که جمع
شود در آب احشا یا در میان صفاق و ترب بجهة آنکه در جنین میان ناف و مقعر کبد مجرای
که غذا برساند بکبد جنین از آن مکان و بعد از تولد آن مجری خشک میشود میکرد مانند خیاطه
باریک در جنین استغنای آن همچنانکه ذکر کرده است جالینوس با آنکه متلاشی میشود آن مجری [illegible]

الملس

هرگاه [illegible] مثل [illegible] جذب [illegible] [illegible] کبد را [illegible]

بوطرف شود بالکلیه همچنانکه ذکر کرده اند انرا شاهین و ایشان طایفه بودند از شاگردان
ارسطو که تحصیل علم میکرده اند از ارسطو پیاده راه میرفته بجلو ارسطو بجهة ازدحام شاگردان
و بعلم فرصت ایشان تحصیل علم و تحصیل کردن چون اکابر مجمع درس می نشستند و ایشان ایستاده
میکردند در جوف مستسقی از ثقبه نافذ در مقعر کبد و از نجه ناف مستسقی باستسقای زقی
برامده شود و اکر مذهب سابق بوده باشد که فانی شود ثقبه در فنا مدت اب اشکال
دارد مکر انکه بکویند که بعنوان ترشح اید در ناف مثل انکه ترشح کیلوس در کبد و این نوع
زقی ردی انواع است و بیشتر با ورم کبد باشد و علاج در میان شتر کردیدن و انشیه
شتر اشامیدن و بعضی اوقات بول ان شتر با مخلوط ساختن و تریاق ختائی مالیدن و ان
مخوردن و تقلیل ابی ناحی و اضطرار اب جوشانیده خوردن و خربزه نو خوار اصفهان از
دستجرد و کوکاب و سین نیکو معالجه است و سکنجبین بزوری و دینار ماب کاسنی دادن
نخ خوب است در این نوع و در معالجه حرارت مزاج اندکین بودن قاعده مراعات باید نمود
و قرص مشک و قرص ... در این استسقا نافع است و مرعجه و قلیه انار و انار خام نافع است
و کوشت دراج و تیهوج خوب است و اما استسقای طبلی و ان انست که جمع شود ریاح غلیظ
در مواضعی که ابه در انجا جمع میشد و سبب حرارت مزاج کبد است با سردی معده و ...
معده که هضم نشود طعام در معده و مهیا نشود از برای هضم کبد و جمع شود بعد ازان
این ریاح غلیظه غیر التحلل بمواضع خالیه در احشا و علامت این انست که هر گاه دست زنند
بشکم شنوند اوازی مثل اواز طبل و میباشد با این هم برامدن ناف زیاده و علاج فلوس
و اب کاسنی بخورند در ضعف کبد مذکور است و در ریک کرم رفتن و ضماد با برنج کوفته و
نمک کرده و طلا کردن بول بره و جندبیدستر و چوب کوه و تخم سداب و امثال ان
در امراض طحال و مراد است و امراض یرقان سوء مزاج طحال و اورام طحال تفتیح طحال ضعف
طحال سدد طحال نفخ الطحال حرارة الطحال وجع الطحال اما ادویه مفرده که در مداوه
طحال نافعست اثل هر گاه طرفی بسازند و مطبوخ ان اب بخورند و رم طحال نافع است
و همچنین هر گاه ازان ظرف غذا بخورند و جسناوة طحال را جوشانیده ان نافع است اسقو
لوقندریون نفع دهد طحال را نفع دادن عجیب هر گاه طبیخ انرا با سکنجبین بخورند کشوث

در امراض طحال

کثیر النفع است بلکه عجیب النفع است در یرقان بطیخ رقی هندوانه است میکویند جماعت هنود
طلا میکنند بان مطبوخ را دو نصف نموده نصفها را بر طحال کذارند و می بندند بدستمال بستن متحکم
و دایم میکنند این امر را بمرتبه که وجع شدید بهم رسد پس نفع دهد نفع بین بول انسان کفت
جالینوس که مطحول در خواب دید که امر کردند که بیاشامد بول انسان سه روز متوالی بقدر سه
کف پس اشامید و صحت یافت و زایل شد طحال او بیض الجراست تفتیح کند سدد طحال او هر گاه
بخیسانند در سرکه و بیاشامد هفت روز متوالی بو ناشتا و جها و دانه ازان انجیر بخورد ازاله
طحال کند و ضماد ان بوضع طحال الجوز مازک ضماد ان با سرکه در طحال نفع کند جوز بوا نفع دهد
وجع طحال را اکر مزمن باشد حبة الخضرا نافع است طحال را حب البان تلیین کند صلابة طحال را
ضماد ان با ارد کرسنه تفتیح کند سدد کبد را حرف نفع دارد وجع طحال را شرب او ضماد ام شف
نفع دارد وجع طحال را شرب با حضض نفع دارد یرقان و طحال را شرب او ضماد حلتیت صمغ است نفع
دارد با انجیر خشک حماض نفع دارد یرقان اسود را داب کند طحال را خراطین نفع دارد یرقان را غم
اکثار ان ضرر دارد طحال را اکر ضعیف باشد خیار شنبر نفع دارد یرقان را و زنجبیل کوچک کند ...
زبد البحر نفع دارد طحال را سماق نفع دارد یرقان را سنبل رومی نفع دارد مطحول را شیطرج
طلا کنند بان طحال را کوچک کند انرا و کفته اند که هر گاه ببندند بکوش شخصی که او وجع طحال
باشد ساکن کند اقحوان شونیز هر گاه بخیسانند سی حبه ازان با قلیل شیر زنان قریب بساعتی و
سعوط کند ازان در بینی صاحب یرقان میبرد زردی چشم ان صدف هر گاه ضماد کنند بان
طحال او ترک کند نفع بین طرفا هر گاه شاخ انرا طبخ دهند و ببندند در طحال بعد انواع عرق
صفر نفع دارد یرقان را اکر از سدد باشد خصوصا با انیسون عکر الزیت کهنه نفع دارد
ریاح شدیده که در طحال بوده باشد غافث نفع دارد صلابه طحال را غاریقون نفع دارد
یرقان و طحال را افراسیون تفتیح کند سدد طحال را فودنج جبلی نفع دارد اصحاب یرقان را
قرن الایل و المعز نفع دارد یرقان را قشر اصل الکبر نفع دارد وجع طحال را کبر انفع الخبث است
از برای طحال شرب او ضماد با ارد جو و استفراغ کند از طحال ماده غلیظه سودا و با سرکه
تفتیح سدد طحال را و تحلیل میبرد از صلابة هر گاه میخ کبر را ضماد کنند بطحال نفع دارد کعب البقر
هر گاه بسوزانند و بیاشامند با سکنجبین کوچک کند طحال را کمادریوس کوچک کند طحال را
کمافیطوس نفع دارد یرقان را اکر سیاه باشد هر گاه بیاشامد هفت روز متوالی کندس اب
میکند صلابه طحال را ماء الجبن نفع دارد یرقان را افتیمون اسهال سودای محترقه کند

ماء الاصول تفتیح کند سده طحال را ماء البقول تفتیح کند سده طحال را صفت ان اینست که بگیرند کاسنی
سبز و کشوث و عنب الثعلب مساوی و میکوبند با یکدیگر بعد از انکه اب پاشند و بجوشانند با تش
ملایم بمرتبه که علف که سبز او باشد و صاف کنند و سی مثقال از ان بنوشند نعناع نفع دارد و فقاح
اذخر تریاکی نفع دارد صلابة طحال را و الطرفا هرگاه طبخ دهند و ضماد کنند با و طحال را دیوبند
اب او در ابر طحال نفع دارد اما یرقان و ان عبارتست از تغییر لون بدن بسوی زردی یا سیاهی
از برای جریان خلط بزرد یا سیاه بسوی جلد و پهلوهای جلد بدون عفونة اما یرقان زرد و ان
یا از قبیل دفع طبیعة است هرگاه دفع کند مرة الصفرا بجلد و ظاهر بدن انچه بحران و
علامت ان تقدم حمیات صفراویست و الم در احشا و تلخی در دهان و خشکی در طبیعة
ان در روز بحران پس هرگاه بروز کند قبل از روز هفتم بحران ردی است از برای انکه غیبا شد
از دفع طبیعة و علاج ان اینست که اعانت کند بر دفع ان بدخول در اب گرم و خوردن ماء شعیر و
فلوس بعد از گذشتن روز چهاردهم و بعد از سه فلوس بنجوبکه نسخه ان مکرر قلمی شده اشامیدن
سکنجبین بزوری تا رفع شود زردی ان یا انست که یرقان از سوء مزاج کبد است که مستحیل میشود
بغذا بصفرا میرود بعروق و سایر بدن و علامت ان علامت سوء مزاج کبد است و در صفرا
علامت دیگر کمی صبغ قاروره و شغف و شدة صفرة بول یا سیاهی بول و مجامد کف زرد و علاج
ان تبرید کبد بدادن ماء الشعیر و اب انارین و تنقیه کردن بفلوس خیار شنبر یا پوست هلیله
و بعد از ان سکنجبین نافع است یا انکه سبب سوء مزاج گرم است که حادث شود مراره را پس
جذب زیاد کند پس غلیان بهم رساند و فوران کو دیدنوا و فرق میان این و انکه از سوء مزاج
کبد باشد اینست که بتقریب کبد باشد برد میشود تمام بدن مگر بصورت که تیره گی بهم
ما ان نحافت بدن بهم رسد از احتباس طبیعت و در سوء مزاج مراره یافت نمیشود اسهال
و فرق میان ان و میان سده کبد اینست که مراری بهم رسد قلیلا قلیلا پس کامل میشود
و در سده بهم رسد دفعی و علاج تبدیل مزاج مراره است بدادن ماء الشعیر و شربت بنفشه
و شربت بنفشه و فصد باسلیق از دست چپ و اسیلم چپ و تنقیه کردن بفلوس
با هلیله و شاهتره سبز یا خشک و اب کاسنی در همه انواع یرقان نافع است و الوی
بخار در یرقان داخل کرده اند و انتفاع کرده است یا انکه یرقان از مراره هم بدنا سترو

کم بسیار شود از عروق مرة الصفرا و علامت نحوشر بدن است در حس لمس و بخارش در بدن
و خشکی براز و خروج صفرا بتی بول و براز و عارض شود یرقان قلیلا قلیلا و علاج اسهال صفراست
بفلوس خیار شنبر و اب انارین و مزوره بماش و شوربای انارین و کدو و اسفناج و فصد کردن بعد
از هفتم یعنی اخر روز هفتم و گاه هست که یرقان از ورم کبد است و علامت ورم کبد است و علاج
ورم کبد از فصد و سایر معالجات مکرر دیدم که شخصی که یرقان بر محل دید قبل از بروز درد
دل شدید بهم رساند بمرتبه که بجان ام کرده بعد از ان بروز یرقان شده است و گاه هست
که یرقان بتقریب سده کبد بوده است علاج علاج سده کبد است و گاه هست که یرقان بتقریب
استحاله خلط است بصفرا و بسمی از گزیدن عقرب یا رتیلا یا زنبور خبیثه و افعی یا شرب دوای
قتال گرم مثل مراره نمر و افعی و زنگار هرگاه نرسد بحد هلاک و علاج ان لعاب اسفرزه و اب
کاسنی سبز قرص کافور ماء الشعیر ذکر کرده است ثابت بن قره که جالینوس گفته است که تریاق فاروق در
این یرقان نافع است و میتواند شد که یرقان بتقریب شدة حرارت هواست از برای انکه تولد کند
مرار و جذب کند صفرا را بظاهر بدن و علامت تب حاد است و عطش و ضعف شهوة و الم معده
و حادث میشود این نوع از برای صبیان و زنان بیشتر اوقات و علاج تبرید مسکن است و اب
هندوانه دادن و اب انارین و اب سیب و مزوره کدو و اسفناج و مغز خیار و الوی زرد و الوی
بخارا و انانه و شوربای انار و شوربای ریباس و کشک جو و گاه هست یرقان بتقریب ورم مراره
و علامت تب باریک است از غیر ثقل و خشونة زبان و تهوع و علاج ورم کبد است و گاه هست
بتقریب ضعف جرم مراره است از جذب مراره و علامت ان با یرقان قی مراره و غثیان بعد ثقل
کبد و علاج علاج ضعف کبد است و گاه هست که یرقان بتقریب سده ایست که حادث میشود در مجری
انجنانی که از ان مجری جذب میکند مرة الصفرا را مراره از کبد و علامت ان باقی مراره تلخی دهان است
و سفید بودن براز و امدن براز قلیلا و علاج ان استفراغ صفرا است بفلوس خیار شنبر با اب کاسنی
و بعد از ان تفتیح سده بسکنجبین بزوری و اب کاسنی و امثال ان و گاه هست یرقان بتقریب سده
المیست که بهم رسد در مجری که دفع شود از ان مراره بسوی امعا دفعه یا مشکل شود بیرون شدن و بسا
باشد که قولنج شدید حادث شود و می باشد با ان قی مراری و علاج همان علاج مقدم است
و لکن در این مقام مسهل مشروب نباید داد احتقان باید کرد البته فلوس بدهند بعد از حقنه سود مند
باشد و نفع میکند در سده این دو مجری فلوس خیار شنبر با اب کرنب دادن زیرا که امن نشود طبیعت
و بهم رسیدن سده در مجری مگر انکه ورم هست و فلوس کرنب روغن بادام دفع ان هم کند
و گاه هست که سده بهم رسد بسبب گوشت رویانیدن ثولول و علامت عدم اعتنای بمعالجه

وعدم انصراف یرقان وعلاجی نیست ازبرای این نوع یرقان البته وگاه هست یرقان بهم رسد بعد
از قولنج ازبرای انسداد طریق وعلاج قولنج است وبعد از رفع سبب زردی که باقی ماند
در ابدان صاحب یرقان وچشمهای ایشان معالجه در اب حمام گرم رفتن واستنشاق
سرکه نمودن وچند دفعه متوالی وشستن بدن بکشک وغرغره کردن بسکنجبین
که در ان افسنتین کرده باشند وسعوط بشونیز وشحم حنظل ونطرکردن بر نگهای
زرد مثل یرقان اسود گفته میشود برای ان یرقان سندی بایر اسم گفتن بتقریب رنگ
سندا است وحادث میشود این نوع بسبب سده که بهم رسد در مجری که سودا از طحال منصب
شود پس باقی ماند باخون ان سودا برسد باعضا یا انکه سده بهم رسد در مجری که دفع میشود
سودا از طحال بمعده وبرگردد بسوی کبد وسرایت کند از ان باخون بهم بدن وعلامت ان ثقل
بدن طرف چپ وحدوث یرقان قلیلا قلیلا وعلاج ان بعد از تنقیه مسهل سودا و
اب کاسنی واب شاهتره بسکنجبین بزوری وقرص زرشک وامثال ان وماء الجبن
بدهند بیست وچهار روز با سکنجبین بزوری ودر مسهلات افتیمون رومی داخل نمایند و بعضی
اوقات یرقان بسبب شدت حرارت کبد است که میسوزاند خون را وسودا کند پس سیاه میشود
رنگ وفرق میان کبدی یرقان سیاه وطحالی انست که کبدی سیاه بدن کمتر است و طحالی
اشد سوادا باعلامت ضعف هر یک از خارج وبمرتبه رسد که بول وبراز هر دو سیاه شود
با شکایت کردن مریض از الوم طرف چپ اخبث نفس وهم وغم ووسواس بدون سبب خارجی
وعلاج فصد کردن از طرف چپ باسلیق بدفعات وتنقیه کردن از فلوس وافتیمون شاه ترج
واب کاسنی بدفعات متعدده وعنایت طبیب در امر ض باصلاح کبد باشد باغذیه
واطلیه مبرده واشربه موافقه وانچه از ضعف حادث به طحال بوده باشد علامت کدورت
بیاض چشم است وسقوة شهوت وخروج سودا بقی وعلاج تقویة طحال است باضمدة
مانند افسنتین وسنبل الطیب وکزمازج وقردمانا وفقاح اذخر وکبر وکل سرخ مقل ازرق
باب چوب برگ درخت گز واب سداب مفرده ومرکبه باسرکه قوی الحموضه گذاردن
بمجمه باتش یا بغیر اتش ملیدن باکی زدن ومالیدن موضع سپرز را بمندیل خشن وبیرون
کشیدن در کرسنگی بنحوی که سپرز دا ریاضت نموده باشد واما ورم طحال اسباب
گرم باشد وصلب ومیاید در امراض طحال وگاه هست که حادث میشود یرقان اسود

وسسل

بوسسل بنفع طبعة وبحران امراض طحال وعلاج این اعانت است بود استفراغ وتنقیه وغیر ذلک
در امراض طحال است سوء مزاج طحال یا حار است وعلامت عطش والتهاب بسیار ومیزه قاروره
با حمرة بسیار مایل وهمچنین بول ازبسیاهی زند وعلاج فصد باسلیق واسیلم از طرف چپ ولیشا میگذارد
اب کاسنی باشیره عنب الثعلب وقرص طباشیر این نسخه گل سرخ طباشیر تخم خربزه کرمک تخم خیار بقلة الحمقا
راوند چینی اسقولوقندریون زعفران کافور بکوفته وخمیر کرده باب برگ بید واب کاسنی قرص
سازند وضماد نمایند طحال را بضماد های بارده مثل اردجو باب برگ گز وسرکه ومثل با نمحال الکیلا
باشد با سرکه اردجو وچنانچه برودت باعث الم شود معالجه مسخنات طحال نمایند با سکنجبین بزوری
حار وقرص کبر وضماد چوب گز وبیخ کبر وسرکه واگر از رطوبه باشد علاج چیزی که تخفیف رطوبة نماید
وسکنجبین بزوری وبیاشا مد بخصوص ماء الشعیر واگر گرم وخشک باشد علامت عقال طبیعت
گرمی قدمین وساقین با حمرة که ظاهر شود در قاروره از غیر سوب وشدة عطش وعلاج تضمید برگ
عنب الثعلب بارتنگ واسفرزه وعصا الراعی از ورم طحال وشدائد عطش بعضی اوقات صلب است وورم فان
ورم یا انست که دموی است وعلامت ان وجع در جانب طحال والتهاب وعطش وحمی گرم که شدت کند
وسواد قاروره وبیشا باشد که حمرة ظاهر شود در موضع محاذی طحال وعلاج فصد باسلیق وبعد از ان سرد وخیار
منضج مطبوخ خیارشنبر باب عنب الثعلب نیلوفر بیخ کاسنی اب کاسنی اب شاهتره شیرخشت روغن بادام مثل
بصندل سرخ اب عنب الثعلب بیخ کبر سرکه واما ورم صفراویست وعلامت عطش ووجع سوزش مفرط ند
وتب شدید ملتهب بهم رسد والغب وزردی چشم وزبان وعلاج تکانیدن صفرا است بطبیخ هلیله
وشاهتره وبیخ کاسنی فلوس شیرخشت وبعد از تمامی مسهلات شربت کشوت دهند وسکنجبین
بزوری که کشوت داشته باشد وضماد کنند طحال را بارد جو وخطمی واب کاسنی وسرکه وبلغمی نضج طحال
میخواستند وعلامت انورم بزرگ در موضع طحال وقلة عطش سفیدی بشره وسفیدی زبان وسفیدی
چشم وبطوء نبض وبیاض قاروره وتهیج چشم یعنی ورم پلک چشم وعلاج ان تکانیدن بلغم است
که پوست بیخ کبر وبیخ قنطوریون بیخ اذخر بیخ کرفس واسون وانجیر ومویز ترنجبین نمک باشکر ودر انکام
بر بندد وقرص کبر وناغعت وقرص فنجنگشت وضماد طحال بسرکه واما ورم سوداوی وعلامت صلابت
زیاده از احلاط ثلثه بمرتبه که هر گاه راه رود نفس منقطع شود وتغیر لون بکمودت ورگهای گردن مرکز
کند بمرتبه که محسوس شود وهزال بدن وعلاج فصد باسلیق واسیلم تا انکه غشی شود خودش نضج
وتنقیه کردن سکنجبین بزوری باب کاسنی وضماد کردن انجیر ترد که با سرکه بجوشانند با سداب ساق
واشق ومقل وبیخ کبر وخوردن قرص فنجنگشت وقرص کبر وخوردن انجیر وسرکه وکبر وبیونیات عمل
سپرز است وغذا از تراریج وطیهوج است در غذا وسعی کنند در اصلاح کبد که مفتاح اذاغم الطحال
عظم الکبد بالعکس که صمور ولاغری احدهما مستلزم احدهما مستلزم عظم طحال بلبان که ورم صلب

در سوء مزاج طحال

در ورم حار
در ورم طحال

هرکاه بماند منفتح شود و علامات ان اینست که بول کند مثل دردی باذنجه متغیر و وجع و مغص در طحال
و بسا باشد که قذف کند مسلان و علاج ان اینست که بیاشامد تخمهای پاک کننده ملدده را مثل
رازیانج و تخم کاسنی تخم کشوث و تخم خیار طرف عصر و طرف صبح لبن لقاح یعنی مداومت کند
شیرها شیر الاغ هرکاه یافت نشود شیرهشتر و ضماد کند ببوس که جوشانیده باشند در سرکه
باشد ضعف طحال علامت فساد رنک است و استحاله ان بسیاهی و کدورت سفیدی
چشم با سقوط شهوة و علاج اشیا مقویه و ریاضت کشیدن و دست مالیدن بدن سیما
در طحال سده طحال علامات ان ثقل در طحال است از غیر علامات اورام و علاج
سده کبد است نفخة الطحال را سبب سردی مزاج طحال است و کثرة سده و علاج
تحت جلب چپ باد دم غیر صلب که در وقت دست کذاردن و فشردن فرو زد ران نفخه
علاج چیزیست که محلل ریاح باشد مثل کمونی و خوردن فنجیکشت و سداب و نانخواه
و شیره کوفته باب شاهتره یا عرق شاهتره و قرص فنجنکشت و صبر کردن بر تشنکی فایده عظیم
دارد و کذاردن محجمه با تش فایده کامل دارد بر طحال حصاة الطحال علامت ان بر امدن ریک
با بول و امدن ریک در خون فصد یکه میشاید و همچنین دفع شدن ریک در خون بواسیر
با کوبش و وجع طحال با سلامتی اعضای دیکر از کلیه و مثانه از مواضعیکه ممکن است تولد
ریک مثل کبد و ماذکر و علاج پاک کردن ریک است تخمهای پاک کننده ملدده مثل تخم کاسنی
و کشوث و رازیانج و کاکنج و کرفس و هلیون و انجیر بر که پرورده و اغذیه موافقه که مذکور شد
بکرات و مرات **مقاله** چهاردهم در امراض معا یعنی روده ها و مقعد است اسامی امراض روده و مقعد
سحج زحیر مغص قراقر قولنج ایلاوس انطاو قیام دیدان بواسیر نواصیر اورام مقعد استرخا
خروج مقعد نزف الدم قروح مقعد حکة المقعد شقاق مقعد انوس محلل است شرب ان
رطوبات معا را ابهل میکشد کرمها و اسهال کند نوع کرم که حب القرع است ازنج کوشت ان
مورث قولنج است مصلح ان انیسون اثل هرکاه بسایند و سحق کنند و بیاشامند می بندد شکم را
و هرکاه بکوبند و بپاشند بر مقعد یکه خروج کرده نفع بلیغ دارد اذخر هرکاه بجوشانند با آب
تا بیضه نفع دارد شربان و ضمادان خراش روده را اسارون نفع دارد اورام باطنه را
اقاقیا می بندد شکم را امیر باریس نفع دارد جهت ... است اصحاب اعتقال را
و مصلح ان کلابت انجبار نفع دارد اختلاف ... و تقویت کند معا را و می بندد شکم را
بستن قوی دون اعتقال که اعتقال موذی باذیت است هلیلج اسود نفع دارد بواسیر را و
کبد را و مصلح ان عسل است بابلی هرکاه بجوشانند با سرکه نافعست عقر امعا را و می بندد شکم را
و مصلح ان رعسل پرورده است وجید الغذا است حفظ صحت کند ... بابلی میکشد کرم مقعد را

و سیاوشان

ناشتها اورد طعام المحلسه هرکاه بجوشانند در روغن زیتون عتیق و ضماد کنند امعا را مغمور کند
محمر الزنب حبس کند طبع را عرعر ثمره ان می بندد طبیعة را عصاره لحیة التیس سرد و خشک است نفع
دارد سحج را غافث نفع دارد قروح امعا را و بیرون می برد صفرای محرقه را غبیرا نفع دارد صفرا
بسوی احشا را و حبس کند شکم را و نفع دارد سحج را و برافو بیون نفع دارد قولنج را شرب او ملک
نا رو رطیبه الرایحه فرس ... ان یعنی بیرمایه ان قروح امعا و ذرب و اسهال را که مزمن است نافع
مزمن نفع اسطلاقی اقد شرب دو مثقال است فضه نقره را با زیبق سایده در بواسیر طلا نمایند
و کفته اند در نواصیر هم مفید است فلنجمشک بکوشت بواسیر را قلقطار نفع دارد قولنج را و ریاح
سرطان قرد مانا نفع دارد مغص و دیدان را قولنج را قرطم میکشاید قولنج را و اسهال بلغم کند که محرقا
با غسل فوتن عامی محفف و شاخ بزد کا و کوهی نفع دارد سنو سنطاریا را و انبعاث خون ازهم
مواضعی قرقه دار حینی تقویت کند امعا را که سرد باشد قسط بیرون کند حب القرع را و دیدان را
فنابری می بندد شکم را مرقان و نفع دارد قولنج را و جید الغذا است قنبیل میکشد دیدان را و حب
و مقرابعاست و قدر شربت ان یکمثقال و ... و مصلح ان شیح ارمنی است قنه نفع دارد بواسیر را
قیصوم اسهال صفرا کند قدر شربت ان یکمثقال کافور نفع دارد خلفه صفراوی را و می بندد شکم را
خشخاش کند معیرا و از بیان قطع کند شهوة باه را کاکنج نفع دارد دیدان و حب القرع هرکاه بکیرند
از حب ان جزوی و برابران از شیح ارمنی و بیاشامد از اسهال کند دیدان را ... یکمثقال ان اسهال
کند دیدان را و حب القرع اکبر میکشد حیات و حب القرع اکراث نفع دارد بواسیر را طلا و ضماد
و قولنج را نفع دارد هرکاه در شوربا داخل کرده روغن کافشه در روغن بادام داخل شوربا نمایند کوریا نفع
دارد مغص شدید را و میکشد دیدان را و قدر شربت ان یکمثقال هم است کرسنه هرکاه مخلوط کنند
با شیح اطلاق طبیعة کند و تسکین دهد زحیر و مغص را کزبره کشنیز خشک بو داده می بندد شکم را
و اسهال کند حیات را کمون نفع دارد مغص را کند نفع دارد زحیر بلغمیه را چنانچه حمول کنند از ان
از مر و زعفران و همچنین هرکاه بیاشامد چیزی از ان نانخواه لبن اللقاح نفع دارد بواسیر را لبن الاتان
نفع دارد زحیر را و قروح امعا را لبلاب با آب و اسهال صفرای محرقه کند و نفع دارد قروح امعا را
و قدر شربت از او بیست مثقال است ماذریون اسهال کند حیات را و حب القرع را و اسهال آب
زرد کند بشرط انکه بسرکه بشوید و ترکنند و روغن بادام و قدر شربت ان دو دانک است ماهودانه
نفع دارد قولنج را هرکاه طبخ کنند در مرق خروس پیر هرکاه حمول کنند با کندر و زعفران نفع دارد
زحیر را و میکشد روده را مری نفع دهد حقنه ان قولنج را و بیرون کند دیدان را و شربان
ناشتا با نعناع و سراین فعل کند مرارات تمامی کرم و خشکست اطلاق کند شکم را و قوی ادویه

نعره چهارپایانست مرارة البقر تفتیح کند افواه عروق مقل ازرق نفع دارد بواسیر را شربا و حمولا
و حمولا و حبس کند خون بواسیر را و تحلیل برد اورام سفلی را نارجیل روغن او نیکوست بواسیر را
و کهنه ان میکشد کرم را و می بندد شکم را نطرون نفع دارد قولنج را اگر شدت کند و سرهم
و قدر شربت دو دانک و نیم و همچنین احتقان بان و رقیق کند خلط را اگر غلیظ باشد
نعناع عصاره ان منع کند سیلان خون را از باطن با سویق و اخراج کند دیدان را و هرگاه
شرب کند از ان طاقة اب انار دانه تسکین هیضه کند تسکین دهد مغص را و ریاح را
نفط اسود هرگاه فتیله او را ملوث کرده به نفط اسود و بان ترک کند میکشد دیدان را
و ورق الخوخ میکشد دیدان را هرگاه ضماد کند به ناف و همچنین هرگاه فتیله ساخته حمول کنند

زلق الامعاء

اما زلق الامعاء آن است که ثبت نکند طعام در امعا بلکه منزلق شود در امعا سریعا و ان
یا از بثوریست که بیرون می اید از سطح داخل امعا و علامت اینست که بیرون می اید طعام غیر
منهضم و بیاید وجع نزد مرور طعام در امعا و تسکین دهد لهیب شربات بارده ساعة
و علاج ان فصد باسلیق است و شرب اب سویق جو و چکانیده باشند روغن بادام در
سفوف زلق الامعا و حقنه نمایند از اب جو بوداده و برنج و قشور خشخاش و گل خطمی تخم
و جوشانیده صاف نمایند و روغن بادام صمغ عربی نشاسته اضافه کرده هر یک بقدر
پنجاه مثقال بریزند و غذا شوربای شیره بادام و شب ماش بوداده پوست کرفته بهتر
با چلاو دهند و ترشی ندهند در زلق الامعا و هرگاه سبب زلق الامعا بثور باشد
علامت ان استنباط دغدغه و لذع است در احشا با تلبین غیر نضیج و غیر منهضم و گاهی
دارد نوع اول در انکه چرک نیست در براز و بودن وجع مختلف یمنة و یسرة و فوقا و تحتا
گفته است طبری متباعد نیست قیاس و تجربه برای امتیاز این دو نوع و علاج فصد است
از باسلیق و تسکین حرارت با انکه کاسنی سبز را اهن داغ کرده صاف نمایند هرگاه بیفتد
تغیه چند دو فلوس خیارشنبر با اب گرم روغن بادام اب کاسنی اهن تاب بدهند
هرگاه قوت باقی باشد الا اب برگ کاسنی داخل نکنند و چنانچه پوست هلیله زرد برگ
بادام تقلیه نمایند بعده روغن بادام شرح کنند و بعد از ان جوشانیده صاف نمایند فلوس
و روغن بادام و اب کاسنی داخل نمایند نافع خواهد بود هرگاه ممکن شود قی نمایند

سحج الامعاء

بلغم خواهد بود در سحج الامعا است گذشت بسیاری از اسهالات و حال مذکور شد انچه

زیاد

بو سیاوشان نفع دارد سیلان فضول از معده و امعا بزر الکرفس نفع دارد فواق امتلائی را
بزر الرازیانج تحلیل میدهد ریاح بطن را بزر قطونا اسفرزه است نفع دارد استطلاق بطن را اگر از حدت
باشد بزر الخبازی نفع دارد سحج را و قروح امعا را بزر الانجره شرب ان نفع دارد قولنج را تمثال
کرم بزر الحماض پاک کند امعا را و حبس کند شکم را و نفع دارد اسهال را بزر الکراث نفع دارد زحیر را
هرگاه بجوشانند با حب الرشاد بزر المرو هرگاه بجوشانند نفع دارد سحج را و هرگاه بجوشانند با
اسهال کند بلغم را و جمع کند اورام مده را و تفتیح سده اورام را بزر الخیری تحلیل میدهد ریاح را اگر در
بزر الکتان هرگاه بو دهند می بندد شکم را بزر الورد تنقیه کند امعا را و نفع دارد اسهال صفراوی را بزر
نفع دارد سحج را و عقر امعا را بزر البطیخ تنقیه کند امعا را بزر الشبت قطع کند بواسیر را بسد نفع دارد
قروح امعا را بستان افروز تنقیه کند امعا را بلوط دان نفع دارد سحج را و ان بطم الهطم است نفع دارد
استطلاق بطن را بلیلج تقویت کند احشا را انفحه معای مستقیم بلاد هرگاه دخنه دهند
بان بواسیر را خشک کند بواسیر را بلح می بندد شکم را بندق هندی تسکین دهد مغص را و هرگاه
بکوبند با زیره و بیاشامند با سنج تلیین کند شکم را و هرگاه ضماد کنند بر شکم و ناف و نشید قریب
باتش میکشد کرم مقعد را بول الثور نفع دارد بواسیر را بیض مجته ان با سرکه حبس کند طبع را و نفع
دارد ذوسنطاریا را طبخ ان تولید کند قولنج و سنگ را در امعا و مصلح ان دارچینی و زنجبیل
مربی است ترمس بیرون کند کرمها را طبخا و طلاء بر ناف و لعوقا و بعسل می بندد شکم را انفاخ
توت ان یعنی زلق تقویت کند امعا و معده را توت شامی حبس کند شکم را و حادث کند مغص را
تین نفع دارد ذوسنطاریا را و اسهال را اجاد بسیار اسهال کند حبس طبع را و نفع دارد مغص را اجراد
مجوران بواسیر را نافع است جوز هرگاه بجوند با اب کامه اخراج کرم روده کند و حب القرع را هم
جوز السرو قابض است هرگاه با نصف ان پوست انار و نصف ان کندروت نفع دارد بروز مقعد را هرگاه بیاشامند
حب الاترج روغن ان نفع دارد بواسیر را حب الرشاد نفع دارد مغص را و زحیر بلغمی را هرگاه بیاشامند
اب او را گرم کرده با روغن گل سرخ نفع دارد قولنج را حب الاس نفع دارد قروح امعا را و نفع دارد بواسیر را
و ورم ثقل را حب الکاکنج نفع دارد مغص صبر را حب المویت نفع دارد استطلاق شکم را حب النیل نفع دارد
قولنج را شربا و ضمادا حسک نفع دارد قولنج را حضض نفع دارد قروح سفلی را حطب الکرم نفع دارد
قروح امعا را حلبه تقلیل کند رایحه شراب را حمص هرگاه بخیسانند در سرکه و بجوند میکشد کرم
متولده در مقعد حماض می بندد طبع را و تقویت کند احشا را و نفع دهد سحج را احشا هرگاه
نیم مثقال بخورند نفع دهد قولنج را حیاة الموتی حقنه ان میکشد کرم متولد مقعد را اخروع
نفع دارد قولنج را خصوصا روغن ان خطمی شرب یک مثقال ان نفع دارد قولنج را خولنجان نفع دارد
قولنج را دم الاخوین نفع دارد قولنج را هرگاه بیاشامند از ان نصف درم در دنده تخم

دم الاخوین هرگاه بریان کند با آتش نفع دارد قرحه امعا را و اس القصان هرگاه بپزند و حقنه نمایند از آن
مرق ترطیب کند امعا را و چاق کند بدن را و باه را زیاد کند رشاد میکشد دود را و زبل کلاب
حقنه کند قولنج را هرگاه نبوده باشد یا دم شرب او تعلیقا و هرگاه صاحب قولنج ظرف سازد
از پوست گرگ و بخورد از آن طعام قولنج را تسکین کند و هرگاه بیاویزند مخاطه ابریشم
که دریده باشد اثر گرگ هم باشد سزاوار تر زبل الحمار کرم و تریاق زبلها است در حقنه قولنج
نمایند و مستعمل است زراوند طویل میکشد کرم مقعد را زنجبیل با روغن طلسح در بواسیر
ضماد نمایند زعرور کوچک است شکم را می بندد و بول را حبس نمیکند زعفران تقویت میکند احشا را
و مصلح است ساسالیوس نفع دارد مغص بچه را اسلاب نفع دارد مغص شدید را اسطرطان
بحری نفع دارد کرمهای کوچک و حیات را سرخس بحری نفع دارد کرمهای کوچک و بزرگ را
شبا سرخس نفع دارد دفع کند کرمها را از دیدان و حیات و حب القرع و حیات را هرگاه طبخ
دهند با شراب نفع دارد بواسیر و نواصیر را رب السفرجل کثرت اکل آن احداث قولنج و مغص
و عسر انهضام کند و لکن تقویت معده کند و تسکین عطش کند و افضل مستعمل آن
اوست که با شکر یا قند بقوام آورند و دوسنطاریا را نفع دهد سکر با روغن بادام اسهال
و نفع دهد قولنج را و تفتیح کند سدد را سکبینج نفع دارد قولنج را اسلاق دران بور قیه است
می بندد شکم را خصوصا با عدس و صنف دیگر هست که ملین هست و هرگاه خوب طبخ دهند
و از آب او حقنه نمایند بیرون کند ثفل او نفع دارد قولنج را با آب کامه و بیخ حقنه
معده را مغثی است سلیخه تقویت کند معده را و امعا و اعضا را و محلل ریاح است
که غلیظ باشد با قبض قلیل سماق می بندد شکم را و منع کند سحج او دوسنطاریا را نافع است
حقنه سندروس نفع دارد اسهال مزمن را و دود آن خشک کند نواصیر اما المخاصیه
هرگاه نواصیر در مقعد و امعا باشد ثبت قلع کند بواسیر را هرگاه تازه آورد اگو فته پیله
و تازه او را شدا ضماد او خشک ان اشد تحلیلا نواصیر را هم نافع است شحم المرقیبض توبه
پیه نر است نفع دارد از اسعا و قروح امعا را و حقنه یابان سحج را نافع است و خون معزی است
زحیر را نافع است شونیز میکشد دیدان را و تحلیل میدهد ریاح نفخ سحج میکشد دیدان و حب
القرع محلل ریاح است صابون میکشد قولنج را و اسهال کند خلط خام را و هرگاه مثقال او را
بخورد بیرون می آورد حب القرع و دیدان را و فی رسد چیزی در این مطلب بهم بن تحقیق که تجربه
کرده بوده است شحمی که اعتماد بقول او بود صحت تر بیرون کند دیدان را و تحلیل برد ریاح را

امعا بوده باشد خون یا چرک یا خراطه و میباشد دوسنطاریا بالاطلاق و خونیکه بیرون می آید از امعا
یا بسبب انفتاح عروق است بسبب امتلای خون بدن سحج و علامت آن اینست که می آید غایط همیشه
خون و غایط با خون و بوده باشد علامت بواسیر از وجع مقعد و سنگین بودن و خارش با
خون و غایط با خون و بوده باشد علامت بواسیر ازوجع مقعد و سنگین بودن و خارش
انست که سحج در امعای دقاق است و علامت آن اینست که می آید غایط بعد از آن خون دفع میشود
رقیق با رایح و قراقر غیبات شده ان دلایل قیام کبدی و دلایل سحج و علاج فصد باسلیق است
هرگاه خون گرفته شد بغیر زحیر رب انار و رب ریباس و رب غوره نافعست و هرگاه تخم مورد با برگ آن ابغوره
با آب ریباس بجوشانند و صاف نمایند و با قند بقوام آورند و طرف صبح شیره تخم خرفه تخم گشنیز خشک
با شربت ریباس و طباشیر بدهند خوب است و سیب پخته نافعست و شوربای نار دان خوب است
و چنانچه در امعای پایین باشد حقنه ها از عدس و برنج تخم مورد جوشانیده صاف نمایند با زرده
تخم مرغ و دهن گل نیز از اقاقیا و گلنار احتقان نمایند یا انست که سحج که عبارتست از برهنه شدن
سطح امعاست از انصباب خلط صفراوی حاده که نازل شود بسوی امعا و میرود ملاصق
اعوار امعا تا صعود کند و سیلان کند خون و علامت آن اینست که طبیعت منفعل کند بصفرا با آن
در امعا نزدیک ناف هرگاه در امعای علیا باشد با کرب و عطش و این ردیست به تغیر نزدیکی
اعضای رئیسه مانند قلب و کبد و قلة آشوب او و وجع زیر ناف هرگاه در امعاست ثقل باشد
و نزول غایط بعد از آمدن خون یا خراطه و این اسلم است و علاج قطع سبب است بدادن
ملوس و آب کاسنی و روغن بادام بکوبند و میان مدام که صحت یابد و علاج شوربای انار دانه
و ریباس و انار میخوش و سیب ترش و آب به ترش خوردن نافعست و لکن در ابتدا
نخوردن ترشی و جمع زیاد کند بعد از چند فلوس که بخورد ترشی خوب است پس بعد
از حدوث ورم و بثور سفوف مغری مثل سفوف مقل که صفنان در قرابادین مذکور است
بشرط انکه عطش نباشد و الا سفوف ابن ماسویه که در قرابادین است و حقنه حابسه
از گلنار و عدس مقشر برنج شسته از نمک و اقماع انار و لحیة التیس و تخم مورد جو بوداده
تمامی را جوشانیده صاف نماید و صمغ عربی و نشاسته خون سیاوشان عصاره لحیة التیس
کاغذ سوخته و دع سوخته سفیداب با یه کرده بر کمر آب کرده باشند زرده تخم مرغ مخلوط
کرده احتقان نمایند و گاه هست از انصباب مواد نزله باشد از کام و علاج ان بعد از دفع
و کام و نزله طرفهای صبح تخم ریحان مارتنک با دوغ بدهند و حقنه حصه محلکه نمایند مثل
حب الاس که تخم مورد باشد و اماغ بهران و پوست بلوط جوشانیده صاف نمایند با شب یمانی و

کاغذ سوخته تویه مرغ بریان زده تخم مرغ در سه آب احتقان نمایند و میتواند شد از سودا باشد

سحج و علامت آن شدت سحج و علامت مغص و الم عرب که غشی کند و خون بر آن دفع شود [illegible]

ایدا از شدت توسی و تندی زمین را بجوش او رود و این نوع از سحج قاتل است اندیلم که چاق شود [illegible] علاج

بعد از قطع سبب دمنع انصباب سودا تقویة طحال است و سفوف طین نافعست و حقنه کردن

انجو شیده برنج با نشاسته صمغ عربی و کتیرای سفید و گلانی و خون سیاوشان با زرده تخم

مرغ و در این نوع اجتناب از حموضات اولی است و میتواند شد که سبب سحج خلط خشن باشد

و سیلان کند از امو منع سحج خون و خراطه پس عمل کند طبیب جاهل در امساک آن بقوابض [illegible] زیاد

کند احتباس بر آن دحمافرا [illegible] شود بقولنج و زیاده سحج پس هلاک شود علیل و علاج او قرص

خیار شنبر و عنب الثعلب و روغن بادام بکوبند در میان و رود دیگر منضج از بهدانه با دستک و شیر [illegible]

و چندان فلوس بدهند که صحت یابد و غذا برنج اسفاناج که بروغن بادام تفت داده با دوغ چکیده و دوغ کرده [illegible]

بدهند و دو زشوربای شیره بادام و سیب پخته جوشانیده که خمیر کرده باشند و عطا نکنند از قوابض

چیزی که مضر است و گاهی حادث شود از شرب ادویه سمیه مثل ذراریح و علامت آن بوی آید در شرب

سموم و علاج تدنف و اشامیدن شیر الاغ و گاهی حادث میشود سحج بعقب ادویه مسهل و علامت

آن مشخص است و علاج آن شرب دوغ است ابتدا که صحت یابد و گاه هست که مدتها

که منفتح است و منفجر شده است و بیشتر اینست که در امعای علاظ بهم رسد که چنانچه در امعای

دقاق باشد مسبوق بهلاک خواهد بود و صحت نخواهد یافت و علاج حقنه کردن بحقنه جالیه

مدمل است مثل عصاره لحیة التیس و لسان الحمل و توتیا خام صمغ عربی [illegible] و تخم خون سیاوشان

و کاغذ سوخته و بعضی از یا نه در حقنه داخل کرده اند و زحیر و آن حرکتیست از امعای مستقیم

که میخواند علیل بسوی دفع براز اضطرارا بحیثیتی که قادر نیست بر حرکت آن اختیارا و پیدا

نمی آید از آن مگر چیز کمی از رطوبت مخاطیه مختلط بخون درخشنده است آن یا آنست که

رطوبة فضیلة مالحه است که از بالا است که جاری میشود از امعای مستقیم پس میکند از او و میخواند

ادمیرا بسوی براز و علامت خروج این رطوبت است با الکمرة الصفراست که متن تندی میکند

انفعلوا و استدلالا لخروج آنست با حرقة و تلهیب در مقعد و علاج این دو نوع بکوبند طرفه و تخم

ریشه خطمی بهدانه شیرین در عرق بید خیسانیده و لعاب دهند و صاف نمایند و با روغن بادام

بادام و روغن دیگر فلوس خیار شنبر بروغن بادام و آب گرم بدهند و غذا آش شیره بادام

دنده لحم مرغ با چلاو یا با ماش پوست کنده بروغن بادام و برنج چلاو طبخ نمایند با بونه گل خطمی

دیگر از امراض

بول خباری و اسفناج پخته لعاب دهند و گرم زیر شکم به بندند و مقعد کدا رند و چون سرد شود

عوض نمایند و بعد از سه فلوس چند روز سفوف الطین با آب سرد و روغن بادام صبح و عصر

دهند و هرگاه این زحیر از ورم گرم در معای مستقیم باشد که گمان کند علیل که تفلی محتبس شده

زیر شکم و میخواند این گمان بسوی دفع براز و علامت آن ضربان و ثقل در معای مستقیم است

و تب بهم رسد و عسر بول و علاج بعد از منع انصباب ماده نطول دواهای ملطفه ملینه

مثل بابونه و سداب و امثال آن و نشستن بآبهای مذکوره که گل خطمی و تخم خباری و برگ

و حلبه و ورق کرنب و بنفشه و فصد کردن باسلیق از دست راست و بعد از آن با صندل گل

و آب عنب الثعلب و روغن بادام ضماد ساییده بزیر شکم بمالند و غذا بدهند تا صحت یابد و سفوف این دو ادویه مصرف کامل دارد و نفع دارد و آب

شد و فلوس بدهند تا صحت یابد

سرد مخلوط و تخم مرو دانه بوداده و روغن عرق بید یخ بدهند و میتواند شد که زبل خشک شده

محتقن باشد در امعای دقاق که میخواند بسوی براز و مضطر شود انسان باستعمال مواد

بماید مگر ریح غلیظ یعنی همین ریح در خلا دفع شود که مقعد شود و هم امعا پس حادث

شود وجع شدید بیرون میرود بسبب تر و رطوبة لزجه و چیزی از خراطه امعا پس اعتقاد

جهال اطبا باینکه اسهال است پس استعمال کنند حابسات را و هلاک کنند مریض را و علاج او

فلوس دادن است بنحوی که در زحیر مذکور کردیم تا صحت یابد و میتواند زحیر بسبب

سردی شدید باشد که برخورد بمقعد او و علاج تکمید است بجاورس گرم کرده و مقعد

کنار رند و روغن بادام گل سرخ گرم کرده بمالند و روغن قسط گرم کرده بمقعد و زیر شکم بمالند

ما آنست که سبب زحیر بسیار نشستن در زمین و سواری بسیار کردن است پس تکیه

کند مقعد و معای مستقیم بر یکدیگر و اذیت رساند و میخواند ادمیرا بتبرز و علاج آن

ارخا بقرو طی معمول از موم روغن مقل ازرق و حقنه کردن بروغن شیره روغن زیتون

در مغص است و آن وجع امعاست که بفارسی پیچ است و سبب ریح غلیظ است که

محتقن میشود و متمدد میسازد امعا را و علامت قراقر و نفخ است و تمدد بطن و قلق

و سکون وجع با خروج ریح و علاج تحلیل این رطوبات است و ریاح به بوذ کاسه الهاج

مثل از زیانه و نانخواه و میتواند شد نفل رطوبی بوده باشد که رمی در ارای که منصب شود

بمعا و بکوند انرا و علامت ثقل قلیل باشد و جع و لذع و التهاب و عطش و خروج مرار و براز

و علاج آشامیدن اسفرزه لحم ریحان زیاد دستک مفرده هر روز هر گاه صحت یافت فیها والا

دیگر از امراض مغص است

ازک

فلوس مجوف باین نحو که عنب الثعلب جوشانیده فلوس شیرخشت روغن بادام و هرگاه سینه باشد
هفت مثقال اب کاسنی داخل نمایند واگر بسبب سوء مزاج گرم وخشک باشد اب انار
منعنع اسفرزه را بر روی ان ریخته بنوشد وچنانچه مردم اصفهان در این از اب انار با
میدهند ومنتفع میشوند وهرگاه روغن بادام وگلاب داخل اب انار نمایند خوب است
ومیتواند شد سبب خلط بورقی مالح باشد وعلامت خروج بلغم است در بول
وعلاج شقیا معاست بحقنه از سفنثج وسپستان وعنب الثعلب وفلوس وسبوس
گندم وروغن بادام دفعه ومیتواند شد که ازحیات باشد و بر ایند وعلاج ان قرار است
میباشد یا بسبب اغذیه ناجی یا کثیر الکمیه یا ردی الکیفیه ثقیل بر قوه هاضمه مثل گوشت جاموس
یا از قبل ضعف امعا و برودت ان سبب وعلامت اول حدوث قراقر است بعد از اکل این اغذیه
وعلامت دوم حدوث انست بدون سبب خارجی با جودة غذا وعلاج تجوید غذا
در اول تقلیل است در دوم در خوردن ملح بوریه ونوش دارو وامثال ان در قولنج است
وان مرض معوی ست که مشکلست خروج چیزی که بیرون می اید بالطبع ومیکوند
بعض انواع قولنج را ایلاوس وان قولنج در امعای دقاق است وان اثنا عشری صائم
ودقاق کرد قاقرا ذات یلاقیف وقولنج با ثقل معی است وعلامت سقوط شهوة وسبب تخمه
واکل اطعمه غلیظه وشده احتباس وشدة وجع وخروج بلغم در ثفل قبل از حدوث
قولنج بوجع مغص وفرق کرده اند میان وجع قولنج وجع مغص بانکه وجع اکال است لذاع
وجع قولنج ثقیل است وشبیه میشود وجع قولنج بوجع کلیه وفرق کرده اند میان دو تا
بانکه وجع کلیه نمیکند موضع کلیه را بلکه می باشد ثابت ومیباشد مکانش صغیر
با مایل بطرف خلف نزد قطن که میان پشت است که گویا جوال دوزی فرو می برند در قطن
ووجع قولنج منبسط میشود وکشیده میشود به پشت سمت فوق چپ ودراست
زیرا که گفته است جالینوس که معای قولون منبسط است در جهات شکم یمین ویسار تحت
فوق ابتدا از اسفل با فوق ووجع قولنج اشد است برتبه که از شدت الم نزدیک
بهلاک وغشی بهم رسد وعرق سرد میکند واستدلال میکند بوجع کلیه تخفیف
بهم رسانند نفی کردن بخلاف وجع قولنج که زوال نمی ضرر کند از دوای انکه قی ماده را
با عالی بدهد ومنع کند از خروج با ثقل که گویا مضاد باشد قی با فعل طبیعت وبعضی
گفته اند که در این بحث است وشیخ ابو علی میگوید که انتفاع قی در وجع کلیه کمتر است

بهم صورت

بهم صورت رازی ادعای خلاف قول جالینوس کرده است ومشتبه میشود وجع قولنج بوجع رحم و
وجع کبد ووجع طحال ووجع معده ووجع دندان وفرق میان اینها ظاهر است از موضع
وجع گفته است جالینوس که هرالمی ووجعی که شدت کند در شکم پس قولنج است وهریک از
اعراض مختصه هست مثل احتباس ثفل وتغیر رنگ وضعف هضم وسقوط دیدان وسایر
اعراض لازمه قولنج سقوط شهوة وقی کردن ووجع ساقین نفخ وعلاج این قولنج احتقان بحقنه لینه
ومتوسط وحاده بتدریج وقبل از احتقان هرگاه بشیاف مسهل تحریک کند از فلوس شکر
ونمک هندی شحم حنظل بورق انزروت مساوی درست کرده عمل نمایند وتجربه کند انواع
اسهال را به پشت خوابیدن وپهلو خوابیدن وپشت افتادن وبطریق ساجد عمل اوردن
وبعد از اسهال هرگاه عمل نکرد جوارش شهریاران وسفرجل مسهل بدهند ومسهل مشروب
البته حذر است نه دهند که بسا باشد که سده بوده باشد قوی که بدن هم ممتلی باشد و
عظیم شود بمرتبه که هلاک میشود علیل واما استعمال ابزن وکمادات بسا باشد که ضرر
رسانند الحلال واشدن طبیعه ونوع قولنج ریحی است سبب ان ریاح غلیظ است
که محتقن میشود در میان دو طبقه امعاء وعلامت تقدم قراقر است ومیوه های نفخ
وانتقال وجع وشدت وجع برتبه که گمان کند که بمثقب سوراخ کند وبسا باشد که موضع
احتقان ریح را چشم احساس کند وعلاج ان احتقان بحقنه از طبیخ سداب غار قیصوم
بابونج مرزنجوش تخم کرفس زنیان نانخواه انجیر جوشانیده با عسل فلوس وتخمین کاسه
روغن بادام تلخ نمک هندی وبعد از ان حقنه از بابونج اکلیل بنجاسف سداب نانخواه شونیز
وسون چند پیدستر روغن بادام تلخ عمل نمایند وکماد کردن بجاورس ونمک گرم کرده
وبمالند روغن سداب روغن تخم شویت وروغن بابونه مکرر بمالند واز ابزن احتراز
نمایند البته که وجع را زیاد کند واگر بلغم سبب باشد خام کند بلغم را وچنانچه تریاق فاروق
خوب خواطر جمع بهم رسد این قلیل البضاعه با رخصت از استاد خود تجربه کردم تریاق
فاروق را در قولنج ایلاوس ومفید افتاد در هیضه بنده در شرف هلاک دایم وصحت یافت و
شد قولنج بسبب ورم گرم که حادث شود در موضعی از امعاء شده کند مکان را ومنع کند خروج
ثفل را ودمرا وعلامت این تب گرم وعطش شدید است وقی تلخ زرد وسبز وکثرت عرق وهذیان
ان اگر ورم از خون باشد وثقل وضربان در وجع در موضع ورم بجنبد وجع منتقل

نشود بموضع دیکر وبهم رسد قولنج ثقیلا قلیلا اما دفعة وکاه هست در ندرت قولنج بلغمی
بهم رسد بسبب آنکه امعا را چون صفاقت هست ممکن نیست که بلغم آنجا نفوذ کند وعلامت سکون
این علامات است ومعالجه قولنج از ورم حار دمویه کانه صفرا فصد باسلیق است بقدر احتمال
وکذاردن حرقه که سرد کرده باشند سرکه وکلاب بر موضع وجع وضماد کردن بضماد بابونه و
چقندر وتخم شویت وسداب که ابتدا عنب الثعلب بنفشه خطمی بود بتدریج آرد بابونه بموم
روغن بابونه وبزرکتان ضماد نمایند بمالند بروغن بنفشه وروغن بابونه وحقنه نمایند بحقنه
لینه که بلعاب انیشه جو وروغن بادام بریزند ودوا ابو از عنب الثعلب وکل خطمی فلوس روغن بادام
وبعد از آن حلبه وبزرکتان بابونه وروغن بادام وبعد از تسکین الم و وجع واطمینان بفلوس
مشروب که نقوع الو بخارا وفلوس وشیر خشت شربت بنفشه وروغن بادام بدهند ومیتواند
شد که قولنج التوائی بهم رسد که پیچیدگی بهم رساند ویا باشد که مستهلک شود بعضی
رباطات پس متغیر شود ومنع الکفا اشکافتی که عارض شود در مراق ودر این مجا است از آن
آنکه اتفاق مراق باعث نمیشود تغیر وضع امعا را مکر آنکه منشق صفاق پس داخل شود بین
صفاق معا لکین موت مسبوق است باین امر یعنی موت نبود تا قولنج حاصل شود ولکن این
ضعیف در اصفهان دید شخصی که افتاده بود وامعای آن تمام به بیضه ریخته بود وبیضه بعضه
دومن بود وچون نشسته بود در پیش خود کذاردی وچون خواستی راه برود برداشتی
در دست راه رفتی با مر بفتح قاف که نازل شود در آن معا بکیس انثیین یعنی بیضتین و
باشد که واقع شود بر آن عقده شدیدی یا التوی که مستحیل نشود وعلامت آن آن
که حادث شود دفعة بعقب حرکت عنیف با تفاق فتق وآنکه میباشد وجع لازم مکان
مشخص که منتقل نشود از مرکز خود بموضع خود وعلاج آنست که تدبیر کند ملین لطیف ومسح
مسهل از برای امعای آن وتکان دادن وحرکت دادن مختلف پس هرگاه برنکردد ما الکل حد
آن تکان وتحریک بیاشامد زیبق مغسول وصفت عمل آن بنحویکه متداول اهل هند است
در کتاب رمیان اینست که بکیرند آب درخت بیدانجیر را وبسایند بشدت زیبق با
در آن تا بیرون رود حرکت آن وسیاهی آن پس آب اول را بریزند وبعد از آن آب دیکر
بسایند وبریزند واکر میسر نشود این آب کا تسا آب قواح خالص که با هلیله وبلیله وآمله شب
بخیسانند وصبح بفشارند با زیبق وصاف کنند وآنها اهل هند محتاج میشوند بطریق دیکر آنست
که بجوشانند مثقال زیبق را در دیک صد وهشتاد مثقال آب بریزند وبجوشانند با آتش ملایم

دیکر از امراض
با قروح

وهر قدر که کم شود آب بریزند همان قدر آب تا آنکه سیاهی آن برود پس لطیف کند از شوائب دیم
ونافع هالک معدنی وباید زیبق غیر مغسول از برای آنکه مغسول زیبق کشنده است بسبب نفوذ
در عروق بقدر یک وقیه که بیست مثقال کری بوده باشد یا دو وقیه که سنکین تر باشد وبثقل خود دفع تر
دفع شود وبعد از خوردن راه برود بهمواری ودست بمالد بشکم از بالا بپایین تا آنکه اخراج شود
وبعد از اخراج باید آب مرق خروس چاق بدهد واکتفا کند چند روز باب مرغ خروس سمین چاق و
چنانچه العیاذ بالله بر کردن زیبق واز شدت وجع علیل مضطرب شود وطاقت نیاورد پس بنکوس
یعنی سرازیر بنکاهدارد تا آنکه از حلق برکردد امری وعلاج بعلاج فتق است وتقوی بعلاج قوه
بدن اما اکر خوردن شدن برفایده مرسه ومیتواند شد که ثقل باعث قولنج میشود وبندقه شود
مثل خوردن بلوط وجاورس وبا تقلیل غذا یا کثرت بعقبه وکاه هست قولنج بسبب حرارت احشاست
وعلامت دوام یبس وشدت عطش ومنتن بر از وسیاهی آن وعلاج آن خوردن آب کاسنی و مرق کدو
مثل مرق خروس پیر که در خروس پیر رطوبت لزجه هست که بورقیه دارد وهرچه پیرتر شود زیاد این شود این
رطوبة بورقیه پس هر کاه این خروس سیاه شود آن رطوبت حدتش زیاد تر باشد پس هر کاه طبخ شد
شد رطوبة آن پس آن رطوبت مطلق کند بطن را ولکن سزاوار اینست دو انشان خروس را خسته
شود تا تحلیل رطوبات فضلیه غلیظه پس ذبح کند وطبخ دهند که خوب مهرا شود وتراید رطوبه
بورقیه که مسهل است ومسکن است در اعضا تراید وداخل آن شود ودرغ سمین وحرکت دهد
شکم بعضی دیکر که دادن ملایم وا کند بجستن ویا بزمین زدن تا آنکه نازل شود سفل پس حقنه کند
کروق چقندر وبنفشه ونخاله خطمی وانجیر وحلبه شیره تخم کافشه با روغن شیره شکر سرخ
وآب کاسنی ولب خیار شنبر که نوده باشد بدفعات متعدده تا ثقل دفع شود بعد از خاطر جمعی تریاق فاروق
ومثرودیطوس وچند یقون که شراب عتیق که در آن حل شانیده باشد زنجبیل تا قلیل مل قرص دادن حبی
بلفل عسل از این ترکیب جند یقون کویند وشکم اسهب کند روغن بیدانجیر وغذا حلوای نشاسته
بدهند بعد از آن تا خاطر جمعی دو سه فلوس از فلوس وشربت بنفشه بدهند وغذا مرق شب بخم
خروس مذکور ودیدان است دیدان جمع دود است ودوده کرم را کویند وسبب تولد آن رطوبات
بلغمیه است که متعفن شود در امعا پس حادث شود در آن حرارت غریبه که متولد شود از آن کرمها ولد
این کرمها از صفرا ممکن نیست زیرا که صفرا شدید الحرارة است دورتر است از مناسبت حیات
وبتقریب شدت یبس وحدت ومضادت مزاج که دارد قاتل کرم است پس چکونه میتواند شد

دیکر از امراض
دیدان

که متولد شود وانانیجهت سدد کرده اند ودفع کرده اند باشیاء مره ونه از سوداء میتواند شد تولد این دود
بجهة انکه سودا بارد یابس است مضاد است از برای حیات واز برای انکه سودا منصب نمیشود بامعا
وممکن نیست تولید کرم از خون از برای انکه طبیعة نظیفة دارد در خون زیرا که حاجة بسوی خون از برای
بدن بسیار است وان مناسبت از برای بعضای انسانی نه دودی واز برای انکه خون ایضا
در امعا مستوجب نبود واکر منصب شود در معای بند پس قبل از انکه نه بند مندفع میشود
بخارج قبل از انکه متعفن شود یا انکه اخلاط اکر منصب شود بسوی امعا ممکن نیست اینکه بدیلک
کند در دوده تا انکه متعفن شود وبکردد کرم بخلاف بلغم بدرستیکه ان بلزوجة که دارد میشبث
میشود ومیچسبد بامعا وایضا سفیدی رنک ان دلالت کند بر انکه تولد ان ایست از اخلاط
ثلثه پس ثابت شد به برهان انی ولمی تولد کرم از بلغم است لا غیر واین کرم یا طوال است که میرسد
بلندی ان بقدر ذرع وحمونا مند این نوع را حیات وتولد این در امعای دقاق است وعلامت ان
مغص است وصریر دندان واحساس بحرکة کرم بجانب سده از برای طلب غذا زیرا که بسیار است
که صعود کند کرم بمعده در هنکام جوع وبسا باشد که مندفع شود بقی وبسا باشد که حرکات
موذیه اعراض شبیه بصرع مثل سقوط وتشنج والتوا وصیح وقتیل ترمس حب النیل قسط مر توبل
نمک هندی که اینها تمام شست دارند ماقوة مسهل وسزاوار اینست که بیاشامد علیل قبل از
این ادویه شیر تازه وبکذ کباب سه روز ناشتا تا عادت کند کرم روز چهارم بکار علاج
دو زقیل کند باغذ وبعد از ان از این ادویه بخورد تا انکه قتل واخراج کند کرم را وعلامت
واما الحراض است که مانند حب القرع وتولد ان امعای غلاظ از اعور وقولون است
دون مستقیم وعلامت ان بعض علامات کرم است وبرامدن ان اشفل از برای بر انکه
ان از جانب سفل شبیه بحب القرع واین نوع ارده انواع است واخبث انواع وقتل ان واخراج
ان بطریق مذکور وتجرع ماء الکامه است بر ناشتا وکریختن از اغذیه لزجه رطبه مثل هریسه ورواس
وپنیر تازه واما صغار است که املیطار است بکرم سرکه وتولد ان در معای مستقیم است
وعلامت ان خارش مقعد وکزیدن او وبیرون امدن با براز وعلاج حقنه منقبه از برای امعا
مثل دانه زرد الوی تلخ با اب سداب وسبرکه کداخته شده باشد در اب افسنتین واب
برک شفتالو وقطران وبستن برک شفتالو با سرکه در شکم خوب است در بواسیر است
فان زیادتی است مثل کوشت در شکه که میروید در افواه عروق بچنانکه در مقعد
از خون سوداوی غلیظ وان بر سه قسمت اول ثولول است مثل عدس ومحمود که

ثولول صفارات صلبه دوم عنبیه ارغوانی رنک واما ثولولیه سست سبز رنک بر شکل توت که
از برای ان سر هر بود محبب است واسفل دقیق وهر یک از اینها یا عمیاست که سیلان نمیکند
از ان چیزی یا انکه دامیه است که سیلان میکند چیزی وهر یک از اینها که داخل شرج است
یا خارج شرج اما انچه داخل شرج است اصعب علاجا است ونزدیک است علاج بعضی
ببعضی وعلاج کلی در انچه انواع شراکت فصد باسلیق واصلاح خون است بغذاهای
جید رطبه مثل کوشت مرغ مسمن ونکاهداشتن طبیعة است از برای انکه نه بندد ومبادا
اذیت کند مقعد را وبخور دهد بورق موردد جوز سرو واقماع یعنی کلاه بادنجان وقشور بیخ
اصل کبر ودوم وپیه حنظل پوست مازو ومقل ازرق مفردة مجموعة باتش بعیر الجمل یعنی سرکین شتر
زیرا انه سقوط یا انکه طول کشد زمان ممکن این فعل را بکند تا انکه بتدریج برطرف شود پس
هرکاه ممتلی شود متالم شود وسیلان بکند از ان خون پس هرکاه اینست که متحمل شود چیزی که
بکشاید دهان بواسیر را مثل آب پیاز وزهره کاو وضماد کند با شمله مسکن وجع مثل اکلیل الملک
افیون زعفران بذر کتان ففده تخم مرغ پیه مرغ مقل ازرق میعه سایله مغز ساق بقر وکوهان
شتر وپیاز ومخیص با روغن معجون سازند یا انکه مرهم اسفیداج متعارف از سفیداب قلعی
موم سفید وروغن کل وجفیه بعوض روغن بادام کرده اکر حرارت شدید باشد پس اکر بوده باشد
خون جاری پس سزاوار اینست که حبس نکند مکر انکه افراط بهم رساند ودقیق میشود وضعیف
شود علیل پس نزد این مطلب بیاشامد قرص کهربا مقل مسل معجون خبث الحدید
بان دوای تند را هرکاه خواهند بخوابانم جمعی از حدوث ورم وبکیرند انیفتد
ان بواسیر محتاج میشود محجمه پس خون ظاهر شد معالجه کند با این دوای مفید بیخ بواسیر
پس ان بیخ غلیظ است غیر به تحلل احداث کند وجعی مثل وجع قولنج که صعود کند
که مثانه وپشت وشراسیف دنبالها تا انکه تخصیب وقضیب بعض اوقات میرسد ومعتنی
در حوالی مقعد وقطن وسبب خلط سوداوی وتحلیل ان بجراره واستعمال ان بیخ
غلیظ علاج تنقیه سوداست وسقی چیزی که بشکند ریاح از جوارشات نواصیر تعرفی
فوره است که حادث شود در مقعد ونزد طرف معای مستقیم بسبب خراجی که حادث
میشود در معای مستقیم پس محتاج شود در ادراه بط ان چون نشود بط متعفن شود وفاسد
چیزی که حول ان است از عضو امعا وکوشت فاسد شود ومتعفن شود واین از عسر العلاج

وانبوای عسر برءِ ان اوله بسیار مذکور است اول انکه روده عضو لین است نحیف کثیر الرطوبه
مجمع فضلات عفنه است که موضوع است در اسافل بدن شدید الحس است از برای کثرت
عصب پس از اینجهة الم ان بسیار میشود والمواخون زیاد شد جذب مواد انا فانا زیاد شود و
نواصیر بر دو قسمست اول انکه نافذه است بسوی داخل معا یا غیر نافذه است و علامت نافذه
اینست که بیرون می اید از ان سوراخ ریح و نجو یعنی نجاست بدون اراده و علاجی نیست از برای
نافذه نواصیر و بعضی با دویه حاده مثل مرهم زنجار یا انکه بقطع ان از اله مشهور مانند شبیجیل
و در هر دو طریق این ادویه حاده یا قطع خطر است از برای چیزیکه ترسیده میشود از شدت
وجع و رفع هر کاه که خواهی مثل کوشوی محبث کو ایه ببین که نوعی کرد و بقطع داغ کردن عضو بهم رسد
که علاج نداشته باشد بتقریب شدت الوداع و دوای حاد غشی بهم رسد و غشی باعث هلاک شود
و کاه هست که بتقریب داغ کردن و قطع کردن برخورد تا کل به بعض عضلات حابسه از برای
براز پس بیرون اید ثفل یعنی غایط بی اختیار و بی اراده و لکن لایق اینست که ترک کند معالجه را تحمل
اذیت ان در مدت عمر هر کاه متعرض او نشود بتدریج اوای ان کم شود و لکن برای سیلان بسیار
و تشریح بعض معالجات مذکور میشود از انجمله چکانیدن شیاف غرب که اجزای ان صبر زرد کندر
انزروت دم الاخوین کحل شب یمانی جلنار با قلیل زنجار هر روزی سه قطره بچکانند صبح و شام
غدوة و عشاء و مرهمات کذشت مذکور است در کتب مقدمین در نواصیر مذکور است
که بپاشند توتیای سبز در موضع ناسور قطع کند و سیلان در مکان و وقت عادت هر که
اتفاق افتد از زنی حیض ببند یا انکه فصد صافن یا مابض یا حجامت ساقین و رکبین و همچنین تنقیه
کردن و اصلاح طحال کردن که تمامی سودا را از کبد جذب کند و بکذارد غلیظ خونی را در کبد
بواسیر و نواسیر را نافع است بدانکه قروح عسرة الاندمال بعضی غوری و عمق و فتکی هست
هر کاه اطراف ان صلب باشد نواصیر کویند و مرهم سلک در نواصیر مفید است بفایده تامه
در بواصیر و نواصیر اختلاف است مکر انکه نواصیر مختص نیست بعضوی و بواسیر مختص بچهار
عضو است بواسیر الانف بواسیر الشفه بواسیر الرحم بواسیر المقعد نواصیر از قروح غایره
و بواسیر از قروح ظاهره است و اما غیر تا قثه و تنقیه کردن و ماء الجبن بلیست چهار
دادن با سکنجبین و بعد از ان انجوب چینی مثال تحصیل کردن و مدتی تمادی اشامیدن

مجول الله چاق کند و از برای انکه عود نکند و نکس نکند امالهٔ نماید ماده بداغ نخود کذاردن و منعکس
نند یکتی باشد و حقیر را ظن اینست که هر کاه در موضع طحال داغ کند نخود کذارند که جذب
ماده و فساد دم موضع طحال شود بعون اللهی هر کز عود نکند هر کاه غیر نافذ باشد و سیلان
خسک کند و چرک و ریم پاک کند و جراحت ساکن کند هر کاه نافذ باشد چه نافذه را نظر
بقواعد طب صحت تام ممکن نیست چه روده از اعضای اصلیه و اعاده ان موقوف ماده منوی اب
ام است چه اعضا بعضی از غذا بهم رسد و اعاده ان ممکن و بعضی از ماده منوی اب و ام عود نکند در
بعضی مواضع بجای ان عضو چیزی مانند غدد بهم رسد هر کاه در امور فعل طبیعت را اقوی فعل
صناعت دانسته اند و طبیعت عادت کرد که هر روزه بروده براز را بیاورد و دفع کند براز را انکه صفرا
باو نباشد دفع نشود بلکه صفرا تیزی که دارد او با جلا ساخته دفع کند چه علامه صفرا محتاج است
بروده از برای خروج ثفل که در هنکام صفرا بریزد بروده قولنج بهم رسد پس هر کاه مرهم شده تا انکه
داغ کردی موضع داغ کامل کرد رسید روده را و میخواهی که سد داغ کنند در مرهم صحیح نیاوری در
هنکام محتاج شوی بدفع براز و غایط همان صفرای با غایط انچه اصلاح کردی فاسد کند بلی اگر
ممکن شدی که براز را رفع دیکر پیدا کنی تا چند روز ملتئم یقین از لحم غددی بتدریج عمل سوراخ نواصیر
ملتئم شود چنانکه حکایت کرد شخصی از اطبا و منع معالجه نواصیر کرد اگر دفع براز هر روزه نبودی ملتئم
انکه خواتونی در زمانی پیش از این شوهرش با کنیزان مقاربت کرد خواتون مطلع شد از ناره خشم امر کرد
که سیخ در اتش چندان نافتند که نعل اتش بهم رسانید و در فرج ان کنیز فرو برد بعد از ان کنیز غشی
کرد و از شدت وجع در شرف هلاک رسید جراح اورده او را معالجه کرد چون چاق شد سوراخ فرج ملتئم
شده صاف شده بود و اکر چنانچه حیض ان هر روزه بستی بر التیام صورت پذیر نشدی بلکه حیض
سی روز نمی اید و تا مضی این مدت رحم چاق شود بخلاف مقعد و مجری بول اکر خواهند که در حبس بول
انعی را از هلاک برهاند موضع مثانه را سوراخ کنند و اکر نه مطلوب بالطبع متروک بالطبع
نشود خلاف کلیات حکمت است بهر حال طریقه مداوا اینست که اجتناب از خضروات و نباتات
و انچه تولید خلط سودا کند کل خطمی اسفرزه با شیر بچه ضماد نمایند نافع است و چوب چینی را
در هر سال اشامیدن نافع است و چنانچه مر غایط مسدود شود طبیعت قذف کند از روده
بمعده قولنج ایلاوس بهم ساند و قی براز کند و البته هلاک شود هر کاه از روده غایط دفع نشود و بخار
ان بدماغ رسد سرسام و سکته و سبات و امراض دماغی احداث کند پس بفهم که حقیقه دارد در
مقعده است کاهی عارض شود در مقعده و دم حار در ابتدا یا بعد از نواصیر او جاع ان یا بعد

از قطع آن بعد از استعمال ادویه مادّه از برای توجه ماده بسوی مقعد از شدّة وجع علاج
فصد باسلیق است در ابتدا و گذاردن ضماد از عنب الثعلب جوشانیده ابو و لعاب اشیاف
ماميثا طلا نمایند و ثفل او را نیم گرم ضماد نمایند و بعد از التیام مرهم اسفیداج با سفیده تخم مرغ
یا روغن بادام که در هاون بسایند که آن هاون از قلعی یا رصاص سفید یا رصاص سیاه و باید
آن اینست که چنانچه در سایند قدری از آن رصاص داخل و مخلوط آن مرهم شود و داخل مقعد
بمرتبه که نواصیر مقعد را هم فایده دارد و غیر اینها از پیه های که مبرد است بحسب شدت
حرارت و قلت حرارت و اما هرگاه کوتاهی کنند در معالجه ورم مقعد و جمع شود و منفجر نشده
گذارند منتهی شود بنواصیر مقعد چون خود بهم رسانند در شقاق مقعد است گاه هست
که بسبب یبوست و حرارت منشق از ادنی چیزی و حرکتی شود در وقت استعداد و امکان
قابلیت از شدت یبس بهم رسد ثفل هرگاه خشک شده خواهد دفع شود مقعد را منشق کند
و علاج اینست که بگذارند بر آن مرهم یا قیروطی که گرفته شود از سفیداب مرتک اقلیمیای فضه
مایه ارزک و پیه مرغ لعاب کتیرا و مخ بقر و دفت و اگر سیلان کند از شقاق چون ... شده باشند
در آب قتابه که مازو و ورد گلنار و قشور انار و گل سرخ و جوز سرو ... جوشانیده باشند آب قتابه
طهارت بگیرد و بشوید و بعد از آن بپاشد بر آن چیزی که الشقاق اگر خون بیاید دفع سوخته
و فشار کند و غبار ... استرخا فالج و آن اینست که بیرون می آید ثفل و دفع ...
اراده و سبب آن اینست که برخورد و بعضله مطبقه بمقعد که ممسک است انواع ... ماهیت
که برخورد و عصبه حابسه بمقعد او علامت آن اینست که عارض شود دفعه ما بعقب ضربه ما
بر پشت یا سبب استرخای مقعد و قطع ناسور یا جرم ناسور و علاج ندارد یا سبب سردی
که برخورد عضو را و مشرب شود از رطوبه پس مسترخی شود و علامتش اینست که ...
شود قلیلا قلیلا با علامت سردی مزاج علاج علاج فالج است مفروق باشد یعنی ... کرده
باشند جند بید ستر فربیون و نشینند در آب قتابه که ادویه حاره قابضه در آن باشد
مثل سنبل الطیب قسط مرجوز السرو خروج مقعد است و آن یا سبب ورم است که ...
و علامت ... استرخای بود علاج مسکنات وجع است مثل ضماد از بنفشه خطمی بابونه ...
کرنب و شلغم بدنه کتان و مرو ... روغن بابونه روغن شویت بعد از آن او را ... کذارند
و مسح نمایند مقعد را بروغن خام که بیدانند گل سرخ و ورق کوچه در آفتاب کذارند که جهل ... بعد
بعد از آن نگه ... کذاشته باشند ... سفیداب قلع گلنار مازو سرمه مثل غبار بپاشند

قروح

قروح معده علاج مجففات است مثل آب ... بر اطراف شیر ... اطراف مورد نفع دارد و در آن
مرهم اسود و هرگاه وجع شدت کند قدری افیون داخل کنند حکة المقعد خارش گاه هست بسبب
کرمهای که در مقعد متکون میشود و گاه هست مقدمه بواسیر دلالت کند بر آن ظلمت حلقه
آن نبودن کرم مزاج سوداوی علاج فصد باسلیق است و گاه هست خارش بتقریب انصباب
خلط مراری یا بورقی علاج آن تنقیه کردن و مسح مقعد است بروغن گل سرخ و سرکه مقاله یازدهم
در امراض کلیه و مثانه بدین تفصیل است سوء مزاج کلیه هزال کلیه ریح کلیه وجع کلیه
ورم کلیه دبیله کلیه قروح کلیه بثور کلیه ذیابیطس حصاة ورم کلیه ورم مثانه دبیله مثانه
قروح مثانه جرب مثانه ریح مثانه جمود ورم مثانه وجع مثانه حصاة مثانه حرقة البول احتباس
البول عسر البول تقطیر البول سلس البول بول الدم خلع المثانه اما ادویه مفرده که نفع دارد در
این امراض انجبار نفع دارد نفث الدم را بزر الجزر ادرار کند بول را بزر الجرجیر نفع دارد عسر بول را بزر
الخیری ادرار کند بول را بزر القثا ادرار بول کند بزر الهلیون ادرار کند بول را ابهل نفع دارد عسر بول را
بطیخ سرد و تر است ادرار کند بول را و حصاة کلیه را نفع دارد بطیخ رقی ادرار کند بول را بول الخنزیر
بالخاصیه نفع کند حصاة مثانه را و کلیه را بهمن متفرق سازد حصاة مثانه را ترمس ادرار کند
بول را توت شیرین ادرار کند تین نفع دارد کلیه را و مثانه را و جلا میدهد آنرا جاوشیر نفع دارد
تقطیر بول را و اسقاط جنین کند جبن تولید حصاة کند جاد هرگاه بکوبند ده دانه آن را و بکنند
سر اطراف آن را و بکوبانند با قلیل مورد خشک بپاشند نفع دارد تقطیر بول را جز ادرار کند
بول را جند بید ستر هرگاه بکوبند آن بر پیوند بر قضیب نفع دارد عسر بول را جوز بوا نفع دارد
عسر بول را بالخاصیه حب البطیخ متفرق کند حصاة کلیه را و مثانه را حب الاس نفع دارد قروح
مثانه و کلیه را حب الکاکنج ادرار کند بول را و نفع دارد قروح کلیه و مثانه را حب الغار هرگاه
بپاشامند با مسح نفع دارد عسر بول را حب الصنوبر تقویت میکند حصاة کلیه را حجر الیهود نفع
دارد حصاة کلیه را و مثانه را حجر الاسفنج متفرق میسازد حصاة کلیه و قدرت ندارد بر
مثانه حرشف بیرون کند بول نتن را حسک متفرق کند سنگ مثانه را و نفع دارد عسر بول را
حلتیت ادرار کند بول را حمص ادرار کند بول را و خون سیاه متفرق کند حصاة کلیه را تفتیح
کند سنگ کلیه را و ردی بد است قروح مثانه را بمرتبه که بسا باشد متقرح کند و گاه
ضربان خشخاش ادرار کند بول را حمار سم سوخته و بول الاغ نفع دارد وجع کلیه را خرنوب
متفرق سازد حصاة را و هرگاه با شراب و کند بجوشانند و بنشینند در آب آن نفع دارد عسر

در امراض کلیه

البول را خراطین هر گاه طلا نمایند ادرار بول اکند و نفع دارد حشیش الحلفا خریوشیدن ان وجع کلیه
مفید است و صاحب وجع کلیه هر گاه از حرارت ان احتراز نماید کتان بنوشیدن ان حجر
ادرار بول کند خولنجان نفع دارد وجع کلیه را دار شیشعان نفع دارد عسر بول را دخن لوط
کند بول را دماغ ارنب نفع دارد سلسل البول را مرتیس متفرق کند حصاة کلیه را هر گاه
بجکانند را زیانج ادرار کند بول را و طمث را متفرق کند حصاة را زبد البحر نفع دارد وجع
و مثانه را راوند نفع دارد عسر بول را وجع کلیه را مثانه را زجاج محرق سائیده ان نفع دارد حصاة
کلیه و مثانه را زوفای رطب نفع دارد روده کلیه را مثانه را ساسالیوس میبرد عسر بول را
وجع کلیه را سرو ورق ان نافع است عسر بول را و سیلان بول را بمثانه طلاء سعد نفع
دارد تقطیر بول را اسفرجل ادرار کند بول را سکر نفع دارد کلیه و مثانه را سکر العشر نفع دارد
کلیه و مثانه را شادنج مغسول ان با شراب از برای عسر بول و از برای سیلان طمث
و خروج بینی شبت تفتیت کند حصاة مثانه را شونیز ادرار کند حیض را شهد الحرا ادرار
بول را و قطع کند ... و مطلوب است صمغ الاجاص نفع دارد حصاة را کلیه را و مثانه را
حلق متفرق کند حصاة کلیه را عدس منع کند ... بول را و حیض را و مضر است اصحاب
عسر بول را عصاره السوس نفع دارد قروح مثانه را عقرب سوخته ان متفرق کند
حصاة را و ریک مثانه را علک البطم ادرار کند بول را و غار نفع دارد از امراض مثانه را
و متفرق کند حصاة را کلیه فراخ الحمام نفع دارد کلیه را و گوشت ان مضر چشم است
هر چند شش ماه بعد از ان کالان باشد فقاح اذخر طبخ ان متفرق سازد حصاة را و ادرار
کند بول را قوة الصباغین ادرار کند بول را و از شدة ادرار گاه هست خون بول کند
قثا خیار است بیخ ان و ورق ان ادرار کند جدا و تجربه کردیم قرد مانا نفع دارد
وجع کلیه را و عسر بول را و دود ان میکشد جنین را قسط ادرار کند بول را و مضر است
مثانه را قشر اصل الکرفس ادرار کند قشر اصل الکبر با سکنجبین تقطع اخلاط غلیظه
بول دفع کند قصب الزریره نفع دارد وجع کلیه و اذا ر کند بول را و نفع دارد
تقطیر بول را قصب زماده یعنی حاکستر ان ادرار بول کند قنفذ خار پشت است
نفع دارد خوردن ان گوشت ان اطفال را که بول در فراش کنند نفع دهد وجع کلیه
و مداومت کردن اکل ان عسر بول احداث کند از برای ضرری که بمثانه و ...
متفرق میسازد حصاة را و نفع دارد عسر بول را کاکنج نفع دارد قروح مجاری بول را

کبابه تفتیح

کبابه تفتیح کند سدد کلیه را و پاک کند مجاری بول را و زبل او تفتیت کند حصاة کلیه را
و مثانه را کرفس ادرار کند بول را و تفتیت حصاة کند کراث ادرار کند بول را کرسنه هر گاه
لت دهند با روغن سرو و بپاشند نفع دارد عسر البول را و اکثار ان احداث بول الدم میکرد
بقوة ادرار کمادریوس ادرار کند بول را کمون نفع دارد تقطیر بول را کندر نفع دارد وجع
کلیه را لادن ادرار بول کند لبن الماعز نفع دارد قروح مثانه لبن النسا ادرار بول کند
ادرار کند بول را مشکطرامشیع متفرق سازد حصاة را و ان از شدت ادرار بول خون کند
مقل ازرق نفع دارد حصاة کلیه را و مثانه را و ادرار بول کند و تحلیل کند ادرة الماء هر گاه
مخلوط کند با ب دهن صابم و طلا کند بان میبخج ان عسر غنی است میجوشانند تا به ثلث
رسد نفع دارد وجع کلیه را مثانه را نا نخواه با سداب ادرار بول کند بیرون کند حصاة را
و تنقیه کند کلیه و مثانه را نوی هلیلج کابلی نفع دارد اسر بول را نیلوفر بیخ ان نفع دارد
شدید را وج اکیر ترکی است ادرار کند بول را یاقوت تعلیق ان منع کند جمود خون را در مجاری
اما امراض کلیه سوء مزاج یا گرم است و علامت رنگین بودن بول است به سرخی و زردی
موضع کلیه و قوة شهوة مناضعه کثرة عطش و هر گاه افراط کند سوء مزاج گرم حادث
میشود از ان ذیابیطس گرم علاج ان اشامیدن اب انار مزین و ... شربت خشخاش و
اسفرزه و ماء الشعیر و وضع اضمده بارده مثل اقاقیا عصاره لحیة التیس صندل و گلنار
ورد و از برای کافور تاثیر عظیم است در تبرید کلیه بجسته کافور قطع باه کند با انکه سوء
مزاج بارد است و علامت بیاض بول است و سفیدی رنگ و ذهاب شهوة مباضعة
پشت او مثل پشت مشایخ منحنی و علاج حقنه کردن است از روغن کاجیره با دام تلخ ...
و قسط ... است و بمالند بکمر از همین روغنها و معجون کمونی منفعت عظیم در برودت کلیه
هزال کلیه گاهی عارض شود از برای کلیه لاغری و گوشت کلیه با هر طرف شود پیدا ان از
برای سوء مزاج گرمی که اذابه کند پیه گرده را یا سبب استفراغ مسهل یا مدر است و علامت
بیاض بول است و مکرر بول کردن از برای ضعف و درد در پشت کمر و نقصان قلة
شهوة باه علاج ان ترطیب کردن با تبرید در اول و ترک جماع کردن در دوم و ترطیب بدن
و خوردن لبوب در بسیاری استفراغ مثل مغز بادام پسته نارجیل و فندق پیه مرغ پیه اردک
و حقنه کردن از اب سر گوسفند سبوس گندم و نخود لوبیا باقلا در غنهای لبوب مثل

سوء مزاج کلیه

هزال کلیه

لب حب قرطم وحبة الخضرا وکنجد وامخاخ مثل مغز ساق کاو وکاو کوهی ومغز ساق قلم
کوسفند وتغذیه کردن وسقی دوا لبن تخمین وان شیر کاو است که بجوشانند تا
بثلث ان ترنجبین بدهند کان بسبب حلاوت ان وصرف ان نیکو شود هضم ان
وحدت کند انوا اعضا باشتیاق وغذا میدهد بکلیه وانبرای حسنه ان تیز
بچسبد بکلیه ضعف کلیه سبب ان سوء مزاج ان با هزال وامنا اتساع مجاری ان
یا کثرت استعمال مدرات یا صدمه یا بعقب که بخورد از مضر حصو صادر ماده
یا سواره وعلامت ان بول کردن است مثل اب کوشت با وجع در صلب تفا قلم
قلة شهوة باه وقلة بول وتضمید کردن است بصندل سرخ اقاقیا موردو اکر ما اما بد
باشد روغن کل سرخ با سرکه مالند واکر بوده باشد سبب هزال بدن علاج کن بعلاج
هزال کلیه اکر بوده سبب ضعف واتساع وانضعف حقیقی است زیرا که ضعف بر سه
معنی است اول انکه ضعف بهم رسد چو هر عضو دوم انکه ضعف شود روح انجناب که
ان قوه متصرفه است در عضو سیم انکه ضعیف شود نفس قوه لکن ضعف حقیقی
که منهلل شود عضو والیاف ان واعصاب او هر متشنج است بعض ان در بعض وعلاج
منع این اسباب مذکور است مثل جماع وکثرت استفراغ وادرار ودکوب ومنی
وخوردن انارین که سرد نمایند ودانه مویز را شیره کرفته داخل نمایند با سه کرده بر فاوت
انکندم بو داده وقسمت این نوع از غذاست وکو لح که علف حرس کویند دسهلی خوردن
وهیچ دوائی را مثل شیر نیست خصوص شیر بز وشیر شتر که نفع عظیم دارد ونظیر ندارد در
امراض کلیه این شیر از هر دوائی بهتر است ریح کلیه کاهی متولد میشود در کلیه ریح غلیظ | ریح کلیه
وعلامت وجع وتمدد است از غیر ثقل وعلامت حصاة میباشد بان انتقال وکم
میشود بر کرسنگی دیر هضم نیکو وعلاج ان شرب مدرات است که محلل ریاح باشد
مثل شیره تخم خیارین رازیانه با شربت بنفشه وضماد بزره کون کرمانی وورق سداب
بابونج شویت وکماد کردن بنمک وتخاله وخاکستر وروغن مالیدن بروغن قسط
زنبق وروغن خیری وسداب وجع کلیه سبب ان ریح است یا ضعف که کذشت معالجه | وجع کلیه
ان یا ورم حصاة یا قروح است میاید معالجه ان وبر ان نفع عظیم دارد وجع کلیه با و نه

وشویت وبرک کلم با کل خطمی ورم کلیه میباشد یا کرم از خون غلیظ یا خون رقیق صفراوی | ورم کلیه
وعلامت حمیات مختلفه صاحب هیجان غیر منظوم که نوبه نداشته باشد با التهاب
سوزش ووجع در موضع کلیه اکر طرف راست ورم داشته باشد وجع بالاتر است نزدیک
بجکر وهر کاه کلیه چپ ورم دارد وجع ما بین نزدیک کمرانه واستنباط سیکنی مینماید
خصوص در وقت سرد افتادن ما بلیه کردن وتشنکی بسیار وسرفه بیخوابی وقی کردن
صفرا وعسر بول وعسر براز علاج فصد باسلیق واشامیدن ماء شعیر وروزانه شربت بنفشه
وطرف عصر لعاب اسفرزه عرق بید لعاب بهدانه عرق نیلوفر بدهند با کل ارمنی کل داغستان
وضماد کردن بارد جو وصندل سرخ وشیاف مامیثا واب عنب الثعلب واب کاسنی وروغن بنفشه
وهر کاه کذشت وسلطنت صفرا که علت فاعل بود در ورم وتب سبک شد احساس کند سنکینی
ورم منفجر بیرون بهم رسد دو وجع وشدت کند بدانکه میخواهد ورم منفجر شود پس سزاوار انیست
که ضماد کند با اکلیل وحلبه خطمی بزرکتان ارد جو باب کرم وروغن سیره ونطول کند با اب کرم ماشه
بوزنضیجه را مثل خطمی خبازی عنب الثعلب پس چون یافت که ثقل وسنکینی تمام شد ضماد کند مثل
فضله کبوتر وارد کرسنه وغبار اسیا ومکرر حرکت دهند قطن را پس هر کاه منفجر شد بیرون امد با بول
چرک پس بیاشامد معرهم خیارین مغز تخم خربزه کو ملک وکدو رازیانه با عرق بید شربت بنفشه
وبعد چند روز بنفشه را با عنب الثعلب کالکنج جوشانیده صاف نمایند فلوس شیر خشت روغن بادام
واب کاسنی بدهند هر کاه سرفه نکند با سرفه خوب نیست سه روز دیکر وزند میان بعد از ان
بدهند شیر الاغ ابتدا مثقال تا شصت مثقال با قوه معده هشتاد مثقال هم میتوان داد بشرط انکه
ترش نشود شیر با سد نشود بعد از دوازده یک دفعه همان فلوس را بدهند وشرط در شیر الاغ انکه
الاغ حامل نباشد وپیر وشکسته وزخم دار نباشد واز وضع حمل ان دو ماه کمتر نکذشته باشد
واو را عمل بسیار نکنند ومشقت نرسانند وتعلیق بقصیل با جو وکاه نمایند وچهل روز بهمین
نحو بدهند یا انکه خواطر جمع از ناخوشی کلیه نشوند وعلاجی از برای امراض کلیه بهتر از اشامیدن
شیر نیست وطرفهای عصر فنجان از کالکنج جوشیده با کل ارمنی وشربت خشخاش بدهند
ومکرر وجع کلیه با قولنج مشتبه شده فرق مذکور شده اینست بدان فرزندم که از برای
فلوس در تحلیل اورام بیغلا بهتر از فلوس در کلیه مسهلی مضر است سوای فلوس وکاه

هست ورم صلب در کلیه وعلامت ان ثقل عظیم است شدید ووجع قلیل ورقة
بول وزیادت بول وبسیار شود که درایا میکه ورم صلب در کلیه بهم رسیده باشد استسقا
بهم رسد از برای احتباس اب در کلیه گفته است طبرسی حکیم که مکرر عارض شده میشود
از ورم صلب کلیه تب دق از برای انقطاع غذای قلب وکوبش عرق صاعد از کلیه بقلب
که از ان عرق غذای قلب باید جاری شود وعلاج ان عسر ومشکل است از برای سختی ورم
وصلابة جوهر عضو وحرارت ان وکمی رسیدن ادویه الکلیه داخلا وخارجا وعلاج ان بهر حال
تضمید قطن است بضماد محلله مثل بابونه اکلیل بذر کتان وحلبه وخطمی ومقل اشق
وپیه دب ومغز ساق گاو ومالیدن بروغن بابونه وروغن غاز وکافشه وتکمید کردن
شود روغن قسط وشویت ونطول کردن بطبیخ بابونه حار خسک بذر کتان بنفشه بسفایج
وانجیر حلبه بیاشامد مزورة محلله بنشه مثل لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیار تخم کدو کوکنک
باشربت بنفشه بدهند قروح کلیه بدان قرحه تفرق اتصال است در لحم که متقیح شود
ما انقطاع عرق یا دبیله که منفجر شود یا خلط حار مرای با بورقی که منقطع شود یا متاکل شود علا
وجع در قطن است پشت تهی گاه انفر ثقل وتمدد وخروج مده مرامحون پوست در بول وفرق
میان قروح کلیه ومثانه اینست که قروح کلیه با سلسل البول است وقشور بدان منضج است
وقروح مثانه با عسر بول است وقشور بدان سفید است وقروح کلیه اقل وجعا است
وقروح مثانه وجع ان صعب است واستدلال بموضع وجع کند کلیه در پشت است
ومثانه در عانه است وبول در مثانه متعفن است علاج ان فصد باسلیق است انهر دو دست
درتنقیه توقف فرماید صاحب قرحه را مسهل مشروب مضر است گفته است جالینوس در
حلیة البرء که اسهال ضرر میرساند کلیه را بدو سبب اول انکه ادویه مسهله خالی نیستند از قوه حادة
مشتدی وحادة بکلیه وزیادة تحلل واعقار شح پس زیاد کند قرحه را دوم انکه مواد حار در بول قرحه
در هنگام انجذاب ان بسوی امعا حرکت میرساند کلیه را بفشار دکوبش زیاد کند قرحه را بسبب
ترشح ان پانزیا بکلیه وانکه مواد منجذبه از اعضا بسوی کبد نیز اسهال ناچار است بانکه نفوذ کند بکلیه
از سمت محدب وزیاد کند درعلت را ولهذا قرحها که در قروح در اعضای که محل عبور فضلات است
عسرة الاندمال است از برای انکه بول دایم مرور کند جهان در مرور بول نگذارد که دوا بدان فعل خود
بسبب عدم تمکن دوا بدان موضع با قوة دفع بول وفضلات حاره بتقریب دفع ان زیاده مان

قروح کلیه

موضع ابد با بول ودفع شود دیگر انکه عضو متقرح در اندمال سکون باید داشته باشد تا ملتحم کند
وکلیه را ممکن نیست عضو معلق مر بول است در مثانه نیز همین عسر اندمال هست بعلاوه انکه
در ان بول مدتی ثابت بماند ووجع میشود مانع اتصال اوست حبس بول در ان دوم انکه مثانه
عضو عصبی است وقروح عضو عصبی اعسر ومشکل تر است واعسر بر است از کلیه که لحمیت
غالب است وقرص کهربا نافع است در این ناخوشی وگل ارمنی با نشاسته صمغ عربی کتیرای سفید
با شیره تخم خیار جرب کلیه عبارت است از انفجار بثور صغاری که عارض شده باشد وگاه هست که برسد
از برای کلیه بثور صغار از اخلاط مراریه یا بورقیه پس متقرح شود وعلامت ان علامت دوست
از وجع بول خون وسردی دست پاها ودفع شدن قشور سفید با چرک قلیل وخارش در موضع
کلیه وبا باشد که وجع در جرب کلیه عظیم باشد وعلاج ان فصد از باسلیق است شقیه کردن
بطبیخ شاهترج سپستان تخم خطمی خباری جوشانیده شیره تخم خیار شربت بنفشه روز سیم منضج
با ضافه بنفشه فلوس شیرخشت اب کاسنی روغن بادام ترنجبین الو بخارا وحقنه کردن بحقنه لینه
در اینمقام مناسب است وبعد از تنقیه کردن شیر الاغ بخور مرقوم در جرب دفع نشو مکو بدادن
چوب چینی دو ماه بشرط انکه چوب چینی خوب مرغوب بوده باشد وپرهیز کردن ان منحو سبع
امراض کلیه ملحوظ باید داشت در ذیابیطس وان اینست که بیرون می اید بول همانکه شرب کرده
بود بحال خود از غیر انکه متغیر شود در زمان قصیر وگفته شود از برای ان سلسل البول وسبب ان
افراط سوء مزاج است که گرم شود از برای کلیه پس جذب کند مائیة از کبد فوق ما یحتمل ومی نامند
این مرض مولات وترجمه ان ذیابیطس است در لغة عرب ومی نامند بکاریه ودواره وعلامت شدت
عطش است از غیر تب وبول کردن دائمی بغیر حرقت وانکه میباشد بول سفید رقیق شبیه باب
بر ای انکه کلیه مهلت ندارد ان برای انکه متغیر کند رنگ ان قوام ان را وعلاج سقی ماء شعیر
شربت بنفشه وشربت انار بن که حموضة در ان غالب باشد وانار مزه وشربت سفرجل کردن
قرص کافور را مواظبت کردن که اجزای ان اینست طباشیر صندل سفید گل سرخ خشک تخم خرفه
تخم حماض تخم کاهو تخم خیار تخم کدو صمغ عربی گل ارمنی کافور وقرص طباشیر بدهند که نسخه اینست
طباشیر تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ ارمنی گلنار فارسی کوفته بیخته با لعاب اسفرزه قرص سازند
وقرص ذیابیطس بدهند طباشیر رب السوس تخم خرفه تخم کاهو تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی

دیابیطس

صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی کافور کوفته بیخته خمیر کرده باب غرفه واب کاهو با اب انارین
قرص سازند وضماد کنند مکرر از صندل گلنار اقاقیا گل ارمنی سویق جو باب کاهو وخواب کردن بر پشت
بر یاسمین بارده مثل نیلوفر بنفشه گل سرخ تفاح به وسیب گلابی وغذا بدهند مثل شوربای غوره
شوربای انار یا ریشک وقول قیل هست که دیابیطس از برودت بوده باشد که مستولی بر جمیع بدن
یا بر کلیه حاصله از شرب ماء بارد یا سرمای شدید وعلامت انعدام وعلامت حرارت است مگر
عطش بلکه تسکین باشد دیابیطس مگر انکه با عطش وعلاج ان بر مذهب ایشان بر فرض وجود ان
از برودت مثرودیطوس وتنقیه کردن بعد نضج سکنجبین وروغن قسط مالیدن ورم مثانه
بیشتر اوقات عارض شود از برای مثانه وورم گرم از خون گرم لطیف یا صفرا یا ابتدا یا بعقب
حصاة وعلامت وجع شدید است یا تحس در عانه واحتباس بول وتب گرم سوزان تشنگی
وسیاهی زبان وانتفاخ عانه بسا باشد که ظاهر شود سرخی از خارج بسا باشد که بوده باشد
احتباس غایط علاج فصد باسلیق جلوس در اب جوشانیده باشند بابنفشه خباری نیلوفر
کردن مثانه بروغن بنفشه وضماد کن بنفشه وکنجد مقشر ونان پاک کرده از شوایبها ضماد کن
وورق کلو بابونه خشک واخلط با اشیاء بارده قابضه مضر است از برای تحجر ماده واگر ضماد
بارده جو بنفشه خطمی اب کاسنی عنب الثعلب بعد از ان ضماد کن بقیروطی از موم کافوری بروغن بعد
مضی اسبوع داخل کن بابونه وبرنجاسف اردنافلایا بنفسج که عبارت مثلث پس اگر تحلیل رفت
والا جمع کن مجری که گفته شود در دبیله کلیه وگاهی عارض شود مثانه را ورم صلب وانفجار شود
ورم حار یا بعقب ضربه یا سقطه وعلامت عسر بول است وعسر غایط وظاهر شود در حس اگر
ورم عظیم باشد وعلاج بعد از فصد کردن طبیخهای نضج مغز تخم خیار انیسون باعرق بید بدهند
وروغن نسیم منفجی بدهند از عنب الثعلب خیاری فلوس دهند از پر سیاوشان بنفشه جو شیره
فلوس شیرخشت روغن بادام وغذا شوربای خروس بچه با نخود کلم ونشستن در ابزن مثل
بابونج اکلیل زنبق پیه مرغ واردک وضماد کردن بابونه ملکهان گل خطمی معه ساوکاف
روغن زیتون قروح مثانه وسببان سیح است از خلط حاری اکال یا حدس یا حصاة
یا انفجار ورم است وعلامت حرقه بول است وتعفن بول است وعسر بول است قروح
مله است وسایر مثل صدایح وبحاله وعلاج انست که عطا کن چیزی که منقی قرحه
باشد مثل قرص طباشیر قرص کهربا قرص کاکنج وصمغ قرص کاکنج اینست تخم خیار مقشر

ورم مثانه
قروح مثانه

تخم کاکنج تخم کرفس شهدانج گل ارمنی صمغ عربی دم الاخوین بزر البنج افیون کوفته وبیخته قرص
سازند شربت خشخاش خوب است در طرف روغن بچکانند در احلیل شیاف ابیض که
در ادویه عین متعارف است همان شیاف را با شیر دختر در هنگامی که وجع شدت داشته
باشد واگر نبوده باشد وجع شدید گل ارمنی وشاخ کاوکوهی وشادنج وکندر سفید آن
با شیر دختر بچکانند ومهره مرچکانیدن با شیر ومغز دانه کویج با شیر دختر سابیده بچکانند
اسفرزه را با شیر دختر بچکانند وبیاشامد شیر الاغ را هنگامی که محتاج باید که بهترین معالجات
شیر است در جرب مثانه سبب خلط حاد شور بورقی است که حادث کند در ان بثور
وعلامت حرقه بول است بوی بد ووجع شدید با خارش ورسوب مانند نخاله ونخافه بلکه
وبسا باشد که بوده باشد سیلان بر دوام رطوبات صدیدیه بسا باشد که سیلان کند خون قلیلا
قلیلا وعلاج ان لعاب بهدانه واسفرزه ونشاسته صمغ عربی کتیرا وشرب ماء الشعیر مبرد بوده
موافق است از برای تبرید کردن ومسکن وجع ومسکن حرقه وجلای ماده از غیر لذع مرکب
شیر الاغ بدهند مدتیکه محال اید وروغن بادام با مرق خروس در جامت دادن واز لعاب
زردک ریختن مثانه بلعاب اسفرزه وشیر دختر وروغن بادام نافع است ومکرر تجربه شده
چکانیدن همین دواها جمود دم در مثانه علامت ان مسبوق بول دم است از برای افه
در کبد وکلیه یا ضربه یا سقطه بر مثانه وعارض شود بعد از ان کرب از برای انکه مستحیل مشود
از سموم قتاله از مثانه بخار ردی در قلب وسرد شود اطراف از برای ضعف قلب صغر
نفس وصغر نبض از برای ضعف قوه طبیعیه وعرق سرد وبسا باشد که بوده باشد تشکان ادرار
استیلای سردی علاج ان سکنجبین است سکنجبین عنصلی نافع است به شهادت ما اگر سکنجبین
با نیم مثقال خاکستر چوب درخت انجیر است با بجوشانند در سکنجبین مذکور بر ماسفرج
کرفس ترب وسداب وانکه بنشیند در میان ابهائیکه جوشانیده مانند اکلیل الملک افسنتین
الجبلی بابونج فوتنج سداب الحوان بچکانند در احلیل سه مایه خرگوش را بد دستیکه
کند وتقطیع وتحلیل کند پس کفایت کند فیها الا علاجی نیست مگر شو مثانه وجع
مثانه یا سبب ورم است یا قروح است یا جرب است یا سبب حصاة است یا سبب
مزاج گشت که عارض شود از کثرت تناول مدرات واشیاء حاره علامت وجع ونهب است در
موضع مثانه وعطش علاج فصد باسلیق است واشامیدن شیره تخم خرفه تخم خیار

جرب مثانه
جمود دم در مثانه
وجع مثانه

عصب العلل

تخم کدو و تخم کاسنی با رو بید نیلوفر و طباشیر و ضماد کردن بصندل سرخ و نوفل و اد جو
با ب کاسنی و نطول کردن بروغن کدو و روغن بنفشه و بچکانند در احلیل از همین روغنها
با ضافه شیر دختر و لعاب اسفرزه و سفیده تخم مرغ اتفاق از برودت میباشد مثل کافور
خوردن یا هبوب ریح سرد و علاج ان ایشت سح رازیانه تخم زردک و انیسون خوشانیده
و با خاکشیر بدهند و ضماد کند موضع را بفودنج تخم شویت جند بید ستر و حلتیت و سداب

ریح مثانه

و برنجاسف و ریح مثانه سبب اغذیه نافخه است یا کثرة الرطوبة یا ضعف مثانه که قدرت
نداشته باشد بر نضج ان از برای قصور حرارت و علامت تمدد بدثقل است علاج ان
مالیدن مثانه است و اشامیدن روغن بید انجیر از یک تا دو مثقال
ان اقوی در تحلیل است از روغن زیتون و از ان روغن بادروغن بان و زنبق حلتیت
همچنین چکانیدن از ان روغن بر احلیل و ضماد کند موضع مثانه بمثل سداب فودنج
و شویت و جند بید ستر که بشکند ریح را در حصاة و نبل است در مثانه و کلیه
پس سبب فاعل حرارت غریبه است از اعتدال و سبب مادی خلط غلیظ لزج از
بلغم یا چرک یا خون غلیظ که نشف میکند حرارت رطوبة او را پس باقی میماند شدید
الغلظ پس خشک کند بسوزاند حرارت و منتحجر بر طول مدة خصوصا هرگاه مجاری
انچنانی که میانه کلیه و مثانه ضیق باشد یا بخلقت است یا بسده است از خلط لزج
پس صاف شود رقیق ان و باقی بماند غلیظ ان و دمل را سبب است که تحلیل الغلظ و لزوجه
و منعقد میشود اما فانا و حصا تو ماده بیشتر است در شدت غلظت لزوجت و
در کلیه در فضای ان محکم میچسبد پس بیرون نمی اید از شدت نشست منعقد
میشود بحرارت ناریه و اضافه شود ماده انچنانکه منعقد شود چیزی بعد چیزی منعقد
شود ایضا تا انکه میکرد در حصاة مثل چیزیکه متولد شود در دیگهای حمامات از
و در قمقمه که اب گرم میکند که بتدریج در ته دیک چیزی مثل سنگ بهم رسد
و علامت صفاء بول است بعد از انکه و رت از برای احتباس اجزای غلیظه در کلیه
و ثقل زبل که نشسته باشد بسوی حمرة که بزردی برند و ثقل در پشت و تمدد
که احتباس کند علیل که گویا چیزی بسته شده است شده است بکه چیزی بسا باشد

که وجع در حوالی بیضه در مجاری و گاه مشتبه شود وجع حصاه وجع قولنج و ذکر شد فرق
میان ان و از برای وجع حصاة نوایب است که اشتداد کند در نوبه و هیجان کند در وقت
نوبه و عارض شود وجع در هنگام امدن نوبه ان و علاج قطع ماده است با اجتناب از اغذیه
غلیظه مثل شیر و گوشت شتر گوشت گاو و گوشت بز و نان فطیر و خام فرهه جواری بضم
جیم و تشدید یای یعنی ارد میده و هریسه و لاکشه یعنی اش رشته و حلوا چسپنده و فواکه
عسر الانهضام مثل سیب و شفتالو و کلابی و شقیه کردن بدن از ان بقی یا فصد است
و اسهال بطبیخ سپستان و انجیر زرد و اصل السوس تخم خطمی با ترنجبین فلوس خیار شنبر
روغن بادام و ادرار از برای انکه از نفس عضو استفراغ مستعده متحجر از نفس کلیه
نکند کثرة التجبن بلکه بدهند مثل تخم خیارین تخم کدو انیسون کاکنج خسک پرسیاوشان
و استعمال تدبیر ملطف مثل تیهوج و فروج گوشت بزغاله و نان خشکار حمص و اسفناجیه
با کدو و ریاضة معتدله در گرسنگی و تجوید هضم و دادن سکنجبین عنصلی و هر وقت که وجع
شدت کند فصد باسلیق کن البته البته بقدر قوة و حقنه کند اگر بوده باشد طبخ خشک
و نبشید در ابزن که طبخ دهند در ان خسک و بابونج خطمی شویت و کرفس کلم و پرسیاوشان
و کافشه نیم کوب و حلبه سح کبی و ورق سفرجل خرفه بنفشه و ضماد کند از انها که جوشانیده
شند بر پشت و تهیگاه و حالبین و بمالند بر روغن خیری و بنفشه و شویت اگر دفع شود نیها
انکه بر جهد بیک پای خود پس چون نازل شد و تعلق گرفت باطراف و مجاری بگذارد
محجمه را بهمان موضع که مابین حصاة است و بمکد تا منجذب شود و حقنه کردن
بمزلقات مثل لعاب خطمی تخم کتان حلبه با روغن کافشه و فلوس دادن بادویه مزلقه نافع
با روغن بادام پس اگر تعلق بگیرد در مجری قضیب بگذارد در قضیب را با اب گرم و چکانیدن
در قضیب لعابهای مذکوره تا انکه بیرون اید و اگر شدت کند وجع فلونیا

حصاة مثانه

بدهند با انکه تریاق فاروق و اما حصاة مثانه پس اسباب تولد ان اسباب تولد
کلیه و کمتر عارض شود حصاة مثانه از برای زنان خصوص حصاة در مثانه
بهم رسد از برای مجری مثانه ایشان بسوی خارج است کوتاه و اوسع و کمتر در تعالج

وانست که تدریج دارد مثانه زن و مثانه مردان دو تعاریج است یعنی سه تعریج پس جاری میشود
بول غلیظ از ان سهولة و ضعف سبب فاعلی در زنان که ان قوة فاعله حرارتست و نبودن سبب
از برای تسخین کلیه که جماع است و سایر حرکات قویه و علامت ان وجع مثانه است و نواحی
ان و حرکتی که عارض شود قضیب را و تیکه در اتقاق بهم رساند وضیب و استرخا در قضیب بغیر سبب
و بیاض بول و وقت بول و زبل خارج رنده در رنک سواد و رمادیه و بیاض موطعه بول احتباس
خروج مقعد و هرچه فرغ کند علیل از بول خواهش کند بول کردن و مکرر در حال بو هر کاه
علیل پاها دو دک خود را بول کند اسان تر باشد بتقریب انکه در حرکت پاها از بلا حرکت کند
و حصاة مثانه بیشتر از برای اطفال از برای تولد اخلاط غلیظه در بدن ایشان از جهة
مرص ایشان با طعم و سوء تدبیر ایشان در تاکل و مشربه همچنانکه بهم رسد حصاة کلیه
بیشتر اوقات از برای مشایخ و کهول و بیشتر اشخاصیکه حصاة مثانه بهم رسانند لاغر باشند
و در حصاة کلیه بعکس اینست و علاج انقلاج حصاة کلیه است مکرر لکن ادویه اقوی است
بسبب بعد عضو سرد مزاج ان و عظم تولد حصاة در مثانه بمرتبه که بقدر تخم مرغ حصاة مثانه
چکانیدن در احلیل روغن عقرب و خورانیدن بادمشرودیطوس و تریاق فاروق و معجون مفتت
مفتت حصاة و اگر بوده باشد حصاة باید بشکافند موضع را و براورند حصا را و اسانست
اینفعل در سن صبی تا برسد بسن ده سال اما بعد از سن ده سالکی پس شق خطر دارد
اما در شبان بسبب انکه ورم بهم رسد و ورم با خطر است و اگر شیخ باشد زخم در ابدان
چاق نشود و اما صغار حدا کر ایشان از شدت وجع هلاک مسو دا بتة حرقة البول اینست
یا بسبب مده که بیرون میاید و میکرد از برای حدت و حرقة البول از قروح است یا از قروح
مثانه یا بتقریب جرب است مذکور شد معالجه ان یا بسبب حدة بول و بورقیه بول
بسبب خلط صفرا یا اب میاید بمثانه و خراش میدهد مثانه را و قضیب را و علامت ان
علامات حرارت مزاج است و صبغ قاروره و علم خروج مده و قشور و علاج ان اشامیدن
لعاب اسفرزه بهدانه با بنادق الزور بارده و ماء شعیر با شرب بنفشه و فصد باسلیق
از دست راست و چپ و ترک کردن مالح و حریف و شدید الحلاوة است و شب
زرده تخم مرغ با چلاو روغن بادام جرب کنند و کوشت مرغ جوان چاق با خوشوی پخته
بکند و داخل کرده بنوشد کاه هست که حرقة البول بسبب قرحه قضیب بوده باشد فرق
کرده الله میان ان و میان قرحه مثانه بانکه قرحه علیل المقدار است بول کثیر العدد از برای

پشت بگرازید

بردارد دست بکشد بر پشت زانو

احتباس بول

اگر مبتلاء وجع صبر بکند بر مقاساة بول تا انکه جمع شود بول در ان مقدار بسیار احتباس بول
و حبس بول میباشد یا از ورم کلیه یا حصاة مثانه یا حصاة کلیه از برای جمود خون است یا چرک
در مثانه یا بلغم نافخه غلیظه محله تمامی ابهر کنست از برای کوشت نابیا است در مجاری بول و
علامت ان اینست که می باشد بعد از اندمال قروح نیست که منع کند کل بول را بلکه میاید قلیل پس هر گاه
ما بین فوق مثانه بوده باشد دلالت کند بر ان ثقل در پشت و خلای مثانه از بول و اگر بوده باشد
تحت ان دلالت کند بر ان ثقل مثانه و صلابه ان ثقل پشت زهار و وجع شدید و تمدد مفرط
و علاج ان اگر بوده باشد در موضع قضیب بگذاردن اله مخرجه بول که قاساطیر گویند از سرب قلعی
و نقره میسازند و بهترین ان از سرب است بقدر طول قضیب بسازند بقدر وسعة احلیل
مریض و ضیق ان و وسط حقیقی ان سوراخ مستقیم داشته باشد و نظیر تعلکه متعارفست در
وقت احتیاج کذارند و ان حابس هر گاه فوق مثانه بوده باشد یعنی میان کبد و کلیه مثانه
مدار و علاج مکرر انکه نشیند در ابزن از بابونه بنفشج خسک کلم و سپیا و شان بزرگان
و ضماد کند از بابونه اره حلبه خبازی بنفشج اکلیل با بکلم و روغن خار خسک و میتواند
شد که بسبب استرخای عضله که فشار دهنده مثانه است بوده باشد علامت ان اینست
که صاحبان ممکن است بول کردن بطریق متعارف مگر بچکیدن در هنگامیکه فشار دهد
کذارد موضع مثانه را و دست فرو برد معتدل و علاج ان مثرودیطوس خوردن است علاج
چند روز تا بحال اید بمالد موضع مثانه را روغن قسط روغن بید انجیر و سداب چند
و فرفیون میتواند شد که بسبب خلط چسپنده بوده باشد که می چسپد در مجری بول در مثانه
یا قضیب پس حادث میشود سده علامت ان تقدم راحة است و تغذیه با اغذیه غلیظه
مثل کوشت کاو و پاچه پنیر بفهمد ثقل محسوس در موضع عانه بیرون اید چیزهای خام بول
علامات حصاة در کلیه و مثانه بفهمد و دمی در مجری بول یا چرک بسته در انموضع و علاج
تخم خیارین تخم خربزه کرمک تخم شلغم انیسون بجوشانند تخم شویت و بنشیند در اب جوشانیده
بابونه اکلیل شویت حلبه کرفس و نقالعارمه بجوش روغن خشک شویت بچکانند در احلیل
از همان اب روغن میتواند شد از خلط کرمی بوده باشد که بریزد بمثانه و حادث کرنده کی درد
بول و این باعث میشود عسر بول و تقطیر نه خساسه و علامت تقدم تدبیر تسخین است

بول وسوزش که می یابد علیل در طرفا حلیل از برای انکه لحم است در ان بیشتر و لحم اکثر احساسا
از عصب است از برای انکه حس محتاجست باعتدال در حرارت و رطوبت در عصب مسلک
از برای قوة حس لحم مصبا است و لحم الطف است و عضو لطیف شد قبولا از غیره
یعنی از کثیف و ازاینجهه می باشد وجع عصب قلیل الحس و وجع لحم شدید و مرج یعنی
سبج وادمی در مرض کوشت فریاد میزند مضطرب میشود بخلاف عصب و اکر صبر کند بوجع
بول دفع میشود با حرقة والم بسیار و علاج شیره مغز خیارین مغز تخم خربزه دانه الو بالو با لعاب سفرجل
بهدانه عرق نیلوفر مایند شربت بنفشه طرف صبح شیره عناب با شربت خشخاش لعاب سفرجل
و لعاب بهدانه دهند و فصد باسلیق نمایند و بقدر قوت خون بکیرند و تخم کدوی مغز کرده
بادام مقشر بعد از چند روز علاوه نمایند و بکریند از هر کدام می وچون ملاحظه کردند که ادرار
کرد بعد از ان مدرات ضم مادد و بعد از ان اقتصار نمایند بشیره عناب لعاب اسغرزه بهدانه
شربت بنفشه زیرا که مدرات بر هنه میکند مجری بول را از ان رطوبت لزج که نکاه میدارد
ان رطوبت خلط حاد حار را از مجرد و چنانچه ابتدا مدرات را دهند و همانی لعبه با شربت
بنفشه و شربت خشخاش که مغلط ماده کند اکتفا کند بصواب نزدیکتر است بعد از
خواطر جمعی از انصباب ماده مدرات بدهند بهتر از خطر دور تر است میتواند شد که سبب
شدت حس بول و نکاهداشتن بول در حراب و کاهلی از بر خواستن با کاهی اراده بول
شدن بوده باشد تشنج بهم رسد مثانه متمدد شود با متلای بول و مدافعه با ان تشنج
ضعیف میشود از فعل خود بلکه میمرد قوت دافعه بمرتبه که میرسد بمدافعه که عاجز میشود
از قبض و عصر و علامت وقوع این مرض است بعد از این ماسور و علاج نشستن با بزنات در طبیخ
ملینه معموله از بزرکتان حلبه و کاشه و دوقی کلو خطمی فرو بردن دست بمثانه با سبها
روغن زیتون و امثال ان و هر کاه نفع کرد صحت یافت مهاولا استعمال کند همان ادویه مشهوره
لعابا با طریا و میتواند شد که بسبب قروح بوده باشد با ثور و در مجاری پس هر چه خواهد
بول کند وجع بهم رساند و صبر نتواند کردن پس فشار بهم رساند عضله بطن از شدت
الم بول کند که ریزان شود از فشار دادن مثانه ولیکن هر کاه جهد کند و صبر کند در وجع
بول کند بر مجری طبیعی و این نوع میباشد با عسر و تقطر و علاج ان علاج قروح مثانه
وچکانیدن در احلیل انچه زخمها را تمدید کند و زایل کند الم را از برای انکه اسان شود

بول کردن افیون و بزر البنج و میتواند شد که سبب ضربه باشد که واقع شود بر مثانه علاج فصد
کردن است دفعة پیش از انکه ورم بهم رسد و امر مشکل شود پس بعد از ان حقنه کردن روغن کل
و بنشیند در ابزن ابزنهای مذکوره و اجتهاد کند با مدن بول هر چند تمام بوده باشد میتواند شد
که قبض و جفاف در موضع بول بهم رسد از کرمای شدید همچنانکه در حمیات محرقه بهم رسد و در
علل ذوبان بهم رسد و علامت حدت بول است والتهاب و نفع ترطیب و انکه قلیل بول برآید
و کثیر بول با سانی بر می اید کفته است جالینوس در کتاب خود در منافع الاعضا که شکایت کرد بسوی
من مردی لاغری که بول من با شکال دفع میشود قدرت ندارم اخراج بول قلیل مکر انکه جمع شود در مثانه
بسیار از بول پس حدس زدم که مجری بول این شخص خشک شده است و بهم چسبیده است باینجهة محتاج
که جمع شود در مثانه بسیار پس دفعه قوة دافعه او با شدت دفع کند که تفتیح مجاری بول شده باشد
پس علاج کردم بمرطبات تا صحت یافت علاج ان تدبیر مرطبات است مثل لعاب سفرجل و لعاب بهدانه
با شربت بنفشه و روغن بادام طرف صبح ماء شعیر خوردن و غذا دادن اسفناج و کدو با روغن و شیره
بادام و استعمال ابزن که مکرر مذکور شد و میتواند شد سبب تشنج در مثانه و مجاری بسبب
بلغم و علامت علامات تشنج است و امدن بول قطره قطره بعد از انکه شخص بدود تا انکه سسع شود
مجری علاج علاج تشنج مائل است و میتواند شد که سبب ضعف حس مثانه باشد و علامت ان احساس
نکردن بلذع بول و علاج روغن مالیدن و چکانیدن روغن یاسمین و سوسن و نرکس و زعفران
و روغن بلسان با جند بیدستر و استعمال ضمادهای مقویه عطریه مثل ورق سیب و نعناع و سوسن
و اکلیل و در منه و شونیز در مثانه و خورانیدن مشرو دو تریاق و میتواند شد که سبب عدم مجاورت مثانه
باشد مثل مقعد و معا و رحم و سده و حالب یا انکه در زحیر بهم رسد بتقریب مشغول بودن طبیعت
بچیزی که ان اهم است که دفع ثقل خصوصا هر کاه زحیر و اسباب انتقال ماده بوده باشد پس خشکی
در معا مزاحمت رساند مثانه را پس بول نیاید و حبس شود و علاج ان اعضا است بتمامه تقطر البول
سبب ان با حدت بول است که نمیتواند مجری را پس رسال و مشکل است و علامت حرقة بول و درد
بول و علامات غلبه مرار و تقدم تناول اغذیه و ادویه حاره و بیشتر ان از جوانان از برای قوت حرارت
ایشان و کثرت شهوت در مدتهای ایشان و علاج ان سقی برودت بارده است مثل خربزه کرمک تخم
تخم کدو و تخم کاهو تخم خشخاش با عرق بید خاکشیر فصد باسلیق کردن نافع است و میتواند شد که سبب
تقطر بول بتقریب ضعف جرم مثانه و سردی مزاج ایشان همچنانکه عارض میشود مشایخ را که ...

سرهای بسیار برایشان غلبه کند پس ممکن نشود برای ایشان امساک بول و علامت آن آنست
که بیرون می آید بول بدون سوزش و عطش و بشره سفید است تقدیم دارد تدبیرات بارده و
علاج دادن مشروبه بطوس و اطریفل کبیر و جوارش و معجونها که مخلوط کرده باشند تو ابنفشه مثل
جفت بلوط تخم مورد نفع دارد ماسک البول حار مثل کندر بلوط سعد کوفی خولنجان قرنفل تخم
مورد و نفع دارد ... ببعد نه قرص سازند و اطریفل صغیر با ...
و خوردن موی این نوع نافعست و گاه هست از اسباب عسر بول ... حصاة و رطوبة لزجه و
بستن خون تقطیر بول پس مرکب میشود عسر بول با تقطیر بول و علاج ان علاج عسر بول است سلسل
البول است سلسل البول و آن آنست که بیرون می آید بول بدون اراده و سبب فرط برودة مثانه
و استرخاء عضله محیطه بان بسبب رطوبه و علامتش سوء مزاج بارد است و بیاض بول بدون
حرقه و علاج سقی ادویه حاره قابضه است مثل کندر سعد خولنجان معجون خبث الحدید
و حب البلوط تخم مورد گلنار و اسفوف ساخته بخورد و اطریفل کبیر و صغیر بسیار نافعست
ما ... اطریفل ... کوچک بشرط انکه در روغن گاو بریان کنند و روغن بمالند بر ...
و ... باجند بید ستر گاه هست سلسل البول را سبب زوال فقارات که محاذی مثانه است
بسوی خارج پس منقطع شود رباطات مثانه و مسترخی شود مثانه از اینجهة نتواند ضبط کند
بول را و علامتش نتو فقارات است و علاج آن عسر است بلکه ممتنع است و گاهی میباشد سلسل
البول بسبب حرارت کثیره جذابه بسوی مثانه بموضع مثانه است بسبب انکه نقل حرارت ...
عضو است و یا مضعف مثانه است از برای حدوث ان سوء مزاج و علامت ان حرارت مزاج
و استقرار ... و صبغ بول و ... و علاج ان سقی اقراص ... حابسه بول است مثل
ان طباشیر و گلنار گل ارمنی تخم خرفه تخم کاهو و امثال ان اما بول در فراش سبب استرخاء عضله آنست
و بیشتر اوقات عارض شود اطفال را از برای رطوبة اعصاب ایشان و اعانت کند بر ان استغراق
خواب ایشان بسبب رطوبة دماغ ایشان که هرگاه حرکت دهند ایشان قلیلا متنبه میشوند بلکه
بول دفع میشود بدفعه اول دافعه ارادیه و دیگری دافعه طبیعیه پس از اینجهة قلت ...
دارد ... بامساک ان اختیارا بخلاف منی که دفع میشود بدافعه طبیعیه محضه از اینجهة
که هرگاه از خواب بیدار شود نتواند ضبط نمود منی را و همچنین قدرت ندارد ضبط منی را در هنگام
مباشرت طرفة العین را اختیار بسا باشد که خواب کند بعد از ان بول کرده چنانچه حدث بول
در حین خروج او را بیدار اگاه کرده باشد و علاج قطع از شرب ... شب ...

سلسل البول

زیر جامه کردن و بیشتر اوقات خون نافع شود بانعلت و مترودیطوس دادن و مواظبت با تعدیل
صغیر و کبیر نافع است و گاهی حادث شود سلسل البول بسبب چیزی که محاذی مثانه است از
ان چیزها یکی مزاحمت با وی میرساند و میکوبد بهر ساعتی پس بیرون می آید برقت مثل ورم عظیم
که در رحم باشد ... و ثقل صحیح در امعا و یا انکه حمل ... انچه در رحم است
علاج ان وضع حمل است و زوال سبب است بول الدم میباشد یا بسبب انفتاح عرق در گلیه
و علامت انست که بول می آید بدون وجع و بول پاک بیرون می آید بوی خالص ... بدون وجع
و میباشد بدان که هرگاه در بول خون بول باشد و شخص صحیح باشد ضرر ندارد گفته اند قدما
که هرگاه شخصی تب نداشته باشد دو سه مدت بول از خون شود مشوش نشود مطلقا ضرر ندارد
مطلب نیست که عمده دو کراد بول الدم بهم رسد گفته اند دیدم شخصی که ... خون کرد و نه در هضم و نه
بدن ضرری بهم نرسد ... باشد می آید قلیلا ... بوده باشد و گاه هست
بعقب ضربه باشد بر موضع گلیه که متصدع شود از ان عرق یا انکه بعقب اکل طعام است که
شد باشد و بسا باشد که تولد کند ان ... هرگاه قوی باشد از برای چیزی که گذشت
و گاه هست که خروج خون ان گلیه ... است در وقتی که بوده باشد از مقعد و عارض شود او را الم در
در کمر هرگاه ... شده ... و اخراج شد خون در وقت بود ساکن شود الم و علاج ان فصد
باسلیق است و سقی اقراص بول الدم و اقراص کهربا و اقراص نفث الدم و در قرابادین ... مذکور است
و گاه هست بول خون بتقریب قروح در قضیب است و قروح در ... مواضع ردی است زود متعفن
شود ... شود علامت ان اینست که بول سوزش داشته باشد و گاه در امدن بول ...
داشته باشد یعنی ... که گویا در راه بول چیزی گرفته است و ان خون بیشتر اوقات بعد از
مباشرت و احتلام دفع شود زیرا که در حین اخراج منی حرارت غلبه بهم رساند و منی زود قبول
حدت کند خصوصا هرگاه ایام شباب بوده باشد و ... بوده باشد از ان شدید و تیزی
عرقی از عروق صغار را بشکافد خون تقاطر کند و علاج فصد باسلیق است بقدر قوة بدن و ...
شیره تخم خرفه تخم کدو با لعاب اسبغول ... عرق بید ... گل ارمنی طباشیر کهربای شمعی ...
مغسول ... لعاب ... با عرق بید شربت خشخاش بنوشد و غذا ان ... مغز خیار
... دانه و شلیل ... و امثال ان و ... یا بوانی کدو یا ... خرفه یا بوانی خرفه
با اسفناج با خیار و شربت زرشک و شربت الوبالو و گوشت بره و بزغاله و ... امثال ان

بول الدم

وبچکانند با اکلیل شیر دختر با شیاف ابیض و طلای اقاقیا و گل ارمنی و آب هیشه بها و آب کشنیز
سبز و عالند بروغن تخم کدو بچکانند سفیده تخم مرغ با شیر دختر و لعاب اسفرزه تنقیه نماید بدن از
خلط غالب در بدن و شیر الاغ دهند مدتی که یقین حاصل اید که قروح داخل قضیب صحت یافته است
و هرگاه متقادم باشد قرحه پس شیر الاغ قهوه چوب چینی باید داد با ریشه نکو نکو که بجز اسان
امش خوانند و موطیل و توتیای هندی مغسول کدوی سوخته و شادنج مغسول کلنار
سحق و صلایه کرد با لعاب اسفرزه و شیر دختر شیاف ساخته بچکانند با شیر دختر و در
متقادمه مرهم کافوری با انضمام لحای سرو سوخته با شیر آمیخته فتیله ساخته بقدر یک
مکی باشد گذارند نافع است و از ابیخ و ترشی تند و قاووره و سبزیها باشند میتواند
که بول خون آمدن از مثانه باشد و علامت ثقل در مثانه و وجع در آن میتواند شد بول
خون بتقریب قطع عضوی که بوده باشد نصیب از طبیعت دفع کند و میتواند شد که سبب بول
الدم بحران طبیعت باشد همچنانکه مذکور شد در نفث الدم و میتواند شد که بسبب انفتاح عروق
بجهه ضربه یا صدمه یا بجهه دمغ غانه بهم رسد و در حین مقاربت متحلل شود و مکان
ضیق بهم رسد و عرقی را منصدع سازد و علامت آن انتشار قضیب و وجع قضیب در هنگام
دفع منی با استباط سوزش کند دلالت با نفتاح و انصداع کند یا آنکه سبب سردی هوا
باشد که سبب یکبهمه عروق را منصدع سازد یا آنکه بسبب تاکلی که در اعضای بول بوده باشد
که بول مشخص است و میتواند شد که ذوبان اعضا بوده باشد از کثرت حرارت و علامت
لاغری بدن و ضعف قوه باه و دفع شدن آن با بول و میتواند شد که سبب امتلای بدن
بوده باشد از خون و علامت آن ثقل بدن و سنگینی و علاج فصد از باسلیق و مقلل
تغذیه مانند کاهو و انچه بسبب حرارت مزاج کاهو خوردن تخم کاهو تخم خرفه عرق بید
و امثال آن و بقدر دانه اشق اکو در وقت طلوع و غروب افتاب خوردن و انچه بسبب ضربه
و صدمه بوده باشد فصد باسلیق کردن و مومیا و اشق مانند زرده تخم مرغ در کرم آب
آب ندیده بموضع ضربه انداختن با معاث و انجا که بسبب حرارت کلیه بوده باشد و
ریح متولد در آن تغلیظ منی است و خون غلیظ از اخلاط تقلیل کند شیخ ابو علی میگوید
سنگین ماده منوی مطلوب است از آن جهت میگوید که فصد و اسهال او را ضرر
هست از استفراغ منی و دادن اقراص کهربا و قرص بعد الدم یا آنکه سبب ضعف

یا ضعف کبد و علامت آن اینست که می باشد غالبا و انچه از ضعف کلیه است اشبه باماء اللحم
غلیظ و انچه از ضعف کبد باشد میزند بسوی سرخی و رقیق تر است و شبیه بخون است علاج
در ضعف کبد و کلیه مذکور است یا آنکه سبب بول الدم تاکل عرق است و علامت آن اینست
که میباشد بعقب قروح می اید بول با خون قلیلا قلیلا بتفاریق و نتن و رائحه انبای عفونة
علاج قرحه است اسامی امراض که در اینجا مذکور میشود نقصان الباه سرعة الانزال کثرة
الشهوة درور المنی والودی والمذی کثرة الاحتلام و سموس غدو عاقرنا ابنة خنثی
صغر القضیب ورم الخصیه وجع الذکر والقضیب ... الخصیه انتفاخ الخصیه دوالی الصفن
استرخاء والصعن احصا الحمار القب قروح الذکر والخصیه حکة القضیب السلة فی مجاری القضیب
اعوجاج القضیب شقاق القضیب اسامی ادویه مفرده اسارون هرگاه بکوبند مخلوط کنند با شیر
و طلا کنند بعانه و تهیگاه و قضیب زیاد کند در باه و نعوظ بیاورد نعوظ شدید اسقیلیه
انزا هرگاه طلا کنند بر خاصره و عانه خشفه اعانت کند بر جماع اصل السوس نفع دارد عسر ولادت
اطفار الطیب هرگاه بخار کنند زنان آن نزول کند حیض او نفع دهد اختناق رحم را انجره هرگاه
مخلوط کنند با عسل و طلا کنند آن ذکر را بزرگ کند انفحه پنیرمایه عابی هرگاه زایل شود از آن
شیر و اعانت کند ترخیل هرگاه حمل کنند آن بعد از طهر و شرب آن منع کند حبل را نفع
دانه خناق رحم را بزر بقلة الحمقا قطع کند شهوة جماع را بزر الجزر هرگاه شرب کنند ادرار اعانت
کند بر حبل را بزر الجرجیر تحریک کند باه بزر الخیری ادرار کند حیض او بیرون کند مشیمه جنین را
بزر السدا پاک کند شهوت جماع را و نفع کند کثرة احتلام را و خشک کند منی را بزر الکتان
قطع کند منی را بزر الخس تحلیل کند ادرار کم در دم محسوس میشود هرگاه بنشیند زن در آب
آن بزر الانجره هرگاه کنند مثل آن مثلث زیاد کند باه را بزر شهدانج تخفیف کند منی را بزر
السیالوس اعانت کند بصل زیاد کند باه را بطم ادرار کند حیض را بعر الماعز هرگاه خشک
کنند و استعمال کنند با صوف منع کند سیلان رحم را از برای آن الغاظ عظیم است در فعل
بورق هرگاه بکوبند بسایند مخلوط کند با عسل و طلا کنند بر قضیب و عانه دخول او را زیاد
کند در انبساط بوزیدان زیاد کند باه را بهمن زیاد کند در منی بیض زیاد کند در باه بیض
عصفور زیاد کند در باه بیشتر از هر بیضه هرچند اصناف آن بتمامه این فعل را میکند

ادرار حیض میکند و اخراج جنین میکند شربا و حمولا و اگر با عسل تمر زیاد میکند منی را و مصلح آنست
تودری مطبوخ او با شراب زیاد میکند منی را و باه لثین ادرار کند حیض را ثدی زیاد کند منی را ثوم
ثیند در طبیخ و بقان وساق ان ادرار کند بول و حیض را و اخراج مشیمه کند جاورس اسقاط
جنین میکند جاوشیر ادرار کند حیض را و اسقاط جنین میکند جرجیر زیاد کند باه را و منی را
جوز تحریک باه کند عسر الهضم است و هر گاه با گوشت چاق طبخ دهند زیاد میکند منی را
زیاد کند نعناع دارچینی تا ممکن زیاد کند منی را جعده ادرار کند حیض را حبقت البلوط ضماد کند
انفحة را نفع دهد جلجلان ادرار کند حیض را نفع شدید مرتبه که اسقاط جنین کند زیاد
کند در منی حنظل تا حمول ان اسقاط جنین کند جند بیدستر ادرار کند حیض را حجر الماطیس
میت را جوز السرو ضماد ان در فتق با سراش نافع است و هر گاه زن بار دار رحم در ان بشد
حب الاترج ادرار کند حیض را حجر المقناطیس هر گاه بیاویزند زن حامله در وقت حمل کند وضع
حمل اسیه حب الخضراء مهیج باه است حومل ادرار کند حیض را حب الوشا داست ادرار کند
حیض را دبو داده ان حبس حیض کند و اسقاط جنین کند حوشفه زیاد کند در باه حب الفلفل
زیاد کند منی را و تحریک کند شهوت جماع را حسک زیاد کند در باه و ادرار کند بول را حیض را حب
الصنوبر زیاد میکند در منی حلبه حیض و نفاس را براند و هر گاه طبیخ او را بخور دهند اسان کند
ولادت را از برای شخصی که مشکل بزاید حلتیت تقویت کند باه را حمص اسود ساقط کند
جنین را و هیجان اورد باه را حی العالم حیوة الموتی هر گاه مطبوخ کنند و قضیب پیش از جماع منع
آبستنی را خبث الحدید طلای او عظیم کند قضیب را خردل ادرار کند حیض را خرفع
ادرار کند حیض را در دو مثقال خوردن ان خصیه بهتر از خصیه ها خصیه خروس
که چاق باشد و زیاد کند منی را خصیه گوساله هر گاه خشک کنند بسایند بیاشامد
نعوظ بهم رساند قضیب را خصیه الثعلب اعانت کند باه را دارچینی ستد تا یم مقام سقنقور
خمر شراب است اکثار ان باطل کند باه را خولنجان زیاد کند باه را دار چینی نفع دارد اوجاع رحم را
بازند تخم دردی النخل دفع کند نزف الدم حیض را هر گاه طلا کند از خارج دم الحیض هر گاه
حمل کنند ان منع کند حبلی را دار سن زیاد کند در منی و تقویت کند شهوة باه را دوکو
کند خونرا ذراوند نفع دارد وجع رحم را و نزف الدم را رطب زیاد کند در منی صاص هر گاه قطع

الواکل

نفع دارد عسر
بقله یکمثقال
کرم به بند ند تسکین کند شهوه جماع را رماد الحطاطیف خوردن ان
ولادت را روث البراغیث هر گاه دخنه دهند ان را اخراج مشیمه کند و جنین میت را زبل الفیل هر گاه
بخور کند زن حامله نشود و همچنین هر گاه ان را با پشم پاره حمول نماید زن حامله نشود زبد البحر ادرار
کند حیض را زباد هر گاه یک مثقال او را با مثل ان زعفران در مرق مرغ جوان چاق از برای زنیکه حامله
باشد تفاسیل اسان کند امدن نفاس را و بلکه ولادت را زراوند طویل ادرار کند حیض را و اخراج کند
جنین و قتل کند جنین را خوردن ان زعفران اسان کند ولادت را هر گاه بیاشامد یا بو دهد مرغ
زمرد هر گاه بیاویزند بر ران زن حامله در هنگام درد زائیدن بگذارد ان جنین را بسرعت تعجیل
هیجان کند باه را ساساليوس نفع دارد اختناق رحم را اسان کند ولادت را جمیع حیوانات سدات
قطع کند شهوه جماع را و هر گاه بخور دهد با خرفه زیاد کند منی را سرطان بحری زیاد کند در جماع تقویت
و ضماد ان فتق را سقنقور نفع دارد از برای کسیکه تقصیر داشته باشد در جماع و زیاد کند منی را تقویت
کند شهوت را خصوصا پیه گرده ان و هر گاه فرو نکند از شهوه جماع بعد از خوردن ان تسکین دهد
برق عدس کم بیاشامد سکر تقویت باه میکند سکبینج زیاد کند باه را و ادرار کند حیض را و بکشد
جنین را سماق نفع دارد سیلان رحم را سورنجان زیاد کند باه را سنبل هندی حبس
کند نزف مفرط را شقایق النعمان هر گاه بجوشانند و بخور دهد دفع کند شیلم بخور ان
اعانت بر حبل کند صدف ادرار کند حیض را بو داشتن ان و بخور ان اختناق رحم را طرفا
هر گاه بنشیند در طبیخ ان سیلان رحم و نزف را نافع است عسر نفع دارد اختناق رحم را عصفور
زیاد کند باه را خصوصا دماغ ان عقرب هر گاه بیاویزند زن حامله دست خود ساقط
نکند جنین را و حفظ کند تا وقت ولادت غاریقون خوردن ان نفع دارد اختناق رحم را
غار نفع دارد علل رحم را از خوردن و نشستن در طبیخ ان و ساقط کند جنین را غالیه
بوی ان نفع دارد وجع رحم را و ادرار کند حیض را و نفع دارد اختناق رحم را فاوانیا هر گاه با
مدوات دیگر بیاشامد ادرار حیض کند فربیون می بندد فم رحم را بستن شدید بمرتبه که
منع کند ادویه مسقطه فقاح اذخر حبس کند خون طمث را فلفل ابیض ادرار کند حیض را
حمولا و اکلا بلکه جنین را ساقط تواند کرد فلفل اسود میخشکاند منی را فودنج جبلی هر گاه
کند و بکوبند و بیاشامند میکشد جنین را فودنج نهری بو سیدن ان منع احتلام کند
و قطع کند باه را قوة الصباغین ادرار حیض کند هر گاه حمول کند مواد ادرار کند بول را و طمث را

١٤١

خوردن ان خشك با مطبوخ ان مخ كوشت ان زياد كند باه را قرطم نفع دارد باه را قسط تقويت
كند باه را قصب الذريره ادرار كند حيض را قطران هر كاه حمول كند زن بعد از جماع چيزى را
باسيح كند قضيب را از قطران حامله نشود قفر يهود ذرد دان نفع دارد تنو رحم را
نفع دارد عسر ولادت را وادرار كند حيض را وحفظ كند جنين را قنه ادرار كند طمث را نفع
اختناق رحم را وساقط كند جنين را حمولا قيصوم ادرار كند طمث را شرب ان وبوعرا نفع
دارد انضمام رحم را بيرون كند خناق را كاشم ادرار حيض كند بقوة شربان تا دو درهم كبابه
خوابيدن ان وماليدن ان بر قضيب ملذذ جماع است از براى زن كبرا ادرار كند حيض را كراث
كند منى را وباه را وهر كاه بنشيند زن در طبيخ ورق ان زايل كند خوردن ان صلابت رحم را
كرفس خوردن ان بهيجان مى اورد باه را وادرار كند حيض را واخراج مشيمه كند ومضر است
واز اينجهة مرضعه را احتياطا از خوردن ان لازم ايد بجهة انكه فساد بهم رساند شير بعبحا
اورد باه را كزبره بسيار خوردن ان خشك كند منى را كعب البقر هر كاه بسوزانند وبكوبند
مجوزند تقويت كند باه را كما دريوس ادرار حيض كند وجنين را سرنگون كند سن ادرار حيض
كند واخراج جنين كند كند حبس كند نفث الدم رحم الى ميعه سايله است ادرار حيض
كند شربا وضمادا لحيه التيس جلا دهد قروح خبيثه رحم را لسان العصفور زياد كند باه را
بر برى تحريك كند باه را مخ نيكوست صلابة را خصوصا در رحم هر كاه حمول كند نرنجة
مداد نفع دارد نطوخ ازان تم رحم را مرا ادرار كند حيض را واخراج جنين كند مشكطرامشيع ادرار
طمث را ونفاس را مغاث موافقت دارد باه را مقل ادرار حيض را ملوخيا ادرار طمث كند
تقويت كند باه را وزياد كند وغذا دهد بسيار نارمين ادرار كند حيض را ونفع دارد دوام
رحم را نعناع هر كاه حمول كند از ان پيش از جماع منع كند حبل را نفطا ابيض اخراج جنين ميت
ومشيمه را اخراج كند نيلوفر مى شكند شهوة باه را هليون خوردن كوشت ان زياد كند
باه را وادرار كند حيض را وزنجة فصل هيفدهم در احوال وامراض مفاصل است وقد بين

در امراض مفاصل

اما اسامى امراض باين تفصيل است وجع المفاصل حدبه رياح افرسه وجع الظهر وجع
الورك عرق النسا نقرس تعقد والحجر تعقيد المفاصل الدوالى الفيل وجع العقب
نزول الماء فى العقب ضعف الرجل اما ادويه كه در مفاصل نفع دارد مفرده اصل القصب ضماد
ان با چيز ديكر در امراض مفاصل نافع است واز براى ان خاصية است در تسكين نقرس

وضربان حادث در ان با روغن كل سرنج بزند لسان الحمل خوردن ان سه مثقال نفع دارد عرق
النسا را بزر الحمل نفع دارد وجع مفاصل بزر السداب خوردن ان نفع دارد عرق النسا را بزر العجلد
خوردن ان نفع دارد وجع ساقين را بعر المعز ضماد ان تحليل برد وصلابت مفاصل را واورام
وهمچنين است طلاى ان بعر الجمال ضماد ان تحليل برد صلابت واورام مفاصل را واوجاع
بلسان نفع دارد عرق النسا را طلا وشربا وقدر شربت ان نصف مثقال است بوريدان خوردن
ان نفع دارد مفاصل را ووجع نقرس را بول الدواب نفع دارد وجع مفاصل را هر كاه طلا نمايند
يا انكه بنشيند در ان ترمس نفع دارد عرق النسا را ضمادا تافسيا ضماد ان نفع دارد استرخاى
مفاصل ووجع نقرس وحقنه از ان در عرق النسا نافع است ثعلب هر كاه طبخ كنند در اب طلا
كنند در مفاصل سوحه نفع دارد نفع شديدى همچنين است جلوس در طبيخان در بدن
بسيارى بعد از تنقيه بدن وهر كاه زنده با قطعه ديك جوشان اندازند تا پخته شود طبيخ
نفع وپيه ان تسكين دهد وجع مفاصل را حاو شير خوردن ان نفع دارد عرق النسا را ومفاصل
كه شديد الوجع از برودت باشد طلا حبن كهنه سبز را هر كاه بسايند با روغن زيتون نفع
نحجر مفاصل را وبيرون ورد مثل كچ حاشا ضماد بان عرق النسا را نافع است حب الرساد هر كاه
ضماد كنند وبرك وحبه ان نفع دهد حجر المقناطيس هر كاه نكاه دارند در دست تسكين دهد
وجع دستها وپاها را اهرمل مشهور است هفت دانه شرب كند با عسل با زهره بيخ وامدار نج
وعسل ضماد نمايند عرق النسا را نافع است وجع مفاصل را خطمى تسكين دهد وجع مفاصل را
با سركه اردك ضماد نمايند در عرق النسا نافع است دم الحيض هر كاه نطوح كنند بان نقرس را
تسكين وجع ان كند شخصى كفت نقرسى داشتم ومدتها معالجه كردم تا بعن صديقى بن انكه
ابهامرا در فرج جاريه حايض هفت روز ايام حيض وهر دو ذه بقدر يكساعت نكوه ميفرمود
كذا دم نقرس زايل شد داسن نفع دارد عرق النسا را ووجع مفاصل را هر كاه طبخ دادند
با روغن وطلا كنند زبل الحمام ضماد ان نفع دارد اوجاع مفاصل را زفت دوعى نفع دارد عرق
ومفاصل ونقرس را شربا وضمادا زيتون طلاى ان وحقنه از عرق النسا را ومفاصل را د
سود مند است ساساليوس نفع دارد اوجاع ظهر را شربا وضمادا وتسكين دهد اوجاع

باطنه را کرا زبلغم جامد باشد سداب نفع دارد عرق النسا را و مفاصل را شربا و ضمادا سکبینج
کند خوردن ان ماده که در ورکین بوده باشد سمانی نفع دارد وجع مفاصل را و انخوردن ان هم
هست که تشنج و عقد احداث کند سورنجان سرها و طلاء نفع دارد ما مطلق مفاصل را حما باشد
تریاق یعنی تمامی انواع مفاصل سود مند است شحم الاسد گرم ترین پیه هاست و ان اقوی
تحلیلا هست از برای اورام غلیظه صلبه شحم الحمار الوحشی مالیدن ان ما نفط نفع دارد وجع
ظهر را که از ریح باشد شیطرج هندی شرب او وجع مفاصل را نافعست بقدر یکمثقال صعتر
نفع دارد اوجاع ورکین را ضبعه عرجا هر گاه ضمد دهند با اب شویت نخود نفع دارد در عقد
مفاصل را و اوجاع ان و همچنین است هر گاه بنشینند در اب ان طلب هر گاه ضماد کنند در امراض
مفاصل خصوصا در نقرس مسکن وجع اوست دفعه هر گاه از حرارت باشد عاقرقرحا نفع دارد
عرق النسا را شرب ان بقدر نیم مثقال عدس ضماد ان با سویق در نقرس مسکن وجع انست عظام
الانسان البالیه هر گاه شرب کنند ان مثقالی زایل کند نقرس را و وجع النسا را غاریقون نافع
عرق النسا را اشامیدن با سکنجبین و باید که فضول مجامع در ان هست فربیون خوردن
ان بیرون ماده بلغم لزج را از پشت و ورك شویت و یکقراط است فلفل موید ان اصل فلفل
نفع دارد نقرس و نسیا را فودنج نهری هر گاه بخورد و بیاشامد بعد از ان ماء الجبن را تمر هندی
نفع دارد داء الفیل و دوالی را قوة الصباغین هر گاه ضماد کنند بان ورك را نفع دارد عرق النسا
قاوند نفع دارد وجع بارد را خصوصا در مفاصل قسط ضماد کردن ان نفع دارد عرق النسا
قشر اصل الکبر طلا کنند با سکنجبین در عرق النسا ساکن کند الو از لوقی ثمر الیهود ضماد کند
بان نقرس را و عرق النسا را نافع است کبر طلای ان نفع دارد عرق النسا را و اوجاع ورکها
کبریت طلای ان ما نطرون نقرس را نافع کمافیطوس طلای ان در صلابات نافعست در
عرق النسا شربا با عسل و بقدر شربت ان یکمثقال مرارة التیس هر گاه طلا کند بر داء الفیل
و دوالی نافعست مامیران شرب ان با شیر تازه دو درهم کل مرة درهم زبل بیخ الشرکه و بیرانه
ماهودانه نفع دارد نقرس را و عرق النسا را طلاء مری نفع دارد عرق النسا را و نقرس را
نفط ابیض نفع دارد اوجاع ورکین را و مفاصل را نیم مثقال بیروح الصنم ضماد ان اوجاع
مفاصل را نافع است اما نقصان باه میباشد یا بسبب ضعف شهوة یا از برای ترك جماع

لذة است اما ضعف شهوة یا بسبب ضعف بدن است و قلة غذای ان که تحلیل کند و حرارت
و خون او و علامت ان انحراط وجه است و بدن و لاغری بدن و ضعف ان و زردی رنگ و علاج
تقویت بدن است به تدبیر ناقه و زیادتی غذا با مراعات قوه هضم و در خواب دام کوشیدن
بوی خوش و نشاط و لهوة تقویت روح دادن و ترك تعرض جماع مدت مدید از برای ارتیاش
بدن از برای انکه جماع ضعف کند بسبب حرکت از برای روح و حرارت غریزی و رطوبات صالحه
تضعیف کند بسبب کثرت استفراغ منی و ان باشد تا ثیرا هست و ضعف بدن از استفراغ
جوهر ان از رطوبات بجهة انکه منی فضله هضم چهارم است بتحقیق گذشته است در هضم
سیم و نزدیك رسیده که منعقد گردد بگردد جزو بدن و از ان منی تغذیه میکند عروق
و شرایین یا بسبب کم بودن منی است و نا یافت شدن منی و علامت ان نزاره منی است
نزد بر امدن و علاج اینست که ملاحظه کند اگر بوده باشد بسبب یبوست الات منی و کمی
انها و استدلال کند بر این معنی غلظت منی و انقطاع حمام رطب و دخول در اب و بسیار
خوردن و خواهش کردن اغذیه رطبه معالجه ان اغذیه رطبه معالجه ان اغذیه رطبه و الوان
و رغیفه و سقی هواء الوحین است که زیاد کند منی را و سعقوران اینست که بکوبند از ترنجبین مفید
پاك بیست مثقال و طبع هندی با شیر تازه تا انکه غلیظ شود پس بکوبند از ان در وقت خواب
هر گاه بوده باشد بسبب برودت مزاج الات منی و استدلال بر ان وجود منی است در هنگام حرکت
و عسر خروج و انقطاع بجمیع یا سخن مثل جوع و حرکات معتدله و ادویه مسخنه علاج ان بجبیل مربی
با لبوب کبیر یا صغیر یا معجون لبوب که هر یك در قرابادین مذکور خواهد شد که هر یك از انها زیاد
کند منی را و هر گاه بوده باشد بسبب حرارت الات منی استدلال کند بر ان بغلظت منی و سهولة
خروج و انقطاع ببردات و علاج ان خوردن شیره تخم خرفه با نبات با شربت بنفشه و اشامیدن شیر
و دوغ تازه و هر گاه بسبب رطوبت الات منی بوده باشد استدلال بر ان رقة منی است علاج خوردن
اطریفل و خوردن اغذیه قلبیه که ادویه حاره مثل دارچینی در ان باشد و هر گاه ناخوشی هر یك
از حرارت و یبوست برودت و رطوبت بوده باشد علاج ان بمضاد کیفیتین نمایند و در هر حالت
فاعل را دخیل دانند و گاه هست بسبب سکون منی و قلت حرکت و نبودن مشوق مهیج و علامت
نسیان منی هر گاه دفع شود علاج خوردن دعونی و معجون و برزمد کور در قرابادین و گاه هست
بتقریب ترك جماع ضرورة یا اختیارا اتفاق افتد و نسیان نفس و اهتمام نکند طبیعت در تولید

منی همچنانکه دو زن که طفلرا از شیر باز میکرد در پستان شیر بعد از ان بهم نرسد و علامت ترک
جماع و علاج بتدریج تحریک قوه کردن و استماع نمودن احادیث این امر را و نظر کردن به نساء و حیوانات
که متذکر گرداند این امور نفس را با جماع و حرکت دهد روح و حرارت غریزی را و دقیق نماید منی
و بمالند در قضیب عاقرقرحا با روغن حب القطن و اغذیه بخورد مثل زرده تخم مرغ و گوشت بره
و مرغچه و سرگوسفند و امثال انچه یا بغض باطرف جماع یا انکه احتشام ان طرف باشد
انا سکتشاف عوره با تفکر امر فاحش قبیح عقلی یا اقرار دادن مضاد در این امر بقوة وهم یا انکه
چنان داند که این امر را غیتواند مرتکب شود و گمان کند که قوه رجولیه قطع شده ساقط
شده قدرت بر جماع ندارد و علاج ان دفع این امور است و باز داشتن نفس و گاه هست
سبب ضعف قلب است بسبب تعب بسیار یا مرض طویل یا گرسنگی مفرط و علامت نقصان
حرارت و لین نبض و بهم رسانیدن مثل غشی بعد از فراغ از جماع و میتواند شد سبب
حرارت قلب بوده باشد علامت ان خفقان و عطش است علاج تقویت قلب است و
مزاج بمفرحات بارده عطریه و میتواند شد سبب ضعف معده و کبد باشد و علامت قلة
شهوة طعام و کمی قوه هاضمه علامت ضعف کبد و معده علاج تقویة کبد و معده و اصلاح
مزاج بحسب واجب چنانکه ذکر شد در موضع خود و میتواند شد سبب ضعف دماغ بوده باشد
و علامت ان اینست که میباشد حواس دران کند و حرکات عسر علاج تقویت دماغ است
بمعاجین و شمومات و اطلیه مذکوره در ضعف دماغ و میتواند شد سبب ضعف کلیه بوده
باشد و این امر کلیه در جماع اهم است از برای شهوة طبیعة تمام نمیشود مگر بقوة کلیه
از برای انکه ماده منی که می اید از کبد بکلیتین و ازینجهة صاحب کلیه حاره با اعتدال میباشد
کثیر المنی صاحب قوه در جماع و مشهور انست از شیخ مذکور است که خمیره منی نازل میشود از نخاع
بسوی انثیین پس بنا براین متغیر میشود بالضروره مزاج منی و ضعیف میشود شهوة در هنگام
ضعف کلیه و دماغ و از برای انکه ضعف کلیه بسبب قرب مشارکت از برای الات تنفس تاثیر دارد
قوی در مزاج منی پس اگر حرارت دارد میسوزد منی و خشک میشود و اگر سرد باشد می بندد
و لذع ان تمام میشود تولید ریح کند و علاج ان تقویت کلیه است چنانکه گاه هست سبب
اسرحای الة است و ان یا سبب ضعف بدن است یا طول نگاه داشتن از جماع پس چون

میشود عضو و لاغر شود گفته است بقراط حکیم العمل بغلظ و العضل مرتبا و علاج ان دلك
و مالش دایم است با شیر گوسفند و بزفت طلا کردن بعد از ذلك و ریختن اب گرم و یا انکه سبب
قلة ریح است و نفخ در بدن و کثرت جماع که باعث ضعف گردیده است و معالجه مطلوب است و
نخود و لوبیا و شیر و شیله با قلیل دارچینی و یا سبب سردی اعضاست قضیب و انچه بسته مثل
فالج و علاج فالج است سرعة انزال سبب ضعف قوه ماسکه است بسبب برودة و رطوبة و علامت
نبودن حرارتست و بودن منی بسیار رقیق علاج استفراغ بدن است و دفع کردن و مالیدن عانه
و عجان که عجان عبارتست از ما بین و بعد خصیه بروغن مورد و نرگس و شراب ممزوج و معجون خبث
الحدید و گاه سرعة انزال سبب حدت منی است بمرتبه که اطاعت نکند طبیعة او را بلکه هنگام اراده
بلکه مشتاق شود طبیعة بدفع ان و علامت حدت منی است و علاج ان شیره تخم خرفه تخم کاهو
تخم خشخاش با عرق بیدمشک چند یوم و غذا با عدس و برنج و برانی خرفه و گاه هست که سبب سرعة انزال
ضعف اعضای رئیسه است لازم دارد ضعف باه را معالجه او کذشت کثرت شهوه سبب ان امتلای
بدن است و کثرة خون و منی و علامت ان قوة بدن است و سرخی رنگ بشره و قلت ضعف و کثرة قوة
باه و احتلام بسیار و علاج فصد باسلیق است و اسهال و تقلیل غذا و اغذیه حامضه خوردن و
شیره عناب خوردن و غذا عدس خوردن و اب غوره و انار ترش خوردن و سرکه خوردن و ادویه منی
مثل تخم کاهو تخم خرفه و تخم خشخاش و تخم کشنیز خشک و تخم حماض و نیلوفر و صندل و سماق و کافور
و طبا شیر و تبرید پشت کردن بضماد مثل اقاقیا طین ارمنی گلنار با اب مازو یا از حدت منی است
و علامت اینست حرقه بول و علاج تناول اشیاء مبرده مرطبه مثل کدو و اسفناج و کاهو و
دخول در اب سرد و شرب دوغ ترش و میتواند که سبب سرعة انزال و خارش شوری بوده باشد
در اوعیه منی همچنانکه عارض شود از برای زنان خارش در فم رحم پس سکون بهم رساند شهوة
جماع و علامت ان اینست که جماع زیاد کند شهوت او و بسیار باشد که تابع شود جماع را الم و علاج ان
فصد باسلیق است و اسهال صفراویه حاره که گذشت مذکور در ورود منی و مزی رطوبت است که سیلان
کند نزد ابتدا شهوة از برای انکه نرم کند مجری را و منی بجلدت خود جزو نکند اعضای بول او و ودی
رطوبت لزجه است که سیلان کند در مجری بول نزد اراده دفع کردن بول از برای در مجری بول که
تقریب طول زمان بول مردان و حدت ان محتاج شود لعابی که ان لعاب را غروی گویند و ان رطوبت
مانع شود که مجری بول را سوزناک کند و از کثرت جماع ان رطوبت که از ان غده موضوعه نزدیک مثانه است

که در حین بول میفشارد انغده را و رطوبت می اید و بعد بول میکند اما سیلان بسبب کثرة
وقلة جماع و استواء قوام یا نبودن ضعف در اعضا و علاج استفراغ بدن از منی و تقلیل غذا
و استعمال مقلل منی بالجمله گذشت و میتواند شد که سبب کثرت منی ضعف کلیه و ذوبان
شحم کلیه است یا کثرت جماع و علامت ضعف کلیه است و سوء مزاج حار و برامدن از
شخص جماع کننده بعد از جماع که بول کند منی دفع شود هرگاه دیرتر جماع کرده باشد خون
دفع شود بعد از جماع هرگاه نزدیک شده باشد جماع و علاج علاج ضعف کلیه است
یا انکه سبب ان زیادتی منی و مکرر کردن در جماع است و علاج از تخفیف قلیه است ... حرکت بعد
اعضای منی را بسوی فعلش که انتشار و انزاج منی است و علاج ان ترک حدیث نفس است
بان و سماع نمودن حدیث جماع او که هی حادث شود برای نسوان سیلان منی مثل انکه حادث
میشود بر مردان از این اسباب در احتلام است بدان اسباب احتلام مثل اسباب دورتر منی است
و همچنین است علاج ان و نفع دارد بستن صفحه سرب بر پشت و خواب خاصه بر پشت بر فرش
حریر احتلام می اورد پس سزاوار اینست که اجتناب کند خواب بر پشت بلکه بخوابد بر جانب است
در فراش سرده مثل کتان و برگ بید و فنجنکشت و مثل ان در فرسمیوس و ان بزبان یونانی
نعبه قایم الذکر است که بازی میکند بان اهل روم در عروس خانهای خود و بعضی گفته اند
که ان اسم ولد شیطان است و بعضی گفته اند تصور میکند مرد در حمام صورت شیطان
سیاه قایم الذکر و بگیرد دستهای خود را بر ذکر خود پس ان شدید میشود انعاظ و باقی میماند
تضیب متواتر از غیر شهوة جماع یا با شهوة جماع و بسا باشد که اخذ کند نمو و طول این ازار
هرگاه معالجه نکنند موذی شود بعد اعضا و حدوث ورم گرم و بسا باشد که بکشد
بسبب الم شدید و در گاه حس عضو گاه هست که این ناخوشی بسبب ترک جماع بهم رسد
و علاج فصد کردن و شیره تخم کاهو و خرفه تخم خشخاش با لعاب اسفرزه و عرق بید خوردن
کاهو و خیار و هندوانه و انار خوردن و بستن صفحه سرب بکمر و فرو کردن در غذا بوطات
بعین مهمله و ذال معجمه و ان انادیست که هرگاه جماع کند در حین جماع دفع ذبل میشود بی
اختیار در وقت انزال مالك نمیشود مقعد خود را و گاهی عارض شود این ازار برای زنان
و کثیرا حادث شود این علت از برای جماعتی که غالب میشود بر ایشان شهوت و از برای جماعتی

فرسمیوس

منی و بسیار میشود و لذت از برای چنین جماعتی و این جماعة که لذت جماع را لذت انسانی لذات تعهد نند
از برای تکه التذاذ ایشان بمحسوسات لمسیه است بخلاف صاحبان طبع لطیف و سبب ان
اینست که هریک از محسوسات استنباط لذت و ادراك لذت مینمایند بوساطت قوة خاص
مثل قوة باصره و لذت محسوس باصره الوان اضوء و اشکال بواسطه و محسوس سامعه
متکیف است و محسوس ذایقه است رطوبة جا کرده در سطح زبان است و لذت مجامعه
از لذت لمسیه است که از اقوی انقامی لذات است خصوصا در طبایع کثیفه و از اینجهت
حکما او لاد کفت بی عقل است و بعضا او لاد ذکیا بهم رسانند و صاحبان مرض عدبوط متوحل
الاعضا و سرخی میشود جلد در وقت انزال پس تحلیل میبرد روح ایشان و تدبیر این مرض اینست
که جماع کنند بر کرسی سنگی و غذا بخورند از طهوج و طعام که بخود داشته باشد که روغن و شیاف
کنند از اقاقیا و رازك و کلنار و صمغ و کندر و اهتمام کنند بتقویت دلهای ایشان بمالیدن صندل
و جوب بعود و طباشیر و قرنفل و کل سرخ و دماغ را قوت دهند بسوییدن کافور و سرکه و صندل
و اب کشنیز و اب کاهو و ... نکنند این را و بشکند حدت منی را بخوردن تخم کاهو و تخم خرفه و تخم
کشنیز خشک با مرو بید خا کشیر اورام انثیین و ورم بیضه گاه هست از حرارتست و علامت حمرة
ورم و بزرك شدن ورم و وجع و حرقه و حرارت و التهاب و علاج ان فصد باسلیق است و طلا
بروی ان اسفرزه با لعاب کرده با سرکه قلیل و مالیدن صندل سرخ و اب کشنیز سبز و عنب الثعلب
و اب کاسنی بر بیضه در ابتدای ازار با بونه نوشته بنلیه حضض مکی اضافه نمایند و میتواند
شد که ورم صلب سوداوی بهم رسد و علامت صلابت ورم و تیرگی رنگ بیضه و علاج
بستن برگ چقندر و برگ کلم و بابونه و عنب الثعلب و مقل ازرق و مغز ساق کاو و کاو کوهی
و پیه اردك و پیه مرغ و فصد صافن و فصد باسلیق در هم او لازم است و گاه هست که در
جوبت ماده منوی از اسباب دفع بر یزد به بیضه و متورم شود و علامت وجود سبب
و علاج رفع سبب و فصد کردن و صندل سرخ با گلاب و شیاف مامیثا مالیدن نفع دهد
و ورم بیضه بتقریب فتق است و می اید بعد از این در عاقبت این علت نادره است در مردان
و اند راست در زنان و انغبار تست از احتلاج ذکر در مردان و اختلاج رحم در زنان و تمدد بکم
که عارض شود در اوعیه منی از برای ورم حار و نعوظ شدید و اکر صحت و عافیت بهم
علیل از ان تا ذی بهم رساند بکنده شدن اوعیه منی از شدت تمدد و شخص اکر عادی
این ازار در ورم کند شکم ان و عرق کند عرق سرد پس ان شخص بمیرد از شدت الم و علاج توح بعرق

بعرق بسیار علاج آن فصد است و تامل و تلیین طبیعت باشیاء بارده مثل بنفشه
والوبخارا و فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و روغن بادام یکروز در میان بدهند اگر
مکره از فلوس باشد بعوض فلوس تمر هندی تازه خوب بهمان وزن نمایند و غذا شوربای
خروسچه با کدو و اسفناج و شب ترقلیه چلو و سایده صندل سرخ گل ارمنی اب کشنیز سبز
واب کاهو به بیضه و قضیب و هم روز ماء الشعیر بخورند و روز مسهل عصر و بعد غیر مسهل
بعوض منضج طرف صبح و هرگاه خوب شد فبها و الا زلو بیندازند بر قضیب و یا انکه حجامت
کنند قضیب را یا پا کی زدن و اهتمام در معالجه کردن نمایند از فصد کردن و حجامت قضیب
و باقی معالجات و اهمال نمایند وجع الانثیین و القضیب یا سبب سوء مزاج گرم است و علامت
حرارت و التهاب و علاج مالیدن عنب الثعلب اب کشنیز سبز و اب کدو و اب کاسنی و فصد
باسلیق و تامل هرگاه از شدت وجع بیم غشی شود مطلی افیون در ان طلا نمایند و هرگاه
از برودت بهم رسد علامت مکرر مذکور شد و همچنین هرگاه سبب که وجع از ضربه یا صدمه
و علامت ظاهر است معالجه فصد است و بستن ضماد از بنفشه و نیلوفر که در خطمی گل و غیر ان بعد
مغربه مرکبه در تعظم خصیتین که گاهی عارض شود از برای خصیه که یکی بزرگ تر شود نه بر سبیل
ورم بلکه بر سبیل چاقی همچنانکه حکایت کرده مسیحی از انکه مردی بزرگ شد در شهر دمشق
بیضه ان بقدر بالشی و تعذر شود بر ان حرکت و خواب بمرتبه که داخی شده بود مرکوا
امدند به بیمارستان و طلب کرد معالجه را از جراحات و ایشان خوف داشتند از معالجه ان
که مبادا بمیرد پس رفتند بملک الملک ما والعدل خلیفه و سوال کردند از نایب السلطنه بانکه
امر کند معالجه پس علاج کردند بقطع ان و باقی نماند زمان قلیل مگر انکه مرد و چون قطع کردند
وزن کردند رطل بود بوزن دمشق و هر رطل نود مثقال است همچنانکه عارض شده این پستان
زنان که سنگین میشود حمل ان بر زنان و تقلید نکنند شیرها و معالجه ادویه محذره است و
دخترها هرگاه خواهند که بزرگ نشود نیفتد پستانهای ایشان باید بشوکران سحق نموده
و قشور خشخاش و تراشه حجر المسن باب کشنیز سبز همچنین است سرب سایده با سنگ
مالیدن استرخاء الصفن گاهی کیس بیضه مسترخی میشود و بر ان مشکل شود راه رفتن
و این امر سهل است علاج مانند مورد و سعد و عدس و قرط و کلنار و پوست بلوط و مازج
جوشانیده از ابان مکرر بشویند نافع باد قروح ذکر و خصیه قروح قضیب در دی است
دیرجای میشود سهل نگیرند معالجه از فصد باسلیق و صبر زرد و مرهم اسفیداج اقلیمیا با شراب

بمالند

بمالند و توتیا و مرداسنگ و پوست کدوی سوخته و شادنج و کلنار سایده بروی ان بپاشند و زنجبیل
تدبیری شد کنند سرب و کاغذ سوخته و مرکوفته بیخته بند نمایند و انچه متاکل شده و اکله است
و قلوی مکرر متاکل شد و فصد از باسلیق و صافن و یا بعض بمرهم ... افیون معالجه نمایند و
اما هرگاه در قضیب قروح بهم رسد پس فصد کنند از ان اشیاء داخل نموده و شیر دختر سفیده
حکة القضیب
تخم مرغ بچکانند و علاج قروح مثانه را تخیل دانند حکة القضیب خارش در قضیب است از مواد
حاده صفراویه یا بورقیه یا خون سوداوی متعفن که منصب شود بسوی ان و عرق حادی که مترشح
شود از نواحی ان پس خارش کند و علاج ان فصد باسلیق است و اسهال کردن بطبیخ هلیلج با
شاهترج تازه و فلوس شیرخشت و روغن بادام و چند دفعه یکروز در میان و روز دیگر
بعوض منضج ماء الشعیر بدهند و بعد از انکه تنقیه کامل شد ماء الجبن بدهند با شربت
بزوری بیست چهار روز و در میان ان فلوس بدهند و هرگاه خوب شد فبها و الا باید
قهوه چوب چینی بدهند با ریشه امش و بمالند سرکه با گل ارمنی و گلاب شیاف مامیثا با کشنیز
سبز و مالیدن روغن کشنیز نافع است و ترک مولد سودا لازم است و شستن اب گرم نافع است
و با ب گرم پسین حمامات ابهای کوکردی رفتن نافع است و سفیده تخم مرغ مالیدن با روغن بنفشه
نافع است و حجامت در ایوبه یعنی افزیان کردن و خون گرفتن نافع است و زلو انداختن در قضیب
اورام قضیب
نافع است و طلای که جرب مذکور شود مالیدن نافعست اورام قضیب علامات و معالجات
مثل ورم انثیین است پوست انار و عدس و کلنار را ضماد کردن و فصد کردن موافق است و از
دانه خرما و خطمی را ضماد کردن نافعست شقاق القضیب علاج ان علاج شقاق مقعد است
و قریب النفع درین مقام قیمولیا و ان گل سفید است و لوبیا و حنا و زرده تخم مرغ ضماد کردن نافع است
ثالیل در قضیب و توثه مثل معالجه ثالیل در هر موضع در این موضع خاکستر چوب بید نافع است
داکو مقید نیفتد قطع کند بر ان اذرداج حبس خون این موضع نمایند سده در قضیب گاه هست
سده بهم رسد در قضیب از ثوری که بر اید در داخل قضیب علامات ان سوزش بول با حین و عسر خروج
از برای تنگی مجری علاج فصد باسلیق است و سقی لعاب اسفرزه و شیره تخم خرفه هر روزه یا که
بچکانند در احلیل بعد از انفجار بخور شیاف ابیض مذکور با شیر دختر روغن گل سرخ یا انکه
از خلط لزج است که میچسبد در ان و علامت عسر بول است از غیر حرقه و خروج خلط لزج است
و علاج تکمید است بمطبوخ بزر تخم یا زیره دارچینی و تخونه نطول کردن عضو است از بابونج اکلیل

وبرنجاسف ومرزنجوش قوتنج وصعتر وحکا شلی در اکلیل دروغن بابونه وروغن بنفشه
اعوجاج دکوکج بودن قضیب بسبب تمدد است که عارض شود قضیب را وعلاج ان اینست
که نرم کند روغن بلسان روغن سوسن روغن نرجس وپیه مرغ وپیه اردك مغز ساق
کاو وموم کافوری در تساح پس تسویه کند بدست دقبلا است بدان که مرسل بودن غیرا
عبدما بین ناف وعانه استان مجری ضیق است که حادث میشود از اجماع اطراف صفان
نزد ابتیان وقت نزول ان به بیضه تا انکه کشاده شود وبرود بکیل شبی میخواهد اقبلا است
دروقتیکه مثل مادم دربغل ران وری بهم رسد واشتعال برای اعمال بهم رسد وکاه هست که
بمرتبه اتساع بهم رسد که روده هم در انجا برود وانوقت برنکردد بسهوله در هنکام پشت
خوابیدن ودست باز فرو بردن وچنانچه از انتا شد واز ریح سوده باشد مطلقا برنکردد وبسا
باشد که عارض شود بان قولنج وعلاج ان رد است وبستن ان وهرکاه مشکل شود در باب رحم بسید
وفرو بردن برفق پس ضماد کند از مصطکی وانزروت کندر جوز السرو ورق سرو اقاقیا قلقلا
دم الاخوین شب یمانی صبر ابهل حضض مکی سرس وسرشم ماهی به بندد بعد به پشت بخوابد
وحذر کند امتلاء را وحرکت را ومنفخات وببندد مجری را دایما خصوصا در وقت جماع
چنانچه سبب ریح باشد علامت ان اینست که بسهولة برکردد ودر مره شدیده علاج
بستن بعصابه محکه است وهجر منفخات وسقی محللات مثل کمونی وضماد کردن سداب
فنجکست وروح قولنج مرزنجوش شیح وروغن قسط زنبق ماردین واکر از اب باشد علامت
که امین وبراق باشد وثقیل عظیم باشد جدا وکم شود بان بول وهرکه رجوع نکند البته علاج
هرکاه صاحب قوتی بهم رسد داغ کند یا شکافد وداغ کند موضع مسکافی را وهرکاه غلیظه
باشد وکاهی میباشد بسبب انصباب ماده غلیظه پس میشود وچاق شود خصیه ومی نماند
قروح لحمی علاج ورم صلب انثیین است واما الورم بدابی که کذشت در دوالی الشعن امراض رحم
در عقر است عقر بضم مرادف عقم است وغیر حبل است وکثرت اسقاط عقر میباشد بسبب
سوء مزاج رحم وان از حرارت است وبرودت ویبوست ومرکب از هردو ممکن است وانچه
از حرارت است میسوزاند منی را وفاسد کند منی را وبسیاری موی درد ها شهادت

دهد بحرارت زیادتی موی در شره ومیان زنها رونا میکویند وکوی حیض وغلظ وسواد
بان وعلاج ان ماء الشعیر با شربت بنفشه وشربت نیلوفر وشربت خشخاش وغذا بد هند در وزه
نان کلابی وانار وهندوانه وامثال ان وشب پلو با کدو واسفناج ودوغها پالوده لحم در بهشت
خوب است وحمام مرطب واستعمال روغنهای مرطب حمولا اند روغن بنفشه نیلوفر پیه مرغ
جان وهرکاه اند رطوبت باشد علامت ان رطوبت فرج وسیلان رطوبت دایم از فرج کفته است
حکیم که در زنان فروج ایشان سه چیز مطلوب است تضییق وتطییب وتیبیس وعلاج ان ماء الماج
نیقرا یکشبه در میان وقی اوردن وبخور برداردشحم حنظل انزروت شب یمانی سماق زعفران
عود کوفته با کرنکبین وپشم پاره حمول نمایند وبردارد برحم کل سرج اطفاء الطیب صعتر سنبل الطیب
سك سلیخه کوفته وبیخته برحم بردارد واینها از برای شده اشتیاق رحم باشیاء عطره طیبه
میکوید جالینوس رحم حیوان در جوف حیوان است ملتذ میشود از چیزهای خوش بو منتظر است
از چیزهای بد بو وکاه هست که منصب میشود برحم اخلاط سوداویه یا صفراویه وحمولات واستفراغات
مذکوره واستعمال حمولات طیب الرایحه وکاهی میباشد از افراط سمن زن کثرت شحم بان پس سفید میشود
ثرب فم رحم را پس نمیرسد ان منی مرد میفشارد ایضا مجاری منی را از زن وخون طمث
پس جاری نمیشود بسوی فضای رحم مکر قلیل وعلاج لاغر ساختن ان زن با استفراغ
وفصد واسهال وحقن حاده وتقلیل غذا ومداومت کردن با طریفل صغیر وکمونی بدان
ادجمند که برای دواء المسك خاصیة عجیبه است در تهزیل وکاه هست از برای رداءة
منی مرد بانکه بوده شهد حاذحاد یا بارد غلیظ یا رطبا سیالا که در زن نکنند از برای رقة
منی وامثال ان وعلاج اماله مزاج است بسوی اعتدال با دویه واغذیه موافقه وبدل
کردن زن را بازن موافق با مزاج بدان مرد که انعبارت از تقیب است بسبب انکه بودن
منی از ان مرور نکند بر استقامه بسوی تا فضای رحم وعلامت ان اینست که مکره که منوی
نشود بول واستقامه تا از برای انحنای مجری وعلاج ان تلیین انست بشحوم پیه مرغ
واردك مغز ساق کاو پس بکشند تا مستوی شود بربندند تا مستقیم عامل دکاه

هست که مرض در رحم است مثل ورم صلب یا نبات کوشت ثولولی و علامت ان محسوس است

و علاج ان ازاله ان اسباب است اکر ممکن بوده باشد و کاه هست که از برای سیلان رحم است

بصلابت که زایل کند رحم را از محاذات فرج و علامت ان اینست که زن را مجامعة خوش نیاید و وجع

بهم رساند زن در جماع و قابله میشناسد جهة میلرا علاج قصد صافن است از جهة محاذی

و کذاردن فتیله و مرخات مثل پیه مرغ و روغن بابونج و حمولات مثل ورق کلم و روغن شیرین

و حمام رطب و اکر از رطوبت باشد یا ریح بد هند و کاه هست که از برای خطایست که

عارض میشود از برای تدبیر خواستن زن بعد از جماع که مستعمل نشود بر منی مثل سرعة قیام

بعد از انزال یا حرکة عنیفه مثل بر جستن و صدمه خوردن یا بر خوردن الام نفسانی از غضب

شدید یا حزن یا خوف بلان از شدت تابعه که خوف و حزن و همچنین تمامی اعراض نفسانی

در بدن اشد و اقوی است و اسرع از امور بدنیاست و از اینجهت می بینی مردم را در

هنکام عروض انها از برای مردم که متغیر میشود رنک ایشان و لون ایشان همچنین حرکات ایشان

و این تغیر مختلف میشود باختلاف اشخاص هر کسیکه بوده باشد قوی النفس و عالی

همت مباشر میشود امور بزرک را و حوادث با و مرجوره ما سیان در حالت جناب لعدیت الهی

مشلة و ضعف دارد پس در زمان بیشتر ان است سبب ضعف قوی ایشان در ارواح

در اسان باوجت و هستند از جماعتی مباشر امور قوی شوند و از امور هایله زود

هراسان شوند که جناب اقدس الهی از صوت هایله صور که یوم تضع کل ذات حمل حملها

نکاه ندارد لهذا متاثر شوند از اعراض نفسانی باثیر عظیم که بتحلیل برد ارواح ایشان

و سبب شود ارواح ایشان و هیجان ایا اخلاط ایشان و متغیر شود جمیع افعال

بمرتبه که قدرت ندارد بر تدبیر بدن خود و با وجود ایشان حرکت کند قوای ایشان سعی

و یاغا ندارد حفظ جنین و سکان پس ساقط کند با انکه از الام بدنیه از بیماریها

از اینجهة میان عوام شهرت دارد که حامله هرکاه با غذای را به بیند و نخورد سقط کند

سبب اینست که در کوسنکی رحم دفع کند تا نخورد جنین را همچنانکه معده غذای فاسد

باستفراغ خلط در بدن انهم ضعیف کند معا را و بمجاورت معا رحم ضعیف

بهم رساند با کثرة جماع که جماع حامله مضر است و جماع اکر باشد باید بمعنی که قضیب طول

ان زیاده از عمق رحم باشد مانع است حمل او و نمیکذارد که حمل حصول بهم رساند و اکر شاید بقیه

باشد از کثرت شوق مجذب منی که طبیعی انست پس از شدت شوق نمی کند بدهان

فرج نرس کند شود حمل را از برای این و ساقط کند با وجود این هردو طایفه حماع از برای

طالب اولاد اکثار دور سبب است و مخالف قانون طب است یا کثرت حمام که حمام مراقی جنین

بیرون اورنده است جنین را طلا الهواء بارد و علاج محفظ از این امور است و کاه

بسبب بودن ریاح غلیظ در رحم و علاج اشامیدن ماء الاصول است و مالیدن روغن

بید انجیر و لکن در وقتیکه احتمال حمل نبود که انها سقط جنین است و کاه هست

که بسبب رحم یا نواصیر یا قروح ردیه بسبب انکه حمل صورت نبندد دیکر بصحت

رحم و کاه هست که بتقریب شده هزال زن باشد علاج تسمین بدن است کاه هست

بتقریب حد طمث است علاج ادرار طمث است کاه هست بسبب فساد الاخلاط

مثل رجا بجهد دکر ممعنی کوفتن عروق انثیین و قطع عروق پشت کوش است و سکه

ان باطل کند نیل او و کاه هست که عقم از مرد و زن بغیر اسباب مذکوره است بلکه در

خاصیه منی است مثل حال درختی که میوه نیاورد و کفته اند که در تجربه ان اینست که بریوند منی

مرد و زن را بر لعاب پس هر کدام بر و بایستد تقصیر از وست و همچنین بر یند لولا یا برنج تو به

کاهو یا کدو پس هر کدام که خشک شود تقصیر از وست دیکر بکیرند هفت دانه از کندم هفت دانه

جو هفت دانه باقلا در ظرف بول کنند هر کدام را ترک کنند هفت روز پس اکر دو سد تقصیر ندارد

رجا بجیم می نامند این مرض را از برای انکه صاحب ان امید دارد و ولد لط کفته است شیخ فاضل

رجا

علامه در شرح کلیات که رجا بجای مهمله است که قطعه ایست که در رحم بهم رسد که

که قطعه در رحم بهم رسد از لحم که از برای صورت مانع باشد و بعربی مولد کویند بفارسی

باد در رحم کویند دلالت کند بر انکه مولد بمعنی رحا است بجای مهمله کاهی عارض شود

از برای زنان احوال شبیه بحالیها از احتباس طمث تغیر لون بسماجه و کموده و سقوط شهوه

و انضمام فم رحم بسا باشد که با ان صلابه باشد و احساس کند در شکم بحرکه مثل حرکت جنین

و مستعمل شود در هنکام دست فرو بردن حرکت ان بسمت راست و جهه ضعیف کوشت مانعا

موانسبوی رحم باشد حرارت باورم صلب که عارض شود رحم وافم رحم ابایارج غلیظة

میان ان وحمل حق اینست محی شکم است بخلاف حمل و ترهل دستها و پاها ددریع

ودکذشتن ایام حرکت جنین و حرکت نکردن ان واین دو مشتبه شود باستسقا وعلاج

تنقیه وبعد از ان ماء الاصول مثل ایارجی که جالینوس ولوغاذیا و ترياق اربعه و استعمال

مدرات حیض از مشروبات و حمولات که مذکور است در ادرار طمث کثرة طمث افراط

افراط طمث طمث یا امتلای بدن است از خون و دفع طبیعة و علامت امتلای صورت و حس بد

وضعف نشدن از افراط امدن حیض و سزاوار اینست که عمل کند حبس او را اما ما که ظاهر

سود ضعف و تغیر رنگ بدن و علاج فصد باسلیق است هرگاه افراط بهم رساند و بستن

وکلاردن محجمه با نس بر اسفل پستانها و سقی اقراص کهربا و برداشتن حمولات از مرهم

و زنکار الصاحه و عفص قشار الکندر اقاقیا موبرد و گاه هست از رقة خون است علاج

فصد است وگاه هست از رطوبه است و ان مشخص میشود پنبه کذارد و چون خشک

شود ملاحظه رنگ او نماید از سرخی و سیاهی و زردی و سفیدی و دلیل غلبه ان

خلط خواهد بود علاج استفراغ ان خلط است وگاه هست از قروح رحم است و علامت

ان تعفن انست والوم حرقه و حایض علاج ان وگاهی میباشد از غیر ولاده و علاج ان می‌اید

وگاهی میباشد از نواسیر مقعد است قروح رحم یا از اسباب خارجه است مثل ...

که از خارج موضع برسد یا از اسباب داخلی است مثل عسر ولادت شده تا جذب شیمه

جنین میت یا انکه خلط حاد حار رابی که منقطع است و مجروح رحم را یا انکه انفجار یابد

یا شدت الاقتصاص بسبب عظم یا صغر سن یا رحم و علاج رفع سبب است بعد از

تعیین سبب و علامت وجع رحم و نشستن در ادویه که مجلس چون است و بر دارند

انکه رواندرت و دم الاخوین و مر و پوست انار و جوز السرو و ماء حصرم الراعی بار تنک

کند بهمین دواها که اضافه کرده باشند از کل المنی قلقطار و بدهند اقراص کهربا بالسان

الحمل واگر ریم بوی بد داشته باشد و شبیه باشد ان خون باب گوشت پس باید با

بارده قابضه احتقان نماید مثل برنج شسته و عدس و پوست انار و گلنار و جفت البلوط

با روغن گل سرخ و حب الرمان و کزمازج و چنانچه وجع شدید داشته باشد

شقاق الرحم

تریاک با شیر زن استعمال نمایند شقاق الرحم گاهی عارض شود از برای شقاق همچنانکه

عارض شود از برای عنق رحم از برای خشکی که دفعه بهم رسد بعنف خصوصا در وقت

ولادة و گاهی عارض شود از شدت طلق و ظاهر نمیشود در بدو امر از برای قرب عهد مطلق

و شدة وجع تا بعد از انقطاع و علامت شدت وجع و براید تقضیب خون الوده علاج

مرهم باسلیقون یا از چیزی از پیه اردک پیه مرغ و روغن بنفشه و استعمال

مغرساق گاو و روغن بنفشه یا علک الانباط و زفت حمولا و طلاء حکه الرحم گاهی

عارض شود در رحم حکه از برای اخلاط صفراویه یا مالحه بورقیه یا اکال سوداویه

یا انصباب منی حلتا حلبا بسیار باشد که افراط کند خارش تا انکه موت و عارض شود از

برای ان زن حالیکه سیر نمیشود از جماع و هر نکم جماع کند با او شدت زیاد شود در هنگام

جماع و استدلال کند بان از رنگ خون طمث افزون که ان لته خون الوده را خشک

باشند و ملاحظه رنگ ان نماید و علاج تنقیه ان خلط بفصد باسلیق و صافن و استفراغ

بمسهلات و لطوح کند خنشدل سرخ شیاف مامیثا و عصاره لحیة التیس و اب کشنیز

و اب کاهو و اب خرفه و شکستن منی بخوردن تخم خرفه تخم کشنیز تخم کاهو و مثال ان بواسیر

رحم حدوث ان یا از خارج است از خلط سوداوی که منصب شود همچنانکه در مقعد

و همچنین علاج ان ناصور رحم علامت ان طول تعفن است زیرا که ناصور انکو سند ناصور

مکر انکه بعید العهد باشد و بکند بول مدتی و لزوم وجع و تقدم قروح که چاق نشود

بمعالجات علاج ندارد مکر با همن دان مودی میشود از برای عصبیة ان بکار که سم هلاک

یا مودی شود از کثرت الوبغشی شدید که احتمال مردن نداشته باشد یا اختلاط عقل یا صور

هرگاه در مواضعی باشد که ببیند و محل عبور فضول نباشد معالجه ان ممکن است و در مقعد

و در رحم مسعد است سیلان رحم از برای زنان گاهی عارض شود رطوبتی از رحم ایشان

جاری شود چنانچه از پشت چشم او بعضاوقات ورم دارد و علاج نفض خلطا است

که غالب باشد از سودا و صفرا و بلغم خون نایه دادن ایرسا و اذخر اصل السوس هیون

و بخود سیاه و اگر حرارت غلبه نداشته باشد تا دوح فیقرا با همین دواها ضم کرده

فرزجه نمایند و هرگاه سیلان منی باشد با دویه مذکور که دیله است احتباس طمث

یا سبب کم شدن خون است در بدن و علامت نحافت و لاغری بدن و تقدم جوع یا تب

یا مرض چند که بتحلیل برد یا استفراغ بحرن از رعاف یا بواسیر و علاج وسعت دادن در غذیه
و دفع سبب است از ادام و سکون و حمام و غیره یا انکه سبب غلظت خون است و علامت سستی
بدن و سفیدی رنگ و تیرگی و سبزی رکهای بدن و بسیاری بول و بلغمیه بر اد و کمی حب
و علاج عطا کردن ادویه ملطفه است مانند مشکطرامشیع فوتنج و رازیانه انیسون تخم
کرفس مفرده مرکبه با عسل حبوبها اکلا یا نشستن در ابی که جوشانیده باشند بابونه اکلیل
شونیت مرزنجوش سداب و بستن بزیرشکو سنبل الطیب دارچینی سلیخه جوزبوا مرهل
قسط و امثال ان که عطریت داشته باشد تماما بکوبند در کیسه کرده در ناف و عانه
کرم کرده ببندند و بعضی چنین میدانند که ادویه را در مجمره کرده با تش نهند زیر جا چنین
نماید و فصد صافن نیکو معالجه ایست برای حبس طمث و حجامت ساقین پیش از روز نوبه حیض
انکه معالجه ساعی موافق فعل طبیعت بوده باشد هر چند نیکو نیاید دو روز پیش از وعده و
امدن حیض او بوده باشد و میتواند شد که سبب حبس سده بوده باشد از حرارت مجفف
یا ورم یابسه و علامت خشکی رحم و فرج و لاغری زن و علاج ان مذکور شد در ورم و کاه
انجه دت مقبض باشد قرص مذکور در قرابادین نفع دهد نفع بین و ادویه ملطفه مذکوره
و میتواند شد که سبب ریح باشد یعنی زیادتی که در دهان فرج بهم رسد دان مانع امدن
حیض بوده باشد علاج ندارد و باید ان زن هر ماه فصد اسلیق کند و ریاضت کشد و میتواند
شد که سبب افراط حاقی باشد علاج لاغر کردن است مجفف بدن لل فصد صافن نزدیک
وقت عادت در رتق است رتق عبارتست از بر امدن چیزی که مانع جماع باشد و ان — رتق
خیرا از عضله با غشا باشد قوی صفیق یعنی محکم که پاره نشود یا انکه دهان فرج مروحی
باشد و ملتحم شده باشد محکم که از اقتصاص پاره نشود یا خلقه چنین شده باشد کرده
اصل خلقه مستعد نباشد و این ناخوشی در امدن حیض و جماع عظیمه نزدیک رید
بلاء عظیم است و علاج تمد بدا است لا غیر ان کان ممکنا نشو رحم اسباب و خارجست مثل
جذب جنین میت یا جذب مشیمه یا افتادن تن از مکان مرتفع یا فزع شدید که مشتح
کند رحم او برایدیا سبب داخلیست مثل رطوبت بیضیا بعد رحم و علامة ان وجع در موضع
عانه و مقعد پشت و عارض شدنها این کزاز و رعشه و خوف بلعن سبب و احساس
میکنند بچیزی مستدیر در عانه و احساس کند بچیزی که فرود اید از فرج علاج تنقیه

بدن است

بدن است با یا مارت و حقنه رحم بروغن زنبق که اب کرده باشند در ان زعفران و غالیه مذکور
در قرابادین نافع است پس رد رحم بموضع خود بهمواری بفرزجه لینه از کل سوم بر که
شراب قابض تر کرده باشند و مازو و بار درخت مغیلان و طراثیث و خرنوب و سک بدرانک
و اقاقیا در ان شراب انداخته باشد و فرزجه نماید و زن صاحب نشو پاها بالا نکاه
دارد و باندازه که مرد دان تواند نشست تا مان اندازه قرار کیرد و سم داتیح طشه مثل عنبر کم
کفته است فلاطون حکیم رحم حیوان در جوف حیوان است که استنباط روایح طیبه کند
ملتذ شود و معا و این معالجه کند سه روز تا قرار کیرد و عود نکند و اکر بودند رحم از اسباب
اودام رحم — خارجه باشد پس علاج ان سقی ادویه مسهله است اودام رحم یا حاره است و ورم صلبه
و ورم حار یا انست که از ضربه و صدمه خارجست یا داخلی مثل جماع قوی القضیب با احتباس
خون حیض یا نفاس یا اسقاط جنین یا عسر ولادة یا انکه کثرت جماع از برای انکه متاذی میشود
رحم از کثرت ساییدن و کشیدن عنق رحم و متشکل شدن بشکل قضیب مجامع و در بیشتر
اوقات این ناخوشی از برای ابتدای جماع ابکار بهم رسد و ورم و ضایع کند رحم را بمرتبه
که مدت عمر سیلان کند از ان رطوبت بعض اوقات متعفن شود ان رطوبت و بعض اوقات
ان زن مسلول شود بتقریب انکه دق بهم رساند مشارکت رحم با جابهای صدر در تشریح ملاحظه
که حکونه از ورم رحم و امراض ان سل حجابی بهم رسد علامت تب کردن مثل تب برسام مواد
زبان و درد سر و درد تهیگاه و عسر بول و وجع یعنی نوازتوا تر نبض و نفس علاج فصد
و اعاضان بعد از دو روز ضماد عانه و ناف بعدس ار د جو یا قلاخطمی سفسخ اب کشنیز سبز
اب کاهو صندل کافور حقنه رحم بلعابهای خطمی بذر کتان پس اکر بتحلیل برود و جمیات
با قشعریره بهم رسد چرک ان جمع میشود باید اعانت کرده بحقنه لعاب حلبه بزر کتان
و کنار ردن بابونه خطمی بنفشه بزرکتان و بخور در عانه بعد از بجهتی نشستن در اب کرم
بعد از انفجار حقنه کند رحم را بشیر تازه مکرر کاهی با کر انکبین و شیر کاو تازه و اما ورم صلب
ان ورم سوداویست معالجه ان مشکل است و اهمال در معالجه ان استسقا بهم رساند
و تنقیه کامل و ماء الجبن باید داد و شیر الاغ چهل روز چوب چینی مکرر دادن مبس اکر سرطان
شود یا منفجر شود و ناصور شود البته چوب چینی بدهد تا دفع شود سرطان رحم بعد از دو

جاریا سوداوی سرطان بهم رسد و علامة وجع ضربانی با صلابة و وجع شدید در بیضتین یعنی
مثل بها و پشت زهار و امدن رطوبت متعفن از رحم و لا بد له علاج ندارد و لکن امراض عدم البرء
متوجه معالجه شوند از برای دو طلب اول تسکین وجع عدم سکون حرارت که علة فاعلة است
مثل لعاب اسفرزه و فصد باسلیق استفراغ سودا که علة مادی او بفلوس [illegible] و بعد از آن
چوب چینی دادن از برای بقای قوت است که بعضی قایله معالجه را سمی یافته اند که چوب
چینی است که ابقای قوت کند و تبدیل مزاجی کند که باعث حدوث این مرض شده است عجب
که میگویند اصرار در چوب چینی بشرط وجود خوبلد نواصیر و سرطان علیم العلاج [illegible]
کند من دیدم کودکی نزول اب شده چینی معالجه کرد دیدم نواصیر را معالجه و لکن خوب
معالجه نشد بمجرد اطرام رسید که غیر نافل بوده جواب گفته اند چینی خوب نیست شرطی
رحم را دیدم چوب چینی معالجه کرد و سالها تعیش کرد اختناق رحم اینعلة شبیه بغشی است
مرکبین
اما شباهت بغشی از جهه اینست که غیشوند هرگاه قوی باد رسند و از جهة سردی اطراف
و زردی رنگ و صغر نبض و نفس اما شباهة مشارک از جهة تعطل اکثر قوی و حرکت مثل
تعطل ان از جهة نامید [illegible] میباشد سد باد از رحم و متساوی شود بسوی مشارکه
قویه از قلب و دماغ بتوسط حجاب و سبب ان کثره منی و تراکم منی و احتباس منی در رحم
منی پس فرو میرود حرارت و ساکن میشود و مستحیل میشود بسوی کیفیت سمیة بارده پس
منقلص میشود و متشنج میشود رحم از ان بسوی فوق از جهة که تعلق از موذی الخبر که مرتفع
میشود بسوی [illegible] و متساوی شود بسوی قلب و دماغ و حادث میشود
اما احتباس طمث
اینعلة اما غشی پس برای چیزی که جمع شود روح عامی در قلب نزد وصول اذیت بسوی ان
و اما صرع از برای چیزی که عارض شود از برای دماغ انقباض از گریختن از بخار سمی و اما احتباس
طمث هرگاه طول کشد زمان بسیار شود خون طمث در رحم هر اینه که این طمث [illegible]
از برای اینعلت ادوار و نوایب است و تقارب یا تباعد [illegible] ایست و علامت ان هرگاه نزدیک
شود نوبه محمل شود ذهن کسل شود و خفقه [illegible] بهم رسد و درد شود [illegible]
رطوبت در چشم و احساس کند علیل بارتفاع از ناحیه عانه تا انکه برسد [illegible] حلق شود
ذهن و احداث غشی و باطل شود حس و قطع صوت و کلام و فرق میان اینعلة و میان

صرع مفرد است که ذهن در اینعلة مفقود نمیشود عقل ان بالکلیه و حادث نمیشود [illegible] نشود
پیشتر از چیزی که بوده است مگر انکه نوبه باشد امر عظیم مشتاق و اینکه سیلان کند از دهان
که سیلان کند در صرع علاج در وقت نوبه علاج غشی است سوای شم طیوب پس سزاوارست
که ببوید اشیاء نتنه را مثل جندبیدستر کندش و قطران و نفط زیرا که میباشد از شان
رحم اینکه میگریزد از اشیاء و مشتاق است بسوی اشیاء عطره از اینجهه سزاوار اینست که مسح کند
رحم را با دهان حاره که کشوده باشد مثل دهان عنبر از برای انکه زیاد شود بدان بسوی اسفل حقنه
کند بهمان رحم را از برای رخای و انقباض و اذا به منی جاید و شد کند و به بندند ساقان
از برای تنقیه طبیعة نسب اذی و نگذارند مجمع را و برادبستن و باطن فخذین قویا ادبوبند تمام
ان دوکوش ان یا علی او از ولما بعد از نوبه پس سزاوار اینست که پاک کند بدن را با یارجات
کبار مثل ایارج لوغاذیا و مثرودیطوس و مثرودسو طیر اطریفهای [illegible] میان حقنه
نمایند بحقنة متوسطه پس نظر کنند هرگاه ان زن شوهر نداشته باشد شوهر بدهند که جماع
زن نافعست و این ناخوشی را دفع کند و بیاشامد ادویه مقلل منی را و مسح کند قابله انگشتان
خود را بروغن مذکور و انگشت بمالد بدهان فرج بغدغه فم فرج قایم مقام جماع است همچنین
بردارد بخور اشیاء للاعه از برای رحم مثل تمام زنجبیل و فلفل و روغن زنبق از برای انکه گرم کند
رحم را و قذف کند منی را که بوده باشد مختصر محتبس الحیض علاج کرده شود بچیزهای که ادرار
طمث کند و انچیزهای ادرار طمث مذکور است در احتباس طمث خصوصا محمولات [illegible]
فم رحم که مدر طمث است در وقت مثل فرفیون فلفل بشود رحم حدوث ان میباشد از اخلاط
دمویه یا از مواد مخالفه از برای خون و وقوف ان با بینظریق است که بگشایند دهان فرج را
و نظر کردن در ان یا انکه بمقابله اینه از برای ان و مجاسة ملس هرگاه دست بمالند با انگشت علاج
ان فصد باسلیق است و دفعه تبرید کردن ماء شعیر دادن و مرهم اسفیداج نافعست نفخة
الرحم سبب سوء مزاج بارد در عانه است که مضعفه رحم باشد علاج ان ایارجات است و مسهل
فتق
جوارش کمونی اعراض صفاق و فتق است حدوث ان یا از حرکة مفرط است از جستن یا افتادن
یا نعره زدن خصوصا بعد از امتلای از غذا و برداشتن بار سنگین یا ضربه که واقع میشود بر شکم
پس پاره شود صفاق یا انکه از ریح منجه از برای شکم و امعا پس متمدد شود صفاق متخلل شود پاره

کمتر بوی ندارد و اینعلة مکر انکه حادث میشود در اطفال نادرة که در اطفال احتمال بوی دارد معالجه

کند بهر حال از برای انکه زیاد نشود ترک امتلا و ترک حرکات قویه و ترک جماع خاصه بعقب

طعام امتلای معده و ترک منفخات از بقول و فواکه بارده رطبه و غذا طول کیلوس در حمام

و سقی کمونی که بستن بفتق بند و فتق بند متعارف است مستغنی است از ذکر و صف

ان و ضماد کردن بچیزیکه در قبلة المعامذکور است در فتق سلعه است میباشد با فتق

صفاق در موضع سلعه و خروج ثرب و امعا یا انکه اندفاعی بلغمیست که میکرد و بسره

همچنانکه در طبلی است استسقا یا ازکوشت است که میروید انجا تحت جلد و بسا باشد که

بوده باشد از عرقی که پاره شود یا شریانی که میشکافد پس بیرون اید از ان خون بسوی تحت

مثل ورم انچنانکه می نامند بورم سماو ام الدم است و علامت ان چیزیست که بوده باشد از فتق

رنگ ان برنگ بدن است و ملمس ان لین است از غیر وجع مندفع میشود بدست فرو برون

و زیاد میکند او را حمام از حیث عظم و انچه سبب خروج ثرب باشد با ان وجع هست بی میکرد

بقرقره و چیزیکه از رطوبت باشد رجوع بکند در فرو بردن دست و وجع ندارد و رنگ

ان رنگ بدن است و انچه از پاره شدن شریان میباشد موضع ان بنفشی یا سیاه ...

و انچه کوشت روییده باشد صلب است زیاد و کم نمیشود و انچه انداخته باشد لین حس

دارد ما بدانعه محسوس علاج فتق است علاج انچه از اجتماع رطوبة باشد علاج قبلة الماء است

و انچه از روییدن کوشت است و انچه از پاره شدن عرق باشد چه عرق نابض باشد چه

عرق ساکن پس تولد ان محال خود احمد است از تعرض ان بجهة انکه معالجه ان محتاج بقطع

و خیاطه است و در ان خطر است عظیم احد به زوال فقرات است از اقدام یا بجلاف دسا

باشد که زایل شود در اوجاع مفاصل است وجع مفاصل و نقرس و ~~عرق~~ که حادث شود در

در مفاصل اعضا یعنی کوشت انچنانکه حول مفاصل باشد هر کاه در مفاصل قدمین مثل

مفصل کعب و اصابع حصوص ابهام مام او نقرس از برای ضیق مفاصل پس وسعت ندارد

مواد پس مجتمع شود ممتد سد یک بسبب شدت وجع کثرت حس و قوه او ست از

اعضاب که او را و مواد از ان بتحلیل نرود بجهة صلابت و استفراغ نمیشود بسهولت

و جع مفاصل

دارچو

و از خواص این اورام است که نضج دیر بهم رسد جمع دیر شود مثل سایر اورام از برای انکه مواد

ان در اعضای لحمیه است پس هر کاه بسیار شود در مفاصل و دقیق شود حادث شود مثل

استسقا و سبب این ازار ضعف مفاصل است و انصباب مواد بسوی مفصل و این مواد یا

صفرا وی است یا دموی یا سوداوی یا بلغمی علاج استفراغ ان خلط است مکر انکه بلغمی صرف

سوداوی این ازار نادر است و حادث کم میشود این ازار صبیان و زنان و خصیان و جماع اقوی

سبب است در اینمرض خصوص جماع در امتلا که باعث حصول ازار است اما دموی علامت و دم

و وجع شدید ضربان و سایر علامات دموی علاج فصد با سلیق از همان دست یا از اندرون یکروز

زلو انداختن و صندل سرخ عنب الثعلب خوفل اقاقیا و مامیثا و ابکشنیز سبز و اب کاسنی مالیدن

و حل و نزع با ادجو بوی او کذاردن و اسهال بی دربی از عنب الثعلب خیار بی لحم خطمی

نیلوفر کل کاو زبان سپستان شاهترج جوشانیده ترنجبین شیرخشت تمر هندی الو بخارا و

نیب هلیلج دعیان جوشانیده بجوشانند و فلوس خیار شنبر و روغن بادام اب کاسنی داخل

یکرده در میان ببهند ما خواطر جمع از غلبه خلط بشوند ضماد نمایند با ادجو و برک کاهو

و برک خشخاش و برک حقند بنفشه خطمی سفید در اخر بابونه اضافه نمایند در مطلق مفاصل

سورنجان سعری در اطلیه و در فلوس داخل نمایند که سورنجان بصورت در مفاصل نیکو

تسکین وجع کند و استفراغ ماده کند و تقویت مفاصل کند و تضییق مجاری کند بمرتبه که دیگر

نتواند منصب شد و اما صفراوی پس علامت ان صفرلون و قلة انتفاخ و شدة وجع

التهاب و علاج فصد است بسبب انکه صفرای بدون خون ممکن نیست در مفاصل و سایر

معالجات مذکوره و هلیله زیاده داخل کردن در فلوس و بزر قطونا را با سرکه و پوست کدوی تازه

و اب خیار و اب کاهو و همیشه بهار و کافور ضماد نماید و در اشتداد وجع بیاشامد ادویه مسکنه

وجعرا مثل مدس مقشر استخوان مرغ سوخته و سورنجان خشخاش سفید بلوط منقوع در

سرکه را ستمدا دوجع میتوان داد و بلغمی و سوداوی قلیل است و در انها اطریفلات

ایارجات کبار و شربت افتیمون و اطریفل افتیمون سکنجبین افتیمون ماء الجبن بیست چهار روز

و قلع ماده مفاصل بدون داغ نخود و اشامیدن قهوه چوب چینی صحت پذیر کردد مکرر عود

کند و چوب چینی کامل حوب مرضی دو ماه باید بیاشامد و حاصل از دو خلط ممکن است

معالجه همان است و معالجه وجع ورك همان معالجه مفاصل است و در دلع وجع ورك چندان خوب است بلکه مرخیات که حرارت چندان نداشته باشد کافیست و واجب است در وجع ورك فصد باسلیق از دست مقابل از برای اما عرق النسا پس ان وجعیست که ابتدا کند از مفصل ورك و پایین می اید از جانب وحشی و بران بلکه تا زانو و تا کعب و هر قدر که طول بهم رساند مرض زیاد شود و تواند و بسا باشد که بکیود اسابع او در طول مدت و کثرت ماده و لاغر کند پا را و با او و بسا باشد که لنك شود و علاج ان مثل معالجه سایر مفاصل است غیر انکه فصد عرق النسا که ان عرقیست متشعب شده از صافن نازل ممتد است طولا از مفصل و ترك تا خنصر قدم که در عرق النسا فصد عرق النسا فصد صافن بعد از فصد باسلیق لازم است تنقیه کاملا و چوب چینی خوردن اما حدبه زوال نفرس و علاج فصد باسلیق است هرگاه ورم داشته باشد و هرگاه ریح از مواضع خود خلع کرده باشند ریاح از فرسه نوبند و علاج سقی ماء الاصول است و شربت ان و شربت بزوری با دهن بید انجیر و حب سورنجان و گذاردن محجمه با اتش بموضعیکه اراده کرده میل بداخل کند و این ریاح از فرسه انصباب خلط غلیظ هم ممکن است که بیرون از موضع خود منخلع کند و علاج همان نوع ریاح است و مالیدن روغنهای مقویه و میتواند شد که خلع مفاصل از سقطه ضربه بوده باشد و علاج ان رد نمودن است بعمل و بعدی بگذاردن محجمه و بکیدن ان و مالیدن روغن با نفت و میتواند شد که از تشنج بهم رسد و انشدید القتل است در بینی که ظاهر است که قتال است در امتلا بتقریب عسر استفراغ فضول از مواضع در مدت طویله طبیعت قوه نمیدهد بلکه قوة ساقط شود بهر صورت علاج تشنج است وجع ظهر بیشتر اوقات از بلغم خام است و علاج تنقیه و کلقند تکمیج و اطریفل صغیر و حب هلیله نافع است و حمام و روغن نسرین خوب است و گاه هست بتقریب ضعف کلیه که مذکور شد و گاه هست از امتلای عرق کبیر است چنانکه در اوایل حمیات بهم رسد علاج فصد است باسلیق و ابنار خوردن و وجع حقو یعنی تهیگاه مثل وجع ظهر است و شیافات مذکوره در قرابادین نافع است و تمامی معالجه نیکوست وجع ورك و عرق النساء و نقرس مذکور شد و بحر در مفاصل علاج مفاصل است

نشستن

نشستن بسیار در اب زن که ادویه حاره در ان باشد و روغن مرغهای عربی تعقید مفاصل نشستن بطبیخ ضبعه عرجا و ثعلب که زنده باشد در دیك بجوشانند تا مهرا شود و تعاریه با نه علاج ان پوست کو سفند تا زه انداك گرمی بروغن زیتون باشیکار و مالند بهمان عضو بعد دوالی جمع دالیه است و ان امتلای عرق ساقین و غلظ انست علاج فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر احتیاج و ترك اغذیه غلیظه و ترك راه رفتن و ایستادن بسیار بعد فصد کردن از همان عروق قوی شده ظاهر شده سبز رنك و عارض میشود این ازار برای سوج و بسیار گروندگان حمال جماعتیکه پا بر سلطان می ایستند علاج دیگر چوب چینی است و داء الفیل زیادتی در قدم است و ساق و بزرك شود ساق مثل پای فیل انست که فیل را بهم رسد و سبب خون غلیظ است که میریزد بقدم علاج فصد باسلیق است از دست مقابل و استفراغ سودا بنحویکه مکرر مذکور شده پس بعد از استفراغ فصد مابض رکبه است و حجامت ساقین و قی کردن هر دفعه و ترك راه رفتن و اطریفل خوردن هر صبح که هفت روز است هر بعد و مشال و ترك حرکت رجل وجع عقب گاهی از ضربه است یا عصب و علاج گل ارمنی و شیاف مامیثا نزول اب در عقب علاج بستن عنب الثعلب تا منفجر شود یا انکه عمل ید شق شود و وسیع شود دهان جراحت به بندد بیان بارند و حساویه بسنده خاکستر معجون باپیه دمیه به بندد بان ضعف الرجل گاه هست در خلقت او ضعیف است و گاه هست از تعب بهم رسد علاج تقویت اوست مقاله بیست در اورام و بثور است در امراض سامی ان بدن تفصیل است مطلق ورم فلغمونی حمره نمله جاورسیه حمره نار فارسی نفاطات شری اکله اورام مفابن دبیله خراج دمامیل ورم رخو ورم بلغمی سلعه غدد عقد و خنازیر سقیروس سرطان عرق بدنی صلابه مفاصل سامیه جذام سعفه حب حلب اکله و القوبا حصف بثور صغار بثور لبنیه ثالیل لحمی بطم توثه مسلحس ابوسه بثور عزبه جلد حصبه خمیقا موم رصاصی اما ادویه مفرده که در این امراض نافعست باین تفصیل اس خوردن ان تحلیل میبرد خنازیر شود خوردن ان نفع دارد نوشادر اخثاء البقر هرگاه مخلوط کنند با سرکه و بگذارند بر جراحات حاره تسکین الم کند اذان الفار منع کند

مجرّب

جراحات از تورم هرگاه ضماد نمایند منع کند انتشار قروح را اذا راق جلا کند در جرب نافع است
او دعا نافع است بکبر طلای او نفع دارد اورام حاره را آذخر نفع دارد اورام صلبه با طعه را شها
و ضماد اسفیداج الرصاص تسکین میدهد اورام حاره را طلاء تقویت کند اسرنج نفع دارد
اورام حاره را طلاء اقاقیا نفع دارد داخسرا و منع کند انصباب مواد بسوی او را اورام حاره
طلاء اکلیل تحلیل میبرد و تلیین میکند اورام حاره تحلیل برد امیر باریس نفع دارد اورام حاره را
ضماد البه نفع دارد عصیر ضماد انجره نرم میکند اورام صلبه را و همچنین نفع دارد سرطان را
ضماد ابرسا میرویاند گوشت را بر استخوان و هرگاه بجوشانند نرم کند اورام صلبه را و خنازیر را
طلاء بابونج تحلیل میبرد اورام را و نرم کند اورام صلبه را ضماد بادرد نفع دارد اورام بلغمی را
ضماد او شنج بان نفع دارد اورام صلبه را و هرگاه در مرهم داخل کنند بزر الانجره نرم کند اورام
صلبه را که خلف گوش باشد بزرکتان نرم کند حاره و بارده ظاهری ما ملغی ضماد دیاقولا
اب دهن بوناشتا لحته کند جراحات را باکندم ممضوغ بطرمع ابی پیه او مسکن وجع
ولذع در عمق بدن بطهر و غیر ان تحلیل برد بقچه و خنازیر ضماد ابر الحمار تحلیل برد شود
و خنازیر را ضماد دبند هندی تحلیل برد خنازیر را طلاء بنفشج تسکین میدهد اورام حاره را ضماد
هرگاه ضماد کنند بارد جو هرگاه ضماد کنند دا اورام کبد و معده گرم نفع دارد بورق ارمنی نفع
دهد دما میلوا طلاء بول الصبیان نفع دارد جو بقها و جلام را طلاء نفع دارد جرب سایل گوش
هرگاه مخلوط کنند با پوست انار پوشیده بندی استعمال کردن او نیلا اورام حاره را نافع
بیض فریده تخم مرغ تسکین دهد اوجاع لذاعه را ترمس ایل کند قروح و بثور و دجه
و خنازیر و صلابات باعسل و سرکه ضماد و نفع دارد جرب او جرب هواشیرا و نفع دارد
نارفارسیرا توت نفع دارد اورام فم و حلق را مضمضه و غرغره ثمر الطرفا کزمازک است
کفت طبیب مشهور انکه زنی را خام شد جذام پس نوشید ثمره طرفا و مع طرفا با موی حبند
نفعه پس چاق شدان زن و مرتبه دیگر این کار کرد جذام صحت یافت میگوید حکیم که سبب
جذام از ورم محال است یا سده دان که ممتنع باشد بسبب یکی از اینها جذب خلط سوداوی
از خون و تصفیه خون و همین معنی سبب است بر ظهور جذام پس خون بتحلیل برد در ما
و منجم شد سده ما استعمال این دوا بسبب چیز که در او هست از تقطع و جلا پس غود کند

بجهت حافر حمار الوحشی هرگاه مخلوط کند خاکستر سوخته او را در زیتون و طلا کنند خنازیر را
تحلیل برد از حب الکبان قلع کند ثالیل را و نفع دارد جرب را طلا حب الاس نفع دارد چشم ورم کرده را
و نفع دارد بواسیر را و درمکه در سفل است حرف ان حب الرشاد است نفع دارد ورم بلغمی را
دما میلوا طلاء با ب نمک و جرب متقرح و باعسل شهدیه حضض نفع دارد داخس را با کلاب
با کلاب طلا کردن او ورم حاره در خواه و غلد را طلاء صلبه تحلیل برد او ورم بلغمیه را ظاهر و باطن هرگاه بلبخته
نشود و ورم حلتیت نفع دارد طلای ان با سرکه ثالیل و میکرد اورام صلبه را حمص نفع دارد او ورم حار بعرا
ضماد حماض ضماد کند خنازیر را نافع است بمرتبه که هرگاه به بندند بکوردن صاحب خنازیر را نافع است
و نقیع ان با سرکه جرب را نافع است حمار خاکستر گوشت و جگران ضماد انفع دارد خنازیر را حنظله با
کند ضماد ان اورام را و هرگاه مضغ کند و بکذارند بران و هرگاه بر قطعه حدیدی گرم بکذارند
و برایانان رطوبتی تسکین دهد قوبا را و ازاله کند او را هرگاه مضغ کند و بر دنبل بکذارد نضج
میدهد خنا ملیح ان نافعست اورام حاره را ضماد احمه گوشت ان نفع دارد جذام را نفعا عظیما
خردل تحلیل میبرد اورام مزمنه را و خنازیر را خطمی ملین است اورام و محلل دموی است و نفع دارد
خنازیر را خلاف خاکستر او و ثمر و برگ او نفع دارد با سرکه قلع کند ثالیل را خل سرکه است هرگاه بکذارند
مصوف بر جراحات منع کند دم ازاد نفع دارد اورام حاره را داحشا در دی الخل اجود ان عتیق
محلل است اورام طلا در دی الخل تسکین دهد اورام حاره را دفلی محلل اورام صلبه است و جرب
حکه را ضماد دماغ البط از ادویه اورام مقل است دم الارنب نضج میدهد اورام حلو و ادم العرس
هرگاه طلا کنند بر خنازیر بکشاید او را دم التیس نضج دهد اورام طلاء زاج تحلیل برد اورام سرطان را
و طلای ان قوبا و جرب را نافع است رخام نفع دارد سعفه را و داء الثعلب را ریباس نفع دارد جسد
جلدی زاج نضج دهد جرب و سعفه را و ناسور زبل الحمام ان اسخن زبلها است و ان محلل است
اندجو و عسل ضماد و بزرکتان از برای نار فارسی و سوختن اتش و قوبا و سعفه ضماد زبل العصافیر
هرگاه خمیر کنند با ب دهان انسان و طلا کند ثالیل را قلع کند زبل البحر نفع دارد خنازیر و جرب و قوبا
و نقرسرا با روغن موم زباد هرگاه ضماد کنند بان دما میلوا نضج دهد و تسکین دهد الم از نضج
ان جرب را و سعفه رطبه را نافع است زفت میبرد قوبا را پاک کند قروح فاسد را و قروح
می رویاند گوشت را از قروح و تلیین میبرد اورام صلبه را با ارد جو و قوبا و خنازیر نجار نضج
میکند قروح ساعیه را و منع کند جرب را در اطلیه نوعای ارنب منضج محلل است اورام صلبه را

زنبق نفع دارد جرب او حکه را طلاء سلاب تحلیل برد خنازیر او ثالیل را هرگاه ضماد کنند
سرمق نفع دارد اورام دمویه و صفراویه و سرطان عرق خشک کند قروح را و نفع دارد
جرب را سقمونیا تحلیل برد جراحت را طلاء ان سماق هرگاه ضماد کنند به ان منع کند زیادتی
ورم را و جاق کند قروح خبیثه را و نفع دهد داخس را ضماد سمن نضج میدهد ورم پس گوش را
ضماد شبت نضج دهد اورام را و تحلیل اورام است شحم الاسد گرم ترین پیه هاست
تحلیل برد اورام غلیظه را ضماد شقایق النعمان نفع دارد جرب متقرح را شیلم طلاء
برا ورم و خنازیر نافعست و پیه کبوتر برقوباء دو را صبر نفع دارد اورام صلبه را و اورام
سفل دند کبیرا معتدل میکند قروح عسره الاندمال را ضماد و طلاء صمغ السداب تحلیل برد اورام
صلبه را طلاء تحلیل میبرد نیام را طلب حل و نفع است ضماد ان نفع دارد طرفا گذاشت ورق
ان هرگاه طلا کند برورم رخو نافع و دود ان خشک کند بله را و قروح رطبه را کم مشکل
چاق میشود طین ارمنی نفع دارد طوعین را شربا و ضماد و قله شربت ان یکمثقال است عدس
طلای ان اورام مدس را نافع است یعنی ورم پستان و هرگاه انعدس و ابه را طلا کنند
بروی صحم باید تا غم ازانکه انشیر باشد که جمع شده باشد یا ماده باشد عصاره غافث نفع
دهد جرب و حکه را شربا ان با سکنجبین و عرق شاهتره یا اب شاهتره نیم بقدر یکمثقال
عصاره کرنب تحلیل میبرد اورام حاره را طلای ان اب عنب الثعلب عصاره مامیثا تحلیل برد اورام
حاره را طلای ان و میتشاند حرارت انرا عصیصه یا اب ان نفع دارد قوبا را طلای ان با سرکه
میگویند که هرگاه مانندی سوراخ دارد بر بند زیر جامه به بند دان شخص دمل بر نیاورد از
علت دمل این شود عنب الثعلب نفع دارد طلای ان و ضماد ان اورام حاره را و سیاه مان
محلد عضو است مثل افیون غار طلای ان با پیه اورام حاره نافعست عروق السمک ان سه
ماهی است که در جوف ماهی هست نفع دارد سلعه را طلاء و نفع دارد در هم جرب فاشرا
قلع میکند ثالیل را طلای ان فجل ترب است نفع دارد اورام صلبه را طلاء فودنج نهری
نفع دارد قروح دهان را و جذام را طلاء فودنج جبلی هرگاه طبخ دهند با شراب و ضماد کنند
بان جذام را نفع دارد فوفل نفع دارد اورام غلیظه را طلاء و محکم کند اعضای سست
شده را قوه معروف است بقوة الصباغین و ان عود است طلای ان جلا میدهد که

قوبارا

قوبارا قرن المعز شاخ بز است هرگاه باتش گرم کنند از جوف ان مثل استخوان بیرون آید
بسوزانند و سحق کنند و مخلوط کنند با یکمثقال عسل چند مرتبه بر طرف کنند باذن خدا قوبا را
قرطاس محرق کاغذ سوخته ضماد ان نفع دارد سعفه را قرفه طلای ان با سرکه نفع دارد
قوبا را و جرب را قشر رمان پوست انار ترش شیرین نفع دارد اورام و درد بیخ را ضماد ان قنفذ خارپشت
گوشت ان خوردن نفع دارد جذام را کافور نفع دارد اورام حاره را شربا ان یکدانگ
کبریت تحلیل میبرد خنازیر را و صلابات قروح خبیثه و ثالیل را ضماد ان تجربه شده که ثالیل را ضماد
تجربه شده که ثالیل را قلع کند بستن ازان کرنب نفع دارد صلابات را طلاء کبابه نفع دارد
شری سفید را هرگاه بیاشامد دو دانگ ازان با سکنجبین کسکج طلای ان جرب را نافع است
و قوبا را نفع نفع بین کرات تره است با سماق طلا کردن نفع دارد ثالیل را و با نمک طلا کردن
قروح خبیثه را گوسفند محلل خنازیر است طلای ان و نفع دارد نار فارسی را و سعفه را
و حکه را و عصاره ان با شیر طلا کردن ساکن کند الم و ورم حار را و با سرکه طلا کردن و نقوعن
گل سرخ از برای شری نافع است کما در پوست طلا کردن ان با عسل تنقیه کند خبیثه را کما فیحو
ضماد ان مندمل جراحات کند عدس طلای ان نفع دارد جرب را کند ضماد ان اورام باطنه را
نافعست از برای تحلیل ان منع کند قروح خبیثه را از انتشار و طلای ان قوبا را نافعست
با پیه اردک کهربا هرگاه بیاویزند برا اورام نفع دارد لبلاب نفع دارد جرب رطب و یابس را هرگاه طلا کنند
کنند روغن شیر لسان الحمل و بیختن ریشه ان بر گردن صاحب خنازیر نفع دارد انرا و ان نکو
اورام که هرگاه ونار فارسی را و نمله و شری و داء الفیل را لسان العصافیر بد نیست و ملتحم کند
ضماد لوز مر طلای ان با عسل و نمله و شری و قوبا نافعست و همچنین جرب و حکه را مامیثا
نفع دارد طلای ان اورام حاره را مازریون طلای ان جرب را و ضماد ان خشک است قلع کند ماهی مرهیا
هرگاه بیاشامد ازان بقدر درمی چند روز مستولی زایل میکند خنازیر را ماء الجبن نفع دارد
جرب را شربا و طلاء مرزنجوش نفع دارد طلای ان شری بلغمی را و نفع دارد طلای ان اورام بلغمیه
مرقشیثا نفع دارد در مرهمها ملتحم موی شرب ان نفع دارد قروح عفنه را مصطکی
نفع دارد قروح ساعیه را و جرب را در مرهمها معاث ضماد کنند بان صلابات را و نظیری از برای
ان نیست در تحلیل خنازیر هرگاه ضماد کنند بان مقل طلای ان با سرکه نفع دارد سعفه را

ملح محلل است قابض است باعسل و بیتون و مویز ضماد کنند بان درد ما میل از برای نضج
نونج و با عسل از برای اورام بلغمیه و طلا کنند باشحم حنظل شوره سر را نافع است مومیای
طلای ان نفع دارد اورام بلغمیه را و خلع را و ضربه و سقطه را میعه نفع دارد چندا ز اقله
چیزیکه اخذ شود دران نقده یک مثقال مویزج ان مویز جبلی است طلا میکند جرب و تقشر
تاریخ مجربه شده در ساقه صغار طلای ان و قضیبدان ممیج را انتایج کم خمیر کرده شود با بسرس
طراف کند سرقه را و همچنین تجربه کردم خوردن لبان بو نا شتا پس دیدم ار بحسب نخاله
هر که با سرکه خمیر کنند و ضماد کنند جرب متقرح را نافع است کرم کوهان نوجیس منفجر کنند دبیلات
عمار ان خصوص بیاز نرکس نشاره الحسد ضماد ان مندمل کند قروح خبیث را خصوص هر کاه
اندرخت خشک باشد قابض باشد هر کاه جمع کند انیسون با شراب پس بسوزند بسا
دبیا شند بو تاکل متقرح نفع دهد اورا نعناع نفع دهد ضماد ه دبیلات را نیلوفر نفع دارد
اورام حاره را ضماد ا ورق السرو ضماد کرده شود با ه اورام حاره با اهجو یا فوث هر کاه بوده
باشد با شحصی امن است شخص از مرض طاعون اما ورم بدان که هر ورم ظاهر یا کرم یا سرد و ان
ورم کرم یا زماده است کرم شفه با عارضه شده باحتراق و عفونة پس ورم کرم نفسه کرم است
در بدن ان خون است با صفرا و ملحق میشود بخون از بلغم کرم سبب عفونة و ملحق میشود بصفرا
چیزیکه بوده باشد ان سودا که سوخته شود باحتراق و دانسته شود که مواد اورام شش کانه
دمویه صفراویه بلغمیه سوداویه و مائیه و ریحیه یا مرکب از انها و اورام از خون ان فلقمونی
اما ورم دموی پس ان خون که ان ورم کرده یا محمود است یا مذموم هر یک [~~از ینها~~] هر یک از اینها یا
دقیق است یا غلیظ پس میباشد اقسام ورم دموی چهار تاست اول کائن از دم محمود غلیظ و این مخصوص
باسم فلقمونی علی الاطلاق و دم کائن از خون محمود دقیق و این از برای رقت نفوذ کند در منافذ گوشت
پس میباشد احتباس ان در جلد پس ان شری دموی است و غیبا شد بان ضربان در جلد از
برای خلو ان شریان بزودی صحت یابد بتحلیل از برای لطافة ماده ان سیم کائن از خون بدی
غلیظ و این خون برای غلظتش میگیرد گوشت او جلد او از برای دمویت ان احساس میشود نفخ
ان و از برای رداءه ان قابل هضم نیست و عنکوند غذای عضو از برای غلظتش قبول نکند تحلیل را
در بیشتر اوقات میکرد دخراج چهارم کائن از خون ردی است دقیق و این خون شک
که میباشد مثل خون مخالط بصفرا از برای انکه صفرا هر کاه مخلوط خون را رقیق کند پس

تا قحمهم

ازانجهة می نامند باسم ورم حادث از خون و صفرا فلقمونی حمره و اکر مخلوط بان بیشتر صفرا
باشد می نامند حمرة فلقمونی و اما صفرای طبیعیه را حمره میکویند مادامکه بطرفیت خود
باقی باشد و لکن هر کاه بسیار شود و مخلوط شود بخون و در عروق داخل شود می نامند
یرقان زرد و هر کاه حدت بهم رساند و متغیر شود از حال طبیعی و شدت بهم رساند کیفیت
ان بحرکه سیلان و میل کند بعضوی و نفوذ کند بسبب رقت و حدت در گوشت و نکث نکند در ان
و میل کند بظاهر بشره تولد کند از ان نمله پس چنانچه در انجا غلط بماند بعضی در گوشت تولد کند
از ان نمله متاکله اما سودا پس طبیعی ان تولد نمیکند عروق نه بشره لکن هر کاه بسیار نشود و مخلط
شود بخون و جاری شود در عروق و پراکنده شود در بدن تولد کند از ان یرقان سیاه و هر کاه بسیار
بشود متغیر شود از حال طبیعی و شدت بهم رساند کیفیت ان حادث شود از ان ورم سوداوی و از
برای ان سه صفت است اول انکه مخلوط نشود بجوهر عضو و کفته شود برای ان صلابة سیم انکه
بعضو بدون شریک لقعان سرطان است اما بلغم دو صنف است اول انکه تداخل کند جوهر عضو را و
میکویند او ذیما دوم انکه تداخل کند عضو را و از سلعه میکویند اما ورم مائی پس مثل استسقاء
قبل مائی و اما ورم ریحی پس دو صنف است اول انکه تداخل کند جوهر عضو را و او را نفخه کویند
دوم انکه تداخل نکند و او را تهبیج کویند و کاهی مرکب شود و قلیل است که مساوی باشد
بلکه می نامند باسم زیادتی و اصناف ورم و بثور بسیار است ذکر خواهد شد اول فلقمو
ان ورم دموی است علامت ان انتفاخ و شدت حرارت و حراره و قلد و مدافعه مجسه
و شدت وجع و ضربان خاصیت عضو یکه کثیر الشریان و علاج ان فصد است و جذب خون
و ملطف تدبیر پس در ابتدا بکذارند الملیه رادعه مثل عنب الثعلب نوفل و کلا دمنی شیاف
ماميثا سندل سرج اقاقیا اب کاسنی و غلا ذود شوهای سنناح وکد و ما شعیر عدس اماور
کلابی و امثال ان و شدت ردع خوب نیست زیرا که منکاثف کند جلد را لوشقا قلوس
و مکر فصد نماید اکر در حوالی سر باشد بقیفال و اکر در سایر اعضا بوده باشد بفصد اکحل
یعنی رک بدن و بر ادعات و محللات مخلوط سازند بابونه حضض یکم اب کشنیز سبز و اردو
پخته با جل و دغ بکذارند و حقنه لینه مکرر نمایند که اشیا حاره نداشته باشد و سفید تخم مرغ
با شیر دختر و روغن گل سرخ خمیر کرده باشد بکذارند و ان ضربه کتان بوده باشد و اکر جمع بشود
که باید بشکافند و مرهم بکذارند و نوع ردی از فلقمونی است که کفته میشود تان عربی سقاقلوس

فلقمونی

بزبان یونانی وان موت عضو است وانچه بکم مجد بسار رهند که معالجه ان صعب است
ودیکوانچه برتبه فساد نرسیده اول معدمه شقاقلوس میکویند وعلاج ان بعد از فصد
استفراغ خون است که فاسد شده دران عضو بزدن پاکی عایر یعنی شرط عابر فرو
رفته بعضو وطلا کند موضع اماردکو سنم مخلوط بکلاب وسکنجبین وکل ارمنی و
مارد وشب یمانی کفته است که شرط خفیف که فرو نرود بعضو منتبه شود فساد
عمق وشرط عمیق سبب میشود ره وصلاح بجهة انکه بیرون میکند ماده فاسد اول
ازعضو جمرة وان ورم صفراوی نیست وبتحقیق تو شناختی که سبب انواع وحدوث انوا
وبیشتر اوقات بر ونمرة درصورت است وابتدا میکند از طرف بینی وان صفرای
محض است علامت ان اینست که براق است درخشند با جمرة والتهاب وبزنك
صفرا واکر انکشت کذارند برورم بعضا اند مفید شود موضع ان پس عود کند بزنك خود
بسرعة بعد از دست کرفتن د رظاهر جلد است نه فرو رفته مکر انکه مخلوط شده باشد
باخون پس چنین خواهد بود ووجع خفت دارد وسوزش بسیار است وجمرة خاص
ساعیه است یعنی میدود وبسیار میشود بزودی علاج ان استفراغ بدنست از
منضج عناب سپستان عنب الثعلب خبازی نیلوفر مع کاسنی جوشانیده باشیره تخم خیار
تخم کشنیز خشك طباشیر مرفه صمغ لعاب اسفرزه عرق نیلوفر طباشیر فاذهر معدنی بعد
دیکراحتقان مجقن لینه وبعد ازاحتقان هر روز ماء شعیر دادن در حقنها پوست هلیله
داخل کند اکر احتقان لازم باشد فلوس مشروب بعد بنفشه پوست هلیله زرد شاهتره
خشله هندی جوشانیده فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام اب کاسنی دا اغلیمه
مع بعضه یکروند رمیان وفصد نمایند فیقیفال وبعد از هفتم طلا کند بصندل سرخ
کل رمغاب کدو شیاف مامیثا فیوست کدو واب بارتنك واسفرزه وامثال ازان کاهو
واب برك بید وضماد وطلاء در این نوع از جمره سرد نیست وعلاج غیر خالص تقدم فصد است
بر استفراغ واستعمال رادعات ومحللات نملة بثرة ایست یا بثری است که بیرون می اید با
التهاب واحتراق بحیثیکه احساس کند علیل که کویا اتش است کذارده اند در عضو ورم کند
نمله

مکان ان ورم قلیل وکاهی انورم راه میرود در بیارمیشود از موضعی موضعی از برای حده ماده همچنانکه
راه میرود مورچه پس بعضی نمله متاکل است میخورد جلد را ونمیکند وبعضی از ان سادج است
که راه میرود در ظاهر جلد از برای شدت لطافت وسبب ان صفرای لطیف حاده که بیرون می اید از دهن
رکهای رقاق وعلاج ان اسهال صفراست بنحویکه مذکور شد در جمرة وطلای نورد وبعرض اللد
خون ومامیثا واقاقیا وحضض مکی واب کاسنی واجزای قرص اینست که بکیر ماروی سبز کنده علفه س
شب یمانی مرمکی زراوند کوفته وبیخته قرص سازند وخشك کند اکر انمان بهم رسانند از ارد
محتاج شود به تحایف قوی جاورسیه از اصناف نمل است یعنی بثره ایست شبیه به نفاخات
صغار متفرق مثل کاورس سران سفید بیخ ان قرمز بسا باشد که با ان لذع بوده باشد وسیلان
چرك وسبب ان صفرای انچنانی است که از ان نمله بهم رسد هرکاه بوده باشد معتدل در رقه غلظ
قلیل الحده واین بسبب مخلوط شدن بلغم است با او پس منتشر نشود وبسیار از مکان خود
حرکت نکند علاج ان فصد است ابتدا واسهال بنحویکه در نمله مذکور شد از طبیخ هلیلجات
وتمر هندی وعنب الثعلب واب کاسنی وترنجبین وشیرخشت با ضافه فلوس وبعد از ان شربت
کشوت متعارفست اصفهان وطلا کند بمازو وپوست انار وصندل سرخ وجزمازج کل ارمنی
وسرکه وکاه هست که محتاج شود بمثل قلقدیس وکبریت جمرة بچشم ان دانهای بزرك حادث
متفرق یا مجتمع پهن پرماده با سرخی بسیار مثل دانه آتش مع مخلوط بودن باخون تند صفراوی
ومیکیرد هر دانه مکانی را قطعه قطعه از برای شده حده ماده وسوزش ان فرو میرود در
کوشت بسبب غلیان ومیباشد الوان مثل الوان اتش که بکذارند بعضو واز این جهت جمره میکویند
حسهکولته میشود وسبب ان صفرای غلیظ است شدید الحده والوان بسبب اختلاط ان
باخون وعلاج ان طلا است ودر انجا پاکی میزنند پاکی زدن عمیق همچنانکه مذکور است در طاعون تا بیرون
اید خون ردی واز خصایص وست کاهو داخل طلایه کردن از برای زیادتی تبرید وتخفیف واز
خصایص طلیهان اینست که سرکه را بریزند بجال پاك سرخ تا بجوش اید بس بپاشد کافور بان
بموضع اتش نار فارسی پس ان بثره ایست که بر می اید بسرعه ومیکرد دخشکریشه وبان ملتهب شدید است
وهرکجا که بر می اید خطوط طاوسی ظاهر شود سرخ مثل شعله اتش که مرتفع شود دان قریب ازجمره است
جمره

و علاج انعلاج حمره است مگر انکه در بعد از فصد و اسهال بماء الشعیر بدهند و خیار بسیار
بخورند و هندوانه و طلای مخصوص ان حضض مکی کافور با لعاب اسفرزه و بارتنگ
کوبا رمه را انها ترکرده بگذارند بر عضو بر روی مندمل نمایند و بعد طلا نمایند بانرو
و سرکه شقفط گاه برمی آید از بدن نقاطات مثل دانه ارزن و بر می آید از ان خون و جلدش
ان از خون رقیق است و مندفع میشود از اطراف عروق بزیر پوست و علاج ان فصد است
و شربت عناب و شربت انار و در شک و امثال ان و غذا عدس مقشر با سرکه و شکافتن
ان نقاطات بسوزن که از طلا ساخته باشند و بعد از شکافتن ان طلا کنند
اسفیداب قلعی و مرداسنج بگلاب و اب برگ مورد شری بثوره ایست بعضی بزرگ شرا
و بعضی کوچک که سطح ان ماهی نمیباشد با خارش بسیار و سوزش بسیار و منتشر
اوقات دفعی بهم رسد و گاهی عارض میشود از ان سیلان رطوبت و سبب ان حار کرم
که ثوران بهم رساند در بدن دفعةً یا از خون صفراوی یا از بلغم بورقی و علامت
دموی زیادتی حمره و حرارت و سرعت و کثرت هیجان و بروز بسبب زیادتی امتلا
ماده بسبب حرارت افتاب و علامت بلغمی بودن انست سفیدی رنگ و سرخی ان کمتر
و هیجان کند از ان در شب از برای انکه در شب ظلمت محتبس شود این ابخره لذاعه
تحت جلد از برای غلظت جلد و کثافت جلد و انسداد مسامات جلد در شب
بسبب سردی شب از این جهت گفته اند این ادارا بنات اللیل بحویکه گفته جالینوس در
کتاب حیلة البرء و علاج دموی فصد است و تلیین طبیعت باب ماءالجبن و خیسانیده
الو بخارا و خیسانیده در دالوی خشک ترش و غذا دادن عدس و سرکه و اسفناج و
ماهی و کاهو و خرفه سرکه و اب غوره و خوردن قرص کافور و ریختن اب سرد کرم بر بدن
و مالیدن نخاله و خربزه تخم خربزه که با هم کوفته بمالند و سرکه را با گلاب و روغن گل شرح مکرر
بمالند و علاج بلغمی حب هلیله و مطبوخ هلیله خوردن و گلقند سکنجبین خوردن
و بحمام رفتن و اردجو و اب کرفس و سرکه بر بدن مالیدن ماشرا ورم دموی است که ظاهر ماشرا
شود در جلد صورت و پیشانی و بسا باشد که صعود کند بسر و سبب عفونت خون است
و علامات خون در عرق اجوف که موضوع بر صلب است پس الا میرود به صورت و علامة

جمره شدید

حمره شدید در صورت و انتفاخ سر و اجزای سر مثل گوشها و بینی و صورت و وجع ضربانی و
علاج ان فصد و حجامت ساقین و بنفشه و عنب الثعلب را با اب گرم خیسانیده صاف نمایند و در
صباح و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و روغن بادام بدهند و از حقنه مضایقه کنند
با انکه حقنه را مانعی باشد و الا حقنه اوفق است و نه پرهیز و از مسهلات قویه که مبادا مواد را
باعضای شریفه حرکت دهد و ضماد کنند حلق را و سینه را در وقتیکه احتقان نمایند یا مسهل ملین را
بجوشانند صندل سرخ و شیاف ماميثا و حضض مکی و گل ارمنی با اب کاسنی سبز و برگ خرفه پس
تبرید کنند سر را و صورت را با گلاب و تلهی کافور و بپاشند عدس و کشنیز خشک و عناب
طاعون که بجوشانند و صاف کنند و با سکنجبین هر روز بیاشامند طاعون نعوذ بالله بزبان یونانی ورم
در لحم غددیست مثل بیضه و پستان و امرزان در عضو حساس و خلف و گوش و زیر بغل
و کنج ران و حال مشتملست بر ورم گرم کشنده پس در هر ورم کشنده است که کیفیت ردیه سمیه
داشته باشد که فاسد کند عضو را و برسد کیفیت ردی بقلب از طریق شرایین و ان بثور صغیر الحدة
مثل باقلا یا کوچک تر یا ورم کبیر الحجم بقدر جوز و بزرگتر بیرون می اید با تلهب و سوزش با اذیت
بسیار تا بجاور المقدار و میگردد اطراف ان سیاه هرگاه ماده سمیت داشته باشد و سبز میشود و
کبود میشود اگر سمیت مواد کمتر باشد سرخ میشود اگر سمیة قلیل باشد و حادث میشود از ان
قی از برای ضعف معده و خفقان و غشی و حدوث ان از ماده سمیة که فاسد کند عضو را
و متغیر کند رنگ پهلوی عضو را بسیاهی و زردی و سبزی و سرخی و میرسد کیفیت ردیه ان
و حادث شود قی و خفقان و ان بیشتر اوقات ظهور طاعون در اعضای ضعیفه رخوه است
بجهة انکه اکثر قبولا نیست اعضای رخوه و اسرع اجابت است از برای عفونة و فساد و این ماده
از برای خباثت و رداءت قبول نمیکند انرا مگر اعضای ضعیفه عاجزه از دفع خصوصا در مغابن
مثل ابیه و ابطین و خلف اذنین و گاهی عارض شود در کتف و صلب و اعالی بدن از مواضع
انجنانیکه میرسد کیفیت سمیه از ان بدل بسرعت و گاهی حادث میشود بندرة در مواضع دیگر از
بدن و بدترین از طاعون انست که عارض شود در مواضعیکه فوق مذکور شد بجهة قرب
این در موضع باعضای رئیسه که اشد هستند از اعضا و بعضی گفته اند که طاعون که بهم رسد
در اربیتین اشد است در پشت گوش بجهة انکه پشت گوش فضول از دماغ با وریدها ان ماده
سرد است و حدت کمتر دارد و نیست قول صحیح و سزاوار انست که فصد نکند در این علت

همچنانکه فصد کنند ملسوع الجهة انکه پراکنده نشود سم در جمیع بدن بلکه صرف کنند عنایترا
تبرید قلب و تقویت قلب با طلیه از صندل سرخ و کافور و نیلوفر و گلاب و اب سیب در موضع
قلب و بیاشامند از شربت از شربت انار و شربت سیب و شربت به و شربت ترنج و بویهای
خوش مثل بنفشه و نیلوفر کرمانشاهی و گل سرخ و صندل کافور گلاب و سیب و به و غذاهای سرد
مغلظ خون مثل عدس که طبخ داده باشند با فراریج و طیاهیج و باسرکه طبخ دهند و اسفناج و کدو
و کشنیز سبز و خیار و هندوانه بدهند و سلواه اینست که ببندند موضع ورم طلای سرد بلکه باید که
ببندند و بشویند بعد از ان باب گرم تا اسان شود برامدن خون از مواقع پاکی باسانی و منجمد نشود
خون در ان مواضع و بنشنند علیل در حوالی اب روان یا اب ایستاده و بگذارند در اطراف او
نم و برف و بگذارند در موضع ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونج و ضماد کنند از طبخ بابونه و خطمی

اکله

اکله ان تاکلست و تعفن و فساد که عارض شود در اعضا و سبب ان فساد روح حیوانیست
و این حادث شود از انصباب خلط اکال سمی الجوهر تند و تیز که فاسد کند روح را بسمیت خود و خلط
جوهر خود متعفن کند موضع او بسوزاند و متفرق کند مثل چیزیکه عارض میشود در فلغمونی عظیم
الحجم در وقتیکه برسد از عظم که بر متبدد مسالك روح را و علامت اکله اینست که عارض شود از ترجه
یا بثره سیاه یا سبز یا طاوس رنگ و مبادرت کند بسعابت یعنی بزرگ شدن بسرعت و علاج
ان فصد و تنقیه و داغ کردن است باتش یا بدوا رغاتند قوی و طلا کنند بحوالی ان گل ارمنی
و سرکه بگذارند بر موضع اکله گلم که بکوبند و بجوشانند با روغن گاو و اما مغابن کاهی حادث میشود

ادوام مغابن

در مثل بطین و اربیتین نه از جنس طواعین بلکه خالی از کیفیة سمیه لکن از قبیل دفع اعضای
رئیسه است مواد را باین اعضای سست و بفارسی ماغزه گویند و علاج ان ضماد کردن است
به بنفشه و خطمی نیم مرو ما روغن بنفشه و امثال ان بعد از تنقیه بچیزیکه مذکور شده مکور از حقه
یکروز در میان با مراعات بقوة اعضای رئیسه دبیله و ورم بزرگست بزرگتر اند و مستدیر

دبیله

الشکل بیشتر اوقات رنگ ان مثل رنگ جلد و بحیله است گویا بر اجسام غریبه و تغیر رنگ ان
برنگ عجیبه مثل ورد زیتون و کل درعال و در بیچ و کج و بر حرف و سنگ سیاه شده و دبیله
تولد چنین انار مواد غلیظه غیر نضجه است بلغمی که متولد شود از سوء هضم در دایره کیفیة

اغذیه

از سوء هضم در دایره کیفیة اغذیه کثیره ردی الکیفیه پس متولد شود در عضو تا دو چنین اشیاء
عجیبه با ضعف حرارت از محلل و سفید کردن این فضول که قابل دفع کردد و چرك سفید شود و علامت
انست که دست کذارند فرو کمتر رود از مکانی که چرك سفید مجتمع شود و باشد علاج تنقیه بدن است
بدفعات و غذا شوربای ماش و چنانچه بوده باشد اورام مذکوره در خصیتین یا پستان که نوع
غددی دارد غیر مغابن و علاج او اینست که صندل سرخ گل ارمنی و اب عنب الثعلب و اب کشنیز
بمالند و دفعات ضمیدند و بدین اورام غنی مغابن گفته است محمد زکریا که سزاوار اینست که
دبیله معالج اهتمام کند بتقویه قوة پس بوده باشد سبقت تغیه این انغشی که بیم غشی و سقوط
قوة در صاحب دبیله هست نوع دیگر از دبیله که مشهور است بدبیله منکوسه و ان دبیله است
در تحت جلد و عمیق و فرو رفته بسیار دارد و انچه شنیدی از فضلات دیله میان جمع میشود
و ان بیشتر اوقات کشنده است یعنی قتال زیراکه ماده ان نضج بهم نمیرساند یقین وجع شدید
داشته باشد و چنانچه بشکافد بیرون نیاید از ان فضلات عجیبه بلکه برآید از ان خون قلیل
و علاج انعلاج نوع اولست خراج چیزیست که جمع شود اندر دبیلات و اورام حاره بزرك در
حجم و حدوث ان از ماده غلیظه است که دفع شود او را طبیعت بسوی عضوی پس باشد
داهی از برای ان که جلد نفوذ نکند و نتواند مشرب شود از ان اعضا که استسقا بهم رسد یعنی
بوا مدکی استسقای لحمی پس لاچار متفرق کند اتصال عضو را تفریق بین ظاهر و قرار گیرد در
خلل عضو پس ابتدا کند به تعفن و تعفن کند گوشت که در اطراف ادست بسبب سخونة دارد از
غلبه اجزای حاره ناریه تا انکه جمع شود چرك در ان فضا پس نضج بهم رسانداین ماده منفجر شود یا فقد
جلد و بخورد و علامت جمع اشتداد و جعیب و تمدد در حس و علامت نضج چرك سکون وجع است
یعنی شدت وجع او تسکین یابد و نرم بود و متفحص شود در زیر انگشتان در هنگام لمس و علاج
او اما در اول وقت فصد است و استفراغ بنحویکه مکرر مذکور شده است و اما در هنگام جمع پس
بچیزیکه نضج دهد و حرارتهم با او باشد با غروبت اما است انکه حرارت داشته باشد اینست که نضج
بهم رساند و نضج نیست مگر بحرارت معتدله از برای انکه مفرطه حرارت سوزاننده است و
حرارت قلیله ممکن نیست نضج و اما سبب غروبت اینست که بچسبد بلزوجت خود بر مسام کرده

مسامرا و عکس دهد حرارت غریبه را بسوی عضو و منع کند او را از تحلیل پس تقویت کند نضج را
از برای انکه در حقیقه حرارت غریبی نضج دهد مثل خطمی و حلبه و کتان و خمیر و انجیر و علك در هنگام
نضج و ظهور علامات نضج بشکافند دمل را هر گاه خود منفجر باشد و قاعده اینست که شکافتن ان
از سمت پائین ورم نماید تا انکه مستطیل باشد چون امدن از سمت اسفل باسانی و ضابطه دیگر
انکه هر کجا نرم تر باشد ان موضع را بشکافند و هر کجا یکی بر امده گی بیشتر باشد بشکافند مگر انکه
ورم در زیر بغل باشد که در انجا این امور را مراعات نتوان کرد بتقریب انکه این مواضع عروق بسیار
نشسته است و بعد از شکافتن سعی کند که انچه در ان هست از چرك بیرون اید بدفعات
اگر کثیر باشد ماده از برای انکه مبادا در یکدفعه مشقت برسد و الم و قوه ضعیف شود
بتحلیل و تکرج از شدت الم و استفراغ چرك بسیار پس بعد از پاك شدن پاك کند و بعد
از پنبه کهنه و نگذارد بر روی ان مرهم مدمل جراحت مثل سفیداب قلع و توتیا و گلنار
و مازو و خون سیاوشان و انزروت گفته است بقراط هر گاه خراج صنوبری شکل باشد
اکثر است و سلامت با و نزدیکتر است دمل بثور بزرگست صنوبری شکل سرخ رنگ مولم
در ابتدا و حقیقه از جنس خراج است که ابتدای ان ابتدای اورام است حاره و انتهای ان
بسوی جمعست دون تحلیل و سبب ان خون گرم حاد است که مخلوط شود با ماده رطوبت
غلیظه فاسده که متولد شود از زیادة هضم و اکثار از اغذیه مولده از برای خون و علاج
ان فصد است با فصد و استفراغ بطبوخ خیار شنبر شیرخشت و تقلیل غذا و پرهیز از حلویات
و شیرینی و نخوردن گوشت و خوردن سکنجبین و کاهو و نگذارند در ابتدا ادعات را سم
و چون اثار جمع بهم رسید بگذارند بر روی آن اسفنج را با شیر و سفیده تخم مرغ و چون جمع
شد بگذارند گل ارمنی و کتیرا و تخم مرو با شیر بگذارند خمیر گندم با قلیل بورق گفته اند که هر گاه
کند را در دهان بخایند تا با آب دهن خمیر شود آبه هر که مخلوط شد بر بندی منفجر شود گاه هست
که در سر موضع بیشتر سوراخ شود چنانچه سوراخ باشد محتاج شود بچسبانیدن
زلو مستعد در دفعات و گذاردن خمیر ترشی و تخم مرو و فضله کبوتر و انجدان که ملیح مجرب است
و دانه تمر هندی کوفته با شیر خمیر کرده کذارند که ملیح بسرعت منفجر کند و اهل اب نیده با زرده
تخم مرغ خمیر کرده گذارند منفجر کند و چون ملتحم شود مرهم انگذارند خون سیاوشان با مو

دمل

و روغن بادام

و روغن بادام و اقلیمای فضه گذارند و گلنار و مر و صبر و زرچوبه با شند اگر احتیاج افتد لا خود
بعد از دوات چاق شود و طریقه اینست که اهمال نکنند در معالجه دمل که منده شود بجراح عظیم
گفته است جالینوس بکثره خروج دمامیل خلاص کند او را اسهال و خوردن حمام رفتن و ریاضت کشیدن
و جماع کردن در دو ورم نخواب و ورم دامی مانند دنبه او دان و ورم سفید است مسترخی که حرارت در ان نباشد
و وجع در ان نباشد از برای انکه از سیاده رطوبة میباشد رقیق و علامت اینست که بوز باشد با رنگ
سانه و لذا از برای ان ثقل هست و عوض میکند در ان انگشت و باقی میماند اثر ان انگشتان فرورفته
و اشکال معاودت و فرورفتگی و علاج ان اسهال بلغم است و دوری از رطوبات و ضماد سرکه و آب
که مهیج باشد با یکدیگر و میدهد بعضو و نطرون داخل نمایند و اینکه دلك نمایند بروغن زیتون
و نمك و بگذارند بموضع خرقه که فرو برده باشند بگلاب و خاکستر بلوط و خاکستر چوب و تخم
سرگین گاو و تخم شوید و صبر و سرکه و ورم ریحی که میباشد از بخار سلس پس شبیه شود بجراد
و مانند نفخ و علامت اینست که بوده باشد خفیف مثل خیك در دمیده باشند و هر گاه فرو برند
دست باقی نماند اثر ان از سرعة و حرکة ریح و علاج ان دور از منفخات است و ضماد کردن با بابونه
کاورس گرم و ضماد کردن بخاکستر چوب بیم که معجون کرده باشند با آب طرفا و ابهل سلعه ان ورم غلیظ است
که جدا میشود از گوشت غیر چسپیده بمرتبه که ممکن باشد اینکه قبض شود یعنی گرفته شود بدست جدا
از عضو و ان مختلف است در حجم از قدر نخود تا بقله خربزه و از برای ان کیسه هست که در هر جانب
او احاطه کرده است بمنزله دیره و تولد ان میباشد از بلغم غلیظ که عارض شود برای تری و خشکی و او
چهار قسمت اول شحمیه نامیده است با و تشبیه به پیه در رنگ و قوام و ماده ان اغلظ است
عسلیه نامیده اند بان تشبیه بعسل در رنگ و قوام و ماده ان الطف و رقیق تر است و دمل دارد
بزرگی و دست که بگذاری فرو میاید و سیم عه رجوع دارد و ها لحید تشبیه دارد بروغن و ماده او
اغلظ و خشك است سیم سراربه تشبیه بسترابه بیاض و غلظ و شحمیه صلب انواع است و حس
کند بالوس در هنگام لمس و ان سه تای دیگر مس ها ست در لمس و علاج علاج تمامی استفراغ
و تنقیه بلغم است که غلیظ است و لازم دارد مرهم ماخلیون و امثال آن و ابتدا هر گاه بالند بان موضع
سرکه با آب کشنیز سبز و هر گاه بتحلیل نرود لا حاله بدو قسم معالجه توان کرد یکی تعفین باینکه معفنه

دخو

سلعه

مثل اشق و خاکستر بیشه میم و اهل و صابون و در دیغ با روغن گل سرخ و اما اشق و شکافتن چاره بر غالب
انکه در ان پیچیده است و اکر بیان کیس بر نیاورد احتمال عکس دارد سلعه و نوع شحمیه المکست
که نجات یابد از ادویه مکر انکه اخراج نمایند او را از موضع غدد و عقد و غدد بعضی ان طبیعی است غدد
مثل غدد انچنانکه در زیر زبان است که تولید لعاب کند و انچه در زیر بغل و کردن و بغل پا هاست
پر کند اینها اضعا تقاسیم عروق و انچه در بیضه و پستان غدد که تولید منی و شیر کند و غیر
طبیعی ان جاری مجری زواید و اما ان غیر طبیعی اما ان غیر طبیعی ان جسم صلب است که متولد
شود فضول غلیظ سوداوی یا بلغمی و بیشتر ان بلغمی است که می بندد از سردی و بعضی فرق میان
غدد و سلعه اینست که غدد قابل زیادتی نیست بخلاف سلعه که از نخودی بقدر خربزه میرسد
ممکن است و نیست از برای غدد خلاف بخلاف سلعه که خلاف دارد البته و غدد صلابت دارد
و نرم نیست بخلاف سلعه در یقین نرم است و شحمیه که اصلب انواع است خالی نیست
از نرمی و علاج ان ضماد مرهم داخلیون است و به بند دیبوی ان قطعه از سرب سنگین باشد
بستن و محکم بستن و بنا باشد که تحلیل برد بهمین علاج و کاه باشد که نرم شود سلعه
و از غدد نوعی هست که می نامند نوجلا که گویا این اسم مختص او است و علاج ان علاج سایر
غدد است و دوای مخصوص ان خاکستر حلزون است که با خاکستر موسر با قیر و مقل با روغن
سوسن و کاهی عارض میشود ایضا بثور غدد به صغیر علاج ان شکافتن است و عضو
چنانکه در انست از بلغم غلیظ و بستن سرب بر ان شاید که منع کند از معاودت و ثقل
و کوبش و اما عقد پس ان دانجی است که بهم رسد در کف دست و قدم و وجه مثل بندق
و جوز بر تبه که کاهی متفرق شود و غایب شود نزد غمز ان یا بالمره است با بدون الم پس
پس هرگاه بوده باشد بدون الم کفته اند بعضی محققین که نیست چیزی در ازاله غدد
و سلعه انفع از تمر داریانه و کفته اند نیست انفع از کندش چیزی در ازاله غدد بعد
وضع کندش بستن قطعه سرب بستن قوی محکم و هرگاه بوده باشد با الوسادها نیست
که مالند بقیروطی و نطول کنند به نطولات محلله مثل طبیخ اصل السوس اسمانجونی بیخ خطمی
تخم اکلیل بر کتان با بونج کافشه شکوفته و اما هرگاه لحمی باشد و ان حادث میشود در

غدد

عقد

جمیع اعضا و می بندد تا ایل و علاج ان اخراج او است اکر در گوشت باشد پس بیرون کند
قطعه گوشت را و اکر بوده باشد با دون لحم نرم کند بضماد محلله زیرا که اخراج ان مقدمه عقله است
از قطع عصب یا وتر یا ورید یا شریان و کاهی عقد بهم رساند اعصاب در هنگام کدو
ریاضت قوی مکر و زنان رخت شوی عقد در ساق دست ایشان میباشد و ان عقده
شبیه بسلعه است و مفارقت کند با انکه زایل نشود از هر جهتی مثل سلعه بلکه زایل میشود
یمینه و یسره بسبب انکه زوال ان بقدم و خلف تمام شود بکشیدن عصب و تمدد و این معنی
عسر است تا چار و لکن از طرف راست و چپ پس کافیست از زوال عصب بسوی این جهت
و این غیر مستغنی است و علاج ان تمریخ او است بروغنها پس دخول حمام و تعلیق و عقد کاهی
حادث شود از شق عصب و تفرق عصب و حادث شود از برای اعضا بعد از انکه شکسته باشد
تا بیرون رفته باشد جبر او نمایند صلابات بهم رسد و دشوار بهم رسد و علاج ان تمریخ ان
اعضاست بروغنها و بیه ها و مغزها است خنازیر نامیده اند اینها را خنازیر بجهت سبب بلکه انکه خوک
خنزیر کثیر الولد است و این مدم در کردن بسیار تولد کند خنازیر کویند یا انکه چون خنزیر کردن
خود را نتواند به سمت بهن بسیار حرکت دهد و صاحب این علت نتواند کرد نمیل با طراف و الی جهت
خنازیر کفته اند شبیه است سلعه را در نتو و قبول انصمام و مفارقت میکند انرا که نخود
و لکن چسبیده است و ملتصق بکوشت زایل نمیشود از موضع خود از هیچ جهات و بسا
باشد که مفارقت و متحرک شود مثل سلعه در ابتدا و صلابت ان اشد است از برای
انکه ماده او ایبس و اغلظ است خصوصا هرگاه خنازیر در کردن بوده باشد شبیه است بکره
چوب و بعقده حادث میشود در بعضی کوشت غددی دارد و بیشتر اوقات در کردن بهم رسد
و میباشد حدوث ان از سوء هضم و مجتمع جمع شود از ان فضول در بدن رطوبات غلیظه
که منصب شود در ان اعضا و علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بقی و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف
غذا و ریاضت کشیدن بر کوشت پس تحلیل فرمودن ان بمثل خردل و تخم انجره و کف دریا و اطلیه
و مقل و اشق و زیتون کهنه و عنصل و کرنب و ترمس و سرکه و عسل و از برای مرهم دیاخیلون در تحلیل
خنازیر خاصیت عجیبه است خصوص هرگاه با و خمیر کنند بر سار کران سوسن اسمانجونی است از برای

خنازیر

خاصیکه دران هست هرگاه بتحلیل رفت خوب والا با طلا سیو ترمس که تمیر کنند و بول اطفال که
مانع نشده باشد و مداوا کنند بنحویکه مداوای قروح نمایند و دیگر برگ مستعمل است تا بعوض
تا ساقط شود وگاه هست محتاج شود بمرهم زنجار و نوعی هست که از خنازیر که میباشد
که تا هر نشود در جلد ظهور بین از برای ردوه ماده و متقرح شود بجهه خباثت ماده و
ان ورم مثل سورت الحم خام است وان شر انواع خنازیر است و علاج ان قلع و قمع است
بحدید که داغ کرده کدازند داغ بعد از سوختن از برای اینست که تنقیه اصلاح اید و ورم صلب
انست محسسه نمایند و می نمایند سیقروس بزمان یونانی یعنی ورم واین از مره السودا است یا از
بلغم و علامت ان کوده رنگ ورم است و سرد است و بعضی ورم است یعنی وجع احساس
نکند اگر سیقروس خالص باشد یعنی سودا باشد یعنی سودا باشد و اگر از بلغم باشد بلدت بار دو
و ان صلابت نیست و بیشتر اوقات این ورم بعد از ورم گرم بهم رسد هرگاه بسیار استعمال بارد
و قابض نمایند و انچیزیکه تحلیل حس ندارد قابل علاج نیست و انچیزیکه راه ان حس بوده باشد
معالجه نمایند بمحللات مثل دیاخلیون و اشق و مقل و سیعه و مغز ساق گاو و پیه اردک
بعد از انکه تنقیه کامل کرده باشد از مسهلات سودا و بلغم بنحویکه مکرر شنیده سرطان
و ورم سوداویست که متولد میشود از سودای احتراقیه از ماده صفراویه که متقرح است
یا از بلغم است که در ان صفرای محترق مختلط است وان غیر متقرح است بیشتر اوقات وگاه
هست که متقرح نشود و سرطان و ورم موذی بالفراست و غیبا شده اما ده ان سکو از ماده
محترقه و علامت ان اینست که ابتدا کند مانند بادام یا کوچکتر پس زیاد شود بطول
مدت با صلابة و کدورة رنگ و امتداد ان در متشکل از برای غلظة ماده و حرارت قلیل
در مجسه و هر گاه بزرگ شد رکها بهم رساند سبز رنگ و سرخ رنگ شبیه بپاهای سرطان
و میباشد بعضی ان و اعل در چشم شبیه بشکم سرطان و متقرح ان بدتر است از غیر متقرح
و حدوث بعض ان در شکل شبیه است بسرطان و بعضی گفته اند که چنانچه سرطان مسکه را
در بر میگیرد این ورم نیز در بر میگیرد ان عضو را و سیلان کند از ان چرک روی متعفن
و بالجمله مرض حیاتی است که مانده کند طبیعت را از معالجه و دوا نشود و امید نیست

سیقروس

سرطان

صحتان از برای انکه غیر متقرح نیست بتحلیل بعد و بعد یسیر بضماد دیگر ممکن نخواهد بود و مقصود
از معالجه ان یکی از اعراض ملتهب است منع انکه زیاد نشود و حفظ ان که متقرح نشود و مداوای
متقرح که شاید که مندمل نشود بدین اعراض تمام میشود باستعمال طلاها و مرهمهای موصوفه در
سرطان متقرح که مذکور در قرابادین اما ادویه مثل مرهم سنگ اسفیدا و اغبار کرده با روغن
گل سرخ بمالند و اب کشنیز و اب عنب الثعلب خوب است اما ادویه حافظه مثل مفیلات
گل ارمنی عصاره کاهو اسفیدا جامد مثل سفیداب قلع توتیای مغسول در روغن گل سرخ و تنقیه متوالی
مکرر از فضول سوداوی بفصد و مسهلات و تبدیل مزاج بطبوخ چینی و غذاهای لطیف مثل
طیهوج و دراج و بزغاله و بره و ماهی تازه و کدو و جو و خرفه شربت بنفشه و نیلوفر خوب است
عرق مدنی حادث میشود بر بدن یا بر ساقین و فخذین یا معصمین یا عضدین وگاهی حادث شود
در جنبین بثره پیدا ماس کند پس سر بهم رساند پس سوراخ شود پس بیرون اید از ان چیزی
شبیه برنگ سرخ یا سیاه بباریکی رشته و اغلظ و زیاد میشود بقدر چهار رنگ و زیاده تا انکه
براید بتمامه از ان عضو و بسا باشد که در ان حرکت قلیل بوده مثل کرم که حرکت کند و سبب تحت
ان فضول ردیه است از خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته که حاصل شود در عروق فرو رفته در
گوشت و حرارت مفرط که بریان کند این فضول را و خشک کند و به بند الا از اقسام پیکر بصورت عرق
یعنی رگ از برای انکه متولد میشود در جوف عروق پس منتقل میشود بصورت عروق پس دفع کند
طبیعت او را بر سبیل دفع فضول پس میگردد بعض شعب دقیق پس پاره کند او را و سوراخ
کند او را و جلد را بشدة اندفاع و گمان کرده اند بعضی که کرم حیوانست که متولد شده است از
اخلاط فاسده متعفنه در عروق متکیف بکیفیة ردیه که متولد شود از ان کرمها پس متحرک میشود
در عروق و بیرون اید از ان قرشی شهادت داده اینمطلب را دادهای دیدن حرکت او کرده بعد
از خروج لحظه و بیشتر حدوث ان در شهرهای گرم و خشک است مانند لار و شهرهای فارس و
عربستان و حجاز و از این جهة نسبت داده اند بمدینه نبوی ص از برای بسیاری این مرض در مدینه
و علاج تنقیه بدن است از فضول ردیه بهلوس و سنا و هلیله جات و فصد باسلیق و صافن
از جانب مخالف و ترطیب مزاج کند و بمالد با طراف ان صبر زرد و اب کشنیز سبز و عصاره ان و برگ
کاسنی در حدوث و اول ظهور اثر ان شاید که منع کند از او و سه روز بیاشامد صبر زرد از نیم مثقال

عرق مدنی

تا یکمثقال و بیاشامد و دو تناول با حلوای شکر یا منقوع در آب هندوانه و در روز دویم و سیم
کم یک درم و نصف و اگر بهتر میگردد وابتدا کند بیرون امدن برایش سزاوار نیست که به
بپچد بعد از خروج بر قصبه یعنی نی چه از سرب و زنان قصبه یک درم بوده باشد تا بکشد
بسکین بودن ان ریشه را و بپچد او را بهمواری براید و اهتمام کند که منقطع نشود که مقرات
و نطول کند عضو را درین حال با اب گرم و مالد بر و عن ملین تا انکه سترخی شود عضو
براید و احتیاط کامل نماید که قطع بدرستیکه هرگاه قطع شود و داخل شود در گوشت مورث
و ورم عفنی و قروح ردیه و درین مقام واجب شود که بشکافند موضع را بطول پس بگذارند

جذام

در ان پنبه کهنه را بروغن و بعد از ان مرهم گذارند تا ملتحم شود جذام علتیست ردیه که علاج
نیاید از ان علیل و فایده نشود او را علاجی و بیشتر اوقات حادث میشود از انتشار [illegible] السودا
و متغیر و متعفن کند و محترق کند چیزیرا که در بدن است بتمامه پس فاسد کند مزاج
اعضا را و صورت و شکل و باطل کند هیئت عضو را و بسا باشد که فاسد کند اتصال
در اخر اتصال الاعضا را تا انکه متاکل کند اعضا را و بیندازد [illegible] از تقرح و ابتدا
کند از اطراف و منتهی شود اعضا رئیسه و گویا جذام سرطان عام است از برای بدن بتمامه
پس بسا باشد که متقرح شود و گاه هست که متقرح [illegible] بسبب خباثت ماده و حدت و فساد
ان و حدوث ان از خلط سوداوی است که ته نشین خون است و این نوع غیر باشد ماده او
تساقط اعضا از برای انکه ماده او اسفل است هرگاه حصول بهم رساند و مستحکم شود زیاد شود
فساد و خباثت و متعفن شود و متغیر شود کیفیت ان بکیفیت متضاده از برای حیات و
صحت و عضو قبول کند فساد را تا متقرح و متاکل شود و علامت بهم رساند و ظاهر شود در اواز
گرفتگی از برای یبس شش و قصبه شش و حنجره و خشونت ان و بعضی باریک شود و حدقه مستدیر
شود و مویها بریزد و انرا بجهة نامیده اند داء الاسد شباهة بهم رساند صورت مجذوم
بصورت شیر از برای ادرنگی نمایان است و هجوم بهم رساند سودا از صورت ان مهیب شود
و بعضی گویند که داء الاسد گویند بتقریب اینکه مرض عارض [illegible] میشود و بسیار و ان اقرب بصحت
هرگاه در ابتدا معالجه نمایند و اول حدوث قبل از تغیر ماده است بسبب خباثت و فساد

از خلط سوداوی است حادث از احتراق مرة الصفرا و این نوع میباشد با تاکل اعضا
و تساقط اعضا و احتمال خلاصی از ان نیست و علامت ابتدای گرفتگی اواز و ضیق نفس
و کدورت سفیدی چشم و سرخی صورت و ریختن مو و علاج تنقیه بدن است از
خلط سوداوی بمرات و کرات بسیار زیرا که ممکن نیست اخراج چنین خلطی و ازاری در
دفعه واحد از برای کثرت و غلظت و ترطیب کند مزاج را در بین استفراغات زایل
شود خشکی با استحمامات و سعوطات و روغن مالیدن بارد مثل روغن بنفشه و نیلوفر
و گل و اغذیه رطبه سریعة النفوذ مثل فالودج با قند و روغن بادام و خوردن شیرها
نفع دارد در نوع اول گوشت افعی بدرستیکه گوشت افعی در جذام خاصیتی هست عجب
در اخراج فضلات فاسده از بدن و تریاق فاروق و معاجین دیگر که در قرابادین مذکور
میشود اما نوع دوم پس علاج ان تنقیه و ترطیب است با استفراغ شاید که گوشت فاسد

سعفه

قروح و تاکل مانند حیات صاحبش با بودن بوی از ان مرض سعفه بسکون قروحیست
که حادث میشود در سر و صورت و گاهی در تمام بدن بهم رسد و بیشتر در [illegible] موی
از برای خشکریشه هست و ان ابتدا میکند به بثور مستحکم خفیفه متفرقه در شمردن مواضع
پس متقرح شود بقروح [illegible] میباشد بسوی سرخی پس بعضیها تر است که از ان رطوبت
از برای رقت ماده که سیلان کند [illegible] و چو مانند عسل و سعفه رطبه و سبب ان فضلات
غلیظه عفنه است و رطوبات فاسده لذاع و محتبس شود غلیظه از ان تحت جلد [illegible]
بهم رسد و منفجر شود رقیق ان پس متقرح شود جلد و فاسد کند بحدت خود [illegible]
که حادث شود این مرض صبیان را از رطوبت بدنهای ایشان از برای کثرت حرارت و رطوبت
ایشان و ضعف اعضای ایشان از دفع فضلات و علاج فصد قیفال است و اسهال
مطبوخ هلیله جات و شاهتره با فلوس و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام و اگر بتقریب
صغر سن فصد ممکن نشود و حجامت کنند و دوری کنند از شیر [illegible] و حلویات و گوشت و
اکتفا کند بر اشیاء [illegible] از برای انکه تولید کند خلط صالح را پس طلا کنند بطلای سعفه مثل
عروق صفر و بادام تلخ و کتان و زراوند و [illegible] سوخته و مازو و برگ مورد و اصل سوس [illegible]

واقاقیا وقیل با سرکه و روغن کل سرخ ونفع دارد متبدء خصوصا هرگاه در ابدان اطفال
وعوام ایشان او ابدان رطبه لینه وزرچوبه وپوست انار وحنا با سرکه وروغن کل سرخ تا
خشک کند وبعض از سعفه یابسه است خشک شبیه بسبوس یا شبیه بسبوس
ومیریزد از ان پوست های سفید وسبب ان خلط سوداوی است که بسیار که مخلوط شود
از او رطوبت تند و مندفع شود بجلد پس فاسد کند جلد را وپوست بیندازد وعلاج
ان استفراغ خلط فاعل است از برای ان خلط و ترطیب مزاج با غذیه ان اسهال مانع
از ید سرایت رطبه مذکوره در امراض سوداویه پس مسهل اب گرم ولعاب تخم خطمی
وبنفشه وتخم کدو وبزرکتان لازم دارد قیروطی وپیه ها وروغنهای سرد مثل روغن کدو
وبادام شیرین وبنفشه ونیلوفر وتسعیط بچیزیکه ترطیب کند جلد سر را واگر سعفه
غلیظه صلبه باشد تراشند با هن تا انکه خون بیفتد پس سرکه ونمک وصابون بشویند
تا انکه بچسپانند زلوی متعدد از برای استفراغ مواد فاسده انچنانکه تحت جلد است
پس طلا کنند بطلای سعفه قوی التخفیف مثل مرهم زنکار کوفته از زرداسنج وعروق سرکه
وزیتون ونوعی هست از سعفه که گفته میشود از برای ان شهدی وعلامت ان اینست
که سوراخ میشود بان جلد سوراخهای رقیق بیرون اید از ان چرک در چشمهای ایستاده
مثل شهد بدرد عسل و ان فاسد کند جلد را از برای شدت لذع و حدت از برای ملوحت
ان از بلغم مالح و فرق میان ان ونوع اول اینست که در سعفه می بینی نوبتهای رطوبت
دانه در تحت جلد چرک و ان قطعه متصل است که گویا قطعه از شراست مقدار
چهار انگشت و شهد ما میباشد مکشوف که می بندد چشمهای ان رطوبت ایستاده
وعلاج ان اینست که داغ کنند بعد انکه شسته باشند بصابون وسرکه یا نمک
طعام ونمکانند رطوبت از او به رطوبت با گوشت ومتورم میشود از ان مسام
پس می ایستد مواد انجا که وعلاج ان استفراغ اخلاط است بفصد کردن واسهال کردن
وموضع محجمه از غیر انکه پاکی بوند تا انکه بیرون اید از ان چیزی شبیه بروغن از برای تکید

انکه این از فضول دماغ است و فضول دماغ خون از دماغ است رسومت و جرب دارد
دارد بعد از تنقیه این مواضع بگذارند محجمه که در ان محجمه سرکه کرده باشند و بگذارند که
در ان موضع نگاه داشتن بمنزله کی است اینقدر و تکرار عمل کند که مفید شود سوی
ان رنگ خون زایل شود پس بگذارد بوان روغن کل سرخ تدبیر بسرکه را و طریق تلطیف
روغن بالسرکه اینست که روغن را در و غلیظ با سرکه بهم سایند تا سرکه فانی شود در روغن و مانند
و مانند ماقوتیا و مرتک و اقلیمیا و از سعفه نوع دیگر هست معروف بنخر یعنی عقد شاخ
دارد در ما میلوا ظاهر میشود صلب و تحرک نمی اید پس منحل میشود پس ظاهر شود در مواضع
دیگر و ان از نجارات غلیظه است جدا و علاج ان تحویت یعنی کسستکی دادن و فضول
بخشایش محلله مثل بابونج اکلیل مرنجاسف نوع دیگر هست که میگویند و ان قروح
مستدیره صلبه است که بالا می اید سرح و در جوف انجیریت شکل دانه کرده و نوع دیگر
هست که ظاهر شود بثور صغار سرخ در شکل سر پستان بیرون می اید از ان رطوبت شبیه
بمایه خون وتولد ان از بلغم شور است که مخلوط شود بخون غلیظ محترق و نوع دیگر هست
از سعفه که میخوانند سعفه سرح بورنک که نزدیک بسیار هی جالینوس گفته است
که نوع از سعفه هرگاه متقرح شود چاق نمیشود از برای غلظ ماده و فساد ماده وعلاج ان
واسهال بطبیخ شاهتره وافتیمون رومی وفلوس وشیرخشت و فصد عروق جبهه و طلا
کنند بقیروطی که کرفته باشند روغن بنفشه که جوشانیده باشند با برک بید
وامثال ان که بیندازند از کف دریا وودع محرق وسبیده تخم مرغ وگاهی حادث میشود این
سعفه در صورت علاج ان فصد قیفال است و عرق پیشانی و ارنبه و حجامت ساق و
نقره وچسپانیدن زلو واستحمام وانکباب باب نیم گرم وطلا کردن بطلاهای سعفه جرب
جرب بثور صغار یست که ابتلا میکند بسرخی و بان خارش شدید باشد و بسا باشد که متقیح شود
و بسا باشد که منفتح نشود و اکثر با حادث میشود جرب در دستها از برای انجذاب مواد
بکثرت حرکات و چیزیکه میان انگشتان است از برای انکه اصعب است و بسا باشد که
در سایر بدن بهم رسد و سبب حدوث جرب فساد خون است و مخالطه صفرا و سودا

محترقه وبلغم شوره با خون اخلاط مجنون وکیفیة احوال ان در حدة وسکون وغلظ ورقه وکثرت
وقلت میباشد انواع جرب واختلاف اعراض ان از وجع وحکه وغیر انها همچنانکه بیاید بعد از ان
وسبب فساد خون واحتراق ان کثرة استعمال ادویه حاره تند است از فلفل وزنجبیل ومحلب
وامثال ان ونمک خوردن وشیرینی خوردن وشراب خوردن وغیر ان از اغذیة ردی الکیموس
پس فاسد کرده شود خون در رایحه وقوام وطعم وتولد کند در ان این اخلاط ردیه غیر طبیعی
در عروق دقاق بسوی جلد وقبول میکند جلد از برای ضعف خلقت یا برای ضعف دافعه یا از
انسداد مسام یا غلظ ماده یا کثرت ماده پس زیاد میشود تغیر وفساد پس حادث جرب وانواع
جرب بسیار است پس بعض از ان خشک است که سیلان کند ورطوبت ندارد بلکه میکرد دیه
وبعض از ان رطوبت دارد وسیلان میکند از ان چرک وریم وبسا باشد که سیلان کند از ان
خون سیاه از جهة تندی خون سیاه وبسا باشد که متولد شود در ان از غلظ ماده
ورطوبة ماده مثل چنان که کم سعتر باشد وانچه یکانوا غالب شود صفرای حاده بسا باشد
حاد الرؤس سرخ شدید الوجع وخارش بسیار وانچه را غالب باشد بران سودا پس باشد
سر ان سیاه وجع قلیل طول بزمان دیرچاق شود وبلغمیه میباشد سفید نهن وریم دار
وجرب خشک دلالت کند بر غلظ ماده وخشکی ماده ورطب بضد ان وعلاج ان جرب فصد است
پس بعد از ان اسهال است بفلوس پوست هلیله وافتیمون رومی وشاهتره وهرگاه از
بلغم باشد سنا مکی را زیاد نمایند ما میران وافسنتین را علاوه نمایند با حسب صبر وتربد
وغاریقون وشحم حنظل پس تعدیل مزاج نمایند وغذا بدهند با اسفناج وکدو وگوشت بره
ومرغ وروغن لینه واز طلای مجرب که خود تجربه کرده ام در احلیه قرابادین بلفظ مجرب مذکور
بعد از انکه مرداسنج وحنا وشحم حنظل واقلیمیای فضه وارد عدس مقشر وزیبق مقتول در سرکه
وروغن کلسرج واجتناب کند از طلای گرم البتة حکه گاهی حادث میشود خارش در جلد
بغیر جرب وسبب بخارات حاره است حریفه لداعه واخلاط حاده قلیل المقدار
وبتحقیق که محتبس شود تحت جلد بتقریب انسداد مسام یا حمام رفتن وعدم لطافت
جلد یا ضعف دافعه یا خلط رقیق است ولطیف پس حادث شود از ان خارش که نزد

حدت یابد

حدت یابد وبرودتی بتحلیل رود یا غلیظ است وحادث شود از ان خارش متطاوله
زمان واین خارش حادث شود از خوردن نمکسود وماهی متعفن وشوره وپنیر کهنه وعدس
وبادنجان وسیر وپیاز وموی وامثال انها وعلاج ان فصد متعدد واسهال از فلوس وپوست
هلیله جات وشاهتره وکاسنی سبز وامثال ان وترطیب کند بدن با شامیدن ماء الجبن با
سکنجبین بزوری با افتیمون وشیر الاغ در همه اصناف خارش وجرب بحسب غلبه هر خلط نافع
در اقسام جرب وخارش نافعست نفع بین واصلاح کند بیمار را اسفناج وکدو وماش وعدس
وکاهو واجتناب از شیر وگوشت قاوو ... وحمام معتدل برود وتلطیف جلد نمایند واشتغال
از جماع یعنی صاحب جرب وخارش را جماع بسیار مضر است ومضرهای عظیم دارد وبالیدن بدن
بروغن گل سرخ وسرکه با قلیل از اب کرفس از بورق وگاهی خارش از مشایخ از برای ضعف جلد ایشان
وکثرت تولد بلغم شوره در مزاج ایشان بسبب سوء مزاج هضم وضعف حرارت غریزی وضعف
قوی از تحلیل بخارات محتبسه تحت جلد خصوصا اگر بسیار بخوره گوشت قدید تند وشوره وماهی
شود واین حال اغذیه که مولد خلط غلیظ ردی الکیموس بود ایشان از این خارش بسیار مشکل
وعلاج تدبیر کردن در اغذیه ایشان وملازمة حمام مرطب ومالیدن روغن کلسرج وسرکه حصف
بثور صغار است در ظاهر جلد وبیشتر حادث شود در بلاد حاره واوقات حاره وابدان اعضا
کثیر العرق که غسل کمتر کنند وهوا ها سرد شود ودر اب سرد روند که ملتذ شوند مسام وسبب
ان رطوبات رقیقه حاره صفراویه که گویا اخلاط بعرق دفع شده باشد وعلاج ان فصد است
واسهال بفلوس وشاهتره وافتیمون وبادرنجبویه واصل السوس وشیرخشت وروغن بادام
بدفعات متعدده وحمام مکرر رفتن ودر حمام نخاله را با سرکه واب گرم بمالند واکلیل یا خل
نماید وبعد از ان بسرکه وگلاب بدن را بمالند وبدن را حنا وسرکه وقلیل نمک وارد جو وروغن گل سرخ

قوبا

قوبا بضم قاف وفتح واو خشونت است که حادث شود در ظاهر جلد ومیباشد رنگ ان دفعه
مایل بسیاهی ودفعه مایل بسرخی وحدوث ان از خون حاد است لطیف مخلوط شود با
سوداوی غلیظ که ماده ان غلیظتر از ماده جرب است وعلامت ان بودن ان در قعر

و پوست می اندازد و پوست مدود مثل نلس ماهی بسیار شباهت دارد بعضه با بسه و از تو بانی
هست سای یعنی مسلوخ سرایت میکند خبیث است بسیار و متقرح میشود و بعضی سا
هست و اقتفاست و بعضی تازه است و بعضی مزمن است و علاج ان فصد است و تنقیه
با فتیمون رومی و شاهتره پس طلا کنند بروغن گندم و طریق اسان تر روغن گندم اینست
که بکوبند گندم را و بگذارند در ابگینه و باتش سرخ کنند خاک اندازه من را سرخ کردن کامل
و بگذارند برودی گندم پس جاری میشود روغن وان روغن بتحلیل قوی است و مالیدن
چرک دندان روزه دار پس بدرستیکه انرا ان جلد و تحلیل هست و صموغ و صمغ الو
و بادام تلخ و اشق و پیه مرغ ابی و پیه مرغ خاکی و روغن گل سرخ و مغز بادام تلخ و زیتون
بحلیله زند و صمغ الو و سرکه و مورد و مغاث و سرکه و منه قوی با اطلای سعفه نیکو است
مثل نداوند و اشق و سدنیح و مقل و خردل و بج با روغن گندم و سرکه بعد از انکه مکور نلوتی
چسبانیده باشند و بخارانند بمرتبه که بخون افتد تا بوایدان ماده انچنانیکه باقی مانده
بثور حدوث ان میباشد از رطوبات حاده که بوده باشد سره بثور تیز و اگر بوده باشد بارد
خواهد بود عریض و پهن و علاج ان فصد است و تنقیه بدن بحب ایارج اگر غلیظ باشد
مطبوخ هلیله و سپستان و قلیل و الو بخارا و بنفشه و سپستان و تمر هندی و زرد الو خشک
و شیر خشت و ترنجبین و فلوس و اب شاهتره سبز و اب کاسنی و عرق بابونه گرم کرده بگذارند
و طلای دفعی با سلب و رب سرکه بثور انچه منتشر میشود بر صفحه بینی و صورت بثور سفید
و هرگاه بفشارند او را بیرون اید چیزی شبیه بروغن بسته سفید گویا نطفه است ان ماده
مد کم مندفع شود بسوی سطح جلد بطریق بخارات و حاصل میشود در مسام و تحلیل
رود و علاج ان استفراغ بدن است بچیزیکه دانسته و گفته شده مکرر و تنقیه دماغ پس
رود بمحللات مثل دقیق کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان پوسیده و اصمول و اگر کفایت
نکند انها را لا بد مثل خربق سفید او سابد کتان با گل سرخ و شونیز و سرکه پس هرگاه کفایت نکرد خود

بنات الليل

و الا ضماد بخاکستر چوب بیم که خمیر کرده باشند بسرکه بنات الليل ان خارش و خشونت است
یا بثور کوچک که عارض میشود در سردی هوا در شب و سبب ان احساس چیزیست که واجب است

که بتحلیل برود از فضول و اجزاء از برای حصانت جلد و ضیق مسام در اصل خلقه پس هرگاه
بسیار شود بخارات بر وجود هضم در شب از برای اجتماع حرارت در باطن و عدم حرکت
جنبانیده از برای غذا زیاد شود مسام را تنگی و جلد کثیف شود در سردی هوا و حادث
میشود این علت و از اینجهت می نامند بنات الليل و بعضی از متقدمین شری را چون در شب شدت
میکرده بنات الليل میگفته اند و علامت این علت است که خارش شدت کند در شب و لذت
میبرده از خارش و بعد از ان وجع بهم رساند بعد از خارش و عروض ان بیشتر اوقات در شب و
علاج تنقیه بدن است از ماده که سبب شده بفصد و اسهال بچیزیکه مذکور شده مکرر
پس توسیع مسام است بحمام رفتن و دلوکات و مروخات و اب کرفس و سرکه در امراض
مفید است و ته نشین بهتر است

ثاليل

ثاليل بثور کوچک است شدید الصلابة مستدیر
و ان چند قسم است بعضی منکوس است و بعضی بزرگست صاحب ریشها و بعضی سر ان
معلق بزرگ و سر و ته ان باریک و بعضی طول است و بعضی در میان او بجسبد ملح
که میگویند طوس و سبب ان جمیعا خلط غلیظ خشک است جدا بلغمی یا سوداوی
یا مرکب از سودا و بلغم و علاج ان فصد است اگر بفهمی غلبه خون را و تبدیل مزاج است باغذیه
رطبه جیده الکیموس و چیزیکه ساقط کند انرا مالیدن بورق کبی خرنوب مورد شونیز
و سرکه با نمک و نفع دارد دران تدهن بروغن کلبه و گاهی قطع شود قلع میشود و از اجناء
مثل نوره و زنیخ و ذرایح و شیر یتوعات و بعضی از انها معروف بعدسه و حنطیه است که حادث
شود بصورت و پیشانی و گاهی سرخ رنگ شود و علاج ان بعد از تنقیه بدن است اگر بوده
باشد بسیار بطلای جمع بطم و صمغ الو و مویزج و شیطرج با انکه بگذارند شمع را در روغن و برند
با تعابیری ان و طلا کنند بکندش و کبریت و بورق و سرکه ملحه بجهة انکه کثرت حدوث ان
در ملح ان قروحیست یا بثور خشک ریشه و سیلان چرک و ان از جنس سعفه است ردیه
و بسا باشد سبب ان دو سه مثل بعض خبیث در تلد و علاج ان علاج سعفه است ردیه
و نفع دهد خاصیة انکه طلا کنند بگل و سرکه دائما تا انکه بخشکد بریزد پوست و منتهی شود
صحیح و زایل شود از ان عفونه و فساد یا طلا کنند مرهم زنگار مندمرج زنجار اشق و خردل

بطلم

مقل و دهن گندم و سرکه و قلیل عسل بطلم بثور سیاه بزرگست عارض میشود در ساق
و متقرح میشود و سیلان میکند چرک سیاه و النمرة البوا است از برای انکه ساقین
محل فضول است از اعالی بدن و علاج ان فصد باسلیق است و قی کردن بعد از فصد
پس چسپانیدن زلو مکرر بر ساقین و پاک کردن مکیدن محجمه بود و ان پاک خورده بشیشه
حجامت و طلا کنند از مرهم از خاکستر قیصوم و خاکستر چوب کدو ماسیران و رماد و بلوط
و پوست بیخ کدو و حنا سوخته و سرکه و زیتون کرو معالجه کند بغاله قروح خبیثه نوشته
ان منتهه است که برمی اید در ته صورت و در فرج و در مقعد و حدوث ان از خلط
غلیظ است و از انجهة میل دارد بعمق بدن که دران حدة ماده و بسبب حدة متقرح میشود علاج
ان اینست که مرهم و مرهم احمر داحس ورم کرمست که عارض میشود در نزدیکی ناخن با وجع شدید
و ضربان و تمدد و افتادن ناخنها از شدت ان ورم و بسیار باشد که تب کند از شدت وجع
و علاج ان فصد است از باسلیق دست راست و چپ با مراعات خالف و استفراغ بدوای مثل
هلیله و بعد از تلیین ماء شعیر و اب کدو و اب خیار و طلا کند در ابتدا از [illegible] و سرکه یا برنک
ابین یا سرکه یا بزر قطونا بمرتبه که هرگاه بکدازد ان انگشت را در برف و یخ نیکو که هرگاه ماده بسیار
نباشد که هرگاه ماده باشد چنین تبرید ضرر کند یا طلا کند به بنگ و افیون یا سرکه علیل از شدت
الم و وجع در حوالی ناخن [illegible] ناخن زجر کند و اگر ماده
بسیار باشد بگذارد دهن نیم گرم بلکه گرم بسیار بگذارد ضماد منضج مثل مرهم کتان تا انکه
جمع شود پس بشکافد به نیشتر فصاد و بیاید ماده ان پس مندمل شود به مرهم مندمل ابو سماسم

ابو سماسم

بعربی سیلان خون است [illegible] سلعه است از خون و ریح و حدوث ان میباشد از پاره
شریان هرگاه بجهد صدمه یا ضربه و پاره شود شریان زیر جلد با جراحة واقع شود در موضع
شریان مفتوح باشد که ملتحم نشده باشد [illegible] و علامت ان اینست که میباشد
موضع ان ورم سفید و هرگاه دست گذارند فرو رود [illegible] میشود و احیانا دست گذارند
ان در بعض اوقات اواز استخوان و بسیار شده تنگ و ورم [illegible] و علاج ان اینست
باید کند با شیاء قابضه مثل صندل [illegible] اب کشنیز سبز از برای انکه [illegible] شود و [illegible] کنند

ازانکه

ازانکه برخورد بان موضع چیزیکه خشن باشد مبادا پاره شود و بشکافد و نزف دم بشود خون حبس
نشود از شریان خواهد بود بثور غریبه بعضی صاحب ریشه است و ان بثور کوچک است مثل
غده سرا و باقی بداشتن چرک قلیل الالم عسرة النضج و ان تا منقلب شود پس میکوبد دبیل
یا باقی میماند در صلابت و مترشح میشود بهم و چرک و این شراست و سبب خلط سوداوی
متولد از رطوبة محترقه علاج انفصال است و اگر واجب شود و اسهال بمطبوخ افتیمون بیل
مزاج برطوبة و تضمید با سفرزه و [illegible] تخم مرو و بزر قطونا و برگ کاسنی و چقندر جوشانیده
بروغن بنفشه و بعضی سرخ سلعه است کوچک ظاهر شود بغیر الم در موضع و علاج ان شری است
و بعضی از ان بثوریست که شناخته شود بشلو و ان ظاهر میشود در جلد صورت و جبین
و سرخ شود در حوالی ان بمقدار عباسی و ان ردی است حادث میشود از خون فاسد شد
و علاج ان فصد است و اسهال شراست که جوف شراست گاه هست که مستعد شده باشد
شبیه بقدری و معالجه کند بعد از ان بمرهم اسفیداج و مرهم رصاص پس مرهم خل از برای انکه باقی
نماند اثر ان و بعضی از ان بثوریست که شناخته میشود به بثور الاصابع از برای انکه ظاهر شود در میان
و این بزرگست شبیه بدمل کوچک سرخ رنگ و نیز نماند بلکه [illegible] میشود و اگر بشکافد بیرون اید
سوای خون متعفن در بیشتر اوقات میکوند ناصور از برای خباثت ماده و رداءات و سبب
ان خلط رطوبی است غلیظ که مخلوط میشود او را خون فاسد و علاج ان فصد قیفال است و تنقیه
شراست بموافق ان ناخوشی و تضمید ان بارد تر مس و باقلا و جو و کرسنه معجون کرده باشند
با سرکه و اب دانیانه تا تحلیل برود و ریح ان بقروطی و بعضی از ان بثور پشت کردن است و ان
شبیه است باین بثور و الم شدید دارد و کم اتفاق می افتد که خلاص شود از ان و سبب بود
دماغ و سیلان دموی حاد است که میریزد از مجری نخاع و علاج ان فصد قیفال است و استفراغ
از دماغ و ضماد کردن بورق بدرو قطونا و مارتنک کوفته باشند بلعاب اسفرزه و تبرید
دماغ و ترطیب دماغ بروغن بنفشه و شیرخشت حصبه و جدری حصبه بثور سرخ متفرق است
مثل گاورس در حجم هرگاه ظاهر شود مثل جا بکیک خورده باشد و [illegible] پنهان باشد حجم ان
پس بعد از ان منجب شود نضج بهم رساند و چرک نکند بلکه بتحلیل رود و بسبب لطافت لطیف
ان و بکرود دبانه شکوکیه که متقبه شود جلد از ان مثل انحال از برای ماسد کی بدن ان جلد را [illegible]

بثور غریبه

شری

حصبه جدری

وخبث ماده و سبب ان احتراق خون است و محمومة و غلیان و نیز دیگر علامات باصفرا بزیادتی حرارت
ورقة و جلدی شود کبار است بو قله مدس بزرگ سرخ در ابتدا میل بسفیدی کند انچه بحران افکند
ازان و منتشر شود پهن شود در جمیع بدن یا در بیشتر امده و بسا باشد که حادث شوند در بعض
اعضا دون بعضی بحسب قلة ماده و کثرت ماده و بحرک افتد سریعا از برای شدت حرارت ماده و
غلیان ماده و سبب غلیان خون است و تعفن چیزیکه مخلوط شده است اوراز فضوله حیضیه
در سن طفولیت از شیر و خون طمث پس حرکت میدهد طبیعت از برای دفع ان بظاهر جلد بر سبیل
بحران و از اینجهت عارض میشود بیشتر اوقات اطفال و اسلم از ابله چیزیست که بوده باشد بعد
از نضج سفید براق بمنزله دانه مروارید از برای دانه مروارید از برای دلالت کردن ان بر ماده
پاک صاف از اخلاط مواد فاسده غلیظ و اما رنگ تیره و سیاه دلالت از استیلای برودت
صفرا و بنفشی دلالت دارد بر احتراق خون و تراکم خون و شدید الحمره دلالت دارد بر احتراق
خون و رصاص که می‌امیزد بسوی و میباشد عروض ان در صورت و سینه و شکم اکثر از اینکه
کردن ساق و قدم بوده باشد دلالت میکند بر غلبه خون و بلغم غلیظ انچنانیکه دلالت احتراق
بهم رسیده و بر ضعف طبیعة از دفع ماده باطراف بدن و سبز رنگ که ظاهر شود در میان
ان مثل کبک و در وسط ان خطوط سفید و انچیزیست که می‌مانند در سنگی دلالت
میکند بر اخلاط صفرا و سودای غلیظ و غیر مستدیر انچنانیکه از برای ان زوایا مثل مربع دلالت
میکند بر اختلاط قوام ماده زیرا که اجزای ان هرگاه متشابه بوده باشد و فاعل واحد هر اینه
انفعال متشابه پس میباشد مستدیر الشکل از برای استداره از لوازم متشابهات است
و اگر نه لازم می‌اید ترجیح بلا مرجح و انچنانیکه بزرگ میشود مثل ابله که دلالت میکند بر غلظ ماده
قوام ان و مضاعف انچنانیکه میچسبد ان جلدی دیگر هست دلالت کند بر کثرت تمامی و بد است
از برای دوری مواد ان از نضج و از اینجهة حرکت میکند خاصیة در هنگام انکه هوا وبائیت داشته
باشد خلاصه کلام در ابله و حصبه سوای لطف الهی نیست اینقدر دیده ام که هرگاه هوا سالم باشد
و فساد در هوا نباشد و احوال کواکب بد نشده و شهب بسیار نباشد ابله و حصبه چاق شود
و خواهی معالجه بکنی یا نه و هرگاه درست نباشد احوال کواکب و هوا و حضرت عیسی بهم رسد یقین
یقین انکه هلاک کند و محترق شود و غشی کند و هلاک شود و حصبه سیاه و سبز دلالت
کند بر احتراق و حصبه که ترشح کند از ان خون دلالت کند بر حدت ماده و ردیه است کشنده

از برای فضول خباثت و سمیت ماده بسوی قلب پس غشی عارض شود پس هلاک شود حمیقا
نوع از ابله است و ان دانهای بزرگ است سفید متفرق بمرتبه که ممکن است شمردن ان میباشد
عقل ان شخص ثابت بخلاف نوع دیگر از جدری که بیشتر اوقات با اختلاف عقل است از برای لزوم
حمی و ارتفاع ابخره حاره بدماغ و بعضی صاحب حمیقا صحیح است با قوت یعنی نفس متواتر نه
از برای سلامتی قلب و دماغ و اعضای مجاور ان دو عضو رئیس که قلب و دماغ است باشد
سالم است که گمان کنند جهال اطبا که این جرب است نه ابله و این نوع سلیم است البته و علامات
حمی جدری تب لازم است و انتفاخ جسد و صورت و صداع از برای ارتفاع ابخره بدماغ
و خارش بینی از برای این و سوزش و سرخی در صورت و در عضو یکه در ان هست و سنگینی
در سر و خشونت در حلق و وجع شدید در کمر و اما علامت حصبه پس تب محرقه و سوزان است
و کرب و فزع و رداءت نفس و خارش بینی و علاج ان پیش از بروز فصد است و هرگاه طفل باشد
حجامت کردن و اما بعد از بروز اخراج خون غلط است مگر انکه درد گلو یا مرضی که خون گرفتن در ان
واجب باشد و ماء الشعیر دادن و هرگاه طبیعت بسته باشد بملینات خفیفه گشودن و احتراز نمایند
که اسهال شدید بهم نرسد که اسهال در اقسام جدری و حصبه مهلک است و قرص کافور دادن
لایق است و اقتصار بماء الشعیر کردن بهتر است و غذا دوز شوربای عدس و ماش دادن و شب بهتر
ماش با چلاو و انار شیرین دادن و شالی بو داده خوب است و هرگاه بسلامت هفت را بگذراند بعد از
نان در اتش با ماست [illegible] میتوان دادن و لباس ابله دار و حصبه دار زیاد [illegible] که
بدن گرم باشد خروج حصبه و ابله اسهل تر و سهل تر باشد و حفظ کند طبیعت را که تلیین نکنند و هرگز
باب ننشسته بوره دهند و بپاشند گلاب بر که در ان گلاب کافور انداخته باشند و اسباب بخور
گل سرخ مورد کندر بخور دهند خصوصا در زمستان و بعضی [illegible] و لکن
حذر از این معنی اولی و انسب است مبادا [illegible] شدت الم سوزش غلبه کند
هرگاه طفل باشد و پاشیدن صندل [illegible] و بخور صندل و مورد و ساخته میم پوست انار [illegible]
کرده بپاشد و حقیر از این معنی اجتناب نموده ام گوشت ندهند صاحب جدری [illegible]
بچه باشد و تا چهل روز پرهیز اولی است هر عضوی را از ابله محافظت علیحده است [illegible]
اب کشنیز سبز و عصاره ان و سرمه سنگ کهپاره اصفهان با قلیل از زنجبیل کافور و بکار [illegible]
یا خصوصا بکف پا ها حنا خمیر کنند با سرکه قلیل و گلاب اگر ان جماعت عادی و موقوف بجب

والاحتیاط باب کرم نیم کرده بمالند وسی را بجکانند اب کشنیز سبز و شیاف مامیثا و صندل سرخ
و رب غوره بشرط انکه کفتیم و الا اب غوره ندشته باشد و بینی را لاکشیدن سرکه که بسیار تند
نباشد اما حفظ دهان بانار خوردن شیرین و مضمضه ترش ان امام راعات خلق بغرغره
کردن رب توت سیاه و امام راعات شش پس بمرغ لعاب اسفرزه بانبات و اغذیه عدس و
خشخاشیه و نقل خشخاس و امام راعات امعا خصوص در اخر علة باشیاء قابضه مثل قرص
طباشیر و قرص حماض و رب ریباس و در دفع اثار جدری سرکین خشک سرکین بز خرف حدید
سوخته تخم خربزه نشاسته بریج شسته نخود از هر یک جزوی حب الرمان قسط زراوند طویل
ربع جزو بسایند ادویه و خمیر کنند باب خربزه و اب خیار و اب جو و اب باقلا و طلا کنند و بعد شوید
باب بنفشه و فرقی نیست معالجه ابله و حصبه که کویا حصبه جدری صفراویست و از حصبه
نیست و در جدری درد کمر هست و از حصبه جدری بعلا زبوره هر کاه دفع عایب شود و دی
هر چه دیر تفیح بهم رساند ردی است و انچه سیاه شود مهلک است کفت محمد که اهر کاه
الم و حصبه را بدون حمی و هیجان کنند و ساکن نشود خفقان بهم رساند پس مریض مالک
دیکو کفته است حصبه خبیث راست ابله خلاصه معالجه در این دو مرض معارض یکدیگرست
بعضی خون کرفتن مطلقا چه قبل از بروز و چه منع کرده اند و این مثل طاعون و با
تصور کرده اند بتعلیم در طاعون دو بار بوده حقیقه بجهة علم انتشار خون نمیکوید در
انجام چنان دانند و بعضی بعد از بروز غلط محض و قبل از بروز تجویز کردن بحث
و ایشان این بود که قبل از طاعون یا قبل از انکه ما فصد کنند چه ضرر دارد نبود در این تجویز
کفته اند بهر حال جناب احدیت محافظت نماید و اسهال را بعضی منع بالکلیه نموده
بعضی عقال الطبیعه لازم دانسته اند و هر یک حجت دارند العلم عند الله و حیوانی بعضی تا
چهل روز و بعضی تا چهارده روز منع کرده اند و نکس این دو مرض را اشد از نکس هر
مرض دانسته اند و بمشاهده خطر را ذکر کرده اند و حقیر با جناب اقدس دانسته هر شطی را
علی الخصوص این دو مرض را محاط بسیار دارد و معارضه در معالجه بسیار دارد معالجه اعراض
دیکو رضاعی کفته است رئیس کران جدری انچنانی است بثره در صورت بهم رسد
در سینه و شکم زیاده از ساق و قدم و ان ردی است هیجدهم در امراض تفرق اتصال

در قروح و خروج و صدمه و غیر ان امراض انها است اسامی جراحات مرکبه جراحات مرکبه
جراحات عصب بثور و سوک قروح حزونی کهف و نحالی قروح ساعیه انخراق ضربه سقطه
صدمه العروق بسباط و کسر خلع تعقد و صلابات کسر عظم خلع و طول مفصل خلع مواضع
خلع رسغ خلع فقرات خلع راس عضد خلع مفصل مرکبه اما ادویه مفرده که در این امراض
نافعست بدین تفصیل است ابهل طلای او سوختگی اتش را نافع است ابار قلع سوخته است
نفع دارد قروح ذکر را اذا نثیین را هر کاه بپاشند بر او و همچنین قروح خبیثه را اشد نفع دارد سوختگی
اتش را هر کاه طلا کنند اذان یا بیسا سقیل نفع دارد شقوق عقب را خصوصا هر کاه از سر بهم
باشد اشق نفع مبذب خار کنند هر کاه در عضوی داخل شود و میخورد کوشت مرده خبیثه را انفع
خاکستران نفع دارد انفجار خون را در مواضع قطع یا شکافتن و هر کاه بدهان زخم تر کنند بر فع خون را
از مواضع بر بندد اصل السعان میکویند عرق الفادح و بفارسی هو چوبه کویند و در مرهمها داخل
میکنند اقاقیا نفع دارد سیلان خون را هر کاه بکدارند بروی زخم و هر کاه طلا کنند بر سوختگی اتش
جرا ملک و تفط بهم رساندا کارع جبر کند عظام اکر شکسته باشد انجبار نفع دارد کوفتکی را
و پاره شدن او جبر شکستکی کند و سر جراحت را بهم اورد ابهه بیز مایه است نفع دارد کهنه
ان قروح امعا را پوست سیاوشان خوردن پاشیدن ان جراحت خون امد نفع دهد بستان
افروز عصاره ان نیکوست قروح عفنه را اکر در دهان بوده باشد مضمضه ان و همچنین قلاع را
و مدمل جراحات بدر الانجره نفع دارد اکله را هر کاه بکوبند بپاشند بوان بزر الکتان منضج
جراحات بانطرون خمیر کردن بزر البحر پاک کند قروح ردیه را اکر عفنه باشد و نفع دارد ضماد
ان بر کزیدکی حیوانات بسد قطع میکند نزف خون است و نفث خون و بر طرف کوشت بدها
بصاق الانسان نفع دارد قوبا را هر کاه دلک کنند بان خصوص اب دهن ناشتا خصوص اکر
مزاج او کرم باشد بعر الضان هر کاه بجوشانند و طلا کنند بر ثالیل قلع کند اثر او نفع کند
او نفع کند قروح را خصوصا ثالیل را و بکدارند در سوختکی اتش با موم و روغن کل سرخ بر کوشت
زاید بر یزند نفع دهد نفع عظیم بلوط حقنه ان منع کند نزف دم با طبیخ ان منع کند نزف دم
و سیلان و خون بواسیر را شرب او ضماد بنج قطع کند نزف الدم او ساکن کند اوجاع ضربانی را
بول مردم هر کاه بریزند انجا موضع برم و نزف حبس خون کند و هر کاه بجا کسته مهم در موضع
نزف کدارند حبس کند نفع دارد به پوست انداختن و حارش اعضا را مالیدن از بول سعی

نرده ان تسکین وجع کند وکذا دردن ان سوختکی آتش را نفع دهد وهمچنین سوختکی اب کرم را
وهرکاه بکذارند بوان ترمس نفع دهد انواع جراحات را ودفع دارد نار فارسی را آو نفع دارد اکله را
وهمچنین قروح سر را مرهما وضمادا توت شامی نفع دهد قروح خبیثه را مضمضه درشها توده ی
نفع دارد سرطانات متقرحه را طلاء توتیا نفع دارد قروح سرطانیه را ونفع دارد قروح
سفلی را وتدکیرا را ورام انرا طلا ثفل عصر الزیت مدمل قروح عارضه در بدن های خشک را
توم مفرح وذخم کننده جلد را جبن پنیر تازه منع کند جراحات را که ورم نکند حرود شش ابل را
هرکاه بسوزانند وبپاشند خاکستر انرا بر زده کفش زده چاق شود ازان حمص هرکاه طلا کنند
بان سکتکی که ها که حادث شود استخوانرا نفع دهد جعده مدمل جراحات تازه است
وخشل ها هم چنین نفع دارد قروح خبیثه را ضمادا حجفت البلوط وان قشر داخل است منع
کند نزف الدم را ضمادان حنطیا نا نفع دارد ضمادان سقطه را جوز السرو بحتن وپاشیدن
ان قطع کند خون را حب الاس نفع دارد قروح اعضای باطنه را هرکاه طبخ دهند بشراب و ضماد
کنند بان قروح کعبین وقدمین را حرف نفع دارد سوختکی آتش ضمادا وجرب متقرح را باب
نمک باعسل از برای قرحه شهدیه حضض طلای ان نفع دارد قروح خبیثه متاکله را ونفع دهد
قروح ثفل را ونزف الدم را حمص کوفته ان ضماد کنند نفع دارد قروح سرطانیه را وقروح خبیثه را
حمار کوشت وجکران بازیت ضمادان بر سقوق کاینه از سرحیوة الموتی نفع دارد قروح
جمرا بمرتبه که تجربه کرده اند نیای جرب چهارپایان خبث الحدید قطع کند نزف الدم را
حمولا بصوف خراطین ضماد موقوق ان بر جراحات اعصاب سه یوم ما فعست جلا بایه ازلک
خلاف عصیوان نفع دارد نزف الدم داخل ان قوی التجفیف است منع کند انصباب مواد را بلک
بر بوند بوناف الدم قطع کند نزف انرا هرکاه بوده باشد خارج ومنع کند ورم او نفع کند
از سوختکی آتش درد ازان شجره بق است پوست انرا هرکاه بسحند جراحات پس مدمل کند
وتجربه کرده ام انرا وطبیخ سع انرا منطول عظام شکسته شده دم الاخوین منع کند نزف الدم را و
نرم کند قروح وجراحات را که تازه باشد دم البقر هرکاه بر بیوند بر جراحت حبس میکند خون را دم
الابل هرکاه طلا کنند نفع دارد سم بها یم ادم الحمام دراج شفنین ری منع کند مولد و دم از
سقطه را طلا کردن با روغن کل دودان قرمز است که دود الصباغین کویند نفع دارد جراحت
عصب را با شراب سحق کند وبعسل طلا کنند ذهب ان معتدل ولطیف است و افضل
ازبرای کی از هر فلزی ونیکوتر است ذهب اسرع است بصحت کی از طلا وانفع
صمغ صنوبر است میرویاند کوشت را در قروح مرهما رصاص قلعی نفع دارد قروح خبیثه را
طلاء روث الحمار سوخته ان ونسوخته ان نفع دارد از برای هر سیلان خون دع ق ضمادا
دلوند مدحرج جذب کند خار وتیغ را وتیر او پاک کند قروح خبیثه را دبرویاند کوشت را مرهما
دلوند طویل میرویاند کوشت را ومنع کند خبث قروح را اصل السوسن اسمانجونی پر کند کوشت را
در جراحت مرهما نجار حاد وکال است کوشت صلب را ونرم را ومنع کند قروح ساعیه را ضماد
دود را نجیف مدمل جراحت است ومیرویاند کوشت را ومنع کند سوختکی آتش را مرهما و
ذرو را سریع منع میکند نزف الدم را وبکذارند با قیروطی بر سوختکی آتش نفع دهد منفعت
بین وهرکاه استعمال کنند مثل ذرور بر کوشت زاید تمام کند انرا وجلا میدهد قروح را
انارسناخ ومدمل جراحت است هرکاه استعمال کنند وبکذارند با سفیده تخم مرغ سرد
مدمل جراحات صلبه است طلاء سوسن ابیض ان زنبق است نفع دارد جرب متقرح را
وخشکریشات وبستانی ان افضل ان ادویه برای سوختکی آتش ضمادا شبث خاکستر
ان جید است قروح ثفل وذکر وقروح منبت را شبث وان سه صنف است بار دو یرا
خشک کند قروح عسره الاندمال المتاکله را شجرة التی مدمل قروح است خصوصا عیرا
مجففان مدقوق وبپاشد بر جراحات وتجربه کرده ام انرا ضماد شعر محرق ان نفع دهد
قروح سخت وسست را بقوه میرویاند کوشت سست را ونفع دهد منع کند نزف الدم را
از قروح وان مشهور متعارفست شمع جذب میکند خار را ضمادا ونرم کند خشکریشات
وجلا دهد قروح وچرک انرا وهمچنین سزاوار است اینکه اضافه کند بسوی ان چیزی که
منع کند انرا مثل زنجار وصفت ان اینست که بشویند شمع را واب کنند وبه یندازد در اب صافی
واعاده کند واب کند وبه یندازد در اب صافی غیر اول وبکند اینرا پس بیاید طعم شمع را
شیح نفع دارد شقوق را شیلم نفع دارد قروح را ذرورا هرکاه بکوبند وبکذارند بر عضوی که داخل
شود دران خار یا خاشاک بیرون کند انرا صدف جذب کند خار را از بدن واستخوان و
نفع دهد از سوختکی صمغ الوسیمپیا اند جراحات را وقروح را طلاء نفع دهد قوا مه را طلاء
با سرکه سوف محرق نفع دارد جراحات را وکوشت زیاد را در قروح صمغ زیتون هرکاه بسایند

وبپاشند از ان بر جراحة منه مل کند و از اصفلج رماد یعنی خاکستران حبس کند خون را هرگاه
بموضع ان کذارند طین ارمنی نفع دارد شکستکی استخوان را اقاقیا طلاء طین مختوم منع
کند سوختکی اتش را وحفظ کند اعضا را نورد سقط عدس پر کند قروح عمیقه را که مطبوخ
با سرکه بوده باشد و نفع دارد شقوق عارضه را عسل نحل منع کند عفونة فساد کوشت را
وپاك کند قروح ذبحه را مرورفته ومطبوخ از ان تا انکه غلیظ شود و سحق جراحات
تازه را مانع ورای خشك کند قروح کوش عفص بسوزانند و بپاشند بر کوشت
زیاد و قروح رطبه هرگاه بسوزانند و طلا کند بسرکه و شراب قطع کند نوف الدم را علك
البطم نفع دهد حکه را که کهنه باشد باب فودنج نهری و سرکه هرگاه طلا کند در بدن و
نفع دارد شقوق و قروح را وجذب کند خار و خاشاك را نفع دارد التحام که در مرهم داخل
کند علق پوست هرگاه بکذارند در مواضعیکه دران خون است وبکذان خون را نفع
کند نفع بین عنکبوت قطع نوف الدم کند هرگاه بکذارند در جراحت منع میکند از
انعدم کردن غافث کرم و خشکنست باپیه کهنه نفع کند قروح عسرة الاندمال را ...
ضماد غاریقون نفع دارد نفث الدم از سینه را و قروح ردیه ردیه را غری سریشم جلود
منع کند با مدکی سوختن اتش را طلاء فربیون حبلد سوخته ان نفع دارد بشود را طلاء
باب قوة الصباغین نفع دهد ضربه و سقطه را در درهمی تا بود درهم با قدح شراب قند
اب ادود رق ان با عسل طلا کند در شری بلغمی قرطاس سوخته ان قطع کند نوف
الدم کند قشر الجوز هرگاه بسوزانند و خاکستران خشك کند قروح را تجفیف نیکو از
غیر لذغ قشور الکندر دران قبض هست هرگاه بپاشند بر قروح عسرة البرء و
جراحات چاق کند از اقشر اسل الکبر هرگاه بکوبند وبپاشند بر قروح عتیقه خشك
خشك کردن قوی قصب ذریرة دران وسح ان نفع دارد برای برون خار و مکان را زیاد
قطران نفع دارد جرب را قلقطار و قلقند و ملطا طیس تمامی اصناف زاجات نفع دارد اورام
ساعیه را و میسوزانند کوشت زیاده را فلی چیزیست که میکیرند از اشنان جلاء او
اقوی است از نمك نفع دارد در جراحات که کوشت زیاد و بهق قبیل نفع دهد جرب را
وسعفه نفع بین کبوتر هرگاه بسایند و بپاشند بر قروح ردیه نفع ادرار و نفع دهد

از پاره شدن عضل کرنب هرگاه طلا با سفیده تخم مرغ بر سوختکی اتش و منع کند شق قروح را
کعب البقر هرگاه بسوزانند و بسایند منع کند نوف الدم را و قطع کند او را شربا و حموله را فیلفوس
جلایی دارد مدمل جراحات است و قروح عفنه با عسل طلا کند نافع کند بخار و دخان
او مدمل جراحات تازه است لحیة التیس ورق خشکان هرگاه بسایند وبپاشند
بر قروح خبیثه نفع دهد او را و بچسپانند بر جراحات خبیثه عظیمه هرگاه بکذارند بر ان هرچند
که قطع شده باشد لسان الحمل ملحم کلفه سیلان خون را لسان العصافیر پوست ان با سرکه بکذارند
بر کوفتکی عضل نفع دارد ماش هرگاه بکوبند و خمیر کند با بوره نفع دارد اعضای دهن خورده
تسکین الم العضو و هو رسیده کند ماء الجمد اینست که کرفته میشود از شکوماهی کران
ماهیرا جم کویند و این برامیباشد در جوف ماهی مثل کیسه جواره و از خواص او این است که هرگاه
بپاشند بقدر دو حبه یا بیشتر از برای سقط و ضربه پس ملبه سنگیکه ان جبر کند العضو را
بر مکان و از آن را اینطلب مجرب است و بتحقیق تجربه کرده اند بعضی از شفاة مرقشیشا قطع میکند
خون را ضماد مرداسنج منع میکند قرا و میرویاند کوشت را طلاء مصطکی جبر کند ضماد آهن
شکسته را معناث نفع دارد ضماد دیکر نحاس سوخته ان میخورد کوشت زیاد را نوره هلاکت
سوخته مغسول ان قطع کند نوف الدم را هرگاه طلا کند با ان میخورد کوشت زیاد را بدان
جراحه کفته میشود بر تفرق اتصال که عارض شود در کوشت هرگاه بچرك نیامده باشد زیراکه
بچرك آید قرحه کویند و ان جراحة هرگاه کوچك باشد و ماده بان نرسیده باشد و لب بسیار دور نداشته
باشد مستوی باشد لب ان یعنی قرحه نداشته باشد مرورفته نباشد تازه باشد خون که
داشته باشد پس سزاوار اینست که بکذارند دو پارچه مثلث جمع عضو بهتر کند و ببندند و بارچه
در سر داشته باشد ببندند محکم منع کند که حلول دران چیزی از دهن یا مو و چنانچه تازه نباشد
و کذشته باشد دو روز و هنوز چرب نکرده باشد پس سزاوار اینست که حك کنند یعنی تراشند
سرهای ان عریض تا بخون افتد پس ببندند اما هرگاه بوده باشد جراحت عظیم و مرورفته پس
اینست که بپاشند ذرور انکه خون سیاوشان و اجتناب کند از خوردن حلوا و کوشت
تا انکه بسیار نشود خون در بدن و ضماد کند حوالی ان صندل و اب کاسنی و اب کشنیز سبز بپاشند

بو جودی ان پارچه بند لخشکوا سایده و فصد کند در حال اکر واجب اید واکر جراحت
لب زخم بو هم نیاید پس سزاوار اینست که بخیه بزند واکر بجای فرو رفتکی باشد وکوشت از موضع
جدا شده وافتاده باشد وبهم نیاید اجزای ان بسوی قعر واقع شود میان او فضا که جمع
شود در ان رطوبت چرك پس واجب شود که پاشند بر ان ادویه مجففه که نشف رطوبت کند
وجلا داشته باشد وان کندر وصبر زرد وزراوند وایرسا واقلیمیا فضه وتوتیا پاشند یا انکه
موم با روغن داخل کند وسزاوار اینست که ببندند ربط این جراحت را ابتدا کردن از قعر
بدن ان ربط محکم پس سست کند نزد دهن ان تا اسان باشد امدن چرك ومتشکل نکند
عضو را بنحویکه چرك از پنهان اید وحبس نشود وفرزجه ها را پر کند از پنبه کهنه با اب کرم
پس بعد از تنقیه معالجه کند بمنبتات ومراهم کوشت بروسه مثل مرهم اسفیداج وبزرك
ورق سوسن هلیله ما نوکلنار وعروق صبر زرد ومثل ان از ادویه مجففه بحسب
ابدان وصلابت بدن ستیکه بدن زنان واطفال را کافیست تخفیف قلیل مثل مرداسنج
اما بدنهای صلبه مثل ابدان فلاحی وحمالین پس محتاجند بادویه قویه مثل مازو وکلنار
صبر زرد واما هر کاه بوده باشد جراحات مرکب با مرض دیکر مثل ورم یا شکستن عضو یا قطع
عرق یا عصب یا اعراض مثل شدت وجع وفساد لحم پس سزاوار اینست که دوا کند بر مداوای این
امراض ودفع این مرض به تبدیل مزاج از تکانیدن اخلاط وجبر شکستکی وقطع نزف علاج
جراحت عصب وکرفتن کوشت فاسد وتسکین وجع مطلقا بضمادات مخدره است مثل افیون
بنج وانچنینها مسکن وجع است بالخاصیه اینست که انار شیرین را خوب بپزند وضماد کنند
تسکین وجع کند با شراب شیرین یعنی انار شیرین را در شراب شیرین بپزند تا مهرا شود ضماد کنند
ومعالجه کن فساد کوشت وسیاهی را بضماد برك کاسنی وعنب الثعلب وخطمی بروغن بادام
بنفشه تا انکه بایستد تعفن فساد بر طرف شود سیاهی بعد از ان مرهم زنجار وپاشند بر ان
دو صبر زرد مرکب دم الاخوین واکر بود جراحت بشکم یا بدان روده ها شکسته پس سزاوار
اینست که بجا کذارد حفظ نماید بدوختن محکم تا بچسبد واکر منتفخ شده باشد وبجا نرود
نشو کاه کنند بشراب کرم کرده تا ملایم شود وبجا برود ومحتاج باید علیل را بنحویکه موافق
بشد

باشد واکر این تدبیرات فایده نکند ان زخم را بنزدیك کشاده کند تا اسان باشد بو کشتن روده
اکر سیاه شده باشد قطع کند بعد از انکه بسته باشد موضع قطع را بجا انه واما جراحات عصب پس
سزاوار اینست که دوای لحم نکذارد تا انکه خاطر جمع شود از عدم بلیه ستیکه هر کاه ورم کند عصب
تشنج بهم رساند وبدماغ رسد وهلاك كند علیل را ولایق است که بپوشد علیل را از اب
ولب بسیار کرم وهوای سرد واب بسیار کرم وهوای سرد علیل را در مهلك است وغرق کند
عضو را بروغن زیتون نیم کرم وبکذارند بان روغن زیتون یا روغن موم وروغن کل سرخ یا باشد
مان علك البطم با قلیل زیت وهر کاه بهم رساند ورم ضماد کند بارد با قلا وکرسنه ونخود سویق جو
ومثل ان خمیر کند با سکنجبین وضماد کند در هنکام شدت حرارت بمرهم توبال النحاس وکند
زیت وقند وسرکه وقلیل زاج وبکذارند بروی ان صوف فرو رفته زیتون وسرکه وهر کاه عارض شود
برای ان عضو تشنج پس سزاوار اینست که قطع کند عصبه متقدده را یا انکه برسد اثر ان عضو فساد پیچ
وکا دکند موضع را بدهن پس بالا کردن فقرات را وسر را بروغن بنفشه وپیه اردك ومرغ واکر بوده
با جراحت استخوان شکسته پس ضماد کند بضماد جو مقوی که می اید بعد از ان واکر بوده باشد در ان
موضع ریزه از شکسته استخوان ضماد کند بزراوند مدحرج پس ضماد کند بمرو کندر معجون بعسل
واکر فاسد شود استخوان ومنع کند از اندمال وبفهمد از بفساد کوشت انچنانکه بدادست پس
لایق است که پاك کند کوشت اکر فاسد است یا بجز تراشیدن استخوان ببو ها ان ما دمیکه
بنحویکه می اید بعد از این واکر واقع شود جراحة بعرق حادث شود نزف اما در شریان بسبب کثرت
حرکت ورقت قوام ان واما در اورده از برای رقة قوام خون یا حرارت ان مزاج کوشت وعسر قبول
التحام پس بکذارد بر ان خرقه که تر کرده باشند از سرکه وکلاب از برای قبض وتبرید وببندند بالای
بستن محکم وضماد کند بعد از ان صمغ وسرسم انزروت کاو وصبر ودم الاخوین وعلك انزروت
صمغ عربی مع مرجان زاج بجاك شوره که صبر مازو وکچ وکوزا سیا خون سیاوشان سفیده
تخم مرغ وپشم رویاه ورم بندد بکشایند یکهفته تا بروی او دسد بهم رسد واکر منقطع خون
محتاج شوند بوجین اهك بان موضع که حبس خون کند اهك اب ندیده وزاج همین عمل کند
واما خارو پیکان زخو رفتن پس بیرون می اورند با مرکه کلبتین کوینده بپاشند کنده تا ملتحم
واکر بر نیاید موضع را کشاده کند باشق ونرجس علك سحق معجون بعسل وباشیاء جلابه
مثل زفت علك الانباط را تنوع پرزراوند دو مدحرج متولد میشود از جراحات منفجره وازبشو مرهم جراك

دهنده پس بدانستیکه تفرق اتصال هرگاه چرك كند اورا قرحه کویند وغرض از مداوای قروح
بسیطه که نیست کان عوارض ومکوانچیزهای که مانع اندمال است خشك کردن اوست اما چرك
وجلای او دست از وسخ چیزیرا میکویند وزخم بهم رسد سیاه رنك جسته یا سفید یا سیاه
مثل دود وکاهی کانیست در تخفیف مرهم وجلای قروح شستن ان موضع بسرکه وشراب
وماء العسل وپر کردن ان زخم به پنبه کهنه تا نشف کند رطوبت پس مستعمل شود تا
محتاج نشود بچیزی دیکر مکر انکه بکذارند بران پنبه کهنه والوده باشند بروغن کل سرخ
دهروزه مقدار پیه را اکر چرك کند تا چاق شود وخشك شود قرحه وکاه هست که محتاج
شود بمرهم جاله مجففه بمنزله مرهم مرداسنج وعروق ومرهم سرکه وزیت ومثل این مرهم را هرگاه
کند بر مجففات مثل مانند کلنار شب یمانی واقلیمیا وروغن سوسن وقلیل زنجار و
هرگاه جراحت منفتح شود چرك دهد در بدن صلب باشد مثل فلاحین وغیره از
ارباب کد باید که کند مجانفه از تجفیف واکر بوده باشد از برای جراحت فرو رفتکی پس بجاست
تجفیف مانع بسوی ذرورات ومراهم ملحمه مثل مرهم ذرور از مرداسنج کران روغن زیتون
وبعد از ان بپاشند از ادویه مثل انزروت خونسیاوشان وقند کند نفت اکر بوده باشد
دهان او زخم تنك داخل کند در ان مرهم وفتیله تا برسد اثر دوا بقعر زخم واهتمام کند تا ان
بهم نیاید سر زخم ومیان خالی باید پس کذارند در دهن ان پنبه که بروغن بغلطانند واما
قروح عسرة الاندمال وغیر و نه بجای نقطه دا پس عسر بران میباشد یا بسبب قلة خون
در بدن وعلامت ان اینست که حوالی ان سرخ بوده سالم از ورم بوده باشد وخشك بوده
باشد بدن لاغر بوده باشد علاج ان دلك ومالش است وخرقه را مملو از ابکرم بروی ان
کذاردن واستعمال مرهم سیاه واما از برای رداءة خون است در بدن که از سبب رداءة
لون وبشره است یا بسفیدی وصاحیت یا صفرا اکر بسبب فساد مزاج کبد باشد مثل
بسیاهی داشته باشد بسبب انکه فساد در مزاج طحال بوده باشد علاج اخراج خون است
بفصد یا زلو چسپانیدن ومسهل خوردن واصلاح مزاج کبد وطحال یا از برای سوء مزاج
عضو است وعلامت حمرة موضع ووجع شدید علاج ان فصد است از عرق مواتی ان
عضو واخراج خون بحسب واجب واستعمال مبردات ومطفیات ومرهم سرد مثل سفیداب

قلع ومرهم مرداسنج وعروق واستعمال طلای نورد بر اطراف قرحه واستعمال ضماد لکه کوفته باشند
خشك بروی فایده و یا سوء مزاج بارد وعلامه کمودة رنك وقلة حرارت وعلاج تسخین مزاج
وخوردن زبیب وانجیر خشك وتکمید عضو باب کرم واستعمال مرهم باسلیقون ومرهم اسود معمول
از مرداسنج که بجوشانند بروغن زیتون تا انکه سیاه شود از کند و دم الاخوین وانزروت واما سوء
رطب است وعلامت ان اینست که میباشد قرحه کثیر الرطوبه وبسیار چرك ودخو بلحم وعلاج
ان تنقیه بدن است بمسهل وغذای او از تیهوج شوی ومرهم قوی التجفیف از کلنار ومازو
وعروق سفر وقلعای عرق دوسرخ وشب واقلیمیا مخلوط کند همه را با مرداسنج مرهم سرکه واکر سبب طیب
نمایند وهرگاه سبب دیر چاق شدن این باشد که لبهای قرحه از داخل ان کوشت صلب باشد که
مانع از انضمام باشد وظاهر میشود ان صلابة نزد حس وعلاج ان اینست که حك کند وتراشد
دهنهای قرحه را تا افاق شود یا قطع کند تا کوشت الجدید اکر بوده باشد صلب غلیظ تا فانی
شود بر دوا مثل فلدفیون دیکر پس معالجه کند بقروح یا سبب عسر اندمال انست که در قعر
کوشت کندیده بوده باشد فاسد وعلامت ان اینست که میشود اتفاق دیر بودن ونکس میکند بدون
وسیلان میکند از ان چرك رقیق بد بو وهرگاه میل را داخل ان عضو کند تا انکه منتهی شود باستخوان
یا انکه بکذارند بادوای حاده تا انکه مجرد کوشت میت را وساقط شود کوشت ردی وپیدا شود
استخوان پس تراشد استخوانرا یا بتراشد پاره نازك حاد در غایة پس بپاشد بروی منبت اللحم
وعلامت ان سیاهی قرحه است وعلاج ان اینست که ضماد کند اطراف از اب کاسنی وورق خطمی
وعنب الثعلب وروغن بنفشه وتنقیه کند بدنرا از خلط فاسد ردی پس بعد از ان بکذارند
ومداوا کند بمرهم زنجار وروغن پس مراهم منقیه یا بسبب عسر اندمال اینست که بالای زخم عرق
بزرك باشد وعلاج ان فصد است واسهال بطبیخ افتیمون وتعدیل مزاج پس فصد بود لاحق
وکاه هست سبب عسر اندمال عدم موافقت ادویه ومراهم انجنانی است که ان مستحق است
مادق استعمال پس تدبیر است که مرهم بکذارد و مرهم سرد که نهایت سردی داشته باشد یا سبب
عسر اندمال اینست که هر روز وجع الم زیاد شود قرحه هر روزه زیاد میشود ومی نامند این قرحه را
وصره وعلامت ان کثرة رطوبت در انست وسیلان رطوبت از ان وعلاج ان اینست که پاك کند
اول بدنرا بمطبوخ هلیله وملطف کند غذا را وبعد از ان معالجه قرحه را با ادویه قوی التجفیف نماید
از جمله قروح عسرة الاندمال است وان از قروح متقادمه است که کذشته باشد از ان مدتی زیاد
چرکی بوده باشد برای ان فرو رفتکی عمیق دهان تنك وقعر ان واسع در ان جسم صلب باشد بعید

بوده باشد بان وجع بسیاری وسیلان میکند آن رطوبت دایم وبسا باشد که قطع شود
احیانا وتنگ بود دخشك فرو رفته وبسا باشد که منتهی شود باستخوان بسوی عصب و
رباط وسوی ورید وبسوی شریان بسوی گوشت بسوی اعضای شریفه مثل جسم در مرض
جرب وعشاد ناصور صعب همچنانکه حکایت کرد جالینوس پس فاسد شود ناصور این
اعضا اگر منتهی بسوی الحقونه بجوف ان گاهی میباشد مستوی وگاهی میباشد معوج
پس علاج ان اینست که بشوید باب گلاب که خیسانیده باشند بان برنج ونوشادر پاک
کند بپنبه کهنه تر کرده باشند بشراب وملوث کنند بدوا اصفر که از صبر هندی ور و
دم الاخوین وکندر وزعفران پس اگر صحت نیاید سزاوار اینست که بشکافند وفنا کنند
گوشت فاسد انا اطراف ان باهن تا بمعاوز سد پس مستدیر کنند هرچند امال صعبست
حال خصوص هرگاه بوده درجوار عصب یا عضو شریف وبعض این قروح ساعیه است
وان قروح نرم غیر خشن غیر ذات خشکریشه بزرگ که ترشح کند دایم رطوبة صدیدیه
که میسوزاند ومتعفن کند وتند کند وعلاج استفراغست بعد از استفراغ اینست که
حادث میشود از احتراقات مثل اثرگی حدوث ان میباشد از خون محترق سوداوی دفع
دفع میکند طبیعت اورا بظاهر جلد میسوزاند جلد را وداغ میکند وعلامت ان اینست که
حادث شود اولا بثور کبار پس متقرح میکند وپهن میکند از برای خباثت ومنفجر شود
ومیگردد خشکریشه سیاه خاکستری رنگ وبیشتر وخوان در صورتست وعلاج ان
فصد است وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون غاریقون ماء الجبن باسفوف که تنقیه سودا کند
مثل سفوف متخذ از هلیله کابلی وهلیله سیاه افتیمون واسطوخودوس وبسفایج وگاوزبان
ونمك هندی وچسپانیدن قلوه ان موضع تا آنکه بکند خون سوخته را از نفس عضو پس
طلا کنند موضع را بمرهم احمر معمول از مرداسنج وعروق وسرکه وزیت گاهی حادث شود در جلد
سر قروح مولد جلد امنع کند قرار وان در ابتدا میباشد بثور حمر مفرط مولد سبب ان حجابست
دمویه است غلیظه محترقه که مستکن میشود تحت حجاب انچنانکه بر قحف میآید سهو
تا نه میکند حجاب را وداغ کند اورا نزد خروج ان از برای غلبه ناریت پس متالم شود
الم مفرط علاج ان تضمید است باشیاء ملینه از برای جلد مثل اطراف کاسنی کوفته
که جوشانیده باشند که بربند از ند بران قلیل از آرد جو خطمی وصلا کند بعد از این در
هنگام تسکین وجع بمرهم کافوری از برای تبرید واندمال قرحه در سقطه وضربه است

هرگاه حادث

هرگاه حادث شود سقطه یا ضربه بان چیزی از تفرق اتصالی وتورم ودفع وغیر این
پس میباشد در علاج ان اینست که ضماد کند عضو انچنانی که واقع شود بان سقطه
بچیزی که محکم کند انرا مثل مغاث گل ارمنی اقاقیا وسق وصبر هندی وماش مقشر که خمیر کرده
باشند بموبیج پس هرگاه حادث شود بان ورم حار یا تب تند چونکه بسبب الم عضو
بسبب ورم گرم پس باید ضماد کند بورق گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی ماشیا صندل
سرخ کافور وفوفل هرزا جوداینست که فصد کند علیل از برای استفراغ ماده واماله
عضو علیل بجهة دیگر تلطیف کند تدبیر ان وپرهیز از برای انکه غذای غلیظ مشغول
کند طبیعت بهضم غذا باز دارد از مقاومة مرض پس باید غذا بدهد او طبیخ ماش خود
عدس وبیاشاند البته بصاحب ضربه کلیها مطلقا مومیایی خالص بدین سبب که
صلاحیت دارد شکستگیرا وخلع را ساکن کند اوجاع حادثه از ان بجا ستگرد دران هست
وان در این خصوص مجربست وافضل انواع انچیزیست که میباشد بکهف جبال که
در قریه که مشهور است باب ان از دهات شهرهای بجرد از اعمال فارس که ترشح میکند از
ان چشمه که دران کوه است در هر سالی بهم رسد قریب از سی مثقال تا شصت مثقال
بحسب قلة باران وکثرت باران وان عزیز الوجود است که افتخار میکنند بان بلوك عجم
همچنانکه افتخار میکنند بلوك روم بودن گل مختوم وبلوك هندوستان بودن هلیلج
وانرا ان انواع دیگر هست که یافت میشود در مواضع کثیره وصفاهین وسایر
نواحی لکن نیست این شرف برای انها وشرافت در با راست ومیباشد نوعی از ان قوی
که یافت میشود در مصر وان چیزیست که از سابق باموات میمالیده اند که حفظ کند جسد
اموات را از تفرق اتصال وان نیز عزیز الوجود مجربست وبگیرند ریوند وقوة الصبغ وگل
منقی وگل مختوم بیاشامند در نقیع تمر هندی پس هرگاه واقع شود در ضربه ورم پس تا ایمن کند
طبیعت را بعد از فصد بحقنه لینه از برای انکه حاد بیهیجان می اورد اخلاط را وثوران اورد
اخلاط گرم کند کبد را وموجب شود تب را وباید او گه بگذارد بر سر که با روغن گل
سرخ وگلاب ممزوج کرده باشند تا به سبب ان تسکین دهد وجع را وتقویت کند سر را
ودفع کند مواد را وضماد کند بورق مورد گلنار پوست انار که پخته باشند با سرکه قلیل
عود وسك وشراب قابض وقصب الذریره وغط کند با دهن الغنها بعد از ندین نسیم اگر واقع

شود ضربه بر سینه و شکم و حادث شود نزف الدم و نفث الدم پس باید بخطا کند با دکهربا
و کلنار و کل ارمنی و خون سیاوشان در نقیع عدس با قلیل افیون و اگر واقع شود بر عضل و عارض
شود فسخ که عبارت از تفرق اتصال که عارض شود در وسط عضل سواء کان من طول
پس باید ضماد کند در اول بچیزیکه ذکر کرده شد از ادعات پس بچیزیکه تحلیل برد خون
میت محتقن در عضل را مثل نطول مطبوخ از بابونه و اکلیل الملک و کتان و تخم خشک
و ورق خطمی و تخم مرزنجوش و ضماد از آرد جو و تخم رطب و تخم بوداده جو و اگر واقع شود
بر عصب و رباط شود برای او کوفتگی پس ضماد کند بچیزیکه تسکین وجع کند از برای انکه جلب
بسوی ان مواد بسبب وجع بدرستیکه عصب عضو حساس است شدید التوجع حتی که
ارخا کند و تحلیل برد مثل ان روغن بابونه و روغن شویت و روغن اقحوان اگر واقع شود بر
مفصل و عارض شود برای ان وهن دو قسم عبارتست از کنده شدن عضو از مکان
خود نه بتمامه بلکه زایل شود از مفصل بعض ان پس مسح کند بر روغن گل سرخ بپاشد بر ان
موم کوفته و بر بند دم بستن محکم واجب و اگر حادث شود در عصب التوا و عصب و میلان
پس ضماد کند بر ان خلیون یا عقل که حل کرده باب و تخم خطمی بهم رسد و مفصل شق بکند
مادیه زیت و اما مضروب بسیاط یعنی چوب خورده پس سزاوار اینست که محکم بگیرند
ان عضو را بدست پس بگذارند بران خرقه کتان سرد تا انکه منع کند انصباب مواد را و بدل
کند هر زمان که گرم شود یا طلا کند بر هم اسفیداج بدرستیکه ان تسکین دهد وجع را و سرد
کند عضو را و شد کند عضو را و حق اینست بکند پوست گوسفند را ساعتی و بهد بر موضع
ضرب گفته است جالینوس در مادی عشر از مفردات انکه بگیرد جلد کبش را تا ساعتی بعد از چوب
پس سلخ کند پوست را و بکشد بران عضو نفع دهد او را از هر چیزی تا قدر تا انکه چاق کند او را روز
دیگر و روز و یکشب و این برای اینست که نفع میدهد و تحلیل میبرد مواضع ضرب را که محتاج است
ان خون و اگر خون محتقن شود خون زیر جلد و خون مرده شد پس سزاوار اینست که
ضماد کند بمغز نان یا ترب در کسر و خلعت کسر تفرق اتصال خاص است باستخوان و انکشافه
میشود مجاسه بصر هرگاه بوده باشد عظیم بمرتبه که داخل و بیرون رود بعض از ان مجامع
پس ظاهر شود بجذب اجاس و تقعر نخاست دیگر شامه میشود مجاسه بصر و لمس در و
جواب دست بران هرگاه نبوده باشد کسر عظیم ریانت میشود بحس لمس در مواضع مختلف

در انقطاع و انخفاض و بسا باشد که بشنود صدای خشخشه استخوان و علاج ان در اول
امر بس کشیدن عضو است بمقداریکه سزاوار بوده برابر کردن بر محاذات استخوان انچنانکه
ان نظیر اوست و تسویه عظم در هر جزئی بموضع خود و باید انحیار بارفق یا ممکن یعنی
بد نهایت هموار و ملایمت که ممکن باشد بمانند و اقل ایجاع یعنی الم کمتر بوجع بیاورد
از برای انکه حادث نشود از شدت وجع اورام رتبهای تند و بعد از انکه بمکان خود وارد
شود ببندد بر باط متوسط یعنی پارچه نه بسیار محکم و نه سست از برای انکه بستن
محکم میکرداند عضو را ضیق المسام بمرتبه که منکر و باعث موت عضو شلله است و تعفن عضو
و مضطر شود در ان وقت قطع نعوذ بالله و سست بسیار بستن نگاه نمیدارد و
تکاند استخوان را بر شکل طبیعی و ابتدا کند در بستن بنفس شکستگی و تدریج الا بعد بستن را
برای انکه مقصود به بستن همان موضع است پس تسویه و بعد بستن است برای انکه
مقصود به بستن است از برای انکه بتو به باشد موضع بیت و موضع ابلد پس نگذارد
دوای و بر بندد پس فصد کند علیل را و اسهال ان بچیز و استعمال تدبیر لطیف و تغذیه
بمزورات کم کردن باشد و بغذا بخ از برای انکه ایمن شود از حدوث ورم بپاشد گل ارمنی
بکیفال پس بدرستیکه گل ارمنی در شکستن استخوان بلزوجة و عقد و تجفیف بدیل
ندارد گل ارمنی با گلاب بر هند و بر هند مومیائی فارسی سزاوار اینست که نگشاید
ان بند را مگر بعد از سه یوم یا بیشتر که عضو خود گرفته باشد و بگشاید تا مطلع شود
ادخال گوشت در زیر بستن تغیر و فساد بهم رساند مگر انکه وجع شدت کند و قطع شود
اطراف بستن پس واجب باید و بگشاید که کرده شد تر از برای انکه شدت شد وجع را شد بد
کند یا انکه بهم رسد خارش بسیار که صبر نتواند نماید علیل پس لازم اید که بگشاید و اب گرم
بریزد برای تا ملت انکه حرارت ان غیر مفرط در حرارت باشد تا انکه ساکن شود خارش عضو
و نگذارد که گشاده ساعتی تا راحت یابد بعد از ان بربندد از دستمالها که بگلاب تر بوده
باشد بگلاب با روغن گل سرخ و سرکه پس هرگاه بگذرد ایامی و حادث نشود ورم و باقی نماند
در عضو حرارتی پس سزاوار اینست که بگذارد هر یک طور شد باید اشد از بستن اول نگشاید این
دفعه مگر بعد از انچه ایعد از برای ملاحظه احوال جلد و بیست روز تا انکه باید بستن باشد
و ضماد کند بعدس و عفاث گل ارمنی تاقیا اب مورد و تغلیظ کند تدبیر را در اغذیه سامیت
داشتن باشد مثل کله پاچه و شکمبه کاو و تخم مرغ و برنج و هریسه و در داخ بسته شدن سزاوار است

که درست کنند باطراف انامل و حرکت ندهند قبل از انکه نمو شده و تصلب در شید
دلالت دارد بر انکه طبیعت فرستاده است ماده جیده بعضو و هر گاه با شکستن ورم
بهم رسد سزاوار اینست که طلا کند بر او چیزی که حل کند مغض عصارات بارده و نه بندد و اگر
بر بند دمشد رقیق بر بندد که شد دنمو یعنی شد محکم باعث بشود ورم او جمع او را
و بکشاید بعضا که حادث شود بان کوفتگی در گوشت پس سزاوار اینست که بکشاید
موضع او را کوفته شده و بیرون نماید خون که ریخته است بسوی ان از برای انکه
سرد نشود و فاسد و متعفن نشود و بکشاید متعفن باطراف ان موضع کوفته شده
پس سزاوار اینست که درست کند بستن را بپوشاند دهان جراحت را از برای انکه نو هد ثوره
و بیرون یابد از ان صدمه بلکه تند هند بعصابه دهان جراحت را و لب بالای جراحت را
مورب باورد بسوی اسفل و دیگری فوق لب پایین جرح و مورب برود بسوی اعلی و تولد
و نه بندد دهن جرح را مکشوف گذارد و بکشاید هر روز یا یکروز در میان و گذارد
در دهان جرح قطعه از پنبه کهنه تا برطرف کند چرک را و ایمن شود از ورم عضو و اگر حادث
شود بان نزف خون پس قطع کند و مرکند دم الاخوین و اگر بوده باشد در شکستگی
و پاره نکرده باشد جلد را شناخته میشود بلمس و حس و شنیده در هنگام دست مالیدن
پس تسویه کند این ناخوشی را بدست و ارفق ما ممکن و نه بندد مادام که کوشش کند
والم نیاورد الم شدید و اگر کوشش بهم رسد پس سزاوار اینست که شق کند از ان جلد را
پاره شانه پس معالجه کند جراحت را و اما بطوء انجبار کسر و کوتاهی وقت انجبار
اینست که شود بمثل ان و شدید و اما تعقد انجبار که میباشد مثل غده و صلابات
که باقی بماند بعد از انجبار عظام مکسوره پس باید بگذارد بر ان قطعه تلعی از سرب و اگر
ان متحجر شده باشد که ملایم و روغنهای مثل پیه ها و مغزها و روغنها قیروطیات
و نطولهای حاده و تضمید با ضمادهای ملینه متخذه از شحوم و ادهان حاره خصوصا ان شیئی
روغن مثل شمع لس و قنه جاوشیر و اشق و مقل که خمیر کرده باشند بهمچنین
سزاوار اینست که نرم کند بهمین ملینات و اشباه پس بکشد در دست بالد و بگرداند
بشکل اول اما خلع ان خروج زاید عظم است از حفره خود خروج کامل یا دفع ان کند

عضو است

عضو است از موضع خود از غیر انخلاع دهن و فی الواقع عارض شود او را سقطه یا ضربه
بر خورد ان غیر انکه متفرق کند اتصال ان نه بزوال و نه بانقلاع و علامت خلع ظاهر است
از اعوجاج شکل و ارتفاع جلد و ظهور انخفاض و غور از جانب دیگر میباشد از برای اینکه
و حرکت موضع شکل اخت او دایعنی بگذشت از مکان خود بلکه رفت از دست دیگر
استنباط توان کرد مگر انکه خلع مفصل عضد خلع مفصل ورک و بسا باشد که مشکل باشد
معرفت ان مگر انکه سر عضد هر گاه منخلع شود داخل شود در ابط ظاهر نمیشود در ان اعوجاج
ظهور بین و علامت ان لازم است نتو مستدیرات که حادث شود تحت ابط از زاید سر
عضد که احساس کند با صبع و ممکن است که نزدیک شود این بدانا اضلاع و اما سر ورک پس
بدرستیکه هر گاه منخلع شود در اکثر اوقات مایل به اربیه یا بسوی ناحیه دبر از انجانب و این بسیار است
با اکوشت بیشتر است ظاهر میشود اعوجاج در ان ظهور بین و دلیل انتقال ان بداخل
طول این رجل و کوتاهی بسوی خارج و ظهور چیزی مثل ورم در اربیه از برای انکه راس ورک
ان راس فخذ منجذب است و قدرت ندارد علیل بر انکه دو تا کند پاها را نزد اربیه و علامت
خلع ان بسوی خارج قصر ساق است و فرو رفتن اربیه و بطو بر حرکت ان و ظهور نتو ورم
و قدرت ندارد صاحبش بر انکه دو تا کند ساق را و علامت انخلاع بقدام اینست که علیل قدرت
ندارد بر بسط ساقش و اگر قصد کند راه رفتن را قدرت ندارد و بعد ذهاب و نخند راه رفتن بسیار
مثل او بعقب و بسا باشد مشتبه شود بول ان علیل استنباط میکند امعا را معوج و اسافل
مقعد متشنج ملیل اللحم و زمین از خلع ورک صحت نیاید هر گاه خلع یا دفع بهم رسد باید
البته اول معالجه ورم کند بسا باشد که حادث شود از کشیدن بسیار شدید که ایجاد
اوجاع شدیده و اورام حاره در عصب و عضل و تبهای کم غاسه در دخول مفصل دقیق
و مفصل کبیر و مفاصل قریبه اعضای رئیسه پس هلاک میشود علیل بسبب این وجع
حادث شود غشی و سهر بسیار و هذیان و اما دفع پس علامت ان اینست که می بیند در مفصل
فرو رفتگی قلیل و نتو از جانب دیگر و علاج دفع خفیف و سهل اینست و مسح کند موضع را
کل سرخ و بباشد بان مو بساید و به بندد به بستن معتدل و طلا کند بعفاص خطمی
سفیده تخم مرغ اگر بوده باشد دفع قوی ضماد کند چوب گز و سفیده و سک کل سرخ

ومغاث واقاقیا وخطمی وماش واکلیل وصندل سرخ اگر بوده باشد بان ودم حار ضماد کنند
از ماش ومغاث وگلنار وفوفل اقاقیا با سفیده تخم مرغ تمام نوزدهم در احوال زینه وجلد از
برص اسامی امراض برص بهق ابیض برص اسود کلف نمش بوش خیلان حصف ودشم
اما قروح ماد شام وسادلون حزاز داء الثعلب انتشار شعر سلع انتشار حواجب تشقق
الظفر بیاض الشعر والشیب انجراد داء الثعلب القمل والصئبان کثرة دود العرق
فساد العرق عرق الدم احساس العرق شدة نتن البول والبراز صنان شقوق
الاطراف عقر الخف نزول الماء فی القدمین تموج الجلد قشف الجلد الهزال المفرط
السمن المفرط تشنج جلد الرأس عضونة تعظم الرأس برص الاظفار حبال الاظفار تشقق
الاظفار تقلع الاظفار احتقان الدم تحت الظفر صفرة الاظفار بیاض الاظفار صنفرة
اما ذکر ادویه مفرده که در این امراض نافعست اترج پوست ان جلا میدهد کلف را وتکرار
هر گاه طلا کند از نب خون انجم هر گاه طلا کند بان بهق وکلف را زایل کند وهر گاه پوشیده خون
ان نفع دارد که زهر دار باشد ازین باد مسکند در نظاره رنگ وچاق کند بدبوی اسه
نیکو کند رایحه بد را نفع کند داء الثعلب را طلاء اسقیل ان بیخ عنصل است گفته
میشود بوای ان بصل الفار زیرا که میکشد موشرا قلع میکند ثالیل را طلاء با عسل
ونفع دارد داء الثعلب را وداء الحیه را طلاء ونفع دارد از شقاق عقب بالخصوص با سرکه
اشنه پوست نازک لطیف او که می پیچد در درخت بلوط معتدل است در حرارت و...
هر گاه بکوبد وطلا کند در ابطین وار بتین میبرد بوی صنان را اسراش گرم وخشک است نفع
نفع دارد داء الثعلب را طلاء اطریلال تفتیح هر وانف تخم ان نفع دارد بهق را وبرص را سحق
نفع ظاهر شد بعضی میگویند دو درهم تا چهار درهم عاقرقرحا لعوق کند با عسل و سرکه بد
شارب انوار افتاب ساعتی تا دو ساعت تا انکه عرق کند پس سعوط کند موضع برص را
وچاق کند ونرساند بغیر موضع برص انفع نفع کند خوردن ان جلا و اگوشتان کرم
وخشک است املج خضاب او تقویت کند سرها وسیاه کند موی را بوسا نا ایل کند کلف نمش را
طلاء ابل هر گاه بسایند سوخته سفید شاخ او را با سرکه وطلا کند بهق وبرص را در افتاب بدارند
کند او را با قلی جلاء دهد کلف را خصوصا با پوست ان ضماد کردن وضماد او بر عانه طفل مانع
از دوییدن موا است وهمچنین هر گاه مکرر کند ضماد او بر موضع تراشیده احداث

حاریش کنند در بدن بادنجان نفع دارد عرق خون را ضماد کردن وسیاه کند بشره را بان دانه
ان مویز کوهی است نخود وان جلا میدهد وقلع میکند کلف را وبهق را وثالیل را طلا کردن نفع دارد
تقشیر را پرسیاوشان خاکستران باروغن مورد سیاه میکند وبلند کند موی را ونفع دارد انتشار
اخوان نفع دارد جعد ابن قطونا نرم کند بشره را ونرم کند موی را ابن الخطمی نفع دارد بهق را هر گاه طلا
کند بان سرکه در افتاب بزر کتان نفع دارد کلف را ابانطرون وشمع نفع دارد برص اظفار را بزر القطن
نفع دارد نمش را والوان غریبه را وکلف را واثار ضربه را وبهق وبهق ابیض را کند پس در حمام بادگاو
طلاء بزر الجرجیر طلا کند بان نمش را بزر القثاء هر گاه طلا کند بعد انکو بهق بصورت نیکو کند رنگ را
وبراق کند بزر الکرنب طلای ان نفع دهد خراز را بسد جلا میدهد اثار قروح را طلاء بصل
ماوره خروج مو را هر گاه بکوبند وخمیر کند بعسل وبگذارند بر ناخن غلیظ وعولی وبهق وطلا کنند
وهمچنین طلای ان داء الثعلب را نافع است بصل الزعفران هر گاه طلا کنند بان کلف را ومثل ان
میبرد بصل النرجس هر گاه طلا کنند بان بوش ونمش را میبرد ابصاق الانسان بر ناشتا جلا
دهد قروح را بطیخ جلا دهد کلف را وبهق را ودو سحق ضماد ان وتخم خربزه اقوی جلا است از جرم ان
بندق هندی نفع دارد کلف را وبرص را بورق جلا دهد بهق را نفع دارد برص وحکه را طلاء
واکثار اکل او سیاه کند رنگ را نانخواه بول الابل نفع دارد خراز را هر گاه بشویند سر را بول الانسان
نفع دارد حکه را وتقشیر را بول البقر جلا دهد بهق را ونفع دارد خراز را بیجوح کسیکه اکثر کند
میباشد محبوب نزد سلاطین ومیباشد غالب وخصمش ملش در غایت حرارت وحده میبرد
برص را طلاء وان سم مطلق وتریاق ان دواء المسک است بیش ندده ان که بجته دیوان باشد نگه کند
بان برص را با عسل نفع دهد سوختن ابوا وانشرا هر گاه با صوف بگذارند وملاومت خوردن بان
کلف را میبرد بیض الحباری دلق ان خضاب بان نیکو است موی را ترمس زایل کند کلف وبهق را وبرص را
قروح وبثور در صورت با عسل وسرکه طلاء توت هر گاه طبخ دهند دمقان در در قمیم ودبق
انجیر اگر سیاه باشد اب بان خضاب ان سیاه کند موی را توتیا نفع دارد صنان را وبوی زیر بغل
ونام ما وانکشتا نزام کاه طلا کنند ازان در موضع جراد جو ثالث تخم ان هر گاه طلا کند بان میبرد
کلف را جرجیر اب ان زایل کند اثار قروح را جلبقند هر گاه خشک کند وبکوبند خمیر کند بعسل وطلا کنند
بان داء الثعلب نفع دارد حنطیا نا عصاره ان جلا دهد بهق را جوز بوا پاک کند نمش را از البرزون
هر گاه طلا کند با زیتون نفع دهد داء الثعلب حافر الحمار الوحشی هر گاه بسوزانند ومخلوط کنند خاکستر
او را با زیتون وطلا کنند مان داء الثعلب را نفع دارد حبه الخضراء هر گاه بسوزانند وطلاء الثعلب

طلا کنند برویاند موی را حب البطیخ قلع کند کلف را و بهق را طلاء حب البان قلع کند کلف را طلاء مرشف
طلا کنند داء الثعلب را و هرگاه بخورند زایل کند بوی بد زیر بغل را بخاصیة حرف نگاه میدارد موی که میخواهد
بریزد شراب و طلاء حضض وان سرخ میکند موی را تقویه میکند موی را حکاک حجر المس است هرگاه بسایند
بیکدیگر و مخلوط سازند با سرکه هزال بهم رسانند عضو را و بزرك شود مثل یکی از دو خصیه
اندر پستان و امثال ان حلبه پاك کند حزاز را هرگاه بشویند سر را بان حلتیت نفع دارد داء
الثعلب را طلاء با سرکه حمص جلا دهد غشی را طلاء و نیکو کند رنگ را حنطه ارد ان پاك کند
صورت را هرگاه عبا النحب شق کند و پاك کند شکم از شاهتره و خشك و خمیر کنند
در اتش گذارند تا پخته شود پس بر دارد با شاهتره و طلا کنند بان برص را میبرد و اکر بخورد روز
و شب خربق اسود طلای ان بر بهق با سرکه برص همچنین طلاء نافعست خرو الزراریح معلومه
با بیخ هرگاه بکوبند و خمیر کنند با سرکه کهنه زایل کند بهق اسود را مرو القار نفع دارد داء الثعلب
مرو الیرمد سیاه میکند موی را در ان حکایت هست در مذهب موذکر کرده است شیخ
در قانون خطمی هرگاه بشوید با موی را پیچیده کند موی را و نرم کند موی را دار چینی هرگاه بسایند
با سرکه و طلا کنند بان قوبا را نفع دهد دبس زایل کند کلف را الطوحانا قسط و نمله دارد درخت
جلا دهد صورت را و زایل کند اثار قروح را دم الاونب دم الاسود و ان خون سیاهست
محمد هرگاه طلا کنند بان برص را میبرد بخاصیة ذباب هرگاه بسوزانند و طلا کنند با عسل بر داء
الثعلب میرویاند موی را بسرعة ذراریح طلا کنند بان بهق را و برص را با سرکه میرویاند موی را
ذهب داخل کنند در ادویه سودا طلا کنند بان داء الثعلب داء الحیه و راس لمقار هرگاه بسایند
و بسوزانند و بکوبند و مخلوط کنند بشحم دب و طلا کنند بان داء الثعلب را نفع دهد و اند
نفع دهد کلف را و اثار باقیه را که در جلد باشد هرگاه طلا کنند با سرکه و قوبا و نفع دارد
و طلا کنند داء الثعلب را پس نفع کند نفع عظیم زبل العصافیر نفع دهد کلف را و بهق را و قوبا را
زبد البحر میبرد کلف را از صورت زبل الزراریح نفع دارد داء الثعلب را با سرکه میرویاند موی را
و بیان میکند موی را قطب را نفع دهد بهق را و کلف را و اثار را جلا دهد زجاج محرق میرویاند
موی را با روغن زنبق زراوند مدحرج نفع دارد بهق را زنجبیل انست که بسوزانند طلای ان
از برای اثار جلد از خون میت از ضربه زفت رطب و زفت یابس نفع دارد برص را و بهق را طلاء
زنبق داء الفیل مغسول ان با روغن گل سرخ سداب میبرد بهق را و رایحه سیر پیاز

نفع دارد شقوق دستها را و پاها را اند هیا و قیروطیا مزد نجوش منع میکند اثار انجا
که حادث شود از پاکی بعد از حجامت طلای خشك ان بر موضعی که خون تحت جلد
سبز شده باشد یا سیاه شده باشد و خصوص پای چشم و زیر چشم بتحلیل
مرجلا میدهد اثار را اکر از قروح باشد و منع کند عفونت را بمرتبه که هرگاه
بر بدن او طلا کنند نگاه میدارد میت را از فساد و تعفن و بد بو شدن
کرم و خشکست در سیم نفع دارد طلای ان بر برص و بهق و نمش و نارك کند موی را
مرتك زایل کند رایحه بد بوی زیر بغل را مرداسنج هرگاه بریزند در سرکه میکذارند
انزروت و هرگاه بریزند در اهك و طلا کنند بان بدن را سیاه کند و مغسول ان
نیکو کند رایحه بدن را و زیر بغل را و جلا دهد کلف را و اثار سیاهی را و خون مرده تحت جلد را
و اثار جدری را مرارة القنفذ نفع دارد جذام را طلاء مومیائی اطلاق کند بر دو دوا یکی را از
کوههای فارس و هند و یکی را قبوری گویند که مرده را در ان تابوت مالیده اند که نگاه
میدارد بدن ایشان از تفرق و جمیع انها جبر کند شکست را و مجربست میعه موی
میکشد شپش صبیان را و اگر کشك باشد خصوص ما دریج زدن نا نخواه تخم معروفست
نفع دارد در ادویه بهق و برص نار مشك اقماع انار هند بیست شربان و طلای ان
میکوانند رنگ بشره را پنیه دی نوجس جلا میدهد کلف را نفع دارد داء الثعلب را
حصو صا بیا ازان نشا نفع دارد کلف را طلای ان نوره هرگاه طلا کنند بر جلد بسوزد
کنده انچه در تحت اوست و لایق اوست که بعد از ان نوره که طلا کرده روغن بنفشه
روغن دیگر مالند نیل ان ورق است جلا دهد کلف را و نفع دارد داء الثعلب را و
وج بهنست که کرم و خشکست در سیم و مستعمل بیخ اوست نفع دارد بهق و برص را
شراب ملاله ورق الحوح قطع کند بوی بد نوره را بعد از مالیدن نوره انوا بالله
ورق السمسم هرگاه بکوبند و بشویند موی را دراز کند و نرم کند موی را و زایل کند خشکی را
که عارض موشده ورق الکبر طلای ان برقوابی و بهق و ثالیل نافع است و زایل کند
کندانرا و تجربه کرده ام در ثالیل ضماد او قلع کرد ورق الاترج هرگاه بخایند خوشبو کند
نکهة را و قطع کند رایحه سیر و پیاز را ورق التوت هرگاه طبخ دهند باب باران
سیه رنگ کند موی را ورق شجر الیق را با سرکه طلا کردن نفع دارد قشر جلد را و
رایحه عرق را هرگاه استعمال کند در حمام ورد باقلا هرگاه بسایند دهان قلع و بکذارد

درآفتاب میکوید خضاب نیکو که مویرا سیاه کند وسمه و ورق مثل است خضاب کند ما سمین
میرود کلف را طلاء یاقوت الکشتران میکوبانند صاحب اقواد نقطها هیئت باوقادیبوج اصل
لقاحست شبیاست بصورت ایشان و ان اسم سم است توبرق ان یکهفته میبرد برص را
برص را بیانیست که عارض میشود در ظاهر بدن و میباشد در بعضی اعضا دون بعضی اعضا
دون بعضی و بسا باشد که بوده باشد در سایر اعضا برتبه که بوده باشد لون بدن تابع
سفید می تا سند اینجا برص بیشتر و سبب ان سوء مزاج عضو است مبوی بوده و غلبه بلغم
برتبه که کوشت ادمی میکردد مثل صدف و کاهی حادث میشود برص در موضع جراحت
و ظاهر میشود بر اثار ان و علامت برص بودن جلد است سفید براق موفیه در جلد کو
بلکه در استخوان در حین استحکام علة و اینکه میباشد مویی که بر می اید از ان عضو سفید
واکر فرو برند بوان سوزن بر نیاید از موضع ان خون بلکه بر اید رطوبت سفید مانند الخم
بالد بکیسه و خرقه خشن سرخ نشود و این مرض بدست عسر البرء بلکه بر هست از
ان برای اینعلة امید نیست که قلّت خاصه مزمن ان و از این مرض چیزی که احتمال میبرد بروا
اینست که هرگاه بکیرند جلد او را بانکشت ابهام و سبابه و فرو برند سوزن بر اید خون
با رطوبت رنك کل سرخ و علاج ان استفراغ بلغم است و تنقیه بدن برات متعدده پس
تبدیل مزاج است بمعاجین مناسبه مثل کلکلانج و تریاق کبیر و مثرودیطوس و از غذاها
مثل فراریج و طیهوج و کوشت وحشی که ادویه که بسیار کوده باشند و بطلای شدیدة
الاسخان مجرب جلا مسا از برای خون مثل نفت و نفط سفید و خردل سرخ و خربق و میویزج
و کندش و نوره و ددنیح سرخ و بورق و بصل الفار و شیطرج عاقرقرحا شونیز سرخ کبیر
واما ادویه متقرحه مثل ذراریح باسرکه و عسل البلادر و کیکهر و قنا الحمام
و بم توب و بانریون و فربیون و بهترین همه سرابات انجناست که اهل صناعت
درست میکنند از فرغ و انبیق و انچه مخصوص است بموضع حمامات اب قنابوی
مرزنجوش و قوه الصبغ و شیطرج طلا کنند یا اب بقم و کاه محتاج شوند در هنگام
یاس از معالجه رنك کردن موضع است و بشره انداختن از برای علم تقرب طباع
ان از ان باطلیه که کرفته باشند از شب یمانی و شوبج و مرود ردشراب کلادمی
و قوة و شیطرج خبث الحدید و نیل و وسمه با سرکه بعد از انکه بشویند موضع را
باب ملح و بعد از ان باب زاج و شب بهوا بیغض ان مفیدی نارکست دوفام

جلد غیر فرو رفته سبب ان همان سبب اما بهق برص است لکن ماده بهق رقیق ترا ست
از ماده برص و میکردد شبیه بجاك خاکستری و بیشتر اوقات متقشر میشود بهق کرم
حادث میشود بسرعت رفع میشود بخلاف برص که صحت نیابد و بهق با سهالات
پی در پی صحت یابد هرچند بهیصه بوده باشد و باطلیه جالیه و علامت بهق ابیض
اینست که نبوده باشد شدید البیض بلکه بوده باشد قریب برنك جلد و نبوده باشد
غیر غائص بجلد و نه املس السطح و بر بیشتر اوقات مستدیر الشکل میباشد و علاج
ان اسهال تو بدا است شحم حنظل و قیحرق در حمام و خوردن اطریفل و طقندود للکی
موضع و طلای موضع بر مس سرخ کبیر معجون بسرکه و شیطرج و عاقرقرحا و بم تو بیکنه
خردل سایده باشند باسرکه درافتاب در بهق سیاه است اما بهق سیاه ان تغییر
لون عضو است بسیاهی و هرگاه بالند عضو را ظاهر شود شبیه بنخاله و بیشتر اوقات حادث
شود از برای جوانان علاج ان فصد است اولا بعد از ان تنقیه کردن افتیمون نقیع
و شاهتره و اصل السوس و کاوزبان و پوست هلیله زرد و سیاه بسفانج و فلوس خیار شنبر
و روغن بادام و اب کاسنی و بعد از اتمام مسهل ماء الجبن چهل روز بدهند و حمام
بسیار و مرطب مزاج و طلا کنند با خربق سیاه با سرکه یا حنظل و زاج و کبریت و بم توب
و قسط کندش و نوعی از بهق اسود و ان برص اسود بهم رسد در جلد خارش و خشکی در
بدن و تقشر جلد مثل فلوس ماهی و سبب ان خلط سوداست و مینامند توبای متقشر
مقشر و ان از مقدمات جذام است هرگاه شدت کند بسیار شود و علاج ان علاج بهق است
باقوة در اسهال در کلف و برش و خیلان کلف تغیر لون است بسیاهی یعنی برنك صورت
با حدوث اثار کدورت از سیاهی و سرخی و غش و قطعه سیاه هست مرف مایل بسرخی
مستدیر مثل کف دست و برش نقطه سیاه هست کوچك عارض شود در صورت جمهور
حکما میکویند برنك نقطه اکر مایل سرخی باشد انرا غش کویند و اکر مایل بسیاهی باشد
برش کویند و اکر متصل باشد بعضی به بعضی بکردد نقطه پس ان کلف است خیلان
مثل این نقاط است سیاه حجم مرتفع از چشم صورت یا بدن مستدیر تمامی و اینها تمامی
گاه هست عارض شود بعد از ولادت علاج دارد گاه هست در حین ولادت بوده
باشد علاج ندارد بعض اوقات عارض شود از برای جماعتی که نوبه ربع کنند هرگاه طول
بهم رسد ایشان زیت بعض اوقات از برای زنان بهم رسد در ایام حمل از برای احتلاع

فضول حلشه واما نمش وبرش پس سبب ان تمامی مثل کلف است وفرق میان اینها و میان
بهق اینست که اینها یعنی نرم است و بهق اسود خشونة دارد و سبب حال اینست که خلط
سوداوی با خون محرق برجا بماند و پس محتبس میشود تحت جلد و بتقریب غلظت
بلکه میکردد صلب متجسم مثل صمغ الحنا نیکه بیرون می اید اندرختها و صلب میشود
و میچسپد و علاج ان تمامی فصد است و اسهال خلط سوداوی طبیخ افتیمون و غاریقون
دائمه کفته شده در معالجه بهق و ماء الجبن با سکنجبین افتیمون و طلا مثل بهق نافع
تخم خربزه تخم جرجیر و قوس تخم توب کندش و طرحنی و قسط حب المحلب با بادام تلخ و
الزنبق و حب الغار و ابوسا و خردل و سزاوار اینست که مخلوط کنند با ب ... و اب
کلاب و ارد عدس بسا باشد که این ادویه تقشیع کند افواه عروق را پس بیرون می اید
خون در حفره و وشم و اثار قروح اما خضرة الحنائی که در تحت جلد از خون مرده است
بسبب ضربه و علاج ان ضماد کردن بورق کرنب و توب و نانخواه و اشق با سطرون
و سرکه و اکر کفایت نکند فرو بود سوزن تا خون بر اید پس بمالد بموضع اب نمک و نطرون
و علك البطم و ترك کند موضع را سه روز پس بمالد نمک اعاده نماید اما اثار قروح و
پس طلا کند بمرداسنج با نمک یا نخود کم یکی ده نود مثقال مرداسنج و مثل ان نمک
در اب بریزند در افتاب کذارند و برهم زنند و هر روز تبدیل نمایند اب را تا انکه ان اب
سفید شود پس ازان با سمن هندی و ارد نخود و استخوان پوسیده و قسط بمالند با اب
البان و ارد توبخ و تخم خربزه تخم اب خربزه بمالند باد سنام سرخی مکروه است شبیه
بسرخی که در ابتدای جذام بهم رسد ظاهر شود در صورت و اطراف خصوص صاد رسیدن
و سردی هوا و علاج ان فصد است و اسهال و حجامت و چسپانیدن زلو بر عضو و تراشیدن
نیکو تا انکه سیلان کند از ان خون بسیار پس بمالد بعد از ان به نمک و طلا کند
بمرهم احمر و سرکه و بمالند صابون و ترک کنند مدتی پس بشویند باب کرم و مکرر کنند این
عمل را در فساد لون است ملاحظه نمایند لون را از صفرة و صفرا و سودا و سوداوی
از بلغم و حمرة که از علة خون و معالجه نمایند استفراغ خلط غالب بطریقی که مکرر مذکور
با تقویت کبد و مراعات سپرز و کاه هست تغیر لون و فساد ان از افتاب هرکاه طول
بهم رساند بسبب در افتاب کداخته شود اخلاط و جذب کند بظاهر بدن و محسید

درسام پس سیاه کند رنکرا و همچنین فساد بهم رساند رنک از سرما از برای انکه سرما
از برودت حار غریزی بسوی باطن و مستوی شود ناری بظاهر پس سبز شود جلد و سیاه
علاج تمامی استحمام است از تلیین جلد و ترطیب اخلاط محرقه و همچنین انکباب بر بخار
اب کرم و استعمال غره جالیه مثل ارد باقلا و عدس مقشر و سفیداج و نشاسته و عاج سوخته
باشیر و استخوان کهنه و بادام تلخ و تخم توب یا انکه سبب فساد لون شود تدبیر در اکل
و شرب است مثلا خوردن نانخواه بشره را زرد کند هرکاه افراط کند در خوردن
ان و بوییدن ان و کفته شده که نکاه کردن بان اینعمل کند و همچنین است زیره در
مداومت کردن بشرب اب ایستاده که محال را بزرد کند پس لاغر کند بدنرا و زرد کند
رنکرا و مداومت خوردن سرکه نیز چنین کند از برای قمع خون بضدیت ان و بسیار
خوردن خاك و کل تا انکه سده بهم رسد در افواه عروق دقاق پس زرد کند رنکرا و
کاهی حادث شود فساد رنک و زردی بشره از طول مقاسات مرض و فقدان عروق و
همچنین از بسیاری غموم بتقریب انکه در غم حرکت میکند روح اقلیلا بباطن و بتحلیل
میرود و ضعیف شود حرارت غریزی پس زرد میشود رنک بشره همچنین کثرت جماع
کثرت تحلیل روح و خون و ضعف حرارت غریزی و همچنین است فاسد کند رنکرا ارشده
اوجاع از برای کثرة تحلل و اشتعال طبیعت از ان بهضم غذا و همچنین شدة حرارت هوا که رنک
فاسد کند از برای کثرت تحلل ارواح قوی و فتور غریزیه و احتراق جلد و کثرة تولد صفرا و
انجذاب ان بظاهر و علاج ان تقویت و تربیت است با زوال سبب و عرض حادث در ان و
تغذیه با غذیه مقویه مولده خون رقیق را مثل ماء اللحم و تخم شبوت را و نخود بدرستیکه اینها تولید
کند با کوارد روح صافیرا و استعمال چیزیکه تولید کند خون رقیق را جیدا و تفتیح کند مجاری را
ایضا پس پهن کند خونرا بمجاری بسهوله و انجیر خوردن تولید میکند خون رقیق اکر لطیف
باشد که مندفع شود بجلد و نیز باد میکند حرارت غریزی و چیزیکه صاف کند خونرا از فضول
غلیظه مثلا اطریفل و بلیلج پرورده و چیزیکه بشره کند خونرا و پهن کند خونرا و حرکت دهد
مثل فلفل و قرنفل و زعفران رنک کند خونرا و اماده کند سرخی را و باقی را و نزو قاد هرکاه بکوبد
در اطعمه حذب اند خل بجادج و اناطلیه و غیره مثل خردل و زنجبیل با شیر و مثل زعفران و
موه الصع و کندر و مصطکی خمیر کوده با اب پیاز حار تفتیح حاء مهمله اجسام صغار شبیه
بخال است رقیق که پهن شود بر جلد سرانه بغیر قرحه و حدوث ان میباشد از بخارات غلیظه

بلغمیه مالحه یا بورقیه یا خون که مخلوط شود بانرة السودا یا خفیف است که کافیست مالیدن روغن
بنفشه و روغن کدو و آب چغندر و بورق که ارد نخود و خطمی با سرکه رقیق کرده و ترمس بلعاب
اسفغول واما قوی آن مزمن باشد علاج آن اسهال است که مکرر شنیده و تراشیدن
سر و تدهین و تعاهد حمام و شستن با ادویه که از برای آن جلای قوی باشد مثل
ارد نخود و بورق و حلبه و زاج سفید و خردل و مویزج و سرکه بعد از آن روغن بنفشه
خطمی کتیرا و اشامیدن روغن موعصر پس بدرستیکه داء الحیه وداء الثعلب این دو
علت تساقط و مشتق است این دو اسم و این اینست که بسیار است ثعلب میریزد موی
آن و متقرح شود جلد آن و جمع عارض شود از برای آن منسلخ شود جلد آن واما انجهة
داء الحیه گویند که پراکنده شود موی آن و بعضی گفته اند که داء الحیه رفتن موست بشکل مار
یعنی ذات تعاریج و بعضی گفته اند که چون ثعلب زایع ضایع بکند و این از موانع
و این کوفته اند حادث میشوند این دو آزار در جمیع بدن و لکن بیشتر اوقات بهم رسد در
وریش و ابرو و علامات آن اینست بلغمی مزاج علاج آن ماجات و حبوب قی کردن بطبیخ
شوبت و بورق و نمک هندی با سکنجبین عسلی بعد از استلای بعد از غذا انجنانچه
در آن ترب باشد و غرغره منقیه سر پس دلک موضع بخرقه خشنه و مالیدن پیاز عنصل
که بسرکه پرورده باشند پس طلای آن بخردل و سیر سائیده بعد از پاک کردن اگر علت قوی
باشد و سرخ نشود موضع بمالیدن و میتواند شد که صفراویت داشته باشد داء الثعلب
وداء الحیه و علامت زردی رنگ و پوست انداختن آن مثل پوست انداختن طاهر که
بالا و پایان پراکنده باشند و لاغری بدن و علاج آن استفراغ صفرا بحبوب مسهله و تکمید
موضع بسرکه با روغن کلسرخ و طلای آن بکبریت و زیتون و بندق سوخته با پوستان در سرکه
کهنه و میتواند شد این دو علت از سودای محرقه و علامت کبوده رنگ موضع و فرورفتگی
و شدت خشکی و مزاج سودای و علاج آن اسهال سوداست بچیزیکه بیرون
کند سودا را بحب افتیمون و طبیخ افتیمون رومی و مالیدن موضع ببصل الفار و در
پیه کرک و پیه شیر و اسناه آن و خاکستر پیروج مابین فی و خردل طلا کردن مفید است
و کمان کرده اند بعضی که برآوردن پیروح از زمین خوب است از انجهه می بندند
اطراف آنرا بعد از آنکه خالی کرده باشند اطراف آنرا از خاک می بندند ریسمان را بگردن
سگ تا بجهاند برای گوشت از زمین آنرا میگویند که آن سگ بعد از کندن بیروح

میمیرد انتشار مو و صلع چون سودا بعقاد موانجار دخانی که مهلک شود بسبب مسام
و انتشار بتساقط آن یا بسبب نقصان عدالت و قلت بخار مثل آنچه عارض شود در
برای ناقهین و از برای اصحاب دق و سل و علاج زیادتی در غذا و خواب و حمام و شستن
سر بخطمی و بزرقطونا و ورق بید یا بروغن بنفشه و نیلوفر و یا آنکه سبب تحلل بدن و
اتساع مسام است تا آنکه بر بیاید از آن بخار بحدث متفرق شود و فنا شود و جمع نشود
و علامت آن رفتن موست و سرعت انتشار و علاج آن مالیدن روغن آمله و هلیله کابلی
و مازو و اقاقیا و روغن مورد و لادن در این مرض نفع بین است یا آنکه سبب ضیق مسام
بسبب یبس و تکثف و کثافة جلد و علامت آن یبوست مزاج و صعوبت برکندن مو
و جعودت آن و روغن بابونج و گاهی میباشد انتشار شعر از حدوث سعفه و قروح و
معالجه بملینات است مثل خطمی و خبازی و لعابات و قیروطیات و گاهی حادث میشود
جنس از انتشار که شناخته میشود بعلت که گویا مرغیرا برکنده اند و این علت میشود
بسیار از برای لغایت و علاج آن تراشیدن است از موی یعنی پاکی و استعمال روغن
مورد و لادن و حب الغار و اما صلع پس هرگاه عارض شود در غیر وقت یعنی در سن
پس سبب آن اسباب مذکوره است در انتشار مو و معالجه کند بهمان معالجات
حادث میشود صلع از برای دوام حمل اثقال بر سر و علاج ترک آنست واما هرگاه حادث
شود صلع بعد از کبر سن پس حادث شده است از برای نقصان ماده مو و این
و آن اعالی سر است دون اصداغ و استیلای جفاف از برای آنکه جلد کبار بعروق
و گوشت در آمدن میان بر طرف شد پس این مرض از برای مسامع لابد له است که بمنزله
طبیعی ایشان است که مخلص نیست برای الحکما علاجه رطوبة اصلیه غیر ممکن است شیب
که سبب شیب آن نکوح انجنانچه است لازم محاید غذا صاین بسوی شعر پس مادامیکه خون
چرب باشد و حاد لزج پس مو میباشد سیاه و هرگاه بگیرد خون بمائیة میل کند بسفید
و جماعتیکه پیری آن دیر شود جماعتی هستند که مکرر استفراغ خلط بلغمی کند
خصوصا استفراغ بقی کردن و استعمال تریاق فاروق و مثرودیطوس و مقویات حاره
دیر پیری و سفیدی موی حاصل نشود در مرتبه ابتدا حفظ موست از انتشار
و این ادویه اینست که حرارت لطیفه داشته باشد جلا به و قوه قابضه و با ادویه که بخاصیة
این اثر کند و آن مثل لادن است گفته جالینوس در لادن قوه حرارت یسیره است

دفس پس پس از بجهة تحلیل میبرد و تلیین میکند و میرویاند موی را که پراکنده شده و نضج
بادانی و تقویت میکند موی را و جمع و تسدید میکند و موید گفته است شیخ در ادویه
قلبیه دنان دو جوهر است یکی حرارت و یکی برودت و هیچیک مستحکم نیست پس
از بجهة قوة دهد موی را و محکم کند موی را و عظیم است منفعة آن و رویانیدن و پرسیاوشان
و شقایق النعمان و سنبل الطیب میرویاند موی را و تقویت کند و مصطکی مرکب است از قوی
متضاده که قبض و تسخین بوده باشد و سعد کوفی و تخم چغندر و تخم کرفس و املج محکم
کند ریشه موی را کفت شرک هندی که در آنکه تسخین و تبرید و قبض و تلیین و قبض تلیین
هست موی را قوت دهد کلا و خضاب و خاکستر ریشه صنوبر و اقاقیا و مازو و بعضی
بلند شدن موی است و آن موی را و گل سرخ گفت جالینوس گل سرخ مرکب است از جوهر
مائی بارد و طعم دیگر یعنی قابض و آن ارضی بارد غلیظ و تلخ و آن و انار درخت و مرو املج
و پرسیاوشان و ورق کنجد و ورق کدو ابتدا بشوینده با آب چغندر و چیزی از کردن
و بعضی در رویانیدن اوست هر گاه دیر شده باشد بر آمدن آن همچنانکه در ریش
که دیر بر آید و نفع دهد مقام آنچه در داء الثعلب نفع دارد و مسح کردن بزیتون کهنه
و بعضی منع بر آوردن موست و آن کندن موست یا تراشیدن موی یا کندن با اهلد
و نضج مساوی و بصدف مکلس و زبد البحر و کچ مکلس با اندنیج مثل بنج و افیون و شوکران
ببرکه دخون و زغ در فی نار و گفته اند که موضعی را که موی آن بکند و بمالند بخون
وزغ دیگر بر نیاید جالینوس گفته که من تجربه کردم این مطلب را دروغ بود و اصل نداشت
و خون سلحفاة این اثر دارد و تخم مورچه را همین اثر است گفته اند تخم مورچه و خون
سلحفاة بالخاصیة مانع از انبات موست و بعضی تجعید موست مثل
دمانند و مرداسنج و آرد حلبه و املج در ورق سرو و کنار و زاج و کف نمک تلخ و بعضی
ترقیق موست و آن نوره با خاکستر میم و ورق وارد جو و باقلا و تخم خربزه و بعضی
سیاهی انست بخضاب است و بعضی از آن سرخان و تشقیر آن و تبیض آن پس مثل
حنا بهتر است از همه دوائی و اما تبیض مثل کافور و پوست خشخاش و فضله
پرستوک و بعضی از آن شقوق آن از یبس است پس معالجه کند بفصد و اسهال
و ترطیب مزاج در قمل قمل بفتح قاف و تخفیف و ضم اول ان دو میم است از جنس

قمه

فرد و صبیان که تخم شبش است بعضا دو بای تحتانی بعد از آن پیدا شد از فضول
رطبه است ردیه که دفع شده او را طبیعة بظاهر جلد و مخالط سود با اوساخ و عفن
شود بعفونیة با او متولد شود قمل و از آن بجهة بهم رسد و از برای جماعتی بهم رسد
و تنظیف نشود جلد او از وسخ و علاج آن بسیار تولد آن بیاشامد مسهل متعدد
از برای تنقیه بدن مسهلات موافقه و تنظیف کند بدن را از اوساخ بحمام رفتن
در آب شور گرم و طلای دقلی و مویزج و خشا الفصه و بادام تلخ و قسط با سرکه
و نوعی هست از قمل قمقام گویند که آن مسام بجهید که گمان کند آدمی که هر گاه بجنبد
که موی در ودم بهم رسد پس هر گاه آب گرم بریزند بآن جلد بر آید و علاج شستن
بدن با آب مطبوخ اشنه دقلی میعه فلفل سفید پوست انار و اما شیبان پس آن چیز
سفید است جسیده بموی آدمی در منظوم بان و از چیزهای که میکشد از فضله سوداوی
و نوشادر هر گاه بمالند بآن و هر گاه با سرکه حل کنند در کثرت عرق و عرق خون و بسیاری
عرق و دوام عرق هر گاه بوده باشد بغیر سبب که باعث شود آن در وقت عرق بسیار حرکت
یا هوای گرم باشد با آن صحت بدن پس آن از امتلای بدن است و امتلای بدن یا از
مطعوم دو وقتا است همچنانکه گفته است بقراط عرق بسیار بعد از خواب از غیر سبب دلالت
کند که صاحب آن خورده است و تحمیل کرده است در بدن زیاد از آنچه متحمل تواند شد
علاج آن تقلیل طعام است جوع و ریاست و یا آنکه سبب امتلای طعام نیست بلکه سبب
امتلای از اخلاط است و علاج آن استفراغ بدنست از خلط غالب و گاه هست که سبب
ضعف ماسکه است و تابع میشود این نوع را ضعف بدن و علاج آن اینست که مسح کند بدن را
بروغن گل سرخ و مانند کوفته با چیزی از سفیداب قلعی و طلا کند بگل ارمنی و مرداسنج
بگلاب و روغن بنفشه و مورد و گل سرخ و گلنار و مازو با آب عنب الثعلب و غوره و گلنار و صندل
و همچنین آب به را بگیرند بروغن گل سرخ بجوشانند تا روغن تمام شود از آن بمالند اما
عرق خون پس از ضعف قوة و احتداد خون و ترقیق آن بمخالط صفرا پس تفتیح کند مسامات
و برآید و علاج آن فصد است و استفراغ خون و اسهال صفرا از برای استفراغ صفراوی
مفسده از برای خون بقدر احتمال قوة و سقی با مسکن خون و شکستن حدت خون مثل
نقوع انبرباریس و کاسنی و کشنیز و عناب و توت سیاه و زرد آلو ترش و انار دین ترش

مسح کنند بدو نابقو بعض مثل قشور رمان و صورد و ورق طرفا و جوز سرو و جفت بلوط
و مانند آن شقوق در شقوق اطراف و صورت و لب سبب جمیع شقوق غلبه یبس است تا آنکه مشقق شود
طبیعی یبس یا از غیر سببی است خارجی مثل گرمای مجفف و برد مکثف و اغتسال به میاه
قابضه مثل شب و زاج و یا سبب داخلی مثل سوء مزاج سانح یابس یا اخلاط حاده مجفف
و علاج آن یا از اسباب خارجه است تلیین بمرطبات و دهن بادام تلخ و پیه مرغ و امثال
آن و چیزیکه بوده باشد از اسباب داخله پس تبدیل مزاجست باشامیدن روغنها
شیرها و استفراغ خلط ردی و اما انشقاق صورت پس نفع دهد طلای قیر و پیه اردک
و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و انشقاق شفه بروغن گل سرخ و روغن حنا و پیه
اردک و پیه بز و علک البطم و شاخ گاو کوهی سایده از برای آنکه جمع کند دو سو
طرف شقوق و بچسباند بران پوست نازک تخم را آنچنانی که داخل تخم است از برای نگاهداری
دوا و منع کند هوا را از آنکه خشک کند و انشقاق دست با سیاه کرده کنجد و بنفشه و
ادهان و پیه ها و انشقاق قدمین بزفت رطب و زیتون مطبوخ با بیصل الفار یا بعلک
البطم که حل کرده باشند در آن روغن زیتون و انشقاق عقب که باشند طلا کنند بروغن
از پیه بز که در آن داغ کرده باشند مازو و کتیرا که کوفته باشند بروغن سندروس یا مرد
که حل کرده باشند بروغن بابونه با مغز ساق گاو و روغن بنفشه با قلیل مرداسنج و گاهی
عارض شود برای گوشه های لب شقاق که سلاقین گویند و رطوبت بهم رساند و سفید
شود از غلبه رطوبت خلط رطوبتی شور از سر و علاج فصد است از قیفال و استفراغ
چنانکه ممکن باشد و بعد غرغره سرکه که جوشانیده در آن مازو و طلا کنند با … و سماق
و مرهم و گاهی عارض شود تحت قدم خصوص باشد و جعی که قادر نباشد صاحب آن
بر آنکه راه رود بر زمین نرم که بچسبد بر و فرو رود در آن پاها و معروفست به … ترقل
و سبب آن خلط حاد است سیال و علاج آن تقدم جمیع انفجار و خروج چرک است
تا آنکه گشاده شود دهن زخم و پاک شود از چرک و ببندند بران حنا را و مازو را
که خمیر کرده باشند بسرکه یا آنکه ببندند بخاکستر چوب بلوط معجون با پیه بز و اگر دیر شود
انفجار ببندند بران قطعه دنبه تازه و علاج داغ است بشدت در قشف بلد

کاهی

کاهی خشونت بهم رساند جلد و پوست و بیندازد بمرتبه که شود پوسته مانند و سبب آن خلط
سوداویست که متولد شود از رطوبت سوخته که خاکستر شده از شدت یبس و دفع کرده
طبیعت از نزد خود مکان داده بسوی ظاهر جلد و اگر حدت دارد پوست اندازد خارش دارد
و اما هرگاه حدت ندارد همین تقشرات بسیط و سبب آن خلط سوداویست محترق
از برای آنکه تند و لذاع است از اینجهت میباشد با آن خارش و علاج آن تنقیه بدن است بطبیخ
افتیمون بنحو مذکور بعد از آن ماء الجبن با سکنجبین بورهی و ترطیب مزاج بمحمومات گوشت
شیرخواره و آشامیدن شیر تازه و استحمام دایم و لزوم دعه و تمسیح بقیروطیات و ادهان
بارده رطبه و اما تقشر قدمین از مالیدن صوف و جوراب و لباس خشن پس آن علاج ضماد
کردن با اشیاء خشنه مثل حنا و بلوط و گلنار و پوست انار و جوز السرو کوفته جو سائیده
با سرکه و گاهی عارض شود از برای جلد پیشانی آنکه متقشر شود قشور نازک مثل پوست های
دانه گل که خشک شده باشد در جای تا خارش قلیل و سبب آن رطوبت فاسد محترقه
که دفع شود از دماغ بسوی آن و علاج آن تنقیه دماغ است با ایارجات و غیره و شستن
با آب گرم و ترج(?) آن بقیروطی و ضماد کردن بعد سر و گل که جوشانیده باشند با سرکه بارده
و باقلا و نحو جو مجموعا یا به تنهایی و اما خراشیدن جلد و پوست انداختن عارض شود در سطح جلد
تماس چون عنیف باشیاء خشنه و سبب خراش بسیار است بعضی از آن برداشتن
اشیاء خشنه است و افتادن در میان خار و خاشاک و امثال آن و بعضی از آن سواری
بر شتر برهنه یا اسب برهنه یا غیره و همچنین کفش کوچک پوشیدن و همچنین کشیدن ریسمان
و طناب بر بدن و علاج آن فصد باسلیق یا قیفال اگر حادث شود از آن چیزی عظیم
و تبرید عضو است بجز به مبروده اگر نبوده باشد و اطراف عضل پس بگذارند بر آن مرداسنج
با گلاب یا گل ارمنی با گلاب یا مسح کنند بروغن گل سرخ و موم و یا بگذارند بر آن مرهم
مرداسنج و اسفیداج الرصاص و روغن گل و موم و بیاض بیض و منع کند اگر عقب
آنکه بپا شد بر آن خاکستر جلد و اگر کهنه و پوسیده باشد از تنه کفشها بعد از مسح کردن
موضع بروغن گل سرخ بلکه بسبب آنکه منع کند پاشیدن یا آنکه دور کند خاکستر شش بز را
با مازری سایده والقانیا که خمیر کرده باشند با سرکه بعد از سکون وجع و گاه … سوخته

دوا بخصوص نفع عجیب است و بکار برند در موضع مدحل و لعابات مبرده به برف یا روغن
بنفشه و قلیل کافور و کاهی عارض شود خراش و تشقق در عانه و بغل یا پاها بسبب عرق تند حاد
که میرسد در عضو یا مواضع از برای عدم اغتسال که برسد بان هوای سرد پس سفیض شود
و متشقق شود مثل حبر که عارض شود از شقاق از برای سیلان رطوبه حاره حاده از دماغ
در هنگام زکام و علاج ان تنقیه بدن از فضول پس مرهم عضو است بقیروطی متخذ بروغن حنا
و قلیل از خاکستر حنا و بجا که سرب با سفیداب قلع و مرداسنج و روغن حنا در قال و تمن اینست
که بجهة افراط رسیده سزاوار اینست که عنایت کرده شود در تسمین ابدان مهزول سریعة
الانفعال از اسباب بادیه یا تغیرا هویه و از مباشرت حرکات و همچنین ثمن مفرط میباشد
صاحبان پر خطر است که منشق شود عرق بزرکی یا ضیق نفس قاتل و بسا باشد که بریزد
از ان امتلا بسوی فضای قلب یا دماغ پس بکشد دفعی اما قلب بجهة ایستکه هرگاه منصب
شود بسوی قلب چون مختنق شود روح و حرارت غریزی پس حاصل شود غشی و موت و اما
دماغ پس از برای چیزی که حادث شود در ان سکته و از برای ان ثمن مضار دیگر هست اول
قید بدن است که منع کند او را از تصرفات و اعمال دوم انکه باعث بشود عفونة و افساد
مزاج روح را بسبب انضغاط عروق پس میباشد از برای هوای مروح محال و کشاده کی سیم
انکه سمن مفرط باعث عقم میشود اما در مردان از برای قلة نضج منی و کثرت رطوبتان بجهة
انکه میکیرد کوشت سر قضیب را پس نمیرسد بدهن رحم و اما در زنان پس بجهة قلة نضج منی
و از برای مزاحمه شرب بفم رحم پس منقدق نشود بسوی منی مرد و اکر منعقد شود و معلق شود زن
اسقاط چنین کند بفشردن شرب چهارم انکه مستعد ذربا است بسبب کثرت رطوبات
پنجم اینکه صاحب ثمن مستعد است بمثل سکته و فالج و غشی بسبب ضعف حار غریزی
ششم اینکه احساس ان بچیزیکه عارض میشود او را از امراض تا انکه محکم شود مرض و اینکه
احساس بسبب غلبه رطوبات است بر دماغهای ایشان و هفتم انکه منع کند رسیدن
ادویه را بسوی اعضای نه از برای ضیق منافذ پس شدت کند امراض ان و مشکل شود
ان هزال و میباشد یا بسبب قلة غذا پس چنانکه یا بسبب استخلاف متحلل زیاده از انکه چیزی
زیاد شود در بدن و لطافت غذا مانع از ثمن زیرا که از غذای لطیف متولد شود در بدن

مخرج رقیق

خون رقیق پس حاق نمیشود از مثل این اغذیه بدن با هزال بسبب رداءة اغذیه است که ان تولید
نمیکند طبیعت ما بلکه خون فاسدیکه صلاحیت ندارد جزو بدن شود یا بسبب انکه از برای قلة حار
اعصاب غذا را از برای سوء مزاج یا بسبب علتی در احشا مثل سدده در ماساریقا یا در کبد
نفوذ نکند غذا بسوی و مثل عظم طحال و مثل کرم در روده ها بسبب کثرت تحلیل در بدن
مثل شخصیکه میباشد در هم و غم بجهة ایستکه هموم و غموم ضعف کند قوی طبیعت را از برای
ضعف حرارت غریزی و در وقت عروض هموم غموم مشغول میشود بان تصرف میشود با طبیعت
پس کم میشود اغتذا و بیشتر میشود تحلیل و کثرت ریاضات از برای انکه کثرت ریاضت
بسبب هیجان حرارت تحلیل میبرد رطوبات غریزیه را و همچنین هزال میاورد وسرعة یا ماس
از برای انکه ریاضت بسرعت تحلیل زیاده میاورد و علامت هر یک بین است و علاج هزال بسبب
از اغذیه حید الکیموس و طیور مسمنه و دسومات و بره ها و بزغاله و بسیار خوردن
از انها با مراعات هضم و جذب غذا بسوی اطراف و ظاهر بدن با استحمام دایم و دلک با دهان
رطبه بعد از حمام و پوشیدن لباس نرم هموار ملایم و اشتغال بلهو و لعب و سرور و اما
تهزل بدان سمن پس میباشد بهر چیزی تخفیف کند بدن را از اسهال و ادرار و تعریق
و تقلیل غذا و کثرت تعب و استحمام خشک و مالیدن روغنهای کرم محلل و تقلیل خواب
و خوردن اطریفل و دواء الملک و دواء المسک در تشنج جلد راس و تعظم راس علاج
تنقیه دماغ است در تشنج لمس جلد و ضماد پوست نار و عجوة السر و بسر که شد کند عضو را و فنا
کند رطوبات پس هرگاه فایده دهد شق کند جلد اعضا و باو رد چیزی را که در ان است بعد از ان
پس معالجه کند بعد از اتمام بمراهم سلعه در علل ناخنها علتهای ناخن بسیار است بعضی از ان
و علاج ان کذشت و دیکر طلفیه یعنی شبیه بسنک سفید صاف براق که میشکند بی مادی
سبب و علاج ان خوردن ماء الاصول است با کلقند سکنجبین پس اسهال بطبیخ افتیمون
رومی و تضمید بحب المحلب و بادام تلخ و بعضه بزتاره دیکر برص الاظفار است و انست که
ظاهر شود بر ناخن اثار مثل برص سفید و علاج ان استفراغ بدن است از فضول و ضماد
بزفت تر و علك الانباط و رماد طلف الماعز و میخ نی هندی دیکر جذام الاظفار است
و بعضی ان غلظت انست و جمع شدن ناخن خصوص میخ ناخن و علاج ان استفراغ سودا
بفصد اکحل و اصلاح خون و ضماد بروغنهای پیه و مغز ساق کاو و قیروطی یا خیلون

و بعض اوقات مثل کاسه میشود بهیئة ردی و علاج ان تلیین است بپیه مرغ و اردك
و پیه بز و ثقل فقاع پس تسویه کردن بکارد تا بشود بشکل طبیعی و بعضی از ان تشقق
اظفار است و علاج ان ترطیب بدن است و تنقیه بدن بماء الجبن و ضماد کردن بشحم
والعبه و خطمی و دردی شراب با روغن سرو دیگر بقلع اظفار است که ناخن که شده
گویا از مکان خود حرکت کرده است و الم ندارد و علاج ان تنقیه بدن است از بلغم
و ادهان بچیزی که زایل کند استرخا را و هرگاه با الم باشد علاج فصد است از صافن
و حجامت ساق و تسکین حدة خون بشراب عناب دیگر اختناق خون است و موت
زیر ناخن و علاج ان ضماد کردن باردی زفت و سرطان نهری مطبوخا با زیت سرح و قطران
و سبخنج و مکیدن ناخن اگر ... دفع کند اینعلت دیگر زردی ناخن است و علاج ان ضماد
بزرنانجر ... و سرکه دیگر کوفتگی ناخن است و علاج ان اینست که بول کند چند روز بران
و ضماد بپوست انار و ارد کندم با زیتون و پیه بز یا کبریت و اگر فاسد شود ناخن ضماد کند
بدیاخیلون و روغن بادام تلخ و ملازم ... مراعات انکه اعوجاج بهم نرساند در شقاق
اصابع گاهی حادث شود انتفاخ و خارش اصابع در ایام زمستان و باعث در [illegible] از
احتقان فضول و علاج ان شستن انست باب دریا و نخاله و طبیخ چغندر و اسپکه
در ان جوشانیده باشند انجیر و کبریت و عدس مقشر و کرسنه و ترمس یا انکه بشوید
باب شلغم مطبوخ و ضماد کند با انجیر مطبوخ بشراب و اگر حاجت شود تا بیچ بشوید
در تقرح قطاه مقعده قرحه در ان موضع و سزاوار اینست که ترك کند استلقا را و
اصطکاك بفراش بتقریب حصول ان مرض در بیماری و ضعف قوت ... حضض مکی
و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و ... باشند با اب گلاب با سرکه که سرد کرده باشند مرهم
بنفسج و هرگاه ممکن نباشد ترك استلقا بگوید ... دو سه دفعه
یا قطع شود از ان عرق و عرق کند ... بول ... و بعد از ان مرهم اسفیداج
گذارند و غیر ان از خفقات ... بسبب تغییر ... جلد است و مغابن مثل زیر بغل
بغل یا ... تعفن ... بول و عرق و عفونه اخلاط بدن و احتداد ان بحرارت غریبه و حرکت

و هیجان ماده در ... عضو یا ... حرکت مباضعه و تاخیر در غسل از جنابه و تناول چیزی که بالخاصیه
این اثر کند مثل حلتیت و حلبه و انجدان و سیر و خردل و مثل اینها و علاج ان استفراغ فضول است
و تسکین احتداد ان و تبدیل مزاج باشربه بارده و سکنجبین و اغذیه ملایمه مثل اسفاناخ و
طباهیج مطبوخه با سرکه پس شستن بدن باب نیم گرم و دلك بدن ببوره و شویت در ...
و صندل و زیر بغل بمالند مرداسنج که سفید کرده باشند و تربیت داده بگلاب و توتیا و ...
کافور و گل سرخ و سك و شبت و سنبل و سعد گاهی متعفن شود مغابن و پای بین انگشتان
و انگشت کوچك و زیر پستان از کثرت ... بسبب کثرت عرق شوره ... و علاج ان
فصد است و استفراغ غالب و منع کردن از هرکه خصوص در گرمی هوا و غسل کردن ...
او ساخرا از بدن خوب پاك كند انچه متواتر باشد و بعد از ان نشستن در اب سرد از برای
تکاثف جلد و تشدید مسام پس ترشح نکند از ان عرق و فضول عفنه و استعمال
عرق متخذ از ورق سوس توتیا و مرتك و گلنار و گل سرخ گل ارمنی حنای سوخته پوست
انار کافور سائیده باشند مخلوط بسرکه کرده باشند خشك کرده باشند پس که متقرح
شود این مواضع بشوید بسرکه و استعمال مرهم ... و گاهی حادث میشود تعفن جلد سر از عفونة
خلط چرب که حاصل شود انجا از ارتفاعات بخاریه و متقع شود بدماغ و اکثر حادث میشود
از برای مشایخ و اطفال از برای کثرت رطوبت و علاج ان بعد از استفراغ مواد اینکه طلا
کند بورق سوس مرداسنج و توتیا و قشور شجر صنوبر و جوز السرو سوخته دقاق کنده
مسحوقه بشراب ... فساد اطراف است ببردی و سبب ان از برای استحصاف جلد
میسوزد و متعفن میکند اعضا را و سبب اختصاص انکه اطراف است از برای انکه
باطراف زیاده است از سایر بدن بتقریب انکشاف این اعضا و ملاقات آن سرد برا و بعد انها
این نوع حرارت غریزی و علاجی که مادام که فاسد نشود و متورم نشود بلکه هنوز خضرت است
اینکه دلك کند نیکو و مالند بروغن گرم مثل زیتون و زنبق و اما در وقت ورم پس نهاد انست
که بگذارند در اب گرم جوشانیده باشند اکلیل الملك و بابونج شویت نخاله انجیر زرد کندم شلغم
کرنب ... مرزنجوش برگ کتان حلبه و هرگاه سیاه و سبز شد علاج پاکی بدن با ...
و بعد بگذارند در اب گرم و طلا کنند گل ارمنی که حل کرده باشند در میان اب و سرکه ...

بعد از این شراب نیم گرم با اب و سرکه را مکور کند تا انکه کبودی ام حضرت و سوادوه هرگاه ظاهر شود تنفس و اخضرار و اسوداد پس معالجه کند بقروح در خرق بارد و غرقاب و خرق روغن اما سوختن اتش هرگاه نرسیده را حراق که جدا شود ماسه از خون پس تبرید کند موضع را بجزئه که سرد کرده باشد به برف و طلای مبرده و نفع دارد که سفیده تخم مرغ با مرکب بالد گفته است جالینوس که هرگاه حل کند مرکب را با اب و طلا کند بر عرق ما زود تولك کند بقدر ساعتی نفع دارد نفع ظاهر اضماد کند بعدس مطبوخ یا بگل ارمنی و گر بسیر و اگر تاول کند و امر عظیم شود دالم بهم رساند سزاوار اینست که قصد کند و تلطیف کند تدبیر از برای قلت خون طلا کند بمرهم اسفیداج و اگر بوده باشد از اغلط مداوا کند بمرهم نوره و مرهمی که بوده باشد در ان پاهای مرغ بدرستیکه استخوان طیور اجف است از برای انکه خشك تر است در مزاج از چهارپایان از برای کثرت حرکت ایشان و کم بودن از گوشت بخلاف خروس زبرای انکه اعضای ایشان رطوبت زیاده از مرغ است و لذاع و با بورقیه و خاکستر نمك اندرانی که ان نمك که ان نمك براق صاف شبیه بلور است بدرستیکه ان نمك مجفف است وارد برغج و سفیداب قلعی و بیاض البیض یعنی مغعد تخم مرغ و روغن بنفشه و اما روغن گرم پس مداوا کند بمثل این مراهم و انچیزهای که مخصوص انست لعلها انست که بگیرند از سفیده تخم و قدری از زیتون و سفیداب قلعی و اما سوختن اب پس سزاوار اینست که برویند پیش از تنفط یعنی بو فه و تاول زدن اب و خاکستر و ان اینست که میچسبانند در ان خاکستر را مانند روغن زیتون که سرد کند بمراهم نوره و از چیزهایکه مخصوص انست و استعمال کرده است او را حارث بن کلده ثقفی طبیب اهل که در زمان حضرت رسالت پناهی ص خاکستر جو اکر خمیر کنند با زرده تخم مرغ و گاهی حادث شود احتراق و تشنط از صاعقه اندعلاست که تکانیده بشود انان شقه انانش که برو نکند صاعقه بچیزی مگر انکه بسوزاند و اگر واقع شود بر چیزی قریب بانسان پس برسد چیزی از لهب ان محرق شود و علاج ان حرق نار است و گاهی حادث شود احتراق افتاب که معالجه مرهم کافوری و مرهم خل و اما کسیکه بسوزد جلد او بغسل بلادر پس دوا او نیست که نه نجاست کند پس مداوا کند بمرهم خل از برای تخفیف قرحه

دراحوال سموم

مشروبه و نهوش و لسوع و عضوض و طرد هوام و حراد و تریاقات از مفرده و مرکب اسامی لسع حیات لدغ عقارب لسع الجراده لسع الرتیلا قملة السوداء الزنابیر النحل النمل الطیا المسا الابرص سالامندار العقرب البحری الضفادع البحری العنکبوت البحری عض الانسان عض الکلب عض السنور عضه الاسد والنمر والفهد عقر

در ذکر ادویه که در سموم نافع است در تریاقیه اختنا البقر هرکین کاد بخور دهد اذان بگریزد هوام خصوصا پشه نفع دارد لسع زنابیر را با سرکه اذان الفار نفع دارد از نیش انعیرا هرگاه با شراب بیاشامد او نیز هرگاه طلا کند بجنون انکه جوشیده باشد در سهام مسمومه اسقیل نفع دارد غایله سموم بقدر یکمثقال بخورد افعی هرگاه شق کند و بگذارد بر محل گزندگی ان تسکین دهد وجع را انفحه اما فح تمامی گرم و خشك است نفع دارد سموم را و لسع هوام را شرب او طلاء و انفحه بزغاله و کوساله تمامی نفع دارد از اشامیدن شوکران و شخصی که فطر خورده باشد نفع دارد نهش حیوانات را ضماد او شربها و در هر حیوانی و ان افضل از سنك بادزهر است مقاومت کند سموم را اگر قتاله باشد و ضرر نکند محرورین و مبرودین و میکند نفع را بصورت نوعیه قدر شربت ان وزن نصف دانق است از برای صحیح بر سبیل استعداد مقاومت کند سموم را بتمامی که قتاله باشد بادروج نکدا لسع زنابیر را و عقارب طلاء با داروی مقاومت کند کل او را نفع دارد لسع هوام را و ضماد کند بان لسع عقرب را بوسیا و شان نفع دارد عض کلب را و حیات و غیر ان از هوام را بزرقطونا کوفته میکشد شارب او را اکثار از شرب غیر مدقوق ان خطر است ایضا حادث کند کرب را و سقوط قوت و سردی بدن و غم او ضد او را غشی را بزر المخابزی نفع دارد سموم را و قی او بر و نفع دارد سموم را و قی او بر و نفع دارد لسع رتیلا را بزر الجزر نفع دارد لسع هوام را و عض حیوانات بزر الفجل نفع دارد سموم را و هوام را قدر شربت ان دو درهم است بزر السداب مقاومت سموم را هرگاه شرب کند از ان درهمی تا دو درهم و بیاشامد از ان هر شخصی که بترسد سم را و نهش را خصوصا هرگاه بخورد با مویز و جوز بصاق الانسان صایم یا جایع بوناشتا خصوصا کسیکه بوده باشد ناشتا کرم میکشد حیات و هوام و عقارب را بصل نفع دارد کسیرا که بگزد او را کلب الکلب و از نهش حیوانات بعد الماء هرگاه مخلوط کند با شراب و ضماد کند بان نفع دارد از

ارنهش افعی معطشه وهرگاه بسوزانند وخمیر کنند با سرکه وطلا کنند بر گزیدن سگ دیوانه نفع
دارد بمنزلتی نفع دارد نهش وگزیدن زنبور را طلای ان بلسان مقاومت کند سموم را
تمامی قدر شربت ان نیم مثقالست بندق تریاق نهوش خصوصا نهش عقرب بندق هندی
ان تریاق لذغ عقربست ورتیلا ونفع دارد جمیع سموم را وپوست بالای ان سعوط کند بسوع
بقدر عدسی پس نفع دارد بول بولها کلها اکرچه مشکی بتمامه مقاوم سموم است بول الانسان
نفع دارد نهش افعی را خاصه صحرمه ان شرب وضماد ابانطرون ونفع دارد ازعضه کلب الکلب
وسایر عضوض ومانده وکهنه بول نافعست از سموم بتمامی لبنی موش ان حیوانیست
عداوة بیش وان تریاق از برای بیش است تفاح نافع است سموم را وهمچنین عصاره
ورقان وخصوصا خام ان وشربتان واب ان نافع است از گزیدن عقرب بونه وار
برای هرسم که رمی ممام ساح بیه انرا هرگاه ضماد کنند بر عضه تسکین دهد وجع انرا در
ساعت توت پوست درخت ان تریاقست برای شوکران وعصاره ورقان او هرگاه
بیاشامد ازان اوقیه ونصف نفع دهد لسع رتیلا راتین شیران نفع دهد از گزیدن
عقرب ورتیلا مرها وحام انرا بگذارند بر عض کلب کلب وهمچنین عصاره ورق
ان باکرسنه وخوردن انجیر ایمن کند ادمی را از شرثوم ثوم نافعست از لسع هوام
ونهش حیات وعض کلب الکلب اشامیدن باشراب جاوشیر نفع دارد لسوعا
جرجیر نفع دارد لسع ابن عرس راجعده نفع دارد لذغ عقاربرا وهوام را هرگاه دهند
ازان یا فرش کنند درخانه میکریزد هوام جراد بخور کرده عقرب نفع دارد جلالان
ان کنجد است نافع است ازعضه حبه جلد التماج والمغز بگذارند همچنانکه کرم است
بر نهش افعی پس جذب کند سم را جلد اسراوی هرگاه بیاویزند بر شخصی که عض کلب
کلب باشد نترسد از اب جلوز حب الصنوبر کبار است نفع دارد گزیدن عقرب را
باانجیر وخرما حنطیا نا او وادوا انچه میگویند هرگاه بخورند نصف درهم ازان نفع دارد
از لسع جمیع هوام خصوصا عقرب هرگاه خمیر کنند با عسل واب نیم گرم وضماد کنند بر
جمیع لسعه را حب الاترج نفع دارد سموم را شربت ان مثقال است حجر الکلاد هرگاه
بسایند ازان صاحب کلب الکلب ایمن شود از شران وبری کند از او همچنین ابرا
از این سنگ بمالند وبخورد کلب کلب را نفع دهد حبه الخضرا شربت سمغ

ان وثمره ان

ان وثمره ان با شراب از برای گزنده رتیلا نافع است عرف نفع دارد لسع هوام را شرب وضماد
با عسل وهرگاه دهند مان طرد هوام را نافع است خسک نفع دارد نهش افاعی را د
بیاشامند با شراب سموم قتاله را واب طبیخ ان هرگاه بپاشند بجامه بکشد شپش
اشامیدن ان گزیدن سگ را حلتیت بدهند در گزیده سگ دیوانه وسایر هوام
خصوصا عقرب ورتیلا دفع کند ضرر سم اگر نهر الوده باشد قدر شربت ازان نیم مثقال
حماما ضماد ان با بادروج گزیدن عقرب را وقدر شربت ان دو درهم است حنظله هرگاه
گندم را بکوبند وبگذارند بر موضع گزنده سگ دیوانه نفع دهد حیه هرگاه بشکافند
شکم او را وبگذارند بر گزیده افعی تسکین وجع کند حوة الموقی قطرون است قطران حوة
الموقی گویند بسبب انکه حفظ کند جثه میت را از فساد هرگاه بمالند بتمام بدن
بیاشامند با شراب وهرگاه مخلوط نمایند پیه گاو کوهی بمالند به بدن نزدیک او نیاید هیچ
هوام حی العالم نفع دارد نهش رتیلا را ضماد ان خردل از دود خردل میگریزد هوام بتمامه
جز الذئواب نضله خروس ومرغ است تریاق فطراست در وقتیکه خفه کند با عسل خوردن ان
حوزه الحمار سنک سفیدیست که بهم رسد در کودن الاغ هرگاه بسایند با اب بیاشامد
سایده انرا نفع دهد گزنده سگ دیوانه را نفع دادن بین عظیم گفته است صاحب
جامع منافع انچه انکه گزنده سگ را ان سنگ شفاست وتجربه شده است خصیه الابل
بیضه گاو کوهی هرگاه خشک کنند وبسایند وبدهند افعی گزنده را نفع دهد خطمی
پخته اورا هرگاه طلا کنند بر زنبور گزنده خصوص زنبور عسل نفع دهد خل کرم
نفع دهد افیون خورده را وشوکران خورده را بشرط گرم خوردن ان در ادویه قتاله
پس نفع دهد وسرکه انگور بیابانی با نمک خوردن نفع دهد گزنده عقرب را خم اشامیدن شیر
نافع است دارفلفل نفع دارد گزنده گی هوام را اکلا وطلا با روغن وقدر شربت ان یکدرهم است
دارچینی نفع دارد سموم را وضماد ان در گزیدن عقرب با انجیر نافعست قدر شربتان دو درهم
درونج قطعه شبیه بعقرب است از چوب نفع دارد سموم را شرب وضماد او دخان ان
نافعست قدر شربت ان درهم است دفلی هرگاه بپاشند از طبیخ ان بکشد کیک را دار شیشعان
موریانه باشد بکشد ایضا هرگاه طبخ دهند با شراب وسداب ونفع دهد سموم را

ولکن استعمال ان خطر عظیم است بسبب انکه سم قتال است دماغ بهترین دماغهای مواشی
دماغ شتر است نفع دارد کزیدن عقربرا هرکاه طبخ دهند وبیاشامند ویا انکه ان انجه شیده
بریزند بر موضع کزیده کی دود قرمز است دود الصباغین میکویند هرکاه بمالند بر موضع
کزیدکی زنبور نفع دارد وکرم بقولا ترا هرکاه بسایند ومسح کند بان کزیدکی هوامرا نفع دارد
نفع بلیغ دارنج نجنه ان باشراب نفع دارد کزیده کی هوامرا هرکاه بیاشامند وطلای دارنج
بر کزیده سک دیوانه نافع است راسن اشامیدن ازان ودود هم نفع دارد کزیده کی هوامرا
راوند ریوند است شرب ان وطلای ان نفع دهد سموم را ولدغ هوامرا رماد السرطان
هرکاه خمیر کنند وترکنند باسرکه وبکذارند بر کزیده سک دیوانه نفع دارد روث الحمار نفع
دارد بر کزیده افعی را هرکاه خشک باشد باشراب بیاشامد وبمالد زبل مقاوم است سموم را
ونفع دارد کزیدکی افعی را طلاء زبل الانسان هرکاه ادمی ازهر دار بیند زند ضماد ان نفع دهد
زراوند طویل طلای ان بادهن میکشد شپش را زرنباد نفع دارد لدغ هوامرا جدا اکلا وطلاء
زفت مقاومت کند سموم را بتمامه وطلای ان کزند کی افعی را نافع است زنجبیل نفع دارد
سموم هوامرا وقدر شربت ان دو درهم است زوفرا نفع دارد لدغ عقاربرا شربا وضمادا
زیت کفته است جالینوس خوردن زان میکند عادیت سموم را زنبق میکریزد از دود ان هوام
سقمونیا نفع دارد کزیدن عقربرا طلاء وشربا سکبینج طلای ان باشراب نفع دارد لسع هوامرا و
سموم قتاله را سلحفاة خوردن ان انواع بتوعات نافع است سمن تریاق سموم مشروبه است
سوسن سفید انرا زنبق کویند نفع دارد لسع هوامرا خصوصا عقربرا ضمادا وشربا شحم
الابل پیه کاو کوهی شدید النفع است هرکاه لطوخ نمایند ازان میکریزد هوام شحم
پیه خنزیر وقدر شربت ان سه درهم است شحم الافعی یکدانک ان بخورد نفع دهد سموم را
بتمامه وکویدکی را شعر الانسان ضماد موی موی انسان سک دیوانه نافع است شمع
جذب کند سموم را طلاء شونیز میکریزد از دود ان هوامرا ونفع دارد کزیدکی رتیلا را شربا
وضمادا سیر نفع دارد کزیدن عقربرا ورتیلا را وقدر شربت ان دو درهم است ضفدع نوعی
ان نفع دارد لسع هوامرا ومیکویند که فادزهر سموم است ونکذارند بر کزیدکی عقرب ومار
نفع دهد دار حشقوقان کاسنی بری است مقاومت کند سموم را وضماد بان کزیدن عقربرا
نافع است طین مختوم ان مقاوم سموم است ونهوش شربا باشراب وطلای باسرکه وهرکاه
بیاشامند همیشه قی کند تا سم را بقی دفع کند خصوص هرکاه قبل ازان بخورد نافعست

وطلای ان

وطلای ان نهش را نافع است بشدت نفع عرعر هرکاه بخور کنند بان نفع دارد لسع هوامرا
ودخنه دادن ازان دفع کند هوامرا عسل النحل هرکاه مخلوط کنند بروغن کل سرخ وکرم
پس نفع کلان ضرر لسع را وشرب افیون ولعوق ان انفع چیزیست در کزیدن سک دیوانه
وخوردن قطره کشنده ومطبوخ ازان نافع است سموم را وقی ازان خلاص کند ازسموم
عقرب هرکاه بسوزانند ونصف درهم ازان بکیرد وبخورد کزیدن عقرب نافعست وهرکاه
شق کنند وبکذارند بر کزیده عقرب ساکن کند الم را غاریقون ضماد ان از برای لسع
هوام بارده نافع است وبیاشامد بسوعرا نافع است غار نفع دارد سموم مشروبه را ومایی
د لدغ عقربرا با شراب خوردن نافع است وضماد کزیدن عقربرا نافع است فادزهر حیوانیست بحری که
متکون میشود بر معده کاوکوهی وکفته اند که کاوکوهی جذب کند افعی را از سوراخ بمحل نفس
کشیدن بمرتبه که هرکاه سرخود را ببدهان سوراخ افعی کذارند اختیار بر میاید تا انکه کاو
خودکند ودر حین خوردن میکزد انرا افعی لبهای کاو را ودر ان وقت ادام بکیرد تا انکه طلب کند
طرحینک نهر برایش میکرود میخورد از هر حینک برای اثر افعی تا دفع کند سم که کویا تریاق است
پس قایم مقام تریاق است پس ضرکولا ابو تشکی شد بدل جل نفع دارد نهش افعی را ما شراب
واکر بر مثل اب انرا بر عقرب بمیرد واکر بکود عقرب شخصی اکر تو بخورده ضرر نرساند انعقر منفتحی را
فرامیون تره کوهی است ضماد بان کزیده سک دیوانه را با نمک نافع است در لسع هوام فستق
نفع دارد لسع هوام ولدغ عقارب فودنج جبلی نیکو لدغ عقارب عصاره ان با مطبوخ ان
نفع دارد کزیدن سباع را فودنج نهری شرب ان نفع دارد نهش هوامرا وتدخین بوی میکریزند
قثا خوردن ان نفع دارد کزیدکی سک دیوانه را قرون المعز والابل هرکاه بسایند شاخ کاو
دبند وبیاشامد نفع دارد نهش افاعیرا ودود ان پراکنده هوامرا قسط نفع دارد نهوش هوامرا
قصب سوخته نی هندی نفع دارد کزیدن عقربرا قضیب الابل خشک ان نفع دارد نهوش را
قنابری ضماد ان لسع هوامرا نافع است قنه تریاق سهام است کز زهر الوده باشد وسموم حیوانات
وعقاربرا نافع است ودود ان پراکنده کند هوام وان مقاومت کند سموم را بتمامه قیصوم هرکاه
فرش کند بان خانه را پراکنده هوامرا وهرکاه بیاشامند با شراب نفع دارد سموم را کافور دو درهم
ازان خوردن خلاص ونجات دهد از کزیدن عقرب پرنده با اب سیب توش وربع مثقال ازان تریاق
نفع دارد لسع هوامرا فردن السنبل با اب انار ودواب عرقه مانع کا سم نفع دارد لسع هوامرا اکر تو

سموم است اطلا و ضماد اکبد الکلب بیاشامند گزیده شده سگ دیوانه را نافع است و خوردن
ان منع کند فزع از آب بطور تحقیق که عنبی کرده اند از ان قوی کبریت هرگاه بسایند و بپاشند
بر گزیده ها نفع دارد گزنب عصاره ان با شراب نفع دارد وانگزیده دیوانه کرفس طحان با عدس
مهروه کسیکه سم خورده باشد با سماق و هرگاه کسی کرفس خورده باشد و اشخص را عقرب
بگزد امراض مشکل شود پس از اینجهة در مقامی که احتمال گزیدن عقرب بود اجتناب از خوردن
کرفس اولی است کرسنه ضماد ان با شراب بر نهش افعی و گزیدن سگ دیوانه و انسان دیوانه
نافع است کمون نفع دارد با شراب نهش هوام را حمر الحلزون خاکستر ان با سفیده تخم مرغ از برای
گزنده گی حیات نافع است و عقارب را با شراب گزیدن سگ دیوانه را لسان الحمل بکدار
بر گزیده سگ دیوانه نافع است مازریون بیاشامند از ان با شراب ابتدای نهش هوام قدر
شربت ان دو دانگ است و سیاه ان کشنده است و دود هم ان و تریاق ان شیر است
که تازه باشد و مثرودیطوس و تریاق فاروق و بافلیون معنی ان بزبان رومی مرهم دوای
مریم است و بیونانی غیرا گویند و قلیون هم گویند و معنی … از شام عروق است
مثل عروق لفاح و ان تریاق جمیع سموم است هرگاه بکوبند کوفتنی نرم و بخیسانند در شیر دوغ
تازه ماسیده یکشب و بیاشامد صبح بر ناشتا و نخورد بعد از ان چیزی تا نصف النهار ایمن شود
شاید ان سموم تمامی گفته اند بعضی از اطبا که هرگاه زیاد بخورند نافع است گفت ابن بیطار معروف
در شهر شام بمرسل و طرقیون و … نامیده اند بضم حای مهمله و سکون دال مهمله
ضماد ان للذع عقرب را با سرکه نافع است و بیاشامند با شراب گزنده عقرب را نافع است و برای
نفع دارد گزیدن سگ دیوانه را مرارة البقر گرم و خشک است در مرتبه چهارم و ان تریاق
نهوش است قدر شربت ان یکدانگ است مسک ناف حیوان مثل آهو است و ان
تریاق سموم است مقل صمغ نفع دارد گزیدن هوام را ملح ضماد ان با بزرکتان با عسل
عقرب را نافع است و شرب او با سکنجبین از برای زنبور گزیده نافع است موم … در قوة
زفت است وزن قیراط ان نفع دارد گزیدن عقرب را با روغن نفع دارد نخواه
بجهة افعی بپزند بر گزیده کی عقرب ساکن کند الم او را و شرب ان نهش هوام را انشا …
طلا کنند مار بر نهش افعی نفع دهد اوراد نعناع نفع دارد گزنده کی سگ دیوانه را
اکلا و ضمادا نفط ابیض نفع دارد لسوع اطلاء وج نفع دارد لسع هوام را طلاء و ضمادا
یاقوت بلخشی تیکه لموت دفع کند سموم انجامیة اکلا و بستن و نگاه داشتن والله یعلم
بخواص دکر ادویه که پراکنده کند هوام را دان یا شرب ان مثل تریاق فاروق است و

مفردات مذکوره شد اما دسوسات چیزهایکه بپاشند خربق سیاه پخته بپاشند …
بپاشند علیق کرامش و نکویزکن پخته بپاشند افسنتین سداب خربق سود پخته بپاشند
اما اطلیه که هوام گریزان و نزدیک نیایند حب الغار میعه مخلوط کنند با زیتون دیگر حشی
حب بلسان بزر البنج بیروج مخلوط کنند و طلا کنند با ان مبخرات چوب درخت انار دخنه
دادن و دود کردن عجیب النفع است و اما دخنه قنه و عروق و سم و موم و مقل و سکبینج
و حلتیت و فوتنج و شیح و دهن الغار و حب الغار قردمانا میعه شونیز شاخ گاو کوهی گوگرد کلف
بز و موی بز از هریک جزو کوفته و بیخته قرص سازند و در فراش دود کنند اما مفروشات
شیح سوسن و ورق میخکنت جز عجیب است برای هوام هرگاه فرش کنند اطراف رخت خواب
گریزانند مجموع شاخ گاو کوهی است و بیخ سوسن و عاقرقرحا و موی مردم و زفت و سکبینج گوگرد
گفت شیخ رئیس هرگاه شخصی رنگ کند بدن را برنگ مار یعنی افیون قیصوم و عصاره قیصوم و طبیخ
قیصوم نگزد افعی انچیزهای که مار از ان فرار میکند اینست که بپاشند موضع را بطبیخ خسک
و نوشادر حل کرده باب و سرکه و انچیزهایکه میکشد مار را از دهن رخنه دار خصوص از ان
دار درد هان نوشادر نگاه دارد با خسک یا خردل میکشد حیات را و از خسک و محروالحیه
گریزان است مشهور است که زمرد فایق را هرگاه نظر کند افعی سیلان کند چشم ان دفعة واحدة
چیزیکه عقرب را بیرون کند بیخ سرگین گوسفند پیه گوسفند مساوی اب کنند پس در اب
کنند و ادویه را مخلوط سازند و بخور کنند نزدیک خانه او چیزهایکه میکشد عقرب را از دهن
سوراخ ان هاییست که حار المزاج باشد پراکنده کند کیکرا پاشیدن موضع بطبیخ سداب یا خربق یا …
خیسانیده حنظل و همچنین بتجربه کبریت میگریزاند کیکرا و ایضا حشیشة البراغیث که بفارسی …
چیزهایکه پراکنده کند مگس و پشه را تدخین نشاره عاج حب الصنوبر یا چوب صنوبر یا شونیز یا
بقلقلاس و پاشیدن خانه و تدخین برگ مورد خشک و کبریت و مقل و سرگین گاو و همچنین
پراکنده کند سعال الحیه سداب گریزانند مورچه هرگاه قطران بریزند در سوراخ ایشان
میگریزند همچنین میگریزد از مقناطیس و همچنین بلغم مورچه مورچه گریزان شود گریزانند مگس
و کشنده ان تربیح است هرگاه در شیر داخل کنند و دود کنند و پاشیدن خانه بطبیخ زرنیخ

سیاه و همچنین بتجربه نیخ که یافته‌اند و نبود مجرب بکبیت است و سیر بچسپاند بدنرا بجنطوی و بعضا
خیار نمی‌روییدن که توانند حنا و برک خیار را دود کردن که بنا شنه ارضه یعنی موریچه کشنده
سباع کفته اند خربق میکشد سک و نجم سباع میکشد سکرا کشنده کوک نزدیک نمی‌اید که رک
بمکانی که در ان عنصل باشد و خانق الذئب قاتل او ست و کشنده پلنک کیاهیست و خانق النمر
کویند در هر خانه که حروس باشد با موریچه یا موش شیرا انجا که بوان است و صیه جالینوس است
واجب است که حاضر نشود ادمی مکانیرا که مذکور سازند که صاحب سم است و به پرهیز دار چنین
مکانی که رسنه ماندن و تشنه ماندن که هرکاه سم بکرسنه و تشنه برخورد زود تر هلاک کند و بجهت
در چنین مکان متروديطوس هدایا است اصناف سموم سه است فاعل بکیفیه فاعل بصورت و
فاعل بکیفیه و صورت و فاعل بکیفیه یا سوزاننده و کرم است مثل فربیون یا مبرد و مخدر است
مثل افیون و یا مسدد مسالك نفس را مثل مرداسنج یا تعفن مثل ارنب بحری و فاعل بصورت
نوعیه مثل بیش و مراره پلنك و فاعل بصورت و کیفیه مثل سم عقرب اما استدلال بر
اصناف سموم از وجوه است کاه هست که تغیری بهم رسد در بدن یا نیافتن سبب خارجی
در اینوقت دوای مشترك النفع فایده دارد و کاه هست که جنس سموم مشخص شود مثل
تلهب و اشتعال و کرب بر انکه سموم کرم است و در معالجه چیزی که دراه جنس نفع کند خوت		جنس نوع
وکاهی استدلال کنی کردن بر سم بعینه و این انفع است در معالجه وارده سموم چیزیست که مضاد
باشد بصورت نوعیه واکر حادث شود بعد از ان ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوة
پس بدانکه ان سم مضاد جوهر بدن است واکر بهم رسد بعد از ان لذع و تقطع و مغص
کر ادویه حاره است مثل ذرنیخ و زیبق واکر حادث شود در ان دوره عرق و سرخی چشم و
عطش و کرب و قلق بدلالت که سم از ادویه کرم است مثل فربیون واکر حادث شود بعد از ان
سبلت و خدر و سردی اطراف دلالت کند بر انکه سم بارد است مثل بنج بیروح واکر نفهمد
سوای سقوط قوه و عرق سرد و غشی و نفهمد سوای اینها چیزی بدانکه ان سم مضاد بدل است
بکل جوهر روان ارده سموم است و هرکاه ظاهر شود از سموم غشی و تقلب نفس و تقلب حلقه
و سرخی چشم و ادلاع لسان و سقوط نبض و عرق سرد پس علاج نیست در حیات ان واکر
حادث شود یرقان از شرب ان دلالت کند بر انکه مضرت در کبد است واکر حادث شود
از ان غشی دلالت کند بر انکه اضرار ان بقلب و دماغ است کفته اند سموم را ابتدا بهم رسد

در بدن

در بدن مثل حرکت موریچه در زبان در اینحال بدانکه سم قوتست و اکر نیابد حرقه و خشونه در
زبان و صلابت در اسنان و احتراق پس بعد از ان بیاید غثیان و الم در معده و نشان دادن
علاج کلی اینست که مبادرت کند در اول امر بیش از انکه پراکنده شود قوه در بدن بقی کردن بروغن
شیره و زیتون و شیره تازه و انجیر و اب کرم و معالجه کنند در ان چیزی را که ممکن باشد بعد از ان
قلیل از شرب و بورق و حضض و پیه مرغابی و مستحب اینست که بیاشامد اب سرد اب سرد
بسیار بجوره غذاهای بسیار واکر قی نکند لااقل سوره عادت سم را اب بسیار خوردن
و غذاهای بسیار خوردن میشکند و باکی نیست که قذف کند لایق اینست که بیاشامد
روغن کلسرخ و روغن بنفشه لعاب بزرقطونا و حب السفرجل و بزرکتان یا روغن بادام
و حقنه کنند بحقنه لینه میکند لذع و بیاشامد کل مختوم نعم العلاج است ابرای سموم و
و دفع ان اشامیدن با شراب و طلا کردن بسرکه خالص و از خواص سرکه انست که همیشه قذف
کند سم را اعراض سم ابحر و فقحی مذکور تمام ارنب بحری علامت سرخی چشم ضیق نفس
سرفه خشك نفث الدم بول الدم عسر البول و فی الجمله این سم قاتل است علاج شرب لعاب
شیر تازه خیاری روغن بادام ازاد درخت کشنده است سم مثقال ان علامت شرب
ان کرب علاج ان قی است و بسا باشد که معالجه کند بمعالجه اسفیداج الرصاص سرد
خشکست شرب او میکشد از برای تسدید ان طرق ارواح را و تخنیق انرا علامت ان ثقل
لسان استرخاء بدن و برودت بدن و بیاض بدن و اختلاط عقل و غشی و حادث شود از شرب
ان مغص و لذع در معده و وجع فواد و ضیق نفس و بسا باشد که منتهی شود بخناق علاج ان
شرب مطبوخ تخم رازیانه و کرفس و انیسون و افسنتین و عسل اسفیداج الحصاصین از سموم
خفه کننده است علامت ان مثل اعراض اسفیداج رصاص است علاج ان حب النیل نصف
مثقال افیون سرد است در چهارم خشکست در سیم مهلك بتحدید است و میکشاند هم
تا دو درهم بسبب برودت علامت سبات است و استشمام ریح افیون از دهن و بدن و
کرادو خدر و اعتقال زبان و فرو رفتکی چشم و تیره شدن ناخن و بسا باشد که عارض شود برای
ان خارش علاج فلفل دارچینی قی کردن بشویت و ترب عسل نمك هندی حقنه حاد و
دارچینی ببندارند و بدهند که سابیده باشند و مرهم ها چند بید ستر نیکو معالجه است
و عطس کنند سر را بکمادات و انبعاجین تریاق اربعه سیم نیا حلتیت فلفل بسا اینکه

کند بعسل بقدر فندق بعضی الماس بعضی سرد و خشك دانسته اند بعضی گرم و قتال
گفته است هند هرگاه نگاه دارند در دهن دندان بشکند محرق تعفن و سم قاتل است علاج
ان قی کردن باب گرم است و روغن و شرب شیر تازه بزرقطونا سرد و تر است کوفته ان کشند
و اکثار ان شرب نکوفته ان نیز خطر دارد علامات ان حدوث کرب و سقوط و سهر و قبض و
پس غشی علاج ان اسفیداجات حلتیت سداب فلفل است بلادر گرم و خشک است در چهارم
کشنده است از ان درهمی تا دو درهم علامت شارب آن حیوان است و تقطع حلق و
لذع در معده علاج ان شرب دوغ گاو است و لعاب بهدانه و ماء شعیر و روغن بادام
و نشستن در میان اب برف مح بارد در سیم است کثرت شرب او هلاک کند سه نوع
سیاه و سرخ و سفید و احداث خناق کند و عقل را زایل کند و علاج ان شیر تازه و مرق جاج
و اسفیداجات بیش یونانی است فربیون نام دارد و ان سم قاتلست علامات ان ورم
شفتین است و ورم زبان و جحوظ عینین و دوار و غشی علاج قی است و شرب روغن
گاو و تخم شلغم پس تا درهم حیوانی و دواء المسك و میکوید و معالجه بیوحات یعنی مادة السم
گویند تو بدکم سیاه و دندان ندی است و علامت در شاربان مثل علامات شاربان
خربق است و معالجه ان مثل معالجه ان تقسا صمغ سدابیت گرم و خشک است بسیار
احتباس بول و طبع و ورم زبان و قراقر و نفخ و سوزش گلو و معده و ضیق نفس و سرخی چشم
علاج قی کردن و استعمال شیر گاو و ترید و ماء شعیر و مزغزه بشیر تازه جبلا هنك تخم دنك
قاتلست هرگاه بسیار بخورد علامات ان غثیان عظیم غشی سقوط قوه علاج ان قی
کردن باب گرم و حقنه قویه پس سقی شیر تازه و استعمال قیروطیات جند بیدستر هرگاه شود
از شرب ان اعراض سرسام حادث میکشد در زندگی یا در روز خصوصا سیاه ان که منتن
باشد ما اغبر علاج ان قی بشویت و فوتنج و شراب پس سقی حموضات جوزماثل کشنده است
در دو وری منوم است مخدر است مسبت است دوا کشنده بقی کردن و اب فطرون یا بدن
پس اشامیدن شیر تازه یا سرکه جوشانیده با سفند دان صعتر و انجدان و فوتنج
و فودنج جبلی چربا گوشت ان سم قاتلست در حال اگر بزودی تدارك نکند نفع بعد از
چیزی و کاهی دوا کرده اند بزرق بازی خانق النمر و الذئب گیاهیست میکشد پلنك
و گرك و خوك و سگ را علامت احتلاج صدغین و سدر و ظلمت عین هرگاه اراده کند
حرکتی

حرکتی علاج قی کردن باب گرم و حقنه و بنه هایه و شراب خبث الحدید شاربان را بهم رسد
وجع شدید در شکم و خشکی دهن و علاج شرب شیر و مسهلات قویه و ترید و دوغ
خربق ابیض اکثار ان میکشد مردم را و ان سم کلاب است و خوك و موش را افضل ان سرخ
بقی اوردن و خوردن ان خطر دارد و بسا باشد خناق بهم رسد علاج سقی بورقها
چرب است بگوشت مرغها و بوهای خوش خربق اسود اشد از حرارت از سفیدات
بود مردم ان کشنده است علامت ان تشنج است بسبب اسهال بسیار و بسا باشد که
خفه کند علاج ان قی کردن و استعمال روغن و مصلح ان دوقو کمر است یا چیزی عارض شود از
کثرت شرب ان اسهال عظیم علاج ان قی کردن و اشامیدن دوغ و تریاق فاروق دادن
دانه دبق مثل نخود چیزیست علامت ان قراقر و مغص از غیاد و تلیین علاج ان قی کردن
باب عسل و حقنه کردن و سکنجبین دقلی درختاست بولك او شبیه بولك بید دوره قتاله
الحمقا سم قاتل است انواع ادمی و حیوانات که ان باعث میشود کو باد و انتفاخ شکم علاج
ان قی و تناول چرب و حلیب لبن با روغن و حلو یا قی و حقنه باب عسل و حقنه با عسل
و بورق و طبخ خرما و محسکت و حلبه ادویه یونانی اوست دم ثور طری خون گاو تازه
از سموم است عارض شود از شرب ان ضیق نفس و عسر نفس و وجع حلق و مری و سبزی زبان
و قطعات خون در دندان و لثه علاج ان حقنه و اسهال قی اوردن در انتقام خطر دارد ذراریح
حیوان بر رکتی از مگس و دران نقطه سرخ هست و ان محرق و معفن و قتال است اعراض علامت
ورم قضیب و عانه و نواحی ان و نتواند که بول کند خون باشد و قطعه گوشت با وجع شدید
و اسهال سحجی بهم رسد و اختلاط عقل بیاید در دهن لیحه و طعم قطران علاج قی کردن و حقنه
کردن و شرب لبن تازه و لعابات و روغن بادام و مرق گوشت و تخم نیمرشت و اب گوشت چاق
زاج عارض شود از شرب ان سرفه که خودی سل شود علاج شرب لبن است و روغن در شکم
نحاس معدنی و صناعی ان هر دو گرم در چهارم هستند و از شرب ان حادث شود مغص
شدید و لذع شدید در حلق و قروح در اعضا علاج ان شرب روغن شیره و دوغ علاج
و سقی طبخ برنج و اب گوشت چرب و شیر تازه زنجفر معدنی و صناعی هست از سموم قتاله است
زیبق هرگاه بخورد بهمان صورت دفع شود علاج شرب لبن است و اب گوشت چرب
هرگاه ببیند در گوش اختلاط عقل بهم رسد و خناق و ره و بسا باشد که منتهی شود بسکته و
صرع بپالایند و نوعی از حیوان چهار پاست دم کوتاه دارد میگویند غیسو زد اناتش و عارض

۱۸۱

ازبرای شاربان اوجاع شدیده ودرد مدر شکم وکباد واحتباس بول وبسا باشد که عقل زایل شود
ودرد کند زبان وسیاه شود علاج تریاق فاروق ومثرودیطوس سداب بوی عارض شود
جحوظ عین وحرقة والتهاب شدید علاج قی کند با اب یا باب کرم وزیت سعمونیا شدید الخضرات
ازبرای کبد تله مثقال ازان قاتل است ومداوای ان قی وروغ دادن است وسبب دادن سمك
بعض ازان مثل فطراصر کند علاج اوست شبت شربان مضراست جدا اعراض شرب ان اج
وهمچنین علاج ان شك دوای هندیست اعراض مثل زیبق معالجه مثل ان شراب صرف
النفوذ است دوی التحریك بسیاری شرب شراب وعلاج شود ازان اسهال دموی وبرعایت
خون بکوشت علاج ان قی کانو است شود سموم هرچیزی که ازکوشت بیان کند ومرا
بپوشند ونکذارند سراو راکشوده بخاران بیرون رود پس میکرد سم وعارض شود ازان هیضه و
دوار وغشی وعلاج ان قی کردن وسه خوردن وشراب ریحانی خوردن واب به اب سیب وقدح
المسك ومنع از حمام وخواب کردن شوکران عارض شود ازشربان خناق وسردی اطراف وغشاوة
بصر ونزدیك نیست که چیزی به بیند علاج ان قی کردن است پس شرب شراب فلفل صرف ادغ خرد
ان قو باقه دق مح دردو تیره کند نکرد او غشی او قذف کند منیز واکر خلاص شود دندانها
بیفتد ونوع دیکر زند کوچك احداث غشی کند وجساء حامض وفساد رنك ودرد شکم
علاج ان قی واسهال ودخول حمام وخوردن سکنجبین واسفیدباجات باادچینی نفع باد دارد
شراب طرف ذنب الایل از سموم قتاله است وعارض شود از او شدید در احشا وکرب وغشا
علاج ان قی کردن باب کرم وروغن پس خوردن پسته وفندق وانجیر ومثرودیطوس عروق الله
ان اناشیاء ردیه قتاله است عارض شود از شرب ان درد داخل حلق وعرق متعفن علاج
قی کردن باب کرم وعسل وشرب روغن بنفشه وتریاق فاروق یا اکر مثرودیطوس بی طبشا
ان بخور مریم است وازادویه قتاله است هرکاه شرب کند اعراض ومداوای ان مثل کند
عسل منف ازان ردیه است حکوان حکم شوکران است در اعراض ومعالجه غاریقون ان
کشنده است بخناق علاج ان قی کردن باب کرم وشرب لبن است فربیون عارض شود از
ان کرب ونهیب ولذع در شکم وقراقر ومیکشد بسه در همان ازبرای جراحت معده علاج
علاج شرب رائب واب انار میخوش وکافور ونطرخلق عارض شود از شرب ان خله وسکته و
غشی وضیق نفس وعرق سرد کشنده ان میرویند در مواضع عفن ونزدیکی مساکن هوا
وبسا باشد که در همان روز در همان وقت بکشد علاج ان قی کردن باب توب وسکنجبین

وشرب
باب کامه وفودنج وبورق ونمك واشامیدن شراب صرف فضله مرغ با سکنجبین عسل
وتریاق اربعه وقلاقلی وکمونی وحقنه حاده قرون السنبل کیاه کشنده است نزدیك پیش
برعایت وعارض شود برای شاربان بول دم وسیاهی زبان واختلاط عقل وفهم اعراض ان
مثل سرسام است علاج ان بعد از قی کافور است وما دوغ واشامیدن ماء الشعیر واب کرم
هندوانه ولعاب اسفرزه وبهدانه وروغن بادام قشور الاندرو عارض شود از شربان وجع
ودرد در دهان ولسان وحمی ومغله وتلهب در جمیع بدن علاج سقی با ایارج است کرکیح
میکشد بجدت علاج انغلاج بلادر است کرنبه هرکاه بخورد ازان بسیار واز اب ان چهار درم
پس بدرستیکه حادث شود اختلاط عقل علاج قی بطبیخ وشرب وزیتون وبورق وتغذیه زرده
تخم مرغ نیمبرشت با فلفل واب کوشت مرغ چاق یا غلف بسیار با شراب صرف کهنه قوی کسب
المجزوع والسمسم بسیاری از انها میکشد علاج هیضه کماء ة کثرت اکل ان باعث میشود قولنج
وعسر بول وعسر نفس وبوی دهان خوش کند وباعث شود فالج او سکته علاج انفلاج فطرات
وخوردن فضله مرغ چاق کند کرم وخشکست در چهارم ان از ادویه قتاله است وهیجان
محاوره وغثیان می اورد وساقط کند قوه وبسا باشد که خناق بیاورد علاج ان قی اوردن
وحقنه قویه است واکر از شرب ان تشنج بهم رسد علاج تشنج است لبن فاسد بسا باشد
که مستحیل شود ثلثه وفساد وعارض شود از شرب ان هیضه ودوار وغثیان ودق وفساد خفقان
علاج ان قی بماء العسل وجوارش فلفلی ومالیدن بروغن ناردین پس اکر بند شده معده
نفع دارد پنیر مایه بارده هرچند نمی باشد اب سرد از ادویه ولکن واردات است عارض شود اب سرد
خصوصا بر ناشتا وبعد از جماع ودر حمام بعد از حمام امراض صعبه ردیه علاج بد اکر کود شراب
صرفست ماء صابون قریب است بآهك وقاتل است علاج ان قی کردن باب کرم است وسخیح
اب کوشت مرغ جوان با روغن بادام جوارش افعی نزدیك نیست که خلاص شود صاحب ان و شارب
ان با عراض ان تواتر غشی است علاج ان تریاق فاروق است وشربت تفاح دواء المسك حار و
الارنب شاربان مثل شارب جاده افعی است وحق اینست که جمیع مرارات خوردن ان
زیاده ازاین نیست که بعضی مهلك است بعضی مضر است مرارة پلنك اکر شارب ان چهار
ساعت بعد از شرب او نماند امید خلاص هست مداوا تریاق فاروق رب سیب ورب به

اسانا این خمیر کرده شود با کل مختوم حادة کلب مائی بقدر علامتی مهلک است بعد از یکهفته علاج
حنظیا با روغن گاو با دار چینی انفحه الارنب مرتک مرداسنج از شربهان قولنج بهم رسد و خشکی
زبان و سنگین بودن زبان و اختناق و ورم بدن علاج قی بطبیخ انجیر و شوبت و جوارش
سفرجلی و احتقان بحقنه قویه و اشامیدن شراب صرف و مربی زنجبیل نوره عارض شود از خوردن
اهک خشکی دهن وجع معده و سوزش آن و حبس بول و مغص و استطلاق شکم بخون و
سردی اطراف بهم رسد و غشی و خفقان علاج قی باب گرم و روغن سیره تازه و اب گوشت
و نرع گوشت ان کشنده است و اگر بمیر و زنج در شراب یا در مایع سم شود و عارض شود برای
شاربان قی و وجع فواد علاج قی کردن و تنظیف معده و علاج آن اشد از بنج است
یبروج هو اصل اللفاح است و آن سم صنم است و شاربان مثل شارب افیون است و دوا
شاربان بقی کردن باب گرم و عسل و مصطکی و شیربان دوخته سوعات هر کیا هی که در آن
شیر باشد مسهل است و شاربان اعراض ردیه عارض شود و خطرناک مهلک است و این نوع
انواع بسیار است و مضبوط ان شبرم و عرطنیثا و لاعیه و مازریون و ماهودانه و اسلو
لاعیه است و شاربان عارض شود لذع شدید و اسهال شدید علاج شیر و دوغ و ترید
ما دوغ و سیب سویق کرده و رب غوره و ریباس و انار بین مطلب اثر دوای سمی و سم مطلق
و ظاهر شود در ان ساعت و در آن روز بخلاف ادویه تریاقیه و ادویه را که گویند منافع بسیار
ظاهر نشود اثر ان اثر بین روشن در روزها در ساعت و اثر با ادمی که خلق شد و متولد شد
تند یک و انتقاد و است شعر کفی حسرة ان العقاقیر کلها اذا اعتبرت لم تحل من فرط اشکال
فما کان منها نافع کان نفعه بطیئا و ما منه اذی کان فی الحال و اطیبها ثم الرخیص کلها
مضر و کان النفع فی المرو العالی اما مداوای ملدوغه سموم حیوانات مانند سموم مشرب
که قوی و ضعیف میباشد حیات اقسام بسیار است و مجموع ان سه قسم میبود نیست
اول انکه بمهلت مداوا ندهد دوم انکه ضعیف که کشنده نباشد سم کشنده و لکن مهلت در
علاج او نیست و علاج ان تریاق کبیر و روغن کهنه و شراب کهنه و عسل و سیر و نکوار قی و
ملتیت با شراب سائیده و مهره مار و بستن مهره مار بر موضع گزیده و بر نهایه خر و گوشت
غیوان که تازه باشد با سرکه ممزوج اب و فاشرا و اسفید و تخم توتحه و در ران طویل و کرفس و تعد
بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و ملاغ مفید است و این حوراد سم افعی مانند تریاق فاروق

نافع بافته

نافع بافته اند انیسون فلفل زراوند جند بیدستر با میخته سرشته بقدر جوزی استعمال نمایند
و فتحه ان آنیل و بستن حرم ان انعر بانست علاج از تشد و امثال ان مانند ادویه ما مثل است و معالم
فروج خبیثه خوبت و ضماد با سدوح و رصاص مفید عقارب کوژدم اقسام بسیار است و علاج
ان شراب مابرو بستن و شراب کهنه در ته و شربت به و عاقر قرحا و بولک سداب و
عنصل و تخم بونجه و فاشرا و صمغ حنظل و غاریقون و اسپند و توتیک و تخم ان و جاو شیر حلتیت
که بزبان عقرب گوینه از مجربات است و ضماد ان بغایت مسکن و در طلای کوکرد یا داتیا نج و
بد ستور عسل بلادر با روغن کدو کان همین اثر دارد و تدهین بر روغن زیتون گرم در تسکین
درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جرارت بسیار کوچک می باشد و دنباله را
میدهد در وقت حرکت نماید سایر عقارب بلند نمیدارد و در دو روز اول چندان ضرر
نمیدهد در روز دوم و سیم اعراض هولناک ظاهر شود مثل غشی و خفقان و بول الدم
و ورم زبان و پیچش عظیم و دوای آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع و شرب اب سیب
ترش بخاصیته اب سیب ترش و سویق ترش سبب تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیر تخم
خرفه با سکنجبین مفید و هر گاه باعث ورم کردن و نصد در گزیده عقرب نافع است در ورم
زبان رگ زیر زبان و در احساس طبع حقنه و در صمغ امعا روغن گل سرخ بنوشند و حوله
انرا بگل ارمنی و سرکه طلا نمایند و تغذیه با اب غوره و شوربای غوره و جود اشباه با
و فضله کبوتر را ضماد کردن در موضع عقرب گزیده نافع و مجرب است رتیلا و شب و عنکبوت
اقسام شش نوع میدانند و دادا رمنی و سبات مفرط و خارش بدن و خروج باد فواد
مقعد و اضطراب عظیم و درد معده علاج نشستن در اب گرم و بعد از ان باب نمک تند
موسعا و اب بسیار گرم سرشته باشد و دوده شونیز با بخاصیة تریاق اوست و جوز الرد
و دار چینی و ثمرة الطرفا و تخم شوبت و هلیون با شراب نافع است و این معجون در عقرب و سایر هوام
نافع است و سب از نوع عنکبوت است دست پای او دراز است و مداوای ان نیز همان
قمل النسر بفارسی کهنه انکویند ان خون در همه مسامات خون بینی و مقعد بن دندان
و سینه و معده مداوای ان مالیدن بفادزهر صندل سرخ اب کاهو حی العالم طحلب گل
دنغ گوینه و شراب اب کدو و خیار و کاسنی و گل مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد
زنبور و مگس زنبور پربار و پشه و امثال ان مداوای گزیدن انها مانند سموم حاره است
و تبرید دادن شرطست طلاء و شرابها چون مگس را سرکنده تمته اورا موضع گزیده مذکور

بالند در دو ساعت ساکن کند و بدستور کل ارمنی با سرکه و برک بادروج و امثال
مانند و سام ابرص و عطاته رطای تقطه دار سو سمار است و اکر زیدن اینها دندان
ایشان در موضع کزیده میماید و مداوای ان در اب کرم کذاردن عضو و مالیدن
انست بروغن و خاکستر که خمیر کرده بالند و به بندد سک دیوانه و سایر سباع دیوانه
انسان که کزیدن ان دیوانه شود و هر حیوانی مشهور است که الاغ و استر از کزیدن
حیوان دیوانه دیوانه نمیشود و کاه هست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه
و سک و سایر حیوانات دیوانه کزیده اما چند روز بعوارض میباشد و بعد
ازان در و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و کریختن او از خلوت نشستن و
خوف و غم و کریه عارض شود و از اب خوف کند و چون در اب و اینه نکاه کند صورت
الحیوان بنظرش میاید بنابران اب نمیخورد و چون اعراض قوی کردد تشنج و کزاز و ادرار
منی بی شهوت و کریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سک و حمله
نمودن بر اشنا و بیکانه و متقدمین اطبا متفق اند که چنانچه از اب خوف کند و از
دیدن اب ملتزر و ممکن العلاج نیست و متاخرین قابل علاج میدانند و بحران تا چهل
روز است و خطر در اوایل زیاده از اواخر است علامت سک دیوانه ترک منزل کردن
و چیزی نخوردن و از اب کریزان و زبان بر اوردن بسیار و بعد و از او کرفته شود و
افتادن کوش و بر امدن پشت و حرکت بی نسق و حمله بهر کسی کردن و کریختن مکان
و دور مقام عجز بودن از ان سک اما علامت زخم سک دیوانه از غیر دیوانه انست
پارچه نانی را باید بخون ان زخم الوده کرده اکر سک دیکر بخورد که دیوانه نیست
دیکر مغز کردکان بروی ان زخم بست کوبیده یکشب و صبح انداخته پیش مرغ اکر
خورد دیوانه نیست و الا دیوانه است و اکر خورد هلاک نشد یکشبانه روز دیوانه
علاج اول زخم را حجامت کرده مبالغه در خون کرفتن نمود و جذب سم از ان و تضمید محرقات
که سر زخم کشاده مثل پیاز و سیر و چغندر بحمه و روغن و سایر ادویه اکالة
و اکر داغ کند در دفع مرک ان مبالغه نمایند بسیار تا نفعست اما سه روز نفع

نظر ورد بنجم ان جاوشیر باید بست و امثال ان مثل نطرون با بول انسان و خاکستر پاک باشد که
و تریاک باروغن و مکرر بستن سریشم ماهی را نافع داشته اند و در تبرید و ترطیب اعضای
رئیسه باید کوشید و تقویت ان و معالجه ان بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از
خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب باید نمود بسیار لازم است و تنقیه سودا بمنضج و مسهل
باید نمود و این دوای جالینوس فرموده که بهر کس داده شود خوف از اب نکند و بلعت
کردد سرطان نهری را در ظرف مس سرخ بقدری باید بوشت که توان سایید ده جزو را
حنطیانا پنج جزو کنند جزو نرم سایده دو را یک روز مسهل نباشد باب سرد دو روز هم
شب تناول نمایند و در تفریح و در ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه با ماء الشعیر و روغن
کل سرخ و اب برک خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال ان بسیار مفید است و باید با او ازطرف نرود
فاد نه هنکه که اب را بیند و وحشت نماید و هر کاه ظرف اب بوست کهنار بوده باشد از خوردن
ان اب اجتناب نکند و در اب کرم نشستن و بول کردن بغایت مفید است و انعذاها که
بوداری و لطیف و مرغ و بره بزغاله و روغن کوه و شیر و پالوده و حلوای نشاسته و امثال ان
تناول نمایند و شراب ممزوج باب بسیار بغایت موافقت و سر را بروغن بنفشه و دوغن کدو
رطب چرب کردن نافع است و استراحت و خواب بسیار فایده دارد و خوردن اب بودنه
نهری روزی صد مثقال سه روز تا یکهفته از مجربات است و اب پیاز بدستور سه
روز هر روز صد مثقال سه چهار دفعه بنوشد و ابنیل از مجربات است و جود سمانی
در بیله و چیزی که تمام کباب کرده بخورند و چیزی از ان طرح نکند با بخاصیه مجربست و محنین
جکر ان سک دیوانه که او را کزیده کباب کنند و بخورند نافع یافته اند و بستن ان نیز بر موضع
جراحت بسیار موثر است و دواء الذراریح با لخاصه دافع جمیع مضرات و از مجربات جمع اطبا
و چون اول بنوشند اجسامی از ان بول دفع شود شبیه بحیوان کوچک و عوام کویند که
کمان اینست که بچهای سک است دواء الذراریح و ذرایح فربه بزرک که تیره کی کلنک
کویند سرد و بالها و پاها انداخته یکجزو و عدس مقشر یکجزو و فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب
زعفران هر یک سدس جزو مجموعرا سایده با ب قرص سازند و هر روز دو دانک باب کرم
بنوشند مداوای زخم سباع و سک غیر دیوانه و بوزینه و امثال ان یکشبانه روز ساز
و نمک و عسل را با یکدیکر مخلوط کرده بر زخم به بندند پس مرهم اسود ضماد نمایند و مرهم
زنبور برای ضربه و سقطه و زخمهای دیکر خوب است قبه و روغن زیتون موم پیه

بالسویه استعمال نمایند وموضع پلنک کزیده وبوند اول بادویه جلا به ضماد کند مانند
سرکه وخاکستر وپیاز وعسل وبعد ازان باسرکه ونمک بشویند پس مرهم اسود معالجه نمایند
وبستن باقلای تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سک وامثال ان دست دارد
باقلا باسرکه بدستور مؤثر وجاذب است وجهة زخم دندان انسان مفید است وشب
محرق وبدستور کنند با روغن زیتون وشراب جهة کزیدن انسان نافع است وهرکاه
موضع کزیده حیوانات ورم کند طلای مرداسنک دافع انست سوحالی غیر موش
خرماست وکوچکتر از ابن عرس وخاکستری رنک ودندان سه طبقه بالای یکدیکر
وچون بر حیوانی مسلط شود بر خصیه ان بچسپد وکزیدن ان باعث درد شدید
ابله کردن حوالی ان وکاه هست مورث در امعا وعسر بول ومداوای ان بستن قنه
باسرکه باسیر وعاقرقرحا وترتیزک وامثال ان واکر ورم بهم رسد پوست انار شیرین
پخته ضماد نمایند مداوای زخم الات زهردار بدستور بیست که در سموم ملدوغه
وذرور مقناطیس عجیب الاثر است ومکرر کردن باز رفع سمیت بالکلیه شود
تریاق فاروق وفاذزهر وشستن موضع باب خاکستر چوب انجیر ونمک وحجامت
کردن ان وبستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند وحلویات وکوشت
وامثال ان حیوانی است مشهور مجهول چهار دان حیوان معروفست که داخل
شود ومیباشد طول ان بقدر شبری وانبرای ان سمیت است وحادث شود ازان
وجع قلیل وساکن شود علاج تضمید بسرکه ونمک کفته است وهس تریاق وسکه

خبات تمت الکتاب فی یوم شنبه دهم شهر رجب المرجب

بصحت
نفع دارد جذام را در ابتدا سرطان بحری کلف ونمش را نافعست طلاء سقمونیا نفع
دارد طلای بهق را وبرص را وکلف را سلق اسود هرکاه طلا کنند با ان داء الثعلب را
وکلف را وجرا سطو ثالیلرا وقوبارا با عسل نفع دهد نفع طام همچنین طلای ان بکشد
قمل ودود شکل اسلح الحیه شدید التحفیف است نفع دارد داء الثعلب را طلاء سلحفاة
نفع دارد خون او برص طلاء سوسن سفید مثل مند زنبق نفع دارد کلف ونمش را هرکاه
بشویند بان صورت را صمغ کند او شب بسیار طلا کردن ان بر پستان بر خصیه بزرک
کند او شحم حها را هلیلج ان نفع دارد اثار قروح را واتش را وخوردن ان سوختکی
شحم الذیب نفع دارد داء الثعلب را شقایق النعمان سیاه کند موی را هرکاه مخلوط کند
وسنبله بجوشند کلفرا دفع کند بالای ان ونیران دو سحج ودفن کنند در رنک نبات چهل
در خضاب ازرا سود سیاه کند در ساعه ونصف شونیز قطع کند ثالیلرا ضماد او برص
وبهق طلاء سلح خاکستران با روغن بادام نفع دارد داء الثعلب را وهرکاه بسوزانند وطلا کنند
وشب که بوید شیلم طلا کند بر بهق با کرنب شیطرج هندی طلا کنند با سرکه بر بهق برص
حرب نافع است صابون طلا کنند با سرکه کهنه بهق را ونقشرا میبرد او اصوف طلای ان
با عسل با ثار ضربه بکذارند بر شراب ماموی افتاده پس منع کند او اصدف سوخته ان را با
بهق است جلا میدهد اثار قروح را منقطع هدهد هرکاه طلا کنند با ان کلف را ونقش را ضفدع سوخته
خاکستر ان نفع دارد داء الثعلب را طلاء طرفا استعمال ان نطول بر شپش میکشد اطفال هم
هرکاه ضماد کند با سرکه نفع دارد داء الثعلب را عسل النحل منع کند قمل را ومیکشد شپش را ده
کند کلف را لطوخا با قسط وملح ان برای اثار ضربه باذنجانی عفص سوخته ان با اتش بجوشانند
بیتون تا انکه بسوزند سیاه کند مو را عنب الثعلب دانه او را هرکاه بسایند وطلا کنند بهق را با
کهنه را میبرد او اغان نفع دارد داء الثعلب را طلاء عاقرقرحا طلای ان بهق را نافع است عرق البلوط
هرکاه بسوزانند قایم مقام توتیا در مداوای رشک شپش عرق السمک نفع دارد برص را هرکاه
مخلوط کنند با ادویه وداخل کنند در مرهم فاشرا میبرد کلف را ونقش را وسیاهی را از بشره مجلوتو با است
قلع کند اثار قروح خبیثه را با عسل ومیویزج مو را دور داء الثعلب وداء الحیه را هرکاه
مخلوط سازند با ردسیلو وبسیار خوردن ان شپش میاورد موسیان یعنی رشک نوخ
جبلی ضماد ان اثار سیاهی را زایل کند در حالتیکه در شراب طبخ داده باشند نفع دارد جذام افیله رخ

ان درخت حضض است وانعصاره اوست تقویت کند موی را طلاء قسط حلو جلا
میدهد کلف را ازجمله لطوخها با عسل قشر البیض هرکاه طلا کنند ان کلف را با بیخ
قلع کند او قشر القصب سوخته ان نفع دارد داء الثعلب را طلاقها یقال لسبع اداره
وصبیان ان نفع دارد داء الثعلب را قنا بری عشب است بفارسی نعست و بعربی علولاست
کرم وخشک است لطیف است جالی جلا دهد بهق را و کلف را نافع ترین چیزیست از برای
موضع کلاه و طلاء میبرد او را در ایام قلیل بری قنفد حیوان مشهور سوخته ان جالی نفع بارد
داء الثعلب طلاء قیصوم بونجا سفاست سوخته ان نفع دارد داء الثعلب را طلاء شقوق
با روغن ترب نفع دارد رویانیدن ریش و محاسن کم وکوسه که قلیلیت بالفعل
نداره و برای برامدن ریش و بسیاری این عمل موی را سفید کند کسلح
درچهارم قلع کند موی را طلاء کبریت معدنی است کرم خشک است نفع دارد به برص
ما دامکه بوخوره باشد حرارت اسفرا با سرکه طلا کند بر بهق نافع است وهرکاه
دهند بان موی را سفید کند همچنین دخنه ان کل سرخ را سفید کند هرکاه بخوره
بریان کوفیش نفع دارد داء الثعلب را و شقوق اطراف انسرها و شقوق
کوسنه معروف حبه ایست بقدر عدس طلاء ان بهق و کلف را بر طرف زایل کند
کند رنگ بشره را و خوش میاورد مقدار خوار ازان بعنوان مداومت خوردن و مزاج او کرم
در دوم کسیلا کرم و خشک است و چاق کند جلا خوردن ان کعب البقر سوخته
انرا هرکاه بسایند و بیاشامد نفع دهد برص را کبون اسنافاه کرم و خشک است
نند کند بسیار خوردن ان و بیوه سایده را با سرکه خمیر کرده و ضماد کند بر پستان
بوان ایام لاغر و کوچک کند پستانها کند سل استعمال مهان ضماد جلا میدهد برص را
خصوص سیاه ان لادن رطوبت کم میچسپد بموی بریشه ها و ان می باند
موی پراکنده شده متفرق را و حفظ کند موی را طلاء ان با روغن مورد جلاب عشبه
کرمی میچد بر شعر کرم و خشک است طلاء ان شپش و رشک را میکشد لحم الحلزون
کوشت را طلا کنند بر بهق و قوابی نافع است لقاح شیمان قلع کند شعر را و کلف را یعنی
نفع و تخم ان هرکاه مخلوط شود با کبریت انجنانکه باتش نرسیده باشد همین انرا
ما دام الجنین نفع دهد کلف را و بهق سیاه را و اثار سیاه را اثرها را طلاء

حاشی عماد کبیری

بحکمت بر رویانیدن مو
سر دردو زرده تخم مرغ پخته
روغن زیتون و برگ مورد
و بر اده آهن حلادیه کرده
از هر یک ده درم خربوزه تو سوراخ
در میان خربوزه کرده سر سوراخ
محکم کرده یک شب در تون گذارده
با روغن زیتون استعمال نمایند

۱۷۶

[illegible] منهاج [illegible] المطالب